



İSTANBUL ÜNİVERSİTESİ KÜTÜPHANESİ
F779

الحمد لله حمد الشاکرین والصلوة علی نبیه وصفیه محمد سید المرسلین وعلی آله الطاهرین

اما بعد بدانید ای طالبان راه سداد وای جویندگان سبیل رشاد
که خدای عزوجل میفرماید وما خلقت الجن والانس الا
لیعبدون گفت نیافریدیم پری وآدمی را مگر از بهر آنکه مرا پرستند و
پرستیدن خدای عزوجل بایمان باشد وبر شرط فرمان او رفتن قال الله تعالی
وان اعبدونی هذا صراط مستقیم گفت مرا پرستید اینست
راه راست وتا مرد در اعتقاد راست نباشد هر تکلف بظاهر که در عبادت
می کند آنرا قدری نباشد وعبادت تا علم آن نداند درست نباشد واین جمعی
است مختصر بپارسی از بهر منفعت مسلمانان در بیان آنچ چاره نیست هر کس را از
دانستن آن اول در بیان فرض اعتقاد بر طریق کتاب وسنت پس در بیان
ارکان اسلام واحکام عبادات وطرفی از علم معاملات وغیر آن از ابواب
فقه که کفایت مبتلی باشد تا ... چیزی اعتقاد نکند که آن بدعت باشد
وبر عبادت راهی نرود که نه ... ودر معاملت کاری نکند که خلاف
شریعت بود وباخبر باشد از طرفی از علم فقه که رسول صلی الله علیه وسلم
میفرماید من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین هر که را خدای
عزوجل بوی خیری خواهد داد او را در دین فقیه گرداند پس هر که خواهد
از عوام که ابواب فقه مستوفی تر بداند در کتاب ترجمة الاحکام بیان کرده شد

باب الایمان

قال الله تعالی
الذین یؤمنون بالغیب ویقیمون الصلوة ومما
رزقناهم ینفقون والذین یؤمنون بما انزل

الیک وما انزل من قبلک وبالآخرة هم یوقنون
اولئک علی هدی من ربهم واولئک هم المفلحون
گفت بر هدی اند این قوم که صفت ایشان یاد کرد وعبدالله بن عمر رضی الله
عنهما روایت کند از پدر خویش عمر رضی الله عنه گفت ما نزدیک رسول بودیم صلی الله
علیه وسلم مردی درآمد با جامها سخت سپید وموی سخت سیاه بروی هیچ اثر سفر
نبود وهیچ کس از ما او را نمی شناخت بیامد ودستوری خواست ودر پیش رسول
صلی الله علیه وسلم بنشست وزانو بر زانوی مبارک سید نهاد وگفت یا محمد اخبرنی
عن الاسلام مرا خبر ده از اسلام رسول گفت الاسلام ان تشهد
ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وتقیم الصلوة
وتؤتی الزکوة وتصوم رمضان وتحج البیت ان
استطعت الیه سبیلا گفت اسلام آنست که گواهی دهی که
خدای نیست جز الله ومحمد رسول خدایست ونماز بپای داری وزکوة بدهی
وروزه ماه رمضان بداری وحج کنی خانه را اگر استطاعت داری گفت
صدقت راست گفتی پس گفت اخبرنی عن الایمان مرا خبر ده از ایمان
گفت الایمان ان تؤمن بالله وملائکته وکتبه
ورسله والیوم الآخر وتؤمن بالقدر خیره وشره
گفت ایمان آن باشد که بخدای عزوجل ایمان آوری که خیر وشر همه از وی بینی
وبفرستگان وبکتابها او وبه پیغامبران او وبروز قیامت وبتقدیر ایمان
آوری که خیر وشر همه از وی است گفت صدقت راست گفتی پس گفت اخبرنی
عن الاحسان مرا خبر ده از احسان یعنی نیکوکاری چیست رسول صلی الله علیه
گفت ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه
فانه یراک گفت احسان آنست که خدای عزوجل را چنان پرستی که گویی
او را می بینی چه اگر تو او را نمی بینی او ترا می بیند گفت صدقت راست گفتی
پس رسول صلی الله علیه گفت این سایل جبرئیل بود آمده بود تا دین در آموزد
شما را وبدانک اول چیزی که بر بنده فریضه شود توحید است وتوحید آنست

اعتقاد کند که خدای عز و جل یکیست او را یار و انباز نیست زن و فرزند نیست
خویش و پیوند نیست همتا و مانند نیست ضد و ند نیست اولیست که او را
ابتدا نیست آخریست که او را انتها نیست هرگز نبود که او نبود و هرگز
نباشد که او نباشد که او نباشد وهم را بذو راه نیست فکرت را در وی گنج نیست
هیچ چیز بوی نماند و وی بهیچ چیز نماند لیس کمثله شیء و هو
السمیع البصیر شنوا و بیناست و گویا و داناست خواها و تواناست
زنده ایست که هرگز نمیرد ملکیست که ملک او را زوال نیست قدیمی است
که برو تغییر روا نیست قادریست که برو عجز روا نیست غنی است که همه خلق
بدو محتاج اند و او را بکس حاجت نیست علیمی است که هیچ راز توده و نابوده از علم
او بیرون نیست لطیفی است که هیچ راز اسرار و ضمایر خلق برو پوشیده نیست عالم
الغیب لا یعزب عنه مثقال ذرة فی السموات و لا
فی الارض یعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور
خالق همه خلقست بباری هیچکس و هیچ آلت او را حاجت نیست و هیچکس
صنع او را علت نیست کبریا و عظمت او راست عز و ملکوت او راست
قهر و جبروت او راست هرچه خواست کرد و هرچه خواهد کند کس را بروی حکم
و جبر نیست لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون زمان و
مکان او راست حکم و فرمان او راست قضا او را رد نیست حکم او را نقض نیست
الا له الخلق و الامر لا معقب لحکمه و هو سریع الحساب
قادر است و او را قدرتست حی است و او را حیوتست باقیست و او را بقاست
عالمست و او را علمست مریدست و او را ارادتست سمیع است و او را سمع است
بصیر است و او را بصر است متکلم است و او را کلام است زندگی و شنوایی و بینایی
و ارادت و علم و حکمت و کلام و عدل و فضل و آفریدن و روزی دادن
و میرانیدن و زنده گردانیدن و رحمت کردن و عقوبت کردن و رضا و
سخط همه صفات پاک ویست و وی بهمه صفات و اسما قدیم است و ویرا
نام نو روا نیست و صفت محدث جایز نیست مالک بود و هیچ مملوک نبود رب

بود

بود و هیچ مربوب نبود متکلم بود و هیچ مستمع نبود خالق بود و هیچ مخلوق نبود
اول و آخر و وارث و باعث بود و خلق هنوز در وجود نیامده و سپری ناشده
و نشاید خدای عز و جل را مگر بدان نام خواندن که در قرآن و اخبار از رسول
صلی الله علیه امده است روا نباشد و ویرا نام نو نهادن و خدای عز و جل یکی از عیبها
بتان ایشان یاد کرده است که نام کرده ایشان بودند گفت ان هی الا اسماء
سمیتموها انتم و آباؤکم و نامها خدای تعالی قدیم است لم
یزل و بدانک خدای عز و جل را صفاتیست سمعی که در قرآن و اخبار امده است
چون نفس و وجه و عین و ید و اصبع و قدم و اتیان و مجی و نزول
الی السماء الدنیا و استوا بر عرش و صفت فوق قال الله تعالی و اصطنعتک
لنفسی و لتصنع علی عینی و یبقی وجه ربک ذو الجلال
و الاکرام خلقت بیدی هل ینظرون الا ان یاتیهم الله
و جاء ربک الرحمن علی العرش استوی ثم استوی
علی العرش الرحمن و هو القاهر فوق عباده و در خبر است
ینزل ربنا کل لیلة الی السماء الدنیا القلوب بین
اصبعین من اصابع الرحمن این و هرچه ازین معنی در کتاب و سنت
امده است بنقل ثقات از رسول علیه السلام درست شده است بهمه ایمان
آوردن واجبست و اعتقاد کند که این همه صفات خدایست عز و جل و تشبیه
و تمثیل آنرا تاویل نشاید کرد و بعقل در آن جستن وجهی نباید نمود تا در تشبیه
و تعطیل نیفتند انکار کردن این صفات طریق زندیقان و معطلانست و بصفات
مخلوق مانند کردن طریق مشبهانست هیچ صفت از صفات خدای عز و جل بصفات
خلق نماند چنانک ذات او بذات هیچ خلق نماند تشبیه درین صفات از دل
دور دارد و تاویل از خدای عز و جل باز گذارد که طریق یاران رسول صلی الله علیه
و علما سنت اینست که صفات ایمان آوردنست بظاهر آن و علم آن بخدای عز و جل
حوالت کردن چنانک می فرماید در قرآن فاما الذین فی قلوبهم
زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاویله

وما یعلم تأویله الا الله اهل سنت اینجا وقف کنند پس ابتدا کنند
والراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا
فصل قال الله تعالی انا نحن نزلنا الذکر
وانا له لحافظون اعتقاد کند که قرآن کلام خدای است و وحی
و تنزیل اوست قدیم و ازلی است مخلوق و محدث و حادث نیست منزل است
در مصحفها نبشته است و بزبانها خوانده و بگوشها شنیده و در دلها یاد گرفته
چنانک خدای عز وجل میفرماید فی کتاب مکنون فی رق
منشور و اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا
یؤمنون بالآخرة و اتل ما اوحی الیک فأجره حتی یسمع
کلام الله بل هو آیات بینات فی صدور الذین
اوتوا العلم و همین اعتقاد کند در توریة و انجیل و دیگر کتابها
که خدای عز وجل بانبیا علیهم السلام فرستاد و اعتقاد کند که خدای عز وجل
میگوید و کلم الله موسی تکلیما و اگر سوال کنند از حروف
قرآن و از مسئلهٔ ایمان که مخلوقست یا نه در آن سخن نگوید تا در جدال و خصومت
نیوفتد که این و امثال این مسایل نو نهاده اند و سلف در آن سخن نگفته اند
مبتدعان در میان اهل سنت افکنده اند تا در خصومت و جدال
بگشایند و بیمار دلان و ضعیف اعتقادان را در بدعت خوش آرند والله
متم نوره ولو کره المبطلون فصل قال الله تعالی
وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة و اعتقاد کند که دیدار
خدای تعالی جایز است و مومنان خدای عز وجل را در بهشت بچشم سر بینند نه
بکیفیت چنانک می شناسند نه بکیفیت و در دیدن مصطفی صلی الله علیه و سلم
خدای تعالی را شب معراج خلاف کرده اند عایشه می گوید که ندید و عبدالله
عباس روایت میکند که دید و این موقوف است بر درستی نقل و دیدار خدای
عز وجل بخواب دیدن جایز است و مصطفی صلی الله علیه و سلم گفت خدای تعالی را
بخواب دیدم و از بزرگان سلف آمده است که دیدند
فصل

قال الله تعالی وخلق کل شیء فقدره تقدیرا و قال انا کل شیء
خلقناه بقدر اعتقاد کند که عالم آفریده است و عالم این جهانست و آن
جهان و هر چه در میانست و خدای عز وجل آفریدگار آنست و بقدر ایمان آوردن
واجبست و هر که ایمان نیاورد بقدر کافر شد و در خبرست از رسول صلی الله علیه
که قدری گبر این امت است و عبدالله بن عمر را سوال کردند که بصره قومی چند
پیدا آمده اند که قدر را منکرند گفت من از ایشان بیزارم و ایشان از من پس
سوگند یاد کرد که اگر یکی را از ایشان چندانک کوه احد زر باشد همه در سبیل خدای
عز وجل نفقه شود خدای عز وجل از وی نپذیرد تا بقدر ایمان نیاورد که
تقدیر خیر و شر همه از خدای عز وجل است پس از خبر که در اول این یاد کرده شد
ازین روایت کرد و ایمان بقدر آن باشد که اعتقاد کند که خدای عز وجل
در ازل هر چه خواست بود از افعال و اقوال بندگان خیر و شر ایمان و کفر
طاعت و معصیت همه تقدیر کرد و چنانک تقدیر کرد خواست که باشد و چنانک
تقدیر و خواست بود در لوح محفوظ نبشت و در وقت کردن انسان بیافرید
قال الله تعالی والله خلقکم و ما تعملون فعل بنده
کسب و نیست و آفرید خدای بنده مکتسب است و خدای مکتسب نه و خدای
آفریدگار و بنده آفریدگار نه و میان قضا و حکم فرق نیست و قضا و تقدیر و خواست
بمعنی علم نیست آن تأویل قدریان و معتزلیانست و دین جبر و قدر نیست قدری گوید
ما هر چه خواهیم کنیم و جبر آن باشد که بنده را اختیار نگوید و اهل سنت
گویند بنده را اختیار است و اختیار او بمشیت خدای عز وجل است تا خدای نخواهد
بنده نتواند خواست و نتواند کرد و ما تشاؤون الا ان یشاء الله رب
العالمین فصل قال النبی صلی الله علیه و سلم ان الله
خلق الجنة و خلق لها اهلا خلقهم لها و هم فی اصلاب
آبائهم و خلق النار و خلق لها اهلا خلقهم لها و هم فی اصلاب
آبائهم و اعتقاد کند که خدای عز وجل خلق را دو گروه آفرید اهل یمین
و اهل شمال اهل یمین بهشت را آفرید و کار بهشتیان بر ایشان میسر کرد

واهل شمال دوزخ را آفرید و کار دوزخیان بر ایشان میسر کرد هیچ کس در
عالم کاری نتواند کرد نه خواست خدای عز و جل و هیچ کافر و عاصی ایمان
نتواند آوردن تا یاری داور خدای عز و جل یار نباشد با ایمان و طاعت و
و هیچ کس کفر و معصیت نتواند آوردن تا خذلان او نباشد هر کرا خواهد
راه نماید و آن از وی فضل است و هر کرا خواهد گمراه کند و آن از وی عدلست
مَن يَشَإِ اللَّهُ يُضْلِلْهُ وَمَن يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ
نیکبخت بقضا او نیکبخت شد و بدبخت بقضا او بدبخت شد هرچه ببنده
رسید با او بکرد روا نبودی که بدو نرسیدی یا او نکردی و هرچه بدو
نرسید و او نکرد روا نبودی که بدو رسیدی یا او بکردی رحمت کردن
بر مومنان از خدای فضل است و عقوبت کردن کافران از وی عدلست
اگر همه خلق را عذاب کند از وی ظلم نباشد که او مالک و پادشاه است
کسی را بر وی حکم و فرمان نیست تا بنافرمانی ظالم باشد و کسی را بر خدای عز و جل
هیچ واجب نشود انچ دهد بفضل خویش دهد روز میثاق درست آدم را
از پشت خویش بیرون کرد اهل یمین را گفت **هؤلاء في الجنة ولا أبالي**
واهل شمال را گفت **هؤلاء في النار ولا أبالي** معنی انست **هؤلاء
في الجنة ولا أبالي بمعصيتهم وهؤلاء في النار ولا
أبالي بطاعتهم** واگر نه چنین بودی نگفتی در صفات خویش
**فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا
وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ** واعتقاد کند که قدر خدای سبب
از خلق پوشیده است هیچ پیغامبر مرسل و فرشته مقرب را بدان راه نداده است
بعقل درو تصرف کردن بدعتست و ناشناست زبان از وی نگاه باید
داشت واعتقاد کند که بعقل هیچ واجب نشود انچ واجب شود بفرمان
خدای عز و جل واجب شود عقل آلت دریافت چیزی است که خدای عز و جل
اندر جهان نهادست که خلق آن را دریابند روا باشد که خلق را چیزی
فرماید ایمان آوردن که عقل ایشان بدان نرسد و آن را در نیابند و بند خدای عز و جل
را

را براه نمودن او شناسد نه بعقل و زیرکی خویش **وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ
لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ** و عقل دین آن باشد که حکم شرع را قبول کند
بی تصرف و چون و چرا **فصل** روی عن ابی هریرة رضی الله عنه
انه قال سئل عن اطفال المشرکین قال **الله اعلم بما كانوا
عاملين** بدانک اطفال مومنان از اهل بهشت اند همچون پدران
و اطفال کافران نگوییم بهشتی اند یا دوزخی و حکم ایشان بخدای عز و جل
باز گذاریم خدای داند که با ایشان چه خواهد کرد اگر به بهشت برد از وی فضل است
و اگر بدوزخ برد از وی عدل است چنین گفت رسول صلوات الله علیه **بما
كانوا عاملين** خدای داند که از ایشان چه خواست آمد و در ازل
بر ایشان چه حکم کرده است و در حقیقت بازگشت هر کس در عاقبت بر آن
خواهد بود که در سابقه بر ایشان قضا کرده است **فصل**
**قال الله تعالى كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ
النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ** واعتقاد کند که خدای تعالی
پیغمبران فرستاد بخلق تا خلق را از راه ضلالت براه هدی خوانند مطیعان را
بشارت دهند ببهشت و عاصیان را بیم کنند بدوزخ و عقوبت و همه حق
بودند و برگزیدگان خدای تعالی بودند از خلق و در آنچه از خدای بخلق رسانیدند
راست گوی بودند و بر خلق واجب بود بر ایشان ایمان آوردن و ایشان را طاعت
داشتن واعتقاد کند که فرشتگان حق اند و کتابها که خدای عز و جل پیغمبران
فرستاد حق است و محمد صلی الله علیه و سلم رسول خدای است بهمه خلق آدمی
و پری و فاضل ترین خلق زمین و آسمانست و خاتم پیغمبرانست و بعد از وی پیغمبر
روا نیست **مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَٰكِن
رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ** همه دینها بدین او منسوخ است
و دین او ناسخ نیست بر همه ادیان و امتان واجب بود با او ایمان آوردن بروی
و بر همه خلق فرضست طاعت او داشتن و بر وی صلوات فرستادن و معجزات
وی بسیار بود از ماه باشارت او دو نیم گشتن و سلام کردن سنگ بر وی

وتسبیح کردن سنگ ریزه در دست وی وسخن کفتن بهایم باوی
وکواهی دادن برسالت او ونالیدن ستون برمفارقت وی وبیرون آمدن
درخت از بیخ وپیش وی آمدن بسلام وبفرمان وی ازجای شدن وبزغاله
بریان باوی بسخن آمدن واب ازمیان انکشتان وی برآمدن وازچاه نی
اب برآمدن واب شوریاب دهن وی خوش کشتن واز طعام اندک
جمع بسیار سیر خوردن ونقصان در وی پدید نا آمدن وهرچه از غیب خبر داد
صدق ان ظاهر کشتن وچشم دردمند باب دهن او بهتر شدن وپای
شکسته را دست بدان در اوردن ودرست شدن ودیده بیرون افتاده را باز
جای نهادن وخوبتر از دیکر چشم بودن ودیکر معجزات بسیار که بنقل ثقات
درست شده است وظاهرترین معجزه از معجزات او قرانست که خلق اسمان و
زمین از اوردن مثل آن عاجزاند قال الله تعالی قل لئن اجتمعت
الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القران لا یاتون
بمثله واین معجزه را خدای عزوجل درمیان امت بداشت واز تحریف
مبطلان وتغییر ملحدان نکاه داشت چنانک وعده کرده است انا نحن
نزلنا الذکر وانا له لحافظون تا دلیل نبوت او همیشه ظاهر
باشد وبرهمه منکران حجت باشد فصل قال الله تعالی
سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام
الی المسجد الاقصی وقال الله تعالی ولقد راه نزلة
اخری عند سدرة المنتهی واعتقاد کنند که معراج رسول
صلی الله علیه وسلم حق بود که خدای عزوجل اورا بیکشب از مکه
ببیت المقدس برد وباسمان برد واز همه بلیها ایمن وبهشت ودوزخ بدید
ونمود بوی انچ نمود وکفت بوی انچ کفت وحوض کوثر اورا عطا داد که
هرکه یک شربت ازان بخورد هرکز تشنه نشود ورسول صلی الله علیه
امت خویش را ازان اب دهد چون از صراط کذشته باشند ووی را
مقام محمود بداد وان منزلتی است که جز وی کس را نداد وان مقام

شفاعتست کناه کارانرا واهل کبایر را شفاعت کنند وهمه خلق را
بشفاعت او حاجت باشد واورا بشفاعت هیچکس حاجت نباشد واعتقاد
کنند که فاضل ترین ادمیان پس از انبیا علیهم السلم ابوبکر بود رضی الله عنه
واو خلیفه حق بود بعد از رسول صلی الله علیه که یاران رسول با او کرد آمدند
وبیعت کردند وبعد از وی عمر رضی الله عنه فاضلتر امت بود وخلیفه
حق بود که ابوبکر صدیق خلافت بوی داد واز پس وی عثمان رضی الله عنه
که اهل شوری باوی بیعت کردند ومسلمانان بروی جمع شدند وبناحق مظلوم
کشته شد واز پس وی فاضلترین امت علی ابن ابی طالب رضی الله عنه بود واو
خلیفه حق بود که معظم صحابه باوی بیعت کردند وخلافت خلفا راشدین بوی ختم
شد واز پس ایشان طلحة بن عبدالله وزبیر العوام وسعد ابن ابی وقاص
وسعید ابن زید وعبدالرحمن بن عوف وابوعبیده الجراح ابن را
کواهی دهیم ببهشت که رسول صلی الله علیه وسلم خبر داده است که ایشان در
بهشت اند وعلی وفاطمه وحسن وحسین اهل بیت رسول الله صلی الله علیه
ودوست داشتن ایشان واجبست برهمه خلق وال رسول صلی الله علیه
دوست داشتن فرزندان علی وفرزندان جعفر بن ابی طالب وفرزندان عباس وفرزندان
خلف بن عبدالمطلب بحکم نسب ورسول صلی الله علیه وسلم بنو المطلب را با بنی
هاشم مشارکت داده است در شرف قرابت واز دیکران مخصوص کرده بدانک
ایشان در جاهلیت واسلام از هم جدا نشدند بحکم دین هرکه منفی است از رسول الله
وزنان رسول علیه السلم مادر مومنانند قال الله تعالی النبی اولی بالمومنین
من انفسهم وازواجه امهاتهم اول خدیجه که پس از رسول
صلی الله علیه وفات یافت در نکاح او ونه زن دیکر که در نکاح رسول بودند
چون او ازین عالم بیرون شد وعایشه رضی الله عنها از دیکر زنان رسول صلی الله علیه
زیادت بود بفضل وعلم واو پاک بود از انچ منافقان بروی افکندند ودشمنان اهل بیت
ملعون اند وجمله یاران مصطفی صلی الله علیه وسلم پاکان وبرکزیدکان بودند وخدای
عزوجل برصدق وپاکی ایشان در قران چندجای یاد کرده است قال الله تعالی محمد رسول الله

وَالَّذِينَ مَعَهُ اَشِدَّآءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيْنَهُمْ الایه نشاید
حدیث ایشان جز بخیر و تعظیم یاد کردن و در هیچ کس از ایشان طعن
کردن هر که در یکی از ایشان طعن کند مبتدع باشد و بی راه و حربی که میان
ایشان رفت زبان از آن نگاه دارد و گوید که خدای تعالی دستهاما بدان آلوده
نکرد ما زبانها خویش آلوده نکنیم **فصل** روی عن ابی هریره
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الناس تبع لقریش فی هذا الامر
بدانک امامت در قریش است تا از ایشان کسی باشد شایسته امامت مردمان همه
تبع قریشند نیکان تبع نیکان و بدان تبع بدان و طاعت داشتن سلطان
واجب است اگر شایسته فرماید اگر ناشایسته فرماید فرمان خدای نگاه دارد نه
فرمان وی ولکن دست بروی نیازد و نشاید بسلطان با شمشیر بیرون آمدن اگرچه جور
کند تا آن وقت که ایشان را بر اسلام می گذارد که بیرون آمدن با سلطان بتر
از همه کبایر است پس از شرک بر جور او صبر باید کرد و با وی بجهاد باید رفت و از
پس وی نماز باید کرد و او را دعا باید گفت و از خدای عز و جل صلاح او باید جست
و امر معروف و نهی منکر فریضه است اگر بدست و زبان نتواند بدل و اجماع
مسلمانان بر هرچه کرده‌اند حجت است و حق است نشاید از آن خلاف کرد قال الله تعالی
وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى
وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ
وَسَاءَتْ مَصِيرًا **فصل** قال الله تعالی اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ
اَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ اعتقاد کند که بنده
هیچ گناه کافر نشود و در دوزخ جاودانه نماند اگرچه گناه بزرگ باشد
مگر شرک آرد یا گناه را حلال دارد یا از ارکان دین چیزی را منکر شود آنگاه
کافر شود و نشاید هیچ کس را قطع کردن که این بهشتی است یا دوزخی مگر کسی را
که در قرآن یا در خبری از رسول صلی الله علیه وسلم آمده است که بهشتی است یا دوزخی
بل مطیع را امید بهشت داریم و بر گناه کار بترسیم و هر که ازین جهان بر
اسلام بیرون شود عاقبتش بهشت باشد اگرچه گناه بسیار دارد خدای عز و جل

بحسن اعتقاد او و هر که برخلاف اینست هرچند در کردار با اجتهاد است
جهد در کردار او فایده نکند با نار استی اعتقاد چنانک رسول صلی الله علیه
گفت از صفت خوارج که چندان جهد کنند در نماز و روزه که شما را نماز
و روزه خود حقیر آید در جنب نماز و روزه ایشان و اگر ایشان را دریابیم همچنان
کشیم که عاد و ثمود را یُثَبِّتُ اللّٰهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيٰوةِ
الدُّنْيَا وَفِي الْاٰخِرَةِ **فصل** قال الله تعالی
اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ اِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ
وَاِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ اٰيَاتُهُ زَادَتْهُمْ اِيمَانًا وَعَلٰى رَبِّهِمْ
يَتَوَكَّلُونَ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
يُنْفِقُونَ بدانک ایمان نزد اهل سنت سه چیز است تصدیق بدل و اقرار
بزبان و کردار باعضا و نماز و روزه و زکوة و حج و همه طاعات از ایمان است
ابوهریره رضی الله عنه روایت کند از رسول صلی الله علیه وسلم الایمان بضع
وَسَبْعُونَ شُعْبَةً اَفْضَلُهَا قَوْلُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَدْنَاهَا
اِمَاطَةُ الْاَذٰى عَنِ الطَّرِيقِ وَالْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الْاِيمَانِ
گفت ایمان هفتاد و اند شاخ است فاضلتر این گفتن لا اله الا الله است محمد
رسول الله و کمترین آن دور کردن خاشاک از راه و شرم شاخی است از ایمان و این خبر
صحیحست و دلیل است بر آنک همه طاعات از ایمانست و ایمان بطاعت بیفزاید و بمعصیت
بکاهد قَوْلُهُ تَعَالٰى لِيَزْدَادُوا اِيمَانًا مَعَ اِيمَانِهِمْ
و رسول صلی الله علیه وسلم در صفت زنان گفته است که ایشان ناقص‌اند
در دین از بهر آنک ایشان بسبب حیض مدتی نماز نکنند و روزه ندارند و نشاید
هیچ کس را که گوید ایمان من چون ایمان جبریل و میکائیل یا ایمان من چون ایمان ابوبکر
صدیق است هر که چنین گوید مبتدع باشد ابن ابی ملیکه گوید سی تن را از یاران
رسول صلی الله علیه وسلم دریافتم همه آن بودند که بر خویشتن از نفاق می
ترسیدند و هیچ کس نگفت ایمان من چون ایمان جبریل و میکائیل است و کراهیت
داشتندی کسی گوید من مؤمنم حقا لکن چنین گوید من مؤمنم ان شاء الله نه بمعنی شک

در اصل ایمان ولکن نمی‌ترسم که هیچکس را حقیقت نیست که او در علم
خدای چیست و آن در عاقبت بدید آید و از بهر اینست که نشاید هیچ کس را که گوید
من در علم خدای مؤمنم از بهر آنک علم خدای تغیر نپذیرد و بنده در هیچ حال
ایمن نباشد از زوال نعمت چنانک ابلیس خویشتن را از مقربان می‌دانست و سر انجام
نه چنان آمد که او دانست و ازینجاست که هیچ کس حکم قطع نتواند کرد
خویشتن را بسعادت و بهشت و ایمان بحقیقت تا رسد که سر انجام او بهشت باشد
که گفتن ان شاء الله از بهر اینست

فصل

قال الله تعالی ولا یزالون مختلفین الا من رحم ربک بدانک اختلاف
در میان امت بر دو نوع است یکی در اصل دین چون اختلاف در قرآن که اهل
سنت گویند نامخلوق است و اهل بدعت بخلاف این گویند و اختلاف در صفات
و آنچ باصل دین بازگردد این اختلاف با خطری عظیم است و طریق یاران رسول
صلی الله علیه وسلم و ائمه تابعین و علما سلف اندران تسلیم کردن است و خاموش
بودن بران که در کتاب و سنت آمده است و راه سلامت و نجات اینست
رسول گفت صلی الله علیه وسلم بنی اسرائیل بر هفتاد و دو گروه شدند و این امت
بر هفتاد و سه گروه شوند ازیشان یکی رستگار است آنک بر طریق سنت است و یاران من
و صحابه اندرین نوع سخن نگفته اند و علم کلام محدث است نشاید خوض
که علما سلف و اهل سنت انکار عظیم کرده اند بر کسی که دران شروع کند
و در دین بمعقول خوض کردن و چون و چرا گفتن بدعتست و ناشایست
و کسی که او درین معنی سوال کند جواب او منهی است و زجر باید کرد و اگر معاودت
کند باید از وی بریدن و صحبت با وی نکردن و از وی دور بودن تا آنگاه که توبه بازآید
و طریق یاران رسول صلی الله علیه وسلم و سلف صالح اختیار کند و نوع دوم اختلاف
در فروع است چون آبدست کردن و بسودن فرج و الحجامت و فصد و قامت یگانه
و دوگانه و قرائت پس امام در نماز و آنچ بدین ماند این اختلاف رحمت است از حق تعالی
تا کار معاملت و دین بر خلق دشوار نباشد و در میان یاران رسول صلی الله علیه وسلم
این اختلاف بوده است و اگر ناشایست بودی در میان ایشان نبودی که ایشان برگزیدگان

خدای

خدای عز و جل بودند مر صحبت رسول را علیه السلام و نصرت دین را و چون عزت
دین ظاهر گشت و دولت اسلام بشهرها پراگند یاران رسول صلی الله علیه وسلم
بعد از آن پراگنده شدند بشهرها و خدای عز و جل هر اقلیمی را یکی ازیشان با
جماعتی عزیز کرد و بهر اقلیم که صحابه افتاد اهل آن اقلیم بر طریق وی رفتند
و دین از وی گرفتند و همه مصیب بودند در متابعت ایشان که مقصد همه یکی بود
و هر یکی از صحابه چون ستاره بودند درفشان که خلق بنور ایشان راه می‌بردند بمقصد
و ایشان در اصول دین متفق بودند و در فروع اختلاف رحمت بود تا هر کس که دران
کند بمتابعت یکی ازیشان او را عذر باشد عون بن عبد الله گوید من نخواهم که
یاران رسول صلی الله علیه خلاف نکردندی تا هر که قول یکی ازیشان بگیرد
سنت گرفته باشد ثبتنا الله علی طریقتهم وحشرنا
فی زمرتهم

فصل

قال الله تعالی ان الدین عند الله الاسلام اعتقاد کند که دین حق دین
اسلام است بیرون از اسلام هیچ دین نزدیک خدای عز و جل مقبول نیست قوله تعالی
ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و بنای اسلام
بر پنج چیز است عبد الله عمر رضی الله عنهما گوید که رسول گفت صلی الله علیه وسلم
بنی الاسلام علی خمس شهادة ان لا اله الا الله و
ان محمدا رسول الله واقام الصلوة وایتاء الزکوة
والحج وصوم رمضان گفت بنا کرده‌اند مسلمانی این پنج چیز گواهی دادن
که خدای یکیست و محمد رسول وی است و بپای داشتن نماز و دادن زکوة
و حج و روزه ماه رمضان و پس ازین یاد کرده شود بعون الله وحسن توفیقه
بیان ارکان اسلام و احکام عبادات و طرفی از علم معاملات و غیر آن از ابواب
فقه بر اصل امام قرشی مطلبی ابو عبد الله محمد بن ادریس الشافعی رحمة الله علیه
و اگر کسی از ائمه سلف بخلاف قول او قولی گفته باشد که بر حدیث بنا دارد با احتیاط
نزدیکتر باشد ما بشمار اهل علم بران باشند حکایت کنیم تا هر کس در خویشتن را بنگرد

و اعتقاد نکند که صواب در فتوی بر قول یک تن از اهل علم مقصورست
بل هر یکی را از علما سلف جهدی بلیغ بود است در طلب حق و سعی تمام در نکاه
داشت نظر خلق و قول هر یکی از ایشان دستاویز اهل عصر او بوده است و او بر صواب
ان ماجور و خطا ازان از و وازیشان موضوع و بر هر که از پس ایشانند از علما
واجب است که در هر حادثه که افتد بر طریق ایشان رود در اجتهاد و حکم
آن حادثه از کتاب و سنت طلب کند اگر نیابد تاویل ایشان بداند و بر
دلایل ایشان نظر کند پس هر دلیل که او را ظاهرتر آید بران فتوی کند و اندر یکی
از ایشان تقلید کند بشرط آنک بخلاف قول ایشان قولی نگوید فتوی او دستاویز عصر او باشد

كتاب الطهاره

باب حکم المیاه

قال الله تعالی وانزلنا من السماء ماءً
طهورا گفت فرو فرستادیم از آسمان آب پاک کننده بدانک اول رکن
از ارکان اسلام پس از کلمه توحید نماز است و نماز بی طهارت درست نیاید
و طهارت بآب پاک حاصل آید آب از آسمان و هر آب که از چشمه بر آید آبدست
بدان روا باشد هر رنگ و بوی و طعم که باشد و آب دریا و زه آب و برف آب روا باشد
و اگر چیزی پاک در آب افتد که آب را ازان نگاه نتوان داشت و آب با آن بیامیزد
چون زعفران و ارد و خاکستر و مانند آن و رنگ آب بگرداند یا بوی یا مزه چنانک
آب را ابلاچ نیاز خوانند آبدست بدان روا باشد و اگر از این سه صفت هیچ تغیر
نکرد یا تغیر اندک باشد چنانک آب را بدان اضافت نکنند روا باشد بدان
آبدست کردن و اگر چیزی با آب بیامیزد که آب را ازان نگاه نتوان داشت
چون خاک و برک درخت که در آب ریزد و صفت آب بگرداند روا باشد بدان طهارت
کردن و همچنین اگر آب در کنه بر معدن زرنیخ و اهک بود و متغیر شود روا
باشد بدان آبدست کردن و اگر روغن در آب ریزد یا پاره چوب در آب افتد و بوی
و مزه آب بگرداند روا باشد بدان آبدست کردن از بهر آنک این چیزها
با آب نیامیزد و اگر آب در موضع دیر بماند و متغیر شود روا باشد بدان آبدست
کردن و اگر چیزی پلید در آب افتد بنگرند اگر آب کم از دو قله باشد پلید شود

هر

هرچند متغیر نشود و اگر آب دو قله باشد پلید نشود تا رنگ یا بوی یا مزه بنگرداند
عبد الله عمر روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم گفت اذا بلغ الماء
قلتین لم یحمل نجسا چون آب بدو قله رسید نجاست نپذیرد چون
از این صفت آب یکی متغیر شود اگرچه تغیر اندکی باشد پلید شود پس هر گاه که
آن تغیر از آب بشود در روزگار تا بدان که آب دیگر بدان ریزد یا گیاه در وی بر آید
و تغیر زایل شود پاک شود و اگر آب کم از دو قله باشد و پلید شود هرگز پاک
نشود مگر بدانک آب دیگر بدان ریزد یا از زه آب دیگر بر آید تا دو قله شود
انگاه پاک شود چون در وی تغیر نباشد از نجاست و دو قله دویست و پنجاه
من باشد و احتیاط است که سیصد من باشد و اگر نجاستی در آب روان
اندک افتد بنگرند اگر با آب میرود ان موضع که نجاست بر وی است پلید باشد و زبر
او پاک باشد و از دیگر جریه که می آید از پس او چون بر آن شوید و زبر آن پاک باشد
و اگر نجاست استاده باشد و آب اندک بر وی میرود زبر نجاست پاک باشد
و زیر نجاست پلید شود باشد هرچند از نجاست دور باشد چون در یک موضع دو قله
گرد آید پاک گردد و گلاب و سرکه و نبید و آبی که از بیخ درخت رود
چون بر هند آبدست روا نباشد و هر چه آب دست بدان روا نباشد اگر نجاست
بدان بشوید پاک نشود و سرکه و گلاب و دوشاب و هر مایعی بیرون از آب
اگرچه بسیار باشد چون اندک نجاستی دران افتد پلید شود هرچند هیچ تغیر
نگیرد و اگر روغن گاو بسته باشد یا دوشاب سخت نجاستی در وی افتد
گرد بر گرد او پلید شود بیندازد باقی پاک باشد و اگر جانوری بیرون سگ
یا خوک از خنوری آب خورد که در آنجا آب اندک باشد پلید نگردد و اگر
سگ یا خوک آب خورد پلید گردد و بقول ابو حنیفه هر دده که آب از خنور
خورد پلید گردد مگر گربه و اگر گربه موشی خورده باشد یا اشتر نشخوار
بر آورد یا کسی را از دندان خون آمد پس پیش از آنک از آب بسیار آب خورد
دهن با آب اندک برد پلید شود و هر جانوری که او را خون روان نباشد
چون مور و مگس و زنبور و کژدم اگر در آب اندک یا طعامی بمیرد پلید نشود

بر بنک قول شافعی رضی الله عنه ومذهب بیشتر اهل علم از بهر آنک از آن احتراز
نتوان کرد همچون کرم سرکه که در سرکه که بمیرد پلید نشود هرچند نفس
آن کرم پس از مرگ پلید باشد باب

بیان النجاسات قال النبی علیه السلام ایما اهاب دبغ فقد طهر

عین همه جانوران تا زنده است پاکست مگر سگ وخوک
که در همه احوال پلید باشند وبول ومنی وخون وسرگین همه جانوران
ومنی همه جانوران پلید است مگر منی آدمی که بقول شافعی رحمة الله علیه پاکست
وبقول بیشتر اهل علم پلید است وعرق وآب دهن همه جانوران پاکست مگر
سگ وخوک که پلید است وهر مرغی که گوشت او حرام است خایه آن پلید است
وحرام وهیچ جز پاک نشود وهر جانوری که گوشت او حلالست شیر او پاکست
وحلال ومردار هیچ جانور حلال نیست مگر ماهی وملخ وهر جانور که در
آب بود ودر خشکی نمیرد چون ماهی است وپاکست وهر جانوری که مرده او حلال
نیست بمرگ پلید شود مگر آدمی که بمرگ پلید نشود بر قولی درست تر وخمر پلید است
وهر شرابی که بسیاری آن مستی کند همچون خمر است پلید وحرام وخمر چون سرکه شود
پاک شود واجزای او تبع او پاک شود واگر چیزی در خمر افکنند تا بمعالجت سرکه
شود پاک نشود وهر جانور که بمرگ پلید شود پوست او به پیراستن پاک شود
ظاهر وباطن روا باشد بان نماز کردن واگر آبی در آنجا کنند آبدست بدان کردن روا
باشد واگر در پوست استنجا کنند وپوست سگ وخوک پلید است وپاک نشود
از بهر آنک نجاست آنها اصلی است نه بمرگ حاصل شده است وهر جانور که بمرگ پلید شود
موی واستخوان وی پلید بود وبه پیراستن پاک نشود همچون گوشت وبقول بسیاری
از اهل علم در موی واستخوان جان نیست بمرگ جانور پلید نشود ودر موی قولی است
شافعی را رحمة الله علیه همچنین وبمذهب مالک وابوحنیفه رحمة الله علیهما اینست
وهر جانور که بمرگ پلید شود موی واستخوان وی پلید شود واگر اندامی ازو
جدا کنند در حال زندگی یا دندان یا سرو یا سفید پلید باشد وهر جانوری یا مرغی که
گوشت او حلالست چون موی سر ازو جدا شود در حال زندگی پاک باشد

وهرچه

وهرچه گوشت او حرامست چون موی وپر ازو جدا شود حرام باشد وپلید بر ظاهر مذهب
شافعی مگر موی آدمی که پاک باشد در همه احوال وهر جانور که گوشت او حلال است
چون آنرا بسمل کنند پوست وموی وی پاک باشد همچون گوشت وپیراستن حاجت
نباشد مگر از بهر آنرا تا تباه نشود وهر جانور که گوشت وی حرامست بسمل کردن
او همچون مرگ باشد پوست او پس از بسمل پلید شود باب

الحدث قال الله تعالی او جاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا

وقال النبی صلی الله علیه وسلم لا یقبل الله صلوة من احدث حتی یتوضأ
چهار چیز آبدست تباه کند یکی آنک از قبل یا از دبر چیزی بیرون آید عین یا باد دوم
آنک عقل زایل شود بدیوانگی یا بیماری یا مستی بر هر حال که باشد آبدست تباه شود
واگر بخسپد آبدست تباه شود بر هر حال که باشد مگر نشسته خسبد مقعد
راست بر زمین نهاده آبدست تباه نشود انس مالک رضی الله عنه روایت کند
که یاران رسول صلی الله علیه با انتظار نماز خفتن نشسته در خواب شدندی پس
نماز کردندی وبقول بعضی از اهل علم اگر بر پای یا نشسته یا در سجود بخسپند
تباه نشود تا پهلو بر زمین نهند وقول سفیان ثوری وعبد الله بن مبارک واحمد
رحمهم الله علیهم واصحاب رای اینست وسوم آنک کف دست یا انگشتان برهنه
بقضیب خویش یا دیگری رسد یا حلقه دبر باز زند یا بفرج خویش باز آورد
یا بفرج کسی دیگر خرد وبزرگ مرده یا زنده آبدست تباه شود بساویدن را انس روایت کند
که رسول صلی الله علیه اینست اذا مس احدکم ذکره فلیتوضأ
چون یکی از شما ذکر خویش بساود گو آبدست کن وابو هریره رضی الله عنه
همین معنی از رسول صلی الله علیه وسلم روایت کند اما اگر پشت دست بساود
تباه نشود ومیان انگشتان واگر زهارگاه را یا انثیین را یا زیر انثیین را
بساود تباه نشود چهارم آنک اندامی از آن زن با اندامی از آن مرد باز آید برهنه
آبدست تباه شود واگر بموی وناخن ودندان باز آید تباه نشود واگر بزنی که
محرم او باشد باز آید چون مادر وخواهر ودختر وهر زنی که نکاح او حرام باشد

بخوشاوندی یا شیرخوردگی تباه شود و همچنین اگر بطفلی بیگانه باز آید که
بمحل شهوت نرسیده باشد تباه نشود و یاران رسول صلی الله علیه وسلم اختلاف
کرده اند در بساویدن فرج و بساویدن مرد ذکر را گروهی گویند بساویدن فرج ابدست
تباه نکند از بهر آنکه طلق بن علی روایت کند که از رسول علیه السلام سوال
کردند گفت او پاره گوشت است هم از تو و آنکس که گوید که ابدست تباه شود
گوید این خبر منسوخ است بخبر ابوهریره رضی الله عنه از بهر آنکه طلق بن علی در ابتدا
هجره با رسول صلی الله علیه وسلم آمده بود و اسلام ابوهریره پس از آن بود
و او روایت کند که ابدست باید کرد و در بساویدن مرد زن را همین اختلاف کرده اند
و مالک گوید که اگر مرد زن را بشهوت بساوذ ابدست تباه شود اما اگر بی
شهوت دست بزن باز آید تباه نشود و اختیار اینست بقول بیشتر اهل علم و
حجامت و فصد و قی ابدست تباه نکند و اندرین مسئله میان اهل علم اختلافست
بسیار ها اند که ابدست تباه نشود و احتیاط آنست که ابدست کند و اگر کسی
ابدست بیقین داند و بشک افتد ویرا که حدث کرده است یا نه اصل آنست که بر طهارتست
روا باشد که نماز کند و اگر حدث بیقین داند و در طهارت بشک باشد نشاید نماز
کردن تا ابدست نکند

باب الاستنجا

روی عن ابی هریره رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا ذهب
احدکم الی الغایط فلا یستقبل القبلة ولا یستدبرها
لغایط ولا بول ولیستنج بثلثة احجار چون بقضا حاجت گاه
خواهد شد هر چیزی که نام خدای عز وجل بران نبشته باشد از خویشتن جدا کند
و بصحرا از دیدار مردمان دور شود و در پس ستری نشیند و دامن بر
نگیرد تا بزمین نزدیک نشود و در صحرا روی بقبله و پشت بقبله نیاورد
اما در چهار دیوار روا باشد و در زمین سخت و در باد کنده بول نکند
که بول بوی باز جهد و در سوراخها بول نکند که معدن ماران است
و از آفت دور نباشد و در سایه جای مردمان و زیر درختان میوه دار و بر راه گذر

ایمن

و بر لب جویها غایط نکند که لعنت خدای بار آورد و خلق لعنت کنند و چون در
مستراح خواهد شد بگوید اللهم انی اعوذ بک من الخبث والخبائث
و پای چپ پیش نهد و سر پوشیده و با کس سخن نگوید و خدای را بزبان نیاورد
بر قضا حاجت و در موضعی که ابدست کند و غسل آورد بول نکند که از وسواس
آورد و چون از مستراح بیرون آید پای راست پیش نهد و بگوید الحمد لله
الذی اخرج عنی الاذی وابقی فی جسدی منفعة ما
اطعمنی غفرانک و چون بول کند یا غایط استنجا واجب باشد بسنگ
یا آب اگر بر سنگ اختصار کند روا باشد هر گاه که نجاست بسیار پراکنده
نباشد و بهتر آن باشد که از پس سنگ باب بشوید و اگر نجاست گرد مخرج
بسیار پراکنده شده باشد واجب باشد باب شستن و ادب آنست که استنجا
بدست چپ کند و چون باب استنجا کند آب بدست راست می ریزد و بدست
چپ می مالد و چون فارغ شود دست چپ بر زمین در مالد پس بشوید و چون بر
سنگ اختصار خواهد کردن یکم از سه فریضه از وی بیفتد یکی از پس اندر کند
ی گرداند تا آخر و دیگر از پس اندر کند می گرداند تا پیش و سدیگر بر همه مقعد
براند و چندانی سنگ بکار باید داشت که نم از آنجا بسنگ باز نگیرد و اگر بسه
سنگ حاصل نیاید چهارم واجب آید بکار داشتن و چون چهار حاصل آمد
فریضه از وی بیفتاد و لکن سنت آنست که پنجم بکار دارد و از پس بول استبرا
کند و قدمی چند برود و انگشت بزرگی که زیر انثیین است براند و استنجا روا باشد
بسنگ و کلوخ و خرقه و چوب و پوست پیراسته و هر چیزی که پاک باشد و خشک و درشت
که نجاست برگیرد و از احترامی نباشد و اگر باستخوان یا بطعامی استنجا کند عاصی
باشد و فرض از وی بیفتد

باب الوضو

قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا
وجوهکم وایدیکم الی المرافق فریضها آبدست شش است
اول نیت کردن دوم همه روی شستن سوم هر دو دست با آرنجها شستن
چهارم بعضی از سر مسح کردن شافعی رحمة الله علیه گوید چندانی که اینم مسح بروی آمد

واحتیاط آنست که کم از قدر ناصیه روا نباشد از بهر آنک رسول صلی الله علیه وسلم
بر ناصیه و عمامه مسح کشید و فرض مسح ناصیه از وی برخاست و ابو حنیفه رحمه الله علیه
گوید خبط یکی از سر مسح کردن واجب است و احتیاط اینست و مالک گوید همه سر مسح کردن
فریضه است و پنجم هر دو پای تا کعبها شستن و ششم ترتیب نگاه داشتن چنانک
خدای عز و جل در قرآن مجید یاد کرده است که اول روی شوید پس دستها پس مسح
سر کند پس پای شوید و بقول بیشتر اهل علم ترتیب نگاه داشتن سنت است
و در ادب آمده و در آبدست کردن نیت کند که حدث از خویشتن برمیدارم یا نماز بر
خویشتن مباح می‌گردانم و در غسل نیت کند که جنابت از خویشتن برمیدارم یا نماز بر
خویشتن مباح می‌گردانم اگر نیت نماز تطوع کند یا نماز بر جنازه یا برداشتن مصحف قرآن
طهارت درست باشد همه نمازها را و اگر جنب غسل کند بنیت قرآن خواندن یا در مسجد
باعتکاف نشستن درست آید همه نمازها را و اگر محدث آبدست کند بدین نیت درست
نیاید از بهر آنک محدث را روا باشد قرآن خواندن و در مسجد نشستن بی طهارت و در
تیمم نیت کند که نماز فریضه بر خویشتن مباح می‌گردانم و زن مستحاضه در آبدست
همچنین نیت کند و اگر نیت حدث برداشتن کند درست نیاید و چون از بهر
فریضه تیمم کند روا باشد که بدان تیمم نماز تطوع کند و اگر بنیت نماز تطوع تیمم کند
و نماز کند مطلق روا باشد بدان تیمم نماز تطوع گزاردن و فریضه روا نباشد و نیت در
طهارت بوقت دست شستن و آب در دهن کردن کند و بدل یاد می‌دارد تا بوقت
روی شستن اگر پس از آن نیت فراموش کند درست باشد و اگر بوقت روی شستن نیت
بر یاد او نباشد درست نیاید و اگر بوقت روی شستن نیت کند و پس از آن نیت نکند
آبدست درست باشد و لکن ثواب مضمضه و استنشاق حاصل نیاید و در روی
شستن آب بباطن ابرو و میان مژه و باطن موی لب زیرین و زبرین و عذار رسانیدن
فریضه است اگرچه انبوه باشد اما موی و ریش و عارض بنگرد اگر انبوه نباشد
چنانک پوست روی از زیر موی پدید باشد آب بزیر آن واجب باشد رسانیدن
و ظاهر و باطن آن شستن و اگر پدید نباشد واجب نباید در آبدست آب بزیر
آن رسانیدن و در غسل واجب آید ظاهر و باطن آن شستن و اگر موی روی دراز باشد
بیش

پیش سینه فرو گذاشته آب بر ظاهر آن از روی فرو گذاشتن راندن فریضه است
بر قول درستتر و در دست شستن آب بزیر موی ساعد رسانیدن فریضه است
اگرچه انبوه باشد و اگر در مسح سر بر موی مسح کشد و تری بسر برسد روا باشد
و اگر بر سر موی مسح کند که از منبت خویشتن فرا گذشته باشد محسوب نباشد
و اگر بر پای در زیر کعب شکستگی باشد در پای شستن آب بباطن شکستگی باید
رسانیدن و سنتهای آبدست سیزده است اول بسم الله گفتن و بقول بعضی از اهل
علم بسم الله گفتن واجب است دوم سنت آنست که سه بار هر دو دست تا بگردن
دست بشوید و اگر از خواب برخاسته باشد یا یقین نداند پاکی دست را دست
در خنور آب نکند تا سه بار نشوید سوم آب در دهن کردن چهارم آب در
بینی کردن در خبر است که رسول صلی الله علیه بیک کف آب مضمضه و استنشاق
کرد یک کف برداشت و بدان یکبار مضمضه و استنشاق کرد و بدیگر کف
همچنین کرد و بسدیگر همچنین و آمده است که بدو کف یک کف آب برگرفت و سه بار
بدان مضمضه کند و یک کف دیگر سه بار آب در بینی کند و دهن و بدست چپ
بینی پاک کند و پنجم سنت آنست که مبالغه کند در مضمضه و آب بحلق باز برد و غرغره
کند و در استنشاق آب باز بینی فرا کند و بنفس بر کشد پس فرو دمد مگر که
روزه دار باشد مبالغت نکند در مضمضه و استنشاق که روزه تباه شود اما
مسح سر درست آنست که از رسول صلی الله علیه وسلم مسح سر یکبار کرد و بیشتر
علما برین اند و اصحاب شافعی رحمه الله علیه گویند سه بار سنت است بسه آب
و ششم آنک هر اندامی سه بار بشوید و هفتم آنک دست راست پیش از دست چپ
بشوید و پای راست پیش از پای چپ شوید و هشتم در دست شستن دست تا بر
بازو برکشد و در پای شستن بساق برکشد که در قیامت علامت امت
مصطفی صلی الله علیه وسلم سپیدی دست و پای و روی خواهد بود از اثر آبدست
و نهم همه سر مسح کردن هر دو دست بآب فرو برد و هر دو کف دست و انگشتان
بر پس سر نهد تا پس قفا بشود و همچنان پیش سر باز آید و بقول مالک همه سر مسح
کردن فریضه است و دهم از پس مسح سر گوشها را سه بار مسح کردن

بسه آب نو مسبحه در باطن گوش بگرداند و ابهام در ظاهر آن براند و بیشتر
اهل علم بر آنند که گوش هم از سر است با سر مسح کند آب نو شرط نیست و
یازدهم موی روی خلال کردن و دوازدهم انگشتان پای خلال کردن و سنت
است که با انگشت خنصر دست چپ خلال کند پای راست را از خنصر ابتدا کند
و پای چپ از ابهام و بخنصر ختم کند و اگر انگشتان بهم در کشته باشد که بی خلال
آب در میان نشود خلال کردن فریضه است و سیزدهم موالات و موالات است که
میان شستن دو اندام چندانی درنگ نکند که اندام پیشین خشک شود در وقت
اعتدال هوا لکن اگر درنگ کند بسیار طهارت درست باشد و چون از آبدست فارغ
شود بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان
محمدا عبده و رسوله اللهم اجعلنی من التوابین و
اجعلنی من المتطهرین و اجعلنی من عبادک الصالحین
الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون در خبر ست از رسول
صلی الله علیه و سلم که هر که آبدست نیکو بکند و این دعا برخواند هشت
در بهشت بروی بگشایند تا از هر کدام در که خواهد در شود و کراهیت است
اندامها از سه بار زیادت شستن و اگر بر طهارت باشد و وقت نماز در آید دوست
دارم که طهارت تازه کند چون بطهارت نخستین نمازی گزارده باشد اگر نگزارده
باشد تازه نکند و اولیتر است که اندامها شسته بدستار خشک نکند
و اگر خشک کند کراهیت نباشد **فصل** قال النبی صلی الله علیه و سلم
السواک مطهرة للفم مرضاة للرب مسواک
کردن سنت است رسول گفت صلی الله علیه و سلم مسواک کردن پاکی دهن است
و خشنودی خدای عز و جل و در دو حال مسواک کردن دوست دارم یکی چون
نماز خواهد کرد هر چند بر طهارت باشد و دوم چون بوی دهن متغیر شود بخواب
یا بدیر خاموش بودن یا خوردن چیزی بوی ناک هر چند وقت نماز باشد
و روزه دار را از پس زوال مسواک کردن است کراهیت است از بهر آنک بوی
دهن روزه دار از پس زوال اثر روزه است و خدای عز و جل دوست دارد بوی
دهن

دهن روزه داران چون مسواک کند بر پهلوی دندان راند و دوست دارم که بر کام
و زبان بر راند و مسواک دیگر کس بکار داشتن کراهیت باشد ۵ ۵

باب الغسل

قال الله تعالی و ان کنتم جنبا فاطهروا
غسل جنابت فریضه است و جنابت بدو چیز افتد یکی مجامع چون حشفه
در فرج ناپدید شود بر هر دو غسل واجب شود هر چند آب نیاید و اگر لواطت
کند یا با ستوری گرد آید ملعون باشد و غسل واجب آید و عقوبت
و دوم چون منی بیرون آید از قضیب مرد یا فرج زن یا حلم یا بنظر بمحل شهوت
یا باندیشه یا بیماری غسل واجب شود و منی سپید باشد و ستبر و بوی
طلع دارد و منی زن تنک باشد و زرد فام و اگر احتلام افتد مرد را یا زن را
و آب نبیند غسل واجب نیاید و بر زن حایض و زاده غسل واجب شود هر گاه که
خون منقطع شود و فریضه غسل آنست که نیت کند و همه تن بشوید چنانک
آب بزیر همه موها برساند و بهر اندام که ابتدا کند روا باشد و سنت
آنست که اول سه بار دست بشوید پس فرج بشوید پس دست و روی نماز بشوید
میمونه روایت کند که رسول صلی الله علیه و سلم پای آخر غسل شست پس انگشتان
تر موی سر را خلال کرد تا تر شود و آب آسانتر بباطن آن رسد پس سه کف
آب بر سر ریزد و اگر موی بافته باشد واجب نباشد باز کردن چون آب بباطن او
می رسد و اگر نمی رسد باز می باید کرد پس آب بر اندامهای دیگر ریزد
و از سوی راست آغاز کند و هر جایی که ممکن گردد دوست دارم که دست بر آنجا
می زند و مضمضه و استنشاق در غسل سنت است و بر قول بعضی از علما فریضه
است و مذهب ابو حنیفه رحمه الله علیه اینست و زن شوی دیده را این موضع
کثافت ها باید بشاید و چون غسل حیض کند دوست دارم که پاره پنبه
و مشک بر نهد و بخور بر گیرد و اگر مشک نباشد بوی خوش دیگر بر گیرد
و اگر محدث باشد و جنب حکم حدث در جنابت بیفتد هر که کی همه اندامها
یکبار بنیت جنابت بشوید از حدث و جنابت برون آید و ترتیب واجب نباشد

واگر جنب یا محدث پس از غسل و آبدست موی باز کند یا ناخن باز کند واجب
نباید آن موضع شستن **فصل** روی عن علی بن ابی طالب
رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا یحجزه عن قراءة القرآن شیء سوی الجنابة
محدث را روا باشد قرآن خواندن از بر اما مصحف برداشتن و دست
بمصحف دراز کردن روا نباشد و لوحی که بران قرآن نبشته باشند بی
طهارت روا نباشد برداشتن و معلم او دکان را طهارت فرماید چون مصحف بر
خواهند داشت و اگر کتابی بردارد که دران آیات قرآن باشد بر آستین روا باشد
و نشاید قرآن و نام خدای عز وجل بر جامه و چوب و دیوار نقش کردن و نشاید
مصحف قرآن بشهر کافران بردن که رسول صلی الله علیه وسلم نهی کرده است
اما اگر بکافری نامه نویسد و آیتی از قرآن در آنجا نویسد روا باشد که رسول صلی الله علیه
نامه نبشت بقیصر و این آیت در آنجا نبشت یا اهل الکتاب تعالوا
الی کلمة سواء بیننا وبینکم الآیه و جنب را و زن حائض را روا نباشد
قرآن خواندن و در مسجد قرآن خواندن مقام کردن اما اگر خدای عز وجل را یاد
کند یا چون کاری ابتدا خواهد کردن گوید بسم الله و چون فارغ شود بگوید الحمد لله
یا در تعزیت گوید انا لله وانا الیه راجعون نه بقصد قرآن خواندن روا باشد
و اگر مسجد را دو در باشد روا باشد جنب را و حائض را چون خویشتن شسته باشد
که بدان جای بیرون گذرد و بقول ابوحنیفه رحمة الله علیه روا نباشد و اگر جنب خواهد
که بخسپد پیش از غسل یا طعام خورد یا با عیال دیگر بار نزدیکی کند روا باشد و دوست
دارم که فرج بشوید و آبدست نماز کند پس این شغلها کند والله اعلم

باب غسل النجاسات

روی عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال اذا ولغ الکلب فی
من اناء احدکم فلیغسله سبع مرات اولهن او
اخرهن بالتراب اگر سگ از خنوری آب خورد که در آنجا کم از دو قله آب
باشد آب و خنور پلید شود آب را باید ریخت و خنور را باید شست بهفت آب

یکی

یکی از آن هفت آب بخاک تیره کرده تا پاک شود چنانک در خبرست از رسول صلی الله علیه
گفت چون سگ از خنوری آب خورد هفت بار بشوید اول یا آخر بخاک و هر اندامی تر
از آن سگ که بجای باز آید پلید شود و همچنین بهفت آب یکی با خاک باید شست
تا پاک شود و حکم خوک همچون حکم سگ است درین معنی در ظاهر قول شافعی رحمه الله علیه
اما بر قول بیشتر اهل علم حکم نجاست خوک چون دیگر نجاستهاست عدد هفت آب و خاک
شرط نیست در شستن آن اما دیگر نجاستها بنگرم اگر بوی یا رنگی ندارد بیکبار آب که
بران ریزد چنانک بر همه برود پس بیفشارد تا آن آب ازو جدا شود پاک شود و دوست
دارم که سه بار بشوید و اگر خنوری باشد پلید آب در آنجا ریزد و سر نگونسار کند
تا تهی شود و پاک شود و اگر همچنان رها کند یا جامه را بیفشارد پاک شود بحکم خبر
رسول صلی الله علیه وسلم مگر بول کودک خرد که هیچ طعام نخورده باشد اگر آب بران
بریزد بی آنک بمالد و بیفشارد پاک شود بحکم خبر رسول صلی الله علیه وسلم و اگر موضع
نجاست بشوید تا خشک شود و بوی نجاست مانده باشد پاک نباشد تا بوی باقیست
و اگر نجاست عینی باشد چون سرگین و خون بناخن بشکلد و با آب بمالد تا اگر
اثر آن زایل شود پاک باشد و احتیاط آنست که بصابون بشوید تا اثر آن زایل شود
و اگر دست را حنا پلید در بندد تا عین حنا باشد پاک نشود اگر عین حنا بردارد پس
بشوید و رنگ بماند پاک باشد و اگر بولی یا خمری بر زمین ریزد دلوی آب بر زمین
ریزد چنانک بر همه موضع نجاست برود پاک شود و کندن زمین شرط نیست و بقول بعضی
از اهل علم خاک بر باید گرفت و مذهب ابوحنیفه رحمة الله علیه اینست و اگر سرگین
با خاک بیامیزد با آب ریختن پاک نشود تا خاک از آنجا بر نگیرد و اگر نجاستی خواهد
شست آب بر محل نجاست ریزد اگر موضع نجاست در آب اندک نهد و کم از دو قله
باشد آب پلید شود و نجاست بر نخیزد و چون آب بر محل نجاست ریزد حکم نکنند
بر پلیدی آب تا بر آن موضع باشد و چون از موضع نجاست جدا شود بنگرم اگر متغیر
باشد آب و موضع هر دو پلید باشد و اگر در آب تغیر نباشد ولکن موضع نجاست
هنوز پاک نشده باشد آن آب پلید باشد و اگر موضع نجاست پاک شده باشد
و در آب تغیر نباشد آن آب پاک باشد ولکن پاک کننده نباشد و بقول ابوحنیفه

رحمه الله علیه از آب بلند باشد و هر آبی که از اندام غسل کننده یا ابدست کننده فرو آید
مستعمل باشد پاک باشد لکن پاک کننده نباشد اگر بدان ابدست کند درست نیاید
و اگر نجاستی بشوید پاک شود و بقول مالک رحمه الله علیه و جماعتی از اهل علم
آب مستعمل پاک کننده است روا باشد بدان طهارت کردن اما اگر غسل سنت
کند یا بر طهارت باشد و ابدست کند از آب پاک کننده باشد بر وجهی درست
از بهر آنک بدان فرض نگزارده باشد و اگر آب مستعمل چندانی گرداند که دو قله باشد
پاک کننده گردد و بر وجه درست تر همچون آب پلید که دو قله شود و صفات متغیر
نباشد روا باشد بدان طهارت کردن و آب تا بر اندام باشد حکم نکنند که مستعمل است
تا از اندام جدا نشود و اگر جنب یا زن حایض دست با آب اندک فرو کند و بر دست او
نجاست نباشد آب را زیانی ندارد و اگر بوقت دست با آب بردن نیت دست شستن
کند آب مستعمل شود و اسراف در آب بخش حرام است هر چند لب دریا باشد خبرست
که رسول صلی الله علیه وسلم بیک مدّ آب ابدست کردی و بیک صاع غسل کردی
صاع چهار مدّ باشد و مدّی دو بهر یک من

باب المسح علی الخفین

روی عن المغیرة بن شعبة ان النبی صلی الله علیه وسلم
مسح علی الخفین مسح کردن بر موزه رخصت است محدث را بجای پای شستن
مسافر سه شبانروز کند و مقیم یکشبانروز و ابتدای این مدت از اول حدث
باشد که پس از آنک موزه پوشیده بود در افتد نه از وقت موزه پوشیدن و شرط است
که موزه بر ابدست تمام پوشد اگر ابدست کند و یک پای بشوید و در موزه کند
پس پای دیگر بشوید و در موزه کند روا نبود مسح کردن از بهر آنک موزه نخستین پوشیدن
پیش از طهارت تمام بوده است اگر پس از شستن پای دوم موزه نخستین بیرون کند
و دیگر بار بپوشد روا باشد مسح کردن و بقول بعضی از علما اگر یک پای بشوید و موزه
در پوشد پس دیگر پای بشوید و موزه دیگر در پوشد روا باشد مسح کردن
و مذهب ابو حنیفه رحمه الله علیه اینست و جنب را نشاید بر موزه مسح کردن
و چون جنابت افتد موزه بیرون کند و غسل کند پس موزه دیگر بار بپوشد بر ابدست
تمام و اگر در سفر مسح کند و مقیم شود پیش از یکشبانروز یکشبانروز تمام کند و اگر

از

از پس یکشبانروز مقیم شود نشاید پس از آن مسح کردن و اگر در حضر موزه پوشد
و حدث کند پس بسفر بیرون شود پس از آنک مسح کند مسح مسافران کند و اگر در
حضر ابدست کند و بر موزه مسح کند پس بسفر بیرون شود یکشبانروز پس مسح نکند
و موزه که بران مسح روا باشد باید که قدمها تا بشتالنگها بپوشد و سخت باشد
چنانک آب بزیر نگذارد و قوی باشد چنانک بآن بتوان رفت اگر در مقابله باز
بر شتالنگ اندک سوراخی باشد چنانک پای پا تا به او پدید باشد چنانک با آن
نتوان رفت بران موزه مسح روا نباشد و بقول ابو حنیفه رحمه الله علیه آن دریدگی
اگر کم از سه انگشت باشد روا باشد و بر جورب پشمین و کرباسین مسح روا نباشد
اگر در پوست گرفته باشد تا کعب یا چند طاق کرباس بر هم نشانند تا سخت شود و چرم
بر نهد روا باشد و اگر دو موزه بر زبر هم در پوشد روا باشد بر موزه زبرین مسح
کشیدن بظاهر مذهب شافعی رحمة الله علیه و بقول بیشتر اهل علم روا باشد
و فرض مسح موزه چندانست که نام مسح بر افتد و بقول ابو حنیفه رحمه الله علیه
سه انگشت فریضه است و بر پشت پای موزه مسح کند بدست راست اگر بر پاشنه
موزه یا بر کف پای یا بر پهلو مسح کند محسوب نباشد و سنت اینست که زبر و زیر
موزه مسح کند و بدست چپ کف پای و بقول جماعتی از اهل علم کف پای مسح نکند
و هر گاه که مدت مسح بگذرد یا در میان مدت موزه بیرون کند و بر
طهارت مسح باشد واجب شود پای شستن و دوست داریم که ابدست دیگر بار کند
و واجب نیاید

باب التیمم

قال الله تعالی فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا تیمم رخصت
این امتست چون کسی عاجز باشد از آب بکار داشتن بنا یافت آب یا بیماری که اگر آب
بکار دارد رنج زیادت شود بخاک تیمم کند و تیمم روا نباشد مگر بخاکی که از آن گرد
بدست بازگیرد روا نباشد ریگی که دران گردی نباشد و اگر با هل وز رنج سوده
و بقول ابو حنیفه رحمه الله علیه روا باشد و اگر بر جامه گرد باشد و دست بدان جامه
زند و تیمم کند روا باشد و اگر بخاک نمدار زند که از آن گرد بر نخیزد روا نباشد
و در تیمم پنج چیز فریضه است یکی قصد کردن بخاک تا اگر باد کند تا بنشیند گرد بر

اندام او نشاند و او نیت کند روا باشد و درست نباید و دوم نیت کردن
که نماز فریضه بر خویشتن مباح کردانم و سدیکر همه روی بخاک مسح کردن و چهارم
هر دو دست تا ارنجها مسح کردن و واجب نیست خاک بر موبها دستها رسانیدن
اگرچه تنک باشد و پنجم ترتیب نکاه داشتن که روی پیش از دست مسح کند و سنتها
در تیمم سنت است در اینکه بسم الله کفتن و دست راست پیش از دست چپ مسح کردن
و موالات ❊ و تیمم در سنت دو ضربت است در ضربت اول انکشتان بهم بسار نهند
دستها از هم جدا پس کف دست بخاک زنند و همه روی مسح کند و در دیگر ضربت
انکشتان کشاده دستها بر خاک زند پس بدست چپ دست راست مسح کند و بدست راست
دست چپ مسح کند و کفها دست بهم در مالد و میان انکشتان خلال کند و بقول جماعتی
از اهل حدیث تیمم روی و کف دست راست نیست بیک ضربت هر دو مسح کند و هر دو
در حدیث مدنست از رسول صلی الله علیه و گفته اند که مسح کف تنها منسوخ است
مسح کف و ذراع و تیمم در حق محدث و جنب و حایض یکسانست و اگر در سفر دراز یا کوتاه
اب نیابد تیمم نماز کند و واجب نیاید باز کردانیدن چون آب یابد و اگر از بهر فریضه
وقت تیمم کند روا نباشد پیش از انک وقت نماز در اید و پیش از تیمم اب طلب کردن
واجبست و طلب اب پیش از وقت نماز محسوب نباشد و اب از رفیقان خویش
طلب کند و از هر یک جداگانه طلب کردن شرط نیست و چون بدا اگر چنانکه همه
بدانند و کرد بر کرد خوش طلب کند چندانی که رنجش نرسد اگر در صحرا باشد چهار سو
بنکرد و اگر نزدیک او دیواری باشد یا حایلی در پس ان بنکرد ❊ و هر فریضه را تیمم نو باید
و هر تیمم را طلب اب باید کرد هرچند در یک جا در ماند ❊ و بیک تیمم دو فریضه
کزاردن روا نبود اما سنتها و تطوع و قران خواندن و مصحف برداشتن روا باشد
هرچند خواهد پیش از کزاردن فریضه و پس از کزاردن فریضه و اگر بیک تیمم فریضه
بکزارد و بر جنازه نماز کند روا باشد و بقول بعضی از اهل علم روا باشد بیک
تیمم دو فریضه و زیادت کزاردن تا حدث نکند یا اب نیابد و اگر زنی از حیض
پاک شود و اب نیابد تیمم کند روا باشد شوی او وی نزدیکی کردن و اگر تیمم کند
پس اب یابد یا کاروانی بیند یا جاهی بیند که محتمل بود که در انجا ابست تیمم باطل کردد

بس

بس اگر باکاروان یا در چاه اب نیابد تیمم دیگر بار بکند ❊ و اگر کسی تیمم نماز کند پس اب
یابد نماز باز نبایدش کردانیدن هرچند وقت نماز باقی باشد و اگر در میان نماز
اب یابد نماز باطل نکردد بر ظاهر مذهب شافعی رحمه الله علیه و بقول بیشتر از
اهل علم نماز باطل کردد و احتیاط انست که اب دست کند و نماز از سر کیرد
و اگر در شهری باشد یا در دهی و اب نیابد بتیمم نماز کند پس چون اب یابد اب
دست کند و نماز باز کردانید و اگر وقت نماز در اید و اب و خاک نیابد نماز کند نکاه داشت
حرمت وقت را پس چون از هر دو یکی یافته شود نماز باز کردانید و اگر درین حال جنب باشد
نشاید الحمد خواندن بجای الحمد ذکری دیگر کوید و بقول بسیاری از اهل علم چون
اب و خاک نیابد نماز تاخیر کند تا اب یا خاک یافته شود و اگر مسافر را در رخت
اب باشد و فراموش کند و تیمم نماز کند پس یاد آورد نمازش باز باید کردانید
و بقول ابو حنیفه رحمه الله علیه باز نباید کردانید و اگر در سفر اب ندارد و لکن اب
یابد ببها و بها دارد زیادت از نفقات و علف چهارپای اب خریدن واجب اید و نشاید
بتیمم نماز کردن ❊ و اگر اب بزیادت از ارزش بها ار باشد فروشند واجب نباید خریدن
و اگر وقت نماز در اید و اب ندارد و یقین داند که در اخر وقت اب خواهد رسیدن
اولیتر ان باشد که نماز تاخیر کند تا باب رسد و اگر در اول وقت تیمم نماز کند درست اید
بر قول درستتر و اگر اب دارد و در ان سفر او را بدان حاجت خواهد بودن از بهر
خوردن را یا از بهر اسب را شاید تیمم کردن همچنانکه اب ندارد فصل
قوله تعالی وان کنتم مرضی او علی سفر اگر کسی بیمار باشد
چنانکه اگر اب بخویشتن بردارد بیم هلاک باشد یا درد و ضعف بروز زیادت شود
روا باشد او را که تیمم نماز کند و اگر درد و ضعف زیادتی شود و لکن بیم
ان باشد که بیماری دیرتر کشد یا جراحتی باشد که اگر اب بکار دارد اثری زشت
از ان بماند ابدست باید کردن نشاید بتیمم نماز کردن و اگر بر بعضی از اندامها طهارت
جراحت باشد که اب بدان نتواند رسانیدن اندامهای درست را بشوید و از بهر
موضع جراحت تیمم کند روی و دست را خواهد اندام درست پیش بشوید پس تیمم کند
و خواهد تیمم پیش کند و اگر جراحت بر موضع تیمم باشد خاک بدان موضع رساند

و هر فریضه تیمم دیگر بار بکند اما شستن اندامها درست هر فریضه واجب نیست
تا حدث نکنند و اگر استخوانی را اندام طهارت بشکند گلی تخته بر باید نهاد
تخته بر نهد بر طهارت تمام و ار موضع درست زیادت اندر قدر حاجت در زیر تخته بیارد
و ببندد پس بهر ابدست واجب نباید تخته برداشتن تا نیک شود بر تخته مسح می کند
باب و تیمم می کند روی و دست را این یک قول همچون مجروح و بر قول دیگر مسح بر تخته کفایت
باشد تیمم حاجت نیاید و چون جراحت نیک شود و بر طهارت باشد ان موضع که جراحت
داشت بشوید پس اگر بر طهارت حدث باشد اندامها که پس از اندام مجروح است بشوید
از بهر ترتیب را و ابدست از سر گرفتن واجب نباشد و اگر بر طهارت جنابت باشد که غسل
کرد ست ان موضع بس واجب نباید شستن و اگر بسبب جراحت تیمم می کند چون نیک شود
نماز باز نباید کرد اند مگر که بر جراحت نجاست باشد که بتواند شستن نمازها باز
کرداند و در تخته بند قولی هست که نماز باز کرداند از بهر انک این عذر نادرست ه

باب الحیض

قال الله تعالی وَیَسْأَلُونَکَ عَنِ الْمَحِیضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُوا
النِّسَاءَ فِی الْمَحِیضِ حیض خونیست که خدای عز و جل زنانرا بدان مبتلا کرده است
کم از نه ساله زن را نباشد و چون پیر شود منقطع شود اگر زن پس از نه سالگی خون بیند و یک
شبانروز بر دارد حیض باشد و حکم کنند بر رسیدگی زن و کمتر حیض یک شبانروز است
اگر کم از یک شبانروز منقطع شود حیض نباشد و از پانزده شبانروز زیادت نشود
اگر از پانزده در گذرد مستحاضه باشد و مستحاضه را حکم پاکان باشد
و بقول ابو حنیفه رحمة الله علیه کمتر حیض سه شبانروز است و بیشتر ده شبانروز
و هر گاه که زن مستحاضه شد بنگریم اگر در پانزده شبانروز خون بعضی قوی تر
دیدست و بعضی ضعیف تر چنانک بعضی سیاه تر باشد یا بعضی ثخین تر و بعضی تنک تر خون
سیاه و ثخین حیض باشد اگر کم از یک شبانروز نباشد و خون ضعیف تر حیض نباشد
و اگر همه یک رنگ بیند بنگریم اگر او را عادتی بود دست پیش ازین در حیض و در پاکی عادت او
نگاه دارند بقدر عادت او را حیض نهند و اگر او را هر گز حیض نبودست ابتدا که
خون دید از پانزده شبانروز در گذشت یکشبانروز حیض باشد و باقی استحاضه
باسد

باسد و بیست و نه تا خون پیوسته می بیند از هر سی روز یکشبانروز او را حیض باسد و باقی
استحاضه و بقول ابو حنیفه رحمة الله علیه دو شبانروز او را حیض باسد و حایض را
روا نباشد نماز کردن و روزه داشتن و طواف کردن گرد خانه کعبه و در مسجد
مقام کردن و قران خواندن و شوی را روا نباشد با زن حایض نزدیکی کردن اگر نزدیکی کند
عاصی باشد و روا باشد قبله دادن و با او خفتن پس از انک ازاری در بندد که از ناف
تا زانو بپوشد و هر چه حایض را روا نباشد پس از انک خون منقطع شود هم روا نباشد
تا غسل کند یا تیمم کند اگر اب نیابد مگر روزه که اگر خون بشب منقطع شود نیت
روزه کند و غسل بروز افکند روزه درست اید و چون زن از حیض بیرون اید نمازها قضا
نباید کردن اما روزه که در زمان حیض نگرفته است قضا باید کردن و حکم نفاس چون حکم حیض است
مگر در تقدیر و نفاس خونی باشد که از پس فرزند امدن اید که انرا تقدیر نیست
اگر در وقت منقطع شود غسل باید کرد و بیشتر شصت شبانروز است بر قول شافعی رحمة الله
علیه و بقول بعضی از اهل علم چهل شبانروز است و بر زن مستحاضه و کسی که همیشه بول یا
مذی از وی می اید واجب است که بوقت نماز فرج بشوید و ببندد و ابدست کند و نماز کند
و واجب نباید نماز با ز اوردن و هر نماز فریضه را واجب باشد ابدست کردن و نشاید بیک
ابدست دو فریضه گزاردن اما سنتها و تطوع چندانک خواهد روا باشد و نماز وقت را
ابدست پیش از وقت کردن روا نباشد همچون تیمم و اگر در میان نماز خون منقطع شود
نماز باطل شود ابدست کند و نماز از سر گیرد و اگر کسی را دشمنی باشد یا دملی روان
بهر فریضه بباید شستن و در بستن و واجب نیاید نماز باز کرد انیدن و الله اعلم ه

باب الصلوة

قال الله تعالی وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ
وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ و قال النبی صلی الله علیه و سلم بین العبد و الکفر
ترک الصلوة رکن مهمی تر پس از کلمهٔ توحید از جملهٔ ارکان اسلام نماز ست
و در شبانروزی پنج نماز فریضه است بر مسلمانی عاقل بالغ که بعمدا نماز بگذارد
نه عذر کشتن واجب اید و بقول بعضی از علما حدیث کافر شود و کودک را به هفت سالگی
نماز کردن باید فرمود چون ده ساله شود و نماز نکند وی را بر حکم ادب باید کرد

وچون بالغ شود و نماز نکند بباید کشتن و این پنج نماز را هر یکی وقتی دارد معلوم که
جبرئیل علیه السلام برسول صلی الله علیه وسلم آموخت چون آفتاب از میان آسمان در
گردد بسوی مغرب آنرا زوال خوانند و چون زوال بود وقت نماز پیشین درآید و تا آن وقت
باقی باشد که سایه هر چیز چند آن چیز شود پس از آن وقت نماز دیگر باشد تا آفتاب فرو
شود و وقت نماز دیگر اختیار تا آن وقت باشد که سایهٔ هر چیزی دو چندان شود
و کراهیت باشد نماز دیگر یعنی با آفتاب زرد گاه بردن و چون آفتاب فرو شود
وقت نماز شام درآید و وقت نماز شام بر یک قول شافعی رحمة الله علیه چندانست که کسی
طهارت کند و بانگ نماز و قامت و پنج رکعت نماز کند و بر قول دیگر پس از آنکه آفتاب
فرو شود تا شفق فرو نشود وقت نماز شام باقی باشد و این درست تر بطریق اخبار
و در گرفت باز نشین که رسول صلی الله علیه وسلم اول و آخر وقت نماز بیان کرد
چنین بیان کرد و چون شفق فرو شود وقت نماز خفتن درآید و شفق آن سرخی است که در
مغرب پدید باشد از پس آفتاب فرو شدن و بقول جماعتی از اهل علم تا سپیدی که
از پس سرخی باشد ناپدید نشود وقت نماز خفتن درنیاید و مذهب ابو حنیفه اینست
وقت نماز خفتن باقی باشد تا صبح بدمد و وقت اختیار تا یک سیک از شب نگذرد
و صبح دو است یکی صبح کاذب و یکی صبح صادق و صبح کاذب پیشتر برآید و سوی
بالا بر رود و پس ناپدید شود برآمدن این صبح وقت نماز خفتن بیرون نشود و روا باشد
اندران وقت روزه دار را سحر خوردن پس از آن صبح صادق برآید و روشنای وی در
دامن آسمان پهنا پدید آمدن گیرد چون این صبح پدید آمد وقت نماز بامداد
درآمد و بر روزه دار طعام خوردن حرام گشت و وقت نماز بامداد باقی باشد
تا قرص آفتاب پدید آید چون پدید آمد وقت بیرون شد و وقت اختیار تا آن وقتست
که روشنای بر تاریکی غلبه کرد و آنرا اسفار خوانند و نماز باول وقت گزاردن
ثواب بیش از آن دارد که بآخر وقت گزاردن که رسول صلی الله علیه وسلم نمازها بیشتر
باول وقت کرده است و گفت اول وقت خشنودی خدای عز وجل و آخر وقت عفو اوست
ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت خشنودی خدای عز وجل مرا دوستتر از عفو او و در
گرمای گرم نماز پیشین از اول وقت اندکی تاخیر کند تا هوا خنکی گیرد که رسول صلی الله علیه وسلم

جنین

چنین فرموده است و شافعی رحمة الله علیه گوید این تاخیر جایی کند که بمسجد نماز جماعت
خواهد کردن و چندانی تاخیر کند که دیوارها را اندکی سایه افتد تا او را رنج نرسد
از رفتن در آفتاب

باب الاذان

قال النبی صلی الله علیه **أمر بلال أن يشفع الأذان ويوتر الإقامة** بانگ نماز و اقامت سنت است بر پنج نماز فریضه را که در وقت گزارد
در سفر و در حضر و اگر مردی تنها نماز می کند دوست داریم که بانگ نماز و قامت کند
و نمازها سنت را قامت و بانگ نماز نیست و اگر نماز فریضه فوت شود و قضا خواهد کرد
قامت کند نه بانگ نماز و قولی دیگر هست که بانگ نماز و قامت کند و هر دو از رسول
صلی الله علیه وسلم آمده است اگر کسی نماز پیشین و نماز دیگر جمع کند یا میان نماز شام و خفتن
بکرم اگر در وقت نخستین نماز جمع کند اول را بانگ نماز کند و قامت و دیگر را قامت
کند اگر در وقت نماز دوم جمع کند هر دو را قامت کند و قولی دیگر هست که نخستین را
بانگ نماز و قامت کند و بانگ نماز پیشین و دیگر نمازها پیش از آنکه وقت نماز درآید
محسوب نباشد مگر نماز بامداد که اگر پیش از صبح صادق بانگ نماز کند محسوب
باشد لکن دوست داریم که دو موذن باشند یکی پیش از صبح بانگ نماز کند و یکی پس از
صبح که رسول صلی الله علیه وسلم دو موذن داشت یکی بلال پیش از صبح بانگ نماز کردی
و دیگر ابن ام مکتوم پس از صبح و ترجیع در بانگ نماز سنت است و ترجیع آن باشد که
أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمدا رسول الله
دو بار نرمتر گوید پس باواز بلند هر کلمه دیگر بار دو بار بگوید که رسول
صلی الله علیه وسلم ابو محذوره را بانگ نماز چنین تلقین کرد و فرزندان او از پس او
همه بانگ نماز با ترجیع کردندی چنانکه از جد خویش استماع کرده بودند و سنت
در قامت افراد است که هر کلمه یکبار گوید مگر الله اکبر در ابتدا دو بار گویند و در آخر
دو بار گویند و قد قامت الصلوة دو بار گویند و بقول بعضی از اهل علم قامت دوگانه
کنند و مذهب ابو حنیفه رحمه الله علیه اینست و هر دو در اخبار آمده است و اول
معروف ترست و آن بر اوده است علما حجاز و شام و یمن و مغرب بر آنند
و سنت است که بانگ نماز بر طهارت کنند روی بقبله و انگشت مسبحه در گوش

کند وقدمها از جای نجنباند وچون بحی علی الصلوة رسد گردن سوی دست راست
بتابد ودو بار بگوید حی علی الصلوة پس سوی چپ بتابد ودو بار بگوید حی علی الفلاح
ودر آنک قدم از جای نجنباند ودر میان بانک نماز سخن نگوید وبانک نماز بتانی گوید
هر کلمه جدا از دیگر نه بجخره والحان ودر قامت کلمات پیوسته گوید واواز
بلند بر دارد در بانک نماز ودوست دارم که بر بلندی ایستند در خبر است از رسول
صلی الله علیه وسلم که هرچه او از موذن بران افتد از تر وخشک اورا روز قیامت گواهی دهد
ودر بانک نماز بامداد از پس حی علی الفلاح دو بار بگوید الصلوة خیر من النوم وسنت
است کسی را که بانک نماز بشنود موذن را جواب دهد همچنانک موذن می گوید از پس وی
می گوید چون موذن حی علی الصلوة گوید یا حی علی الفلاح شنونده بگوید **لاحول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم** وچون در قامت الصلوة گوید
بگوید اقامها الله وادامها وچون از بانک نماز فارغ شود بگوید اللهم
رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة آت محمدا الوسیلة
وابعثه مقاما محمودا الذی وعدته رسول صلی الله علیه گفت هر کس که
بانک نماز بشنود واین دعا بگوید حلال شود شفاعت من اورا روز قیامت وبانک
نماز را فضل بسیارست رسول صلی الله علیه وسلم گفت اگر مردمان بدانند که در بانک
نماز وصف اول چند ثواب است کس انرا نیابدی مگر بقرعه وقرعه زدندی بران
ودر خبر است که هر که هفت سال بحسبت بانک نماز گوید اورا براتی از آتش بنویسند ۵

باب شرایط الصلوة

قال الله تعالی **اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم**
چهار شرط بباید درستی نماز را پیش از آنک در نماز شود یکی طهارت از حدث
واز نجاست دوم در آمدن وقت سوم عورت پوشیدن چهارم روی بقبله
آوردن وبیان وقت نماز وطهارت از حدث گفته شد اما طهارت از نجاست
باید که جامهٔ تن او وجایگاه نماز او وجدا انک تن وجامهٔ تن بدان بلا زاند پاک باشد
اگر با جامهٔ پلید نماز کند نماز باز باید گذارد واز پلیدها هیچ عفو نیست اندک
وبسیار مگر خون کیک یا ریم کی اندک معفو است ونماز با آن روا باشد از هر

انک

آنک آدمی خویشتن را از خون کیک یا اندکی ریم که از تن بیرون آید نگاه نتوان داشت
چون بسیار شود روا نباشد واندکی وبسیاری بر عادت است وگفته اند چند
ناخنی در حد اندکیست وقولی هست که چند دیناری از خون عفو است وچون
زیادت شود عفو نیست وبقول ابوحنیفه رحمة الله علیه هر نجاست که باشد
بقدر درمی بزرگ عفو است واگر بر تختی نماز کند وپایها تخت بر نجاست
باشد یا زمین پلید باشد بساطی پاک باز کند وبر و نماز کند روا باشد ونماز بر
موضعی که اشتر باز دارند ودر گرمابه وشاه راه وگورستان کراهت است
ونهی آمده است از نماز کردن درین مواضع لکن اگر نماز کند وموضع پاک باشد
درست آید ودر موضعی که گوسفند باشد کراهیت نیست نماز کردن چون جای
پاک باشد

فصل فی ستر العورة

قال الله تعالی **خذوا زینتکم عند کل مسجد** عورت پوشیدن در نماز وبیرون نماز فریضه است
اگر عورت برهنه نماز کند وعورت پوشیده دارد نماز درست نیاید ومرد را
از ناف تا زانو عورتست باید که پوشیده دارد وناف وزانو عورت نیست وزن
آزاد را همه تن عورتست مگر روی ودست تا بگردن اگر از انجا که عورتست
جزوی برهنه باشد اگرچه اندک باشد وجامه دارد که بپوشد یا با جامهٔ تنک
نماز کند که عورت دران پدید باشد نماز درست نباشد واگر جامه ندارد
که عورت بپوشد برهنه نماز شد بار کوع وسجود تمام نماز باز نباید گزاردن

فصل فی صفة القبلة

قال الله تعالی **فول وجهک شطر المسجد الحرام وحیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره**
روی بقبله آوردن در نماز فریضه است نشاید قبله دست باز داشتن
مگر در دو حال یکی در حال کارزار با دشمن چون کارزار مباح باشد از هر جهت که
تواند فریضه بگزارد دوحال دیگر در سفر دراز یا کوتاه وهر نماز که فریضه نباشد روا باشد
در حال رفتن روی براه کند وبگزارد وقبله عین کعبه است هر کجا باشد روی بقبله
باید آورد وگروهی گویند جهت کفایت باشد ودرین دیار قطب شمالی باید که
از پس گوش راست تو باشد تا روی بقبله باشد وقطب ستاره ایست خرد در بنات

النعش

معی میان فرقدین وجدی ودعیوق چون برابر از پس قفا باشد وقلب العقرب
چون فرو شود در پس قبله باشد ومغرب تابستان بر دست راست باشد ومشرق
زمستان بر دست چپ باشد واگر در بیابان باشد یا در شهر کافران وقبله بروی
پوشیده شود جهد کند وقبله را بنوعی از دلایل طلب کند پس بدان جهت که
اجتهاد وی بدان میشود نماز کند ودر دهی اگر باشد از دههای مسلمانان که
آنجا بر یک جهت اتفاق دارند یا ده ویران باشد ومحرابها بر جای باشد از آن جهت
اندران موضع نشاید اجتهاد کردن در جهت روی بدان جانب آرد که اتفاق کرده اند
اما در میل کردن بسوی دست راست یا دست چپ روا باشد اجتهاد کردن
وبر بام کعبه روا نباشد نماز کردن چون نه پیش روی بالا یک گز از بنا خانه چیزی
نباشد ودر درون کعبه روا باشد نماز بهر جانب که خواهد روی آورد واگر
بجانب در خانه آید ودر فراز کرده باشد یا آستانه در بلند باشد بقدر یک گز روا
باشد واگر در گشاده باشد وآستانه پست باشد روا نباشد والله اعلم

باب في صفة الصلوة

قال الله تعالى قد افلح المؤمنون الذين هم في صلوتهم خاشعون وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تجزي صلوة لا يقيم الرجل فيها صلبه في الركوع والسجود

در دو رکعت نماز سی چیز فریضه است اول نیت کردن دوم تکبیر کردن
الله اکبر یا الله الاکبر چه بدین دو نماز بپیوندد سوم بر پای ایستادن
چهارم سورة الحمد خواندن با بسم الله الرحمن الرحيم
اگر حرفی یا تشدیدی بگذارد نماز درست نباشد پنجم رکوع وفریضه از جهد
که پشت خم دهد چنانک کف دست بسر زانو رسد ششم آرامیدن در رکوع
هفتم سر برآوردن از رکوع تا راست بایستد هشتم آرامیدن در بر ایستادن
نهم سجود کردن وفرض سجود آنست که پیشانی ودو دست ودو زانو ودو قدم بر
زمین نهد وپیشانی باید که برهنه باشد اگر بر جامه که پوشیده باشد بر آستین
یا بر دامن یا بر موی پیشانی سجود کند روا نباشد بقول شافعی رحمة الله علیه

وبقول

وبقول بسیاری از اهل علم روا باشد اما دیگر اندامها اگر پوشیده باشد روا باشد
وقولی دیگر هست که چون پیشانی بر زمین نهاد اگر دست یا زانو یا سر پای بر ننهد
روا باشد وقول اول درست تر است عبدالله بن عباس روایت کند که رسول
صلى الله علیه وسلم گفت مرا فرمودند که بر هفت اندام سجود کنم پیشانی ودو دست
ودو زانو ودو قدم وباید که در سجود گرانی گردن وی بر پیشانی افتد اگر نیفتد
درست نیاید ومیان پیشانی بر زمین نهد اگر پهلوی پیشانی نهد روا باشد دهم
آرمیدن در سجود یازدهم نشستن میان دو سجود راست دوازدهم آرمیدن در نشستن
سیزدهم سجود دوم همچون سجود اول چهاردهم آرمیدن در او ودر دوم رکعت
دوازده چیز فریضه است نیت وتکبیر فریضه نیست ودر نشستن آخر چهار چیز
فریضه است یکی نشستن ودوم تشهد برخواندن تا اینجا که اشهد ان محمدا رسول الله
وسوم صلوات دادن بر رسول صلی الله علیه چهارم سلام دادن چندانی که گوید
السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته ودر نماز شام چهل ودو چیز فریضه است
ودر نماز چهار رکانی پنجاه وچهار چیز هم برین ترتیب وترتیب نگاه داشتن در ارکان
نماز فریضه است وهر کس که فریضه نماز از سنت نداند نماز او درست نیاید
ونیت در نماز با تکبیر پیوسته دارد اگر میان نیت وتکبیر غافل شود نماز
نپیوندد ونیت بدل است اگر بزبان گوید روا باشد وسه چیز در نیت فریضه است
یکی ذکر نماز ودیگر فرض وسدیگر تعیین کند که کدام نماز میگزارد بگوید نویت
اداء فرض صلوة الظهر یا گوید نویت ان اصلي فرض الظهر
واگر بپارسی نیت کند بگوید نیت کردم که بگزارم فریضه نماز پیشین یا در شام
در فریضه نماز دیگر وگروهی گفته اند نیت فی قضا هم باید اما عدد رکعت وروز
بیدکردن شرط نیست واگر روز معین کند وخطا کند درست آید واگر نماز شده
دارد نیت قضا باید کرد ودر نماز سنت تعیین باید کرد که سنت نماز بامداد میکنم
یا سنت نماز پیشین یا سنت نماز عید یا سنت نماز خسوف واگر با امام نماز میکند
نیت اقتدا با امام وانیت جماعت واجب باشد واگر نکند نماز تنها بود پس اگر بر
متابعت امام رفتن کرد نماز باطل شود وامام اگر نیت جماعت نکند نماز او ونماز

تو پس از وی درست بُوَد ولکن امام را فضل جماعت حاصل نیاید و اگر در میان نماز نیت
جماعت کند از انجا فضل جماعت یابد و در نماز ادینه نیت کند که بگزارم فریضه
نماز ادینه اقتدا کنم بامام و هر نماز تطوع که انرا سببی نیست بمطلق نیت که گوید نیت
کردم که نماز کنم درست اید اما بیان سنتهای نماز امام را سنت است که تکبیر نکند
تا موذن از اقامت فارغ شود پس بفرماید تا صفها راست کنند و پیوسته ایستند
و صف اول با امام کنند و صف اول را فضل بیش از صف دوم است و هر صفی که
با امام نزدیکتر فضل او بیشتر و بر دست راست امام ایستادن فاضلتر که بر دست
چپ و هر صف راست ایستادن تکبیر کند و قوم را نشاید تکبیر ابتدا کردن
تا امام از تکبیر فارغ شود چون تکبیر خواهد کرد سنت است که هر دو
دست بردارد برهنه چنانکه کف دست او برابر گوش باشد و انگشتان
گشاده کند پس تکبیر کند پس کرد دست چپ بدست راست بگیرد و هر دو
دست بر زیر سینه نهد و بعضی علما گفته اند که چون دست بر دست نهد در زیر
ناف و مذهب ابوحنیفه رحمة الله علیه اینست پس دعا استفتاح بخواند علی
ابن ابی طالب رضی الله روایت کند که رسول صلی الله علیه و سلم پس از تکبیر
بخواندی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِیفًا مُسْلِمًا
وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ إِنَّ صَلَاتِی وَنُسُکِی وَمَحْیَایَ وَمَمَاتِی لِلَّهِ
رَبِّ الْعَالَمِینَ لَا شَرِیکَ لَهُ وَبِذَلِکَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ
و شافعی رحمة الله علیه این اختیار کند و عایشه رضی الله عنها روایت کند
که رسول صلی الله علیه و سلم چون نماز را افتتاح کردی بگفتی سُبْحَانَکَ اللَّهُمَّ
وَبِحَمْدِکَ تَبَارَکَ اسْمُکَ وَتَعَالَی جَدُّکَ وَجَلَّ ثَنَاؤُکَ وَلَا إِلَهَ غَیْرُکَ
و ابوحنیفه و سفین ثوری و احمد رحمه الله علیهم این اختیار کنند و در صحیح
است از ابو هریره رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه و سلم میان تکبیر
و قرائت اندکی خاموش بودی گفتند یا رسول الله در ان خاموشی چه گویی گفت گویم
اللَّهُمَّ بَاعِدْ بَیْنِی وَبَیْنَ خَطَایَایَ کَمَا بَاعَدْتَ بَیْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ

اللَّهُمَّ نَقِّنِی مِنْ خَطَایَایَ کَمَا یُنَقَّی الثَّوْبُ الْأَبْیَضُ مِنَ
الدَّنَسِ اللَّهُمَّ اغْسِلْ خَطَایَایَ بِالْمَاءِ وَالثَّلْجِ وَالْبَرَدِ پس دعا
استفتاح بگوید أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ و اعوذ سر گوید
همچون دعا استفتاح و گفتن اعوذ در نخستین رکعت سنت است اگر در اول
فراموش کند در دوم بگوید پس سورة فاتحه برخواندن فریضه است رسول
صلی الله علیه و سلم گفت لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ یَقْرَأْ فِیهَا بِفَاتِحَةِ الْکِتَابِ
نماز نیست انرا که در نماز فاتحة الکتاب برنخواند و در نماز جهر بسم الله الرحمن الرحیم
در فاتحه و سوره بجهر خواند بقول شافعی رحمه الله علیه و بعضی از اهل علم و بیشتر
اهل علم برانند که بسم الله سر گوید همچو اعوذ و مذهب مالک و ابوحنیفه
رحمه الله علیهما اینست و سنت است که قرائت بترتیل خواند و چون بآخر فاتحه
بگفت و لا الضالین سنت است که بگوید امین و در نماز جهر امین بجهر گویند
و چون امام امین بگوید قوم با او بجهر امین بگویند چنانک اواز در مسجد افتد
در خبر است که رسول صلی الله علیه و سلم گفت چون امام امین کند شما امین کنید
که فرشتگان امین کنند هر که امین گفتن او با امین گفتن فرشتگان موافق افتد همه
گناهان گذشته او بیامرزند و از پس خواندن فاتحة الکتاب سنت است که
سورتی دیگر برخواند در نماز بامداد و در دو رکعت نخستین از دیگر نمازها و اگر در
دو رکعت اخرین سورتی برخواند روا باشد و در نماز بامداد از طوال مفصل بخواند
و در دو رکعت پیشین هم بدان نزدیک خواند و در نماز دیگر و نماز خفتن از سورتها
میانه از مفصل برخواند و نماز شام سورتهای کوتاهتر از مفصل اگر در نماز بامداد
سورتی کوتاه خواند و در نماز شام سورتی دراز روا باشد که امده است
از رسول صلی الله علیه و سلم که در نماز بامداد معوذتین برخواند و امده است که اذا زلزلت
و در نماز شام سورة الاعراف برخواند و امده است که سورة و الطور برخواند و در
و در نماز بامداد و در دو رکعت نخستین نماز شام و نماز خفتن الحمد لله و سوره بجهر
خواند اگر امام باشد یا تنها و در وار خواند اگر ایتی از رحمت خواند باستد
و از خدای عز و جل رحمت خواهد و اگر از عذاب خواند استعاذت کند و اگر

سوره تبارک خواند فمن یأتیکم بماء معین بگوید الله و چون
این سوره برخواند الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی
الیس الله باحکم الحاکمین بگوید فانا علی ذلک
من الشاهدین و این همه در خبر هست و اگر خواننده امام باشد قوم با امام
همچنین گویند و در نماز سر ماموم از پس امام الحمد و سوره برخواند و در نماز
جهر سوره برخواند و الحمد برخواند بر مشهور مذهب شافعی رحمة الله علیه و علما
مختلف اند اندر آنکه ماموم الحمد برخواند یا نه جماعتی گویند برخواند قول
عمر و علی و عبد الله بن عباس رضی الله عنهم اینست و مذهب مکحول و اوزاعی و گروهی
گویند برنخواند و این از جابر روایت کنند و مذهب سفین ثوری و اصحاب رای
اینست و جماعتی گویند در نماز سر برخواند و در نماز جهر برنخواند و این از عبد الله بن
عمر و عبد الله بن الزبیر روایت کنند و مذهب زهری و مالک و عبد الله بن المبارک
و احمد اینست و شافعی را قول اینست همچنین و امام باید که در نماز جهر میان الحمد
و سوره دیگر سکتۀ بیارد تا ماموم الحمد برخواند و هر ذکری که ماموم در نماز بخواند
سر بخواند چنانک گوش او بشنود اگر شنوا باشد و همسایه را غلبه نکند در خواندن
چون از قرائت فارغ شود و رکوع خواهد کرد سنت اینست که هر دو دست بردارد
تا برابر سفت و تکبیر کند و برکوع شود و تکبیر از قیام ابتدا کند و می کشد
تا برکوع رسد میان لام و ها کشد در کلمه الله و همچنین دیگر تکبیرهایی از
رکنی برکنی می شود تکبیر میکشد تا برکن دیگر رسد و گفته اند که تکبیر بسبک
قطع کند و سنت در رکوع اینست که زانوها بکف دست بگیرد و انگشتان
گشاده کند و آرنجها از پهلو باز گیرد و سر و گردن و پشت راست دارد چنانک
اگر قدح آب بر پشت او نهند نریزد و پایها از هم گشاده کند اندکی و در قیام
همچنین نهد پس سه بار بگوید سبحان ربی العظیم و بحمده
و اگر تنها باشد دوست دارم که پنج بار یا هفت بار بگوید و رسول علیه السلام چون رکوع کردی بگفتی
اللهم لک رکعت و بک آمنت و لک اسلمت و انت ربی
خشع سمعی و بصری و مخی و عظمی و عصبی و ما استقلت لک

به قدمی لله رب العالمین و عایشه رضی الله عنها روایت کند که رسول صلی الله علیه
در رکوع و سجود بسیار گفتی سبحانک اللهم ربنا و بحمدک
اللهم اغفر لی و هم عایشه رضی الله عنها گوید رسول صلی الله علیه و سلم
در رکوع و سجود گفتی سبوح قدوس رب الملائکة
و الروح پس سر از رکوع بر دارد و در برآوردن بگوید سمع
الله لمن حمده چون راست بستاد هر دو دست برابر سفت بدارد
و بگوید ربنا لک الحمد ملء السموات و ملء
الارض و ملء ما شئت من شیء بعد و این ذکر
امام و قوم همه بگویند و بر قول جماعتی از اهل علم امام بگوید سمع الله
لمن حمده و ماموم گوید ربنا لک الحمد و آنکس که تنها باشد هر دو
بگوید و مذهب مالک و ابو حنیفه رحمة الله علیهما اینست پس تکبیر کند
و دست بر ندارد و بسجود شود و دست برداشتن تا برابر سفت در چهار موضع
سنت است در تکبیر اول و چون برکوع خواهد شدن و چون سر از رکوع بردارد
و چون از تشهد اول برخیزد و جماعتی از صحابه روایت کنند از رسول صلی الله
علیه و سلم دست برداشتن اندر چهار موضع عمر و علی و عبد الله بن عمر و ابو هریره
و عبد الله بن الزبیر و انس و مالک بن الحویرث و وایل بن حجر و ابو حمید الساعدی
در میان ده تن از یاران مصطفی صلی الله علیه و سلم نماز مصطفی را صفت کرد
و دست برداشتن درین مواضع حکایت کرد همه او را تصدیق کردند و سنت است که
چون بسجود خواهد شد جامه و موی فراهم نکند و اول زانو بر زمین نهد پس دستها
پس پیشانی پس بینی و بینی بر زمین نهادن سنت است و دیگر اندامها فریضه است
و سنت اینست که کفها دست برهنه نهد انگشتان بهم باز نهاده و در مقابله
سفت نهد و ذراع از زمین بر گیرد و از پهلو گشاده دارد و شکم از رانها بر گرفته
و پایها از هم گشاده نهد و قدمها افراشته دارد و سر انگشتان سوی قبله
کند و سه بار بگوید سبحان الله العظیم و بحمده و اگر تنها باشد دوست دارم
که پنج بار یا هفت بار بگوید و در خبر است که رسول صلی الله علیه و سلم چون سجود کردی

بگفتی اللهم لك سجدت وبك آمنت ولك اسلمت وانت ربی
سجد وجهی للذی خلقه وشق سمعه وبصره فتبارك الله احسن الخالقین
واگر در رکوع وسجود دعا کند روا باشد ولکن قران نخواند که در خبر نهی آمده است
از قران خواندن در رکوع وسجود پس سر از سجده بردارد با تکبیر وبنشیند
بر پای چپ وبگوید اللهم اغفر لی وارحمنی واهدنی وعافنی وارزقنی
پس تکبیر کند وبسجود شود همچون سجود اول چون از سجود دوم فارغ
شود تکبیر کند وسر بردارد وسنت نشسته که در رکعت اول ودر رکعت
دوم سیم بگر از نماز چهار رکانی چون سر از سجود دوم بردارد بنشیند پس دست
بر زمین نهد انگشتان گرفته وسبك برکعت دیگر برخیزد نه آنك تکبیری
زیادت کند یا ذکری بیارد وانرا جلسة الاستراحه گویند وتکبیر در سر
بر آوردن ابتدا کند ومی کشد تا بنشیند وبرخیزد واگر جلسه استراحه را یا نشستن
میان دو سجود یا استادن پس از رکوع را دراز کشد بعد انماز تباه شود
مگر در موضع قنوت یا در نماز تسبیح که در سنت آمده است وچون از رکعت دوم
فارغ شود بتشهد بنشیند پس اخر نماز بامداد باشد نشستن وتشهد خواندن
فریضه است واگر نماز شام باشد یا نماز چهار رکانی تشهد اول سنت است وتشهد
اخر فریضه است وصلوات دادن بر رسول صلی الله علیه وسلم در تشهد اخر فریضه است
بر قول شافعی رحمه الله علیه ودر تشهد اول در یك قول سنت است وبیشتر اهل
علم برانند که صلوات دادن در اخر تشهد سنت است ودر تشهد اول سنت نیست
وسنت انست که در تشهد دستها بر ران نهد وانگشتان دست راست
بگیرد مگر مسبحه چنانك در عدد پنجاه وسه گرد وانگشتان دست چپ گشاده
دارد وچون بکلمه شهادت رسد بانگشت مسبحه دست راست اشارت کند
بوحدانیت چون الا الله گوید ودر تشهد اول ودر هر نشستی که در نماز سنت
بیرون از تشهد اخر بر پای چپ نشیند وپا بنهد وقدم پای راست بفراز د
سر انگشتان بر زمین ودر تشهد اخر هر دو پای از سوی راست بیرون کند
پای چپ بخوابانند وقدم راست بپای کند انگشتان بقبله وبر زمین بنشیند

واختیار در خواندن تشهد بر قول شافعی رحمة الله علیه روایت عبد الله عباس است
گفت رسول صلی الله علیه وسلم ما را در اموختی التحیات المبارکات الصلوات
الطیبات لله سلام علیك ایها النبی ورحمة الله وبرکاته
سلام علینا وعلی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول
وبسیاری از اهل علم روایت عبد الله بن مسعود اختیار کنند که رسول صلی الله علیه وسلم
گفت چون یکی از شما در نماز بنشیند بگوید التحیات لله والصلوات
والطیبات السلام علیك ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام
علینا وعلی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله
وهر دو روایت درست است هر کدام که بخواند رواست وفرض صلوات
چندینست که بگوید اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابرهیم
وآل ابرهیم وبارك علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی ابرهیم وآل ابرهیم انك حمید مجید
چون از خواندن تشهد فارغ شود در تشهد اول دستها بر زمین نهد وتکبیر
کند وبر پای خیزد وباقی نماز تمام کند ودر تشهد اول چون از صلوات
فارغ شود دوست دارم که مسلمانانرا آمرزش خواهد واین دعا بخواند که
عایشه رضی الله عنها روایت کرد که رسول صلی الله علیه وسلم در نماز این دعا کرد
اللهم انی اعوذ بك من عذاب القبر واعوذ بك من فتنة المسیح الدجال
واعوذ بك من فتنة المحیا والممات اللهم انی اعوذ بك من المأثم والمغرم
وهر دعا که بشاید که در اخرتی ودنیایی در نماز روا باشد ودر خبر است
که ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت یا رسول الله مرا دعای بیاموز که در نماز
بگویم گفت بگوی اللهم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا ولا یغفر الذنوب الا انت
فاغفر لی مغفرة من عندك وارحمنی انك انت الغفور الرحیم
وعلی ابن ابی طالب رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه وسلم میان تشهد وسلام
گفتی اللهم اغفر لی ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت
وما اسرفت وما انت اعلم به منی انت المقدم وانت المؤخر لا اله الا انت
وامام دعا دراز نکشد وتسبیحات رکوع وسجود بیش از سه بار نگوید

وخویشتن را بدعا مخصوص نکند از قوم پس سلام دادن فریضه است چنانی
که بگویند السلام علیکم ورحمة الله وسنت آنست که دو بار بگوید
السلام علیکم ورحمة الله روی بقبله سلام ابتدا کند پس در گفتن
سلام روی بسوی دست راست کند چنانک کسی که بر دست راست وی باشد
رخ راست او ببیند و روی بقوم سلام تمام کند و در دوم سلام روی سوی
دست چپ کند چنانک کسی که بر دست چپ او باشد رخ چپ او ببیند و بیرون
آمدن از نماز بقول بعضی از اهل علم فریضه است و در خبرست که رسول صلی الله علیه
چون از نماز فارغ شدی سه بار استغفار کردی و چندان بنشستی که بگفتی
اللّٰهمّ انتَ السّلام ومنكَ السّلام تبارکتَ یا ذا الجلال والاکرام
و مغیره بن شعبه روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم از پس هر نمازی بگفتی
لا اله الا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد یحیی ویمیت وهو علی کل
شیء قدیر اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منك الجد
و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم از پس هر نماز
تعوذ کردی و گفتی اللهمّ انی اعوذ بك من الجبن واعوذ بك من البخل واعوذ
بك من ارذل العمر واعوذ بك من فتنة الدنیا
وعذاب القبر و ابو هریره رضی الله عنه
روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم گفت هر که از پس هر نماز سی و سه بار
تسبیح کند و سی و سه بار تحمید و سی و سه بار تکبیر پس تمامی آن صد بار
بگوید لا اله الا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر
گناهان وی جمله بیامرزد اگرچند کف دریا باشد و سنت امام آنست
که چون سلام نماز باز دهد برجای مقام نکند مگر که از پس او زنان باشند چندان
درنگ کند که زنان بروند و با مردان در نماز مبرند و اگر در نماز بامداد یا نماز دیگر
سلام دهد خواهد که در مسجد مقام کند از سوی دست باز گردد
چنانک روی او اول کسی آید که بر دست راست او باشد و روی بقوم آورد و بر جانب
چپ محراب بنشیند و در دیگر نمازها دوست دارم که سنت بخانه گزارد

که رسول صلی الله علیه وسلم سنتها بخانه گزاردی و اگر در مسجد خواهد گزارد
دوست دارم که از موضع فریضه فراتر شود و باید که در نماز با خشوع باشد
و اندیشه بنماز دارد و چشم در پیش کند چنانک تا بر پای باشد نظر او بر موضع
سجود باشد و در رکوع بر پشت پای و در سجود بر بینی و در قعود نظر او بر کنار
باشد و در نماز روی بآسمان برندارد و سوی دست راست و چپ ننگرد و انگشتانرا
آواز نبارد و بهم در نگذارد و بدست با چیزی بازی نکند و دستها بر پهلو ننهد
و بر ننازد و اگر فاژه آید دست بر دهان نهد و بتکلف آنرا باز پس برد و میان مرد
و زن در ارکان نماز فرق نیست اما در هیأت نماز که بنهفتگی باز گردد
فرق است زنرا بانگ نماز نیست و در نماز جهر برنخواند و در رکوع و سجود دست
بپهلو باز نهد و در سجود شکم بر ران نهد و اگر در نماز چیزی نو شود خواهد که
کسی را بیاگاهاند یا امام را سهو افتد خواهد که او را خبر دهد مرد تسبیح
کند گوید سُبْحانَ الله و زن تصفیق کند کف دست بر پشت دست چپ زند
و دوست دارم زنی را که چادری ستبر بر زبر جامه فراز کرد در نماز تا
پوشیده تر باشد و چون زنان با هم نماز جماعت کنند امام ایشان در میان صف
ایستد تا پوشیده تر باشد و اما امام مردان در پیش ایستند و جماعت در حق
زنان مستحب است و آن تاکید ندارد که در حق مردان و مردان نماز فریضه
در مسجد فاضلتر گزاردن و زنانرا در خانه و درون خانه فاضلتر از صفه و صحن
سرای **فصل** سُئل انس بن مالك رضی الله عنه اَقَنَتَ النبیّ
صلی الله علیه وسلم فی الصبح قال نعم بعد الرکوع یسیرا قنوت در نماز
بامداد بمذهب شافعی رحمه الله علیه سنت است چون سر از رکوع بردارد
وبگوید سمع الله لمن حمده ربنا لك الحمد این دعا بخواند اللّٰهمّ اهدنی فیمن
هدیت وعافنی فیمن عافیت وتولّنی فیمن تولّیت وبارك
لی فیما اعطیت وقنی شرّ ما قضیت انك تقضی ولا یُقضی
علیك انه لا یذلّ من والیت تبارکت ربنا وتعالیت
و این دعا رسول صلی الله علیه وسلم حسن بن علی را بیاموخت رضی الله عنهما

نا در قنوت وتر بکوید و اکر امام باشد قنوت بلند کوید و بلفظ جمع کوید در قنوت
وتر و بامداد **اللهم اهدنا و عافنا و بارک لنا و قنا**
و دوست داریم که قوم در قنوت در پنج کلمت اول امین کنند بجهر و سه کلمة اخر
که ثناست بسر با امام بکویند و دست بردارد و در قنوت بر مصطفی صلی الله علیه
صلوات فرستند و ختم و ابتدا بذان کنند عمر رضی الله عنه کفت دعا میان اسمان
و زمین موقوف باشد باسمان بر نشود تا بر پیغمبر صلی الله علیه صلوات نفرستی
و صحابه و علما در قنوت نماز بامداد مختلف اند بیشتر بر انند که قنوت نکنند

فصل روی عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم **قال اذا صلی احدکم فلیجعل تلقاء وجهه شیئا فان
لم یجد فلینصب عصا** نماز کننده را باید که چنان ایستد
که در پیش او ستری باشد اکر در مسجد است یا در خانه چنان ایستد که میان او
و میان دیوار جای زیادت از جای سجود نباشد و میان دو صف در جماعت همچنین
باید و اکر در صحرا باشد عصا پیش خود بر زمین فرو برد و اکر ندارد قماشی
پیش نهد یا خطی پیش بکشد پس اکر میان او و میان آن ستره برون کند ذ بقصد
بزه کار باشد و نماز کننده او را بعنف باز دارد از کذشتن و اکر پیش نماز کننده
ستری نباشد و کسی را باز نتواند داشت و اکر کسی یا جانوری پیش بسر وی برون
لذرد نماز وی تباه نشود و عمل اندک نماز را باطل نکند هر چند بقصد کند
چنانک دو کام فرا نهد یا کسی که پیش وی بخواهد لذشت دو بار بر هم او را دفع
کند یا کزدمی بدو ضربت بکشد یا خویشتن را اندکی بخارد یا دستار از سر بنهد
و اینج بدان ماند رسول صلی الله علیه وسلم ماری و کزدمی در نماز بکشته اما اکر عمل
بسیار کرد چنانک سه کام بر هم فرا نهد یا سه ضربت بر هم بزند نماز تباه
شود و اکر سهو کند نماز باطل نشود و باخر نماز سجدۀ سهو بکند بو هریره
روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم در نماز پیشین یا نماز دیکر دو رکعت بکرد
و بسهو سلام باز داد و سخن کفت چون او را خبر کردند دو رکعت دیکر بکرد
و اکر در نماز بکوید یا بخندد یا باختیار دست بر فد چنانک دو حرف حاصل اند

نماز

نماز باطل شود و اکر مغلوب باشد تباه نشود و اکر کسی را بیا کاهاند چنانک
آیتی قران بلند برخواند نماز باطل نشود و اکر چیزی اندیشه کند باطل نشود
و اکر حدث کند طهارت و نماز باطل شود

باب سجود السهو

**قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا شک
احدکم فی صلوته فلم یدر کم صلی ثلثا او اربعا فلیطرح الشک و لیبن علی ما استیقن
ثم یسجد سجدتین قبل ان یسلم** اکر در نماز شک افتد و نداند که سه رکعت کرد یا
چهار رکعت کمتر بکیرد یک رکعت دیکر بکند و باخر نماز دو سجده بکند سهو پس
سلام باز دهد چنین فرموده است رسول صلی الله علیه وسلم و اکر در رکوع یاد آید
اندکه الحمد نخوانده است بلکه با شک افتد که خوانده است یا نه بقیام باز آید
و الحمد برخواند و دیکر بار رکوع کند و همچنین اکر در سجود یاد آید که رکوع
نکرده است باز آید و رکوع کند پس سجود کند و باخر نماز سجود سهو کند و اکر
بدوم رکعت برخیزد پس یاد آید که رکوع نکرده است مارکنی اندر رکعت
نخستین دست باز داشته است بنکریم اکر الحمد خواند دست باز داشته است
این رکعت را نخستین داند و افعال نخستین رکعت هیچ محسوب نباشد و اکر
رکنی دیکر دست بداشته است بنکریم اکر در دوم رکعت هنوز بدان رکن
نرسیده است بدان رکن باز باید شد و اکر بدان رکن رسیده باشد چنانک
در نخستین رکعت سجود دست بداشته است و اندر رکعت دوم سجود یاد آمد
این سجود از نخستین رکعت باشد و اینج در میان او دست لغو باشد و سه
رکعت دیکر بکند اکر نماز چهار رکعتی است و باخر سجود سهو کند و اکر در تشهد
اخر یاد آید که یک سجود در نماز بکذاشته است و نداند از کدام
رکعت کذاشته است برخیزد و یک رکعت دیکر بکند و سجود سهو کند
و اکر نماز چهار رکعتی می کند به پنجم برخیزد بسهو پس یاد آید باز شود و بنشیند پس
اکر تشهد ناخوانده برخاسته است تشهد بخواند و اکر تشهد خوانده برخاسته
است سجود سهو کند و سلام باز دهد عبد الله بن مسعود روایت کند که رسول
صلی الله علیه وسلم نماز پیشین بسهو پنج رکعت کرد و سلام داد او را خبر کردند

وسجود سهو بیاورد واگر سنتی از سنتهاء نماز دست بدارد سجود سهو بباید کرد
مگر تشهد اول یا قنوت در نماز بامداد یا در وتر اگر یکی ازینها دست بدارد
سجود سهو کند واگر تشهد اول بسهو بگذارد چون سر برای خیزد باز آید
نشاید از فرض قیام بتشهد باز آمدن اگر باز آید بعضی نماز باطل شود لکن چون سر
بای خیزد نماز تمام کند و باخر سجود سهو کند واگر پیش از انک تمام بر پای خیزد
باز آید باز آید و تشهد برخواند پس اگر بقیام نزدیک تر باشد که باز آید آخر نماز
سجود سهو کند واگر بقعود نزدیکتر باشد سجود سهو نکند واگر پس امام نماز میکند
امام تشهد اول بنشیند و ماموم بسهو برخیزد باز باید آمد موافقت امام را واگر
قنوت فراموش کند پس از انک سر در زمین نهد باز آید نشاید باز آمدن از فرض
سجود و باخر سجود سهو کند بمذهب شافعی رحمة الله علیه واگر پیش از انک پیشانی
بر زمین نهد باز آید باز باید قنوت بیارد پس اگر بسجود نزدیکتر بود که باز آید
سجود سهو کند واگر بقیام نزدیکتر بود سجود سهو نکند واگر امام تشهد اول
دست باز دارد و برخیزد یا قنوت بگذارد و بسجود شود ماموم را با او موافقت باید
کرد اگر ماموم بتشهد یا بقنوت مشغول شود نه انک خویشتن از نماز امام بیرون
آرد نماز او باطل شود و همچنین اگر امام حنفی باشد و در نماز بامداد قنوت نخواند
و بسجود شود ماموم قنوت نکند و با او بسجود شود واگر در نماز نخستین رکعت
بتشهد بنشیند بسهو پس یاد آید برخیزد بنگرد اگر از جلسه استراحت زیادت نشسته
باشد یا نه اگر زیادت نشسته باشد بعضی از القضات برخوانده باشد سجود سهو باید کرد
واگر بقدر جلسه استراحت زیادت نباشد که یاد آید و هیچ از القضات
برنخوانده باشد سجود سهو نباید کرد واگر در قیام بجای فاتحه تشهد خواند یا در تشهد
الحمد خواند بسهو سجود سهو کند واگر بعمد خواند نماز باطل شود واگر نه بموضع
خود سلام دهد پس یاد آید بنگرد اگر فصل دراز نشده نماز تمام کند و باخر
سجود سهو کند واگر فصل دراز شده است چندانی برآمدست که یک رکعت نماز
میانه بتواند کرد نماز باز باید کرد واگر شک افتد کسی را که مرا در نماز سهو افتاده
است یا نه اصل انست که نیفتاده است سجود سهو نباید کرد واگر کسی سجود سهو

کند

کند پس یاد آید که او را سهو بیفتاده است دیگر بار سجود سهو باید کرد از بهر انک زیادتی
در نماز آورد واگر در رکنی معین شک افتد چون رکوع و سجود که آورده است
یا نه اصل انست که نیاورده است آن رکن را باید آورد و باخر سجود سهو کند واگر
شک افتد که تشهد اول خوانده است یا نه اصل انست که نخوانده است سجود سهو کند
واگر در نماز دو بار یا زیادت سهو افتد همه را دو سجود بسنده کند و موضع سجود سهو
پیش از سلام است اگر سلام دهد سجود ناکرده پس یاد آید اگر فصل نزدیک باشد
سجود سهو کند پس سلام دهد واگر فصل دراز شده است سجود نکند و نماز درست
باشد و بقول بعضی از اهل علم سجود سهو پس از سلام کند و مذهب سفین ثوری
و ابو حنیفه رضی الله عنهما انست و هر دو از رسول صلی الله علیه آمده است و لکن
آخران بوده است که پیش از سلام کرد واگر ماموم را سهو افتد از پس امام سجود
سهو نباید کرد امام ازو تحمل کند واگر امام را سهو افتد ماموم نیز موافقت او
سجود کند واگر امام سجود نکند سلام دهد ماموم سجود کند پس از سلام امام را
اگر مسبوقی امام را در میان نماز یابد و امام را سهو افتاده باشد یا پس از امدن
آن مسبوق سهو افتد مسبوق در آخر نماز با امام سجود کند پس چون نماز خویش تمام
کند دیگر بار سجود کند

باب

سجود التلاوة والشکر قال ابن عمر کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرأ القرآن
فیقرأ فیها سجدة فیسجد ونسجد معه

سُورَةً

گفت رسول صلی الله علیه وسلم چون قرآن خواندی و بسوره سجده رسیدی سجود کردی
و ما با وی سجود کردیمی سجود قرآن سنت است و عدد آن چهارده است در
سورة الحج دو سجود است و در نماز و بیرون نماز روا باشد و سجود سورة ص
سجود شکر است اگر بیرون نماز خواند سجود کند و در نماز نکند و بقول بعضی از علما در
سورة الحج یک سجود است در اول سوره و در سورة ص سجود است و مذهب سفین ثوری
و ابو حنیفه رحمه الله علیهما انست و بقول جماعتی سجود قرآن پانزده است در سوره
الحج دو سجود است و در سوره ص یک سجود و بقول عبد الله بن المبارک و احمد انست
واگر در نماز آیت سجود خواند تکبیر کند و سجود شود پس تکبیر کند و بقیام باز آید

و ماموم بر موافقت امام سجود کند اگر بیرون نماز آیت سجده برخواند روی بقبله
آرد و هر دو دست دارم که برپای خیزد و دست تا سقف بر دارد و تکبیر کند پس
تکبیر کند و سجود شود و پس تکبیر کند و سر بردارد و گفته اند سلام دهند
و از عایشه رضی الله عنها آمده است که رسول صلی الله علیه و سلم در سجود قران
بگفتی سَجَدَ وَجْهِيَ لِلَّذِي خَلَقَهُ وَشَقَّ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ بِحَوْلِهِ وَقُوَّتِهِ
و ابن عباس روایت کنند که مردی رسول را صلی الله علیه و سلم گفت بخواب دیدم که
از پس درختی نماز میکردم و سجده کردم درخت با من سجده کرد و از درخت شنیدم
که میگفت اللَّهُمَّ اكْتُبْ لِي بِهَا عِنْدَكَ أَجْرًا وَضَعْ عَنِّي بِهَا وِزْرًا وَاجْعَلْهَا
لِي عِنْدَكَ ذُخْرًا وَتَقَبَّلْهَا مِنِّي كَمَا تَقَبَّلْتَهَا مِنْ عَبْدِكَ دَاوُدَ
عبد الله بن عباس رضی الله عنهما گوید رسول صلی الله علیه و سلم آیت سجده بخواند
و در سجود رفت و در سجود همین ذکر بگفت که آن مرد از درخت خبر کرد
و چون قران خوانند سجود کنند هر که مستمع قران خواندن او باشد بر موافقت او
سجود کند و بی طهارت روا نباشد و مسافر که بر پشت چهارپا باشد سر فرو دارد
روی براه و سجده شکر سنت است کسی را که نعمتی نو شود که در انتظار آن باشد
یا از بلایی که دیر دراز مانده باشد فرج یابد یا مبتلایی را ببیند بمعصیتی یا بعلتی
در خبر است که رسول صلی الله علیه و سلم ناقص خلقی را بدید سجده شکر کرد
و ابوبکر صدیق رضی الله عنه چون خبر فتح یمامه بوی رسید سجده شکر کرد پس اگر
مبتلایی را بیند بعلتی سجده از وی پنهان کند و اگر بفسقی مبتلا باشد ظاهر کند
باشد که سجود وی سبب توبت آن مرد گردد و حکم این سجود چون سجود تلاوت است
مگر آنکه سجود شکر در نماز روا نباشد

باب صلوة المریض

قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلِّ قَائِمًا فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ
فَقَاعِدًا فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَعَلَى جَنْبٍ گفت نماز برپای کن اگر نتوانی نشسته کن
و اگر نتوانی بر پهلو نماز کن نماز فریضه نشسته نشاید کرد کسی را که قادر باشد
بر ایستادن چون از قیام عاجز شود بنشیند و در موضع قیام مربع نشیند
بر یک قول و بر قولی دیگر بر پای چپ نشیند چنانک در تشهد اول نشیند و این

اختلاف از صحابه آمده است و اگر از نشستن عاجز شود نماز خفته کند بر پهلوی راست
روی بقبله کند و رکوع و سجود بسر اشارت کند و سجود را سر فروتر از رکوع می
دارد و اگر از سر جنبانیدن عاجز شود بچشم اشارت کند و اگر نتواند بدل
اندیشه کند و اگر بر پای نماز میکند و در میان قرائت عاجز شود بنشیند
و بر نماز بنا کند و اگر در فریضه آمد بعضی از الحمد خوانده شود محسوب باشد
و اگر از نشستن عاجز شود بخسبد و بنا کند و اگر نشسته یا خفته نماز می کند
بیماری از وی زایل شود برخیزد و بر نماز بنا کند و اگر در میان الحمد خواندن
قادر شود در میان برخاستن بعضی خوانده شود محسوب نباشد از بهر آنک
اندر حال الحمد خواندن بر پای واجب است و هر نماز که فریضه نیست نشسته
روا باشد هر چند بر ایستادن قادر باشد ولکن ثواب نیمه قیام باشد و اگر خفته
گزارد ثواب نیمه نشسته باشد

باب صلوة الجماعة

قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَوةُ الْجَمَاعَةِ
تَفْضُلُ صَلَوةَ الْفَذِّ بِسَبْعٍ وَعِشْرِينَ دَرَجَةً
گفت نماز جماعت فضل دارد بر نماز تنها به بیست و هفت درجه جماعت در نمازها
وقت فریضه سنتی است موکد و رخصت نیست هیچ مرد را جماعت دست باز
داشتن و تنها نماز کردن مگر بعذری از آن که بیمار باشد یا سرما سرد یا باران
یا وحل باشد و اگر طعامی پیش آورده باشند و گرسنگی بروی غالب باشد
و موذن قامت می کند بطعام خوردن مشغول شود چندانک که آتش گرسنگی بنشاند
و همچنین اگر بول یا غایط وی را می رنجاند خویشتن فارغ کند پس نماز اندر جماعت
در مسجدی که جمع آنجا انبوه تر فاضل تر و مسجد در خانه ضایع نگذارد
اگر کسی نباشد که با او جماعت کند بانگ نماز و قامت کند و تنها نماز بگزارد
پس مسجدی دیگر شود و بجماعت نماز بگزارد و اگر نماز تنها کرده باشد
پس قومی دریابد که نماز بجماعت می گزارند سنت است که با ایشان دیگر بار
نماز کند هر کدام نماز که باشد و نیت فرض کند و محسوب از فرض وی
نماز نخستین باشد و بقول ابو حنیفه رحمه الله علیه و بعضی از اهل علم نماز بامداد

ونماز شام ونماز دیگر باز نگزارد واگر نماز بجماعت گزارده باشد جماعتی دیگر در
یابد دوست داریم که با ایشان موافقت کنند واگر دران نماز قومی دیگر امامی
کنند روا باشد معاذ رضی الله عنه نماز خفتن با رسول صلی الله علیه وسلم بگزاردی
پس بخانه رفتی وقوم مسجد خویش را امامی کردی واگر در فریضه نماز بکسی اقتدا کند
که او تطوع می گزارد یا تطوع کند از پس کسی که او فریضه می گزارد یا فریضه از پس
کسی که او فریضه دیگر می گزارد روا باشد از بهر آنک نماز معاذ قومی را از پس آنک
با رسول صلی الله علیه وسلم نماز خویش گزارده بود تطوع بود و نماز قوم از پس او فریضه
بود و بقول ابوحنیفه ومالک رحمة الله علیهما چون نماز امام با نماز ماموم مختلف
ابوحنیفه باشد اقتدا روا نباشد مگر تطوع از پس فریضه روا دارند وسنت امام
آنست که نماز سبک کند نه آنک چیزی از ارکان وسنت نماز بگذارد ودر رکوع
وتشهد کسی را که در آید انتظار نکند وسنت ماموم آنست که با امام برابر رود
و بر اثر او رود وتا امام برکوع نرود ماموم از قیام پشت خم ندهد وتا امام در
سجود نرود ماموم از قیام قصد سجود نکند اگر با امام برابر رود کراهیت
باشد واگر با امام پیشی کند در سجود ورکوع بزه مند باشد وفضل جماعت نیابد
واگر امام بیمار باشد نشسته یا خفته نماز کند وقوم از پس او ایستاده روا باشد
وچون افعال امام خفته می جایند اولیتر باشد که چون امام را عذر بیماری باشد
کسی را خلیفه کند تا قوم را امامی کند چنانک رسول صلی الله علیه وسلم ابوبکر را رضی الله عنه
خلیفه کرد در بیماری واگر در نماز تنها شود پس جماعتی در آیند و هم نماز کنند دوست
داریم مرد تنها را که اگر نماز چهار رکعتی می کند بر دو رکعت اقتصار کند تا او را
تطوع باشد پس با قوم جماعت کند واگر در میان نماز اقتدا با امام کند بر یک قول
روا باشد واین درست ترکه در خبرست که ابوبکر صدیق رضی الله عنه امامی می کرد
در بیماری رسول ورسول صلی الله علیه وسلم در آمد در میان نماز و بر دست چپ
ابوبکر رضی الله عنه بنشست و نماز پیوست و ابوبکر وهمه قوم در میان نماز اقتدا
بوی کردند واگر امام را در نماز حدث افتد یکی از ایشان که بوی اقتدا کرده باشند
پیش شود وقوم بر متابعت خلیفه نماز تمام کنند روا باشد واگر مسبوقی امام

را

را در میان نماز بیابد بوی اقتدا کند ودر باقی نماز با امام موافقت کند
پس چون امام سلام دهد مسبوق برخیزد ونماز خویش تمام کند واولیتر آن باشد که
مسبوق برنخیزد تا امام از هر دو سلام فارغ شود واگر پس از آنک امام گفت
السلام علیکم نخستین بار مسبوق برخیزد روا باشد واگر مسبوق امام را در سجود یابد
یا در تشهد تکبیر افتتاح کند پس با امام بسجود شود یا بتشهد شود رکعت
او را محسوب نباشد واگر امام را در رکوع یابد تکبیر افتتاح بیارد پس تکبیر کند
و برکوع شود وآن رکعت محسوب باشد وهمچنین اگر امام را در قیام یابد در وقت
که تکبیر کند امام برکوع شود با امام رکوع کند وآن رکعت او را محسوب باشد وخواندن
فاتحت ازوی بیفکنند ÷ واگر امام را در قیام یابد چون تکبیر کرد بالحمد خواندن مشغول
شود اگر در میان الحمد باشد که امام رکوع کند الحمد خواندن قطع کند وبا وی
رکوع کند وآن رکعت محسوب باشد وگروهی گویند که فاتحه تمام کند پس بر
اثر امام می رود از بهر آنک بعضی از قیام دریافته است ولکن اگر از اول نماز با امام
بوده است چون امام برکوع شود واو در میان فاتحه باشد فاتحه تمام باید کرد
پس بر اثر امام می رود واگر فاتحه خوانده باشد ودر میان سوره باشد که امام رکوع
کند سوره قطع باید کرد اگر قطع نکند تا امام سر از رکوع بر دارد و او هنوز در
قیام باشد نمازش باطل شود ÷ وهمچنین اگر بتسبیح رکوع وسجود مشغول شود
تا امام برکنی پیشی گیرد چنانک تا امام رکوع کند پس در رکوع می باشد
تا امام سر از سجود بر آرد نمازش باطل شود وسنت ماموم آنست که با امام نزدیک
ایستد وهر که داناتر وعاقل تر با امام نزدیکتر ایستد وصفهای جماعت بهم
پیوسته باشد وصف زنان از پس صف مردان باشد واگر با امام یک تن باشد
بر دست راست امام ایستد واگر دو مرد باشند از پس امام هم ایستند واگر مردی
وزنی باشند مرد بر دست راست امام ایستد وزن از پس ایشان بایستد واگر
ماموم در پس امام ایستد روا نباشد ÷ واگر یک تن از پس صفها تنها بایستد وبا امام
اقتدا کند کراهیت باشد ولکن نماز درست باشد واگر جماعتی گرد آیند
بامامی آنکس اولیتر باشد که پارساتر باشد واگر هر دو پارسا باشند آنکس اولیتر

که قرآن خوان تر و فقیه تر باشد و اگر درین هر دو برابر باشند آنکس اولیتر باشد که
وی پارساروی بیشتر در اسلام آمده باشند پس هر که پیرتر پس هر که نسیب تر
پس آنکس که خوش آوازتر و با لطافت تر و اگر در سرای کسی باشند آنکس که ساکن
آن خانه باشد بامامت اولیتر چون ارکان نماز می داند هر چند آنجا مقری تر و فقیه تر
ازو باشند و بی دستوری ساکن خانه کسی پیش نرود و نماز از پس فاسق روا باشد
و از پس مبتدع روا باشد با کراهیت و از پس بنده و کودک نابالغ روا باشد چون ارکان
نماز می داند و لکن آزاد و بالغ اولیتر و اقتدا بعورت درست نباید در نماز
و اگر کسی امامی کند که امی باشد و سورة الحمد نداند یا بعضی نداند یا حرفی بدیگر
بدل می کند در فاتحه اگر همچو امّی از پس او نماز کند روا باشد اما اقتدا
کسی که الحمد درست داند خواندن بکسی که نداند روا نباشد و اگر دو تن باشند
یکی عورت پوشیده دارد آنکس که عورت پوشیده دارد بامامت دیگر اولیتر اگر عورت
پوشیده برهنه اقتدا کند یا زنی پاک بزنی مستحاضه اقتدا کند روا باشد
از بهر آنکه نماز امام درستست و اگر مردی از پس کسی نماز کند پس بداند که امام زن بود
یا کافر بود نماز باز باید کرد و اگر پدید آید که امام محدث بود یا جنب بود نماز
قوم درست باشد عمر خطاب رضی الله عنه روزی امامی می کرد پس بر جامه اثر
احتلام بدید غسل کرد و نماز قضا کرد و قوم نماز قضا نکردند و بقول ابوحنیفه
رحمة الله علیه قوم را نماز قضا باید کرد اما اگر در نماز آدینه بدید که امام
محدث بود همه قوم را نماز باز باید کرد از بهر آنکه نماز آدینه تنها درست نباید
و هر گاه که امام محدث باشد نماز قوم تنها باشد

باب صلوة التطوع

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ثابر او واظب علی اثنتی عشرة رکعة من السنة بنی الله تعالی له بیتا فی الجنة

گفت هر که مواظبت کند بر دوازده رکعت سنت خدای عز وجل او را خانه در
بهشت بنا کند چهار رکعت پیش از فریضه نماز پیشین و دو رکعت دیگر
بعد از فریضه پیشین و دو رکعت از پس فریضه نماز شام و دو رکعت از پس فریضه
نماز خفتن و دو رکعت پیش از فریضه نماز بامداد و بدانکه نمازهاء تطوع جبر نمازها

فرایض

فرایض است اگر در فرایض نماز خللی باشد روز قیامت این خللها را بتطوعات جبر کنند
و از نمازها سنت هیچ نماز موکدتر از نماز عید نیست که از شعار اسلام است
و بعد از آن نماز آفتاب و ماهتاب گرفتن و از پس آن نماز باران خواستن
و از پس اینها نماز وتر و از پس وتر دوازده رکعت سنتها نماز و ازین دوازده
رکعت سنت نماز بامداد موکدتر است رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
رَكْعَتَا الْفَجْرِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا گفت دو رکعت نماز بامداد به از دنیا
و هر چه در دنیاست و در خبر است از رسول صلی الله علیه وسلم که هر که مواظبت کند
بر چهار رکعت پیش از نماز پیشین و چهار رکعت پس از آن خدای عز وجل تن او را
بر آتش حرام کند و ابن عمر رضی الله عنهما روایت کند که رسول صلی الله علیه گفت
رَحِمَ اللهُ امْرَأً قَبْلَ الْعَصْرِ اَرْبَعًا خدای بر آن مرد رحمت کناد که پس از
نماز دیگر چهار رکعت نماز کند و نماز شب سنت انبیاست علیهم السلام و سیرت
نیکمردانست و نماز چاشت سنت است کمترین دو رکعتست و بیشترین دوازده رکعت
و ام هانی روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم در روز فتح مکه هشت
رکعت نماز ضحی کرد و وقت نماز ضحی از آن وقتست که آفتاب یک نیزه بالا برآید تا وقت
زوال و اگر کسی در مسجد رود سنت است که تا دو رکعت نماز نکند ننشیند که چنین
فرموده است رسول صلی الله علیه وسلم و اگر فریضه قضا کند از آن محسوب باشد و اگر
کسی را مهمی پیش آید دو رکعت نماز کند و اندران کار استخارت کند و نماز تطوع
بشب و بروز دوگانه فاضلتر میان هر دو رکعت سلام می دهند و بقول بعضی از
اهل علم بروز چهارگانه فاضلتر بدو تشهد و یک سلام و در چهار رکعت پیش از نماز
پیشین و نماز دیگر همچنین گویند و مذهب سفین ثوری و عبدالله بن المبارک و ابوحنیفه
رحمه الله علیهم اینست و اگر کسی چهار رکعت یا شش رکعت یا زیادت تطوع کند بیک
تشهد و یک سلام روا باشد و اگر بدو تشهد کند میان تشهد اول و آخر دو رکعت
روا باشد و نماز وتر سنتی است موکد یک رکعت روا باشد و سه رکعت بیک
سلام و پنج و هفت و نه و یازده و سیزده همه بیک سلام درست آمده است
و از سیزده زیادت نیامده است خواهد جمله را بیک تشهد گزارد و خواهد بدو تشهد

جانکه میان تشهد اول و تشهد اخر یک رکعت باشد که در خبر امده است که رسول
صلی الله علیه وسلم پنج رکعت وتر بیک تشهد و یک سلام کرد و امده است از عائشه
رضی الله عنها که رسول صلی الله علیه وسلم نه رکعت وتر کرد بدو تشهد و یک سلام در هشتم
بنشست و در نهم و امده است که هفت رکعت وتر کرد و در ششم بنشست و در هفتم
پس سلام داد و دوست داریم که اگر توفیق یابد بران مواظبت نماید که عائشه رضی الله
عنها روایت کنند که رسول صلی الله علیه وسلم بشب پس از نماز خفتن یازده رکعت
نماز کردی میان هر دو رکعت سلام می دادی پس یک رکعت وتر کردی و عبد الله بن
عباس رضی الله عنهما گوید یکشب بخانهٔ خالهٔ خویش بودم میمونه زن رسول صلی الله علیه وسلم
رسول علیه السلم بخفت تا شب نیمه شد یا اندکی بیشتر پس برخاست و چشم بمالید
پس ده ایت از اخر سورة ال عمران إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
تا اخر سورة بخواند پس مسواک کرد و ابدست کرد پس دو رکعت کرد پس دو رکعت
پس دو رکعت پس وتر کرد پس بخفت تا موذن بیامد برخاست و دو رکعت نماز سبک
بگزارد پس بنماز بیرون شد و این دعا گفت اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا وَفِي سَمْعِي
نُورًا وَفِي بَصَرِي نُورًا وَعَنْ يَمِينِي نُورًا وَعَنْ شِمَالِي نُورًا وَفَوْقِي
نُورًا وَتَحْتِي نُورًا وَأَمَامِي نُورًا وَخَلْفِي نُورًا وَاجْعَلْ لِي نُورًا
و امده است که این دعا در نماز و در سجود می گفت و اگر کسی بر یک رکعت اقتصار کند
اولیتر ان باشد که دو رکعت بنیت تهجد بگزارد پس یک رکعت وتر بکند
و در سه رکعت وتر در نخستین رکعت فاتحة الکتاب برخواند وَسَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى
و در رکعت دوم الحمد برخواند وَقُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ و در رکعت سیوم فاتحة الکتاب بخواند
وَقُلْ هُوَ اللّٰهُ و المعوذتین و از پس وتر سه بار بگوید سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ
و وتر اخر نماز شب کند و احتیاط است که پیش از وتر بخسبد اگر وتر بگزارد
و بخسبد پس در شب نشاط نماز امد بجز دو نماز کند و وتر دیگر بار نباید کرد
و اگر بر خویشتن اعتماد دارد در برخاستن بشب وتر تاخیر کند تا چون برخیزد باخر
نمازها بگزارد و در سنت امده است که رسول صلی الله علیه وسلم از پس وتر دو رکعت نماز
از نشسته بکردی و امده است که در رکعت نخستین فاتحه و اذا زلزلت برخواندی و در رکعت

دوم

دوم قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ و وتر پیش از فریضهٔ خفتن روا نباشد و نماز شب باخر شب
فاضلتر از انک باول شب در خبر است از رسول صلی الله علیه وسلم که فاضلترین نمازها
نماز داود است علیه السلم یک نیم شب بخفتی پس یک مهیل برخاستی و نماز کردی
پس باخر ششی یکی بخفتی و نماز تراویح در ماه رمضان از پس سنت نماز خفتن
و پیش از وتر سنتی است که یاران رسول صلی الله علیه بران اتفاق کردند و مواظبت
نمودند بیست رکعت بده سلام و قنوت در وتر سنت است در رکعت اخر
در نیمهٔ اخر ماه رمضان پس از رکوع بر قول شافعی رحمه الله علیه و ابی بن کعب
و معاذ قاری روایت کنند که ایشان قنوت در وتر در نیمه اخر از ماه رمضان
کردندی و بقول عبد الله بن مسعود همه سال در وتر قنوت کند پیش از رکوع
پس از قراءة دست برارد و تکبیر کند و قنوت برخواند مذهب ابو حنیفه رحمة الله علیه

فصل قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ لَا صَلٰوةَ بَعْدَ الصُّبْحِ حَتّٰى تَطْلُعَ
الشَّمْسُ وَلَا بَعْدَ الْعَصْرِ حَتّٰى تَغْرُبَ الشَّمْسُ نماز تطوع که انرا سببی نباشد در پنج
وقت از روز روا نباشد یکی ان وقت که افتاب بر امدن نزدیک باشد تا ان وقت
که یک نیزه بالا بر اید و دیگر ان وقت که در میان اسمان راست بایستد تا در گردد
و سدیگر بفرو شدن نزدیک اید تا تمام فرو شود و چهارم چون وقت نماز بامداد در اید
انکس که فریضه نگزارد روا نباشد وی را پس از نماز تطوع کردن تا افتاب
یک نیزه بالا بر اید اما کسی که فریضه نگزارده است او را روا باشد و پنجم چون
وقت نماز دیگر در اید انکس که فریضه نماز دیگر نگزارده باشد روا نباشد او را
پس از نماز تطوع کردن تا افتاب فرو شود و کسی که فریضه نگزارده باشد
روا باشد و اگر کسی درین اوقات فریضه قضا کند یا وردی که فوت شده
باشد یا نمازی که نذر کرده باشد بگزارد یا بر جنازه نماز کند یا سجود تلاوة
یا سجود شکر کند روا باشد که در خبر است که رسول را صلی الله علیه وسلم
دو رکعت نماز سنت پیشین فوت شده بود در خانهٔ ام سلمه از پس نماز دیگر
قضا کرد جماعتی از اهل علم نماز جنازه روا ندارند در وقت افتاب بر امدن
و فرو شدن و در دو وقت دیگر روا که عقبة بن عامر روایت کند که رسول صلی الله علیه سلم

نهی کرده است نماز جنازه در سه وقت و روز آدینه در وقت استوا همه تطوعات درین وقت روا باشد که رسول صلی الله علیه وسلم روز آدینه استثنا کرده است و بمکه هم تطوعات اندرین وقت روا باشد و رسول صلی الله علیه وسلم مکه را از شهرها دیگر بدین مخصوص کرده است و گروهی گویند بمکه هم روا باشد درین اوقات تطوع کردن و مکه را از دیگر شهرها بدان مخصوص فرمود که اگر درین اوقات طواف کند روا باشد که دو رکعت طواف بگزارد و اگر مردی در میان نماز بامداد خندانی باشد که آفتاب برآید نماز تباه شود همچنان که اگر در میان نماز دیگر آفتاب فرو شود نماز تباه نشود و سنتها نماز چون فوت شود قضا باید کردن همچون فرایض مگر نماز آفتاب و ماهتاب که چون بگشاید پس ازان نباید کردن قضا و وتر و سنت نماز بامداد و همه سنتها در همه اوقات روا باشد و گفته اند وتر از پس نماز بامداد قضا نکند و سنت نماز بامداد از پس پیشین روا نبود

باب صلوة المسافر قال الله تعالی

وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَوٰةِ

هر سفری که مسافت وی شانزده فرسنگ باشد و آن سفر مباح باشد روا بود مسافر را که نماز فریضه پیشین و نماز دیگر و نماز خفتن قصر کند هر یکی دو رکعت بیش نکند و روزه ماه رمضان بگشاید و میان نماز پیشین و نماز پسین و نماز شام و خفتن جمع روا باشد و سه شبانروز بر موزه مسح کند و این جمله رخصت در سفری که کم از شانزده فرسنگ بود روا نباشد و زهری هم بدین نزدیک گوید که سفر نه روزه باید و گروهی در سفر یک روزه قصر و فطر روا دارند و گروهی گویند سفری که کم از سه روز باشد روا نباشد و این قول ابوحنیفه و سفیان ثوری است رحمة الله علیهما اما تیمم کردن چون آب نیابد و نماز آدینه بگذاشتن و نماز نافله روی براه گزاردن بر پشت ستور در سفر دراز و کوتاه روا باشد و در سفر نماز قصر کردن فاضل تر از تمام کردن و اگر تمام کند روا باشد بقول مالک و ابوحنیفه رحمة الله علیهما و جماعتی از اهل

علم

علم در سفر نماز چهار رکعتی نشاید کرد اما روزه داشتن فاضل تر از گشادن مگر کسی را که رنج رسد روزه گشادن او را اولیتر و هر که نیت سفر کند او را رخصت سفر روا نباشد تا بدل قصد جای شدن نکند که ازین شهر تا ان شهر شانزده فرسنگ باشد اگر طلب بنده گریخته یا وام داری برون آید و موضع او نمی داند روا باشد قصر و جمع و روزه گشادن هر چند که بسیار بود و اگر مسافری در شهری شود و نیت کند که سه روز آنجا باشد روا باشد اندران سه روز قصر و جمع کردن و روزه گشادن و اگر عزم مقام چهار روز کند روا نبود و بقول ابوحنیفه رحمة الله علیه تا عزم مقام پانزده روز نکند روا باشد و اگر سفر معصیتی باشد چنانک براه زدن شود یا بنده از خواجه بگریزد نشاید رخصت سفر بجای آوردن از بهر آنک رخصت در سفر آنست که تا مسافر را عونی باشد بر قضا حاجت و بر معصیت عون کردن حرامست و مسافر را نماز قصر نشاید کردن تا نیت قصر نکند بوقت افتتاح نماز اگر نیت قصر در نماز شود پس در میان نماز نیت کند که تمام کنم یا نیت اقامت کنم نماز تمام باید کرد و اگر نیت قصر کند ولکن بکسی اقتدا کند که او مقیم باشد یا مسافر باشد ولکن نیت قصر نکرده باشد ماموم را نماز تمام باید کرد و اگر مقیم بمسافر اقتدا کند و امام قصر کند چون امام بدو رکعت سلام دهد ماموم برخیزد و نماز تمام بگزارد و اگر نمازی در حضر فوت شود چون در سفر قضا کند نشاید قصر کردن و اگر در سفر فوت شود بحال مقیمی هم نشاید قصر کردن در حضر و بقول ابوحنیفه رحمة الله علیه روا باشد

فصل

رُوِيَ عَنْ مُعَاذٍ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَجْمَعُ بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ وَبَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ جمع کردن در سفر دراز میان نماز پیشین و نماز دیگر و میان نماز شام و نماز خفتن روا باشد معاذ رضی الله عنه روایت می کند که رسول صلی الله علیه وسلم در سفر تبوک جمع می کرد میان این دو نماز و اگر در منزلی شبانروزی بماند بهتر آن باشد که نمازها بوقت خویش بگزارد و اگر جمع کند روا باشد خواهد نماز دیگر تعجیل کند هر دو بوقت نماز پیشین بگزارد

وقت نماز پیشین وقت نماز دیگر باشد در سفر و اگر خواهد نماز پیشین تاخیر کند
تا هر دو در وقت نماز دیگر ادا کند وقت نماز دیگر نماز پیشین باشد و نماز شام
با نماز خفتن همچنین جمع کند و رسول صلی الله علیه وسلم جمع چنان کردی
که اگر وقت نماز پیشین در گذشتی نماز پیشین تاخیر کردی تا چون وقت نماز دیگر بودی
بگزاردی و اگر وقت نماز پیشین در منزل بودی نماز دیگر با نماز پیشین جمع کردی و پس بر
نشستی و نماز شام با نماز خفتن همچنین کردی قصر با جمع هر دو روا باشد و اگر
جمع در وقت نماز پیشین کند نشاید نماز دیگر پیش از نماز پیشین گزاردن
و میان دو نماز پس از آن مقام نکند که قامت کند یا اگر تیمم نماز را می کند چندانک
سبک آب را طلب کند و تیمم کند و اگر فصل میان دو نماز دراز شود جمع باطل
شود نماز دیگر بوقت خویش باید آوردن و اگر در وقت نماز دیگر جمع کند
روا باشد نماز دیگر پیش از نماز پیشین گزاردن بر وجه درست و نماز شام
با نماز خفتن همچنین و اندر آن وقت که نماز اول افتتاح می کند نیت جمع باید کردن
و اگر در میان نماز پیشین نیت جمع کرد روا باشد و اگر نیت جمع نکرد تا از نماز فارغ
شود جمع روا نباشد و روز باران میان نماز پیشین و نماز دیگر و میان نماز شام
و خفتن مقیم را جمع کردن روا باشد بقول شافعی رحمه الله علیه در وقت نماز
پیشین و در وقت نماز شام اما در وقت نماز دیگر و نماز خفتن رخصت نیست از بهر
آنک این رخصت بسبب باران است و تواند بود که باران باز ایستد و جمع بعذر باران
آن وقت روا باشد که در مسجد بجماعت نماز میکند اما تنها در خانه روا نباشد
و باید که آن وقت که نماز اول افتتاح می کند باران می آید تا آن وقت که نماز
اول سلام دهد باران پیوسته باشد تا نماز دوم افتتاح کند و اگر در میان
دوم منقطع شود روا باشد و اگر میان دو نماز منقطع شود روا نباشد و بیشتر اهل علم
روز باران جمع روا ندارند چنانک روز وحل و برف روا نباشد

فصل

روی عن ابن عمر از رسول الله صلی الله علیه کان یصلی علی راحلته حیث توجهت به الا الفرایض
مسافر را روا باشد که نماز سنت و تطوع
در وقت راه رفتن بر پشت ستور بگزارد روی براه و پیاده رو نیز همچنین و اگر بر

پشت

پشت ستوری باشد رکوع و سجود بسر اشارت می کند و در سجود سر فروتر
از رکوع می کند و شرط نیست که در سجود روی بر زین و پالان نهد و اگر
عنان ستوری بدست او باشد روی بقبله تکبیر افتتاح کند و آنگاه روی
براه آورد و اگر عنان بدست او نباشد روی براه افتتاح کند و پیاده رو در سه
موضع روی بقبله آورد در تکبیر افتتاح و در رکوع و در سجود روی بر زمین نهد
و تشهد روان روی براه میخواند و اگر پیاده رو بر نجاست رود نماز باطل شود
و اگر بر ستور باشد و ستور بر نجاست رود یا بول کند نماز باطل نشود
و اگر ستور را از راه بیرون برد بقصد بجانبی که نه جهت قبله است نماز باطل شود
و نماز فریضه بر پشت ستور روا نباشد مگر در حرب دشمن

باب صلوة الجمعة

قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی
نماز آدینه فریضه است بر مرد عاقل بالغ آزاد و مقیم چون این پنج شرط یکی نباشد
واجب نباشد و بر کودک و بنده و زن و مسافر نماز آدینه نیست و پنج شرط
باید تا نماز آدینه روا باشد یکی وقت چون وقت نماز پیشین بیرون شد روا نباشد
و دیگر چهل تن باید برین صفت که گفتیم با امام اگر کم باشد روا نباشد
و بقول ابوحنیفه رحمة الله علیه بچهار تن روا باشد و سدیگر امام شرط است
که با جماعت کنند تنها روا نباشد چهارم خطبه و پنجم در شهری باید یا دهی
که چهل تن برین صفت که گفته شد اندر آنجا متوطن باشند و اما کسانی
که در بیابان خیمه و خرگاه دارند زمستان و تابستان و از جای بجای میروند
ایشان را نشاید در جای خویش نماز کردن آدینه و اندر هر دهی که درو چهل
تن بدین صفت متوطن باشند بر ایشان آنجا فریضه باشد نماز آدینه کردن
و اگر چهل تن تمام نباشند نشاید آنجا نماز آدینه کردن پس بنگریم اگر بانگ
نماز از شهرها از دیهی که در وی نماز آدینه کنند درین دیه بشنوند در سحرگاه
که بادها آرمیده باشد و مشغله نباشد واجب باشد بر هر که از ایشان از
اهل کمال باشد بنماز آدینه بشهر رفتن اگر نشنوند واجب نباید و همچنین

اهل خیمه و خرگاه که بشهر نزدیک باشند یا جماعتی از مسافران که نزدیک دیهی
فرود آمده باشند و نیت اقامت چهار روز نکنند بر ایشان واجب باشد بنماز آدینه
شدن اگر بانگ نماز بدیشان رسد از آن موضع و بقول ابو حنیفه رحمه الله علیه
تا شهری جامع نباشد نماز آدینه در آنجا روا نباشد و شهر جامع آن باشد
که سلطانی در آن باشد و بازار و جوی آب و طبیب و در یک شهر دو جای نماز
آدینه روا نباشد اگر دو جای نماز آدینه کنند نخستین درست باشد و طایفه
دیگر نماز پیشین باز گزارند و پس بدان باشند که تکبیر افتتاح پیش کنند و بر
مسافر و زن و بنده و کودک نماز آدینه نیست اگر با امام نماز کنند آدینه از فرض
محسوب باشد و لیکن عدد چهل بدیشان تمام نکنند و اگر مسافر نیت اقامت
چهار روزه کند در شهر نماز آدینه بروی واجب آید و عدد بدو تمام نکنند و اگر
مقیمی باشد بیمار یا مشغول باشد بتعهد بیماری که ضایع می ماند روا باشد که نماز
نگزارد و اگر این بیمار یا بیماردار تکلف کنند و بمسجد جامع حاضر شوند نماز آدینه
بروی واجب آید و عدد بوی تمام کنند و بر هر که نماز آدینه فریضه نیست اگر
نماز پیشین بگزارد پیش از آنک امام نماز آدینه کند روا باشد بجماعت یا تنها
ولیکن دوست داریم کی تاخیر کند تا امام از نماز آدینه فارغ شود اما آنکس
نماز فریضه بروی فریضه است اگر نماز پیشین کند پس از آنک نماز آدینه
فوت شود درست نباید و مرد مقیم را روز آدینه پس از صبح نشاید بیرون آمدن
بسفر تا نماز آدینه بکند مگر بسفر حج یا غزا و گفته اند که پیش از زوال
روا باشد بسفر بیرون شدن اما پس از زوال روا نباشد تا نماز آدینه نکند ه

فصل قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **اذا جاء احدکم
الجمعة فلیغتسل** سنت روز آدینه است که چون بنماز خواهد شد غسل کند
بوقت رفتن و اگر پس از صبح غسل کند محسوب باشد و پیش از صبح محسوب
نباشد و غسل روز عید پیش از صبح در سحرگاه محسوب باشد و روز آدینه بوی
خوش بکار دارد و جامه خوب در پوشد و اختیار جامه سپید است و عمامه بندد
و ردا بر افکند و بامداد [illegible] رود هر چند بگاه تر رود ثواب بیشتر باشد

ابو

ابوهریره رضی الله عنه روایت کند از رسول صلی الله علیه وسلم که هر که روز جمعه
غسل کند و بساعت اول بمسجد رود همچنان باشد که اشتری قربان
کرده است و اگر در ساعت دوم رود همچنان باشد که گاوی قربان کرده است
و اگر بساعت سوم رود همچنان باشد که گوسفندی قربان کرده است و در
ساعت چهارم ماکیانی و در ساعت پنجم خایهٔ مرغی که بدهد و بر درها مسجد
فرشتگان باشند مردمان را که می آیند می نویسند در منازل آمدن ایشان
و چون خطیب بیرون آید صحیفها در نوردند و بسماع خطبه مشغول شوند و چون
بنماز رود آهسته رود و پیاده رود و در راه و در مسجد انگشتان بهم در نیارد و
از انگشت آواز بر نیارد و چون بمسجد آمد پای بر گردن مردم ننهد و کس را از جای
برنخیزاند و بجای وی ننشیند و اگر بوقتی یابد نماز می کند تا آنگاه که خطیب
بیرون آید آنکس که در مسجد باشد نماز تا بنکند چون خطیب بر منبر شود
روی بقوم کند و سلام کند و قوم جواب سلام باز دهند پس بنشیند و موذن
بانگ نماز کند و خطیب و قوم جواب دهند چنانک موذن بانگ می کند و چون
بحی علی الصلاه و حی علی الفلاح رسید لا حول و لا قوة الا بالله گویند چون موذن
فارغ شد خطیب برخیزد و خطبه کند پشت بقبله و روی بقوم و خطبه نشسته
محسوب نباشد هر که از قیام عاجز آید بنشیند همچون نماز فریضه
و بی طهارت روا نباشد و عصایی یا شمشیری در دست چپ گیرد و اگر نه
دستها بر هم نهد یا فرو گذارد و سوی راست و چپ ننگرد و خطبه بالحان نخواند
و دراز نکشد و دو خطبه نماز آدینه را فرض است و میان دو خطبه نشستن
فریضه است و پنج ذکر در خطبه فریضه است یکی حمد گفتن و دوم درود بر مصطفی
صلی الله علیه صلوات دادن سوم قوم را بتقوی وصیت کردن این هر سه در هر دو
خطبه فریضه است چهارم یک آیت یا دو آیت از قرآن خواندن فریضه است
در خطبهٔ اول و در دوم مستحب و پنجم بر مومنان دعا کردن در خطبهٔ دوم
فریضه است و چون خطیب خطبه ابتدا کند قوم روی بوی آرند و گوش
بخطبه دارند و نشاید هیچ کس را اندر آن وقت سخن و تسبیح کردن و نماز ابتدا کردن

مگر کسی که درمیانه خطبه اید سنت است که دو رکعت نماز سنت بیارد
و بنشیند که چنین فرموده است رسول صلی الله علیه و اگر کسی اندر وقت خطبه
سلام کند جواب گویند و اگر عطسه اید یرحمک الله گویند و گروهی گویند بزبان نگویند
و خطیب چون از خطبه فارغ شود از منبر فرود اید و دو رکعت نماز فریضه
نماز ادینه بکند و قراءت جهر خواند و سنت است که در رکعت اول
بعد از فاتحه سورة الجمعه خواند و در دوم سورة المنافقین یا اول سبح اسم ربک
و در دوم هل اتیک حدیث الغاشیه و سنت از پس نماز ادینه چون سنت نماز
پیشین است چهار رکعت امده است از پس چهار رکعت و در خبر است از رسول
صلی الله علیه و سلم که هر که روز ادینه غسل کند و جامه پاک پوشد و بوی
خوش بکار دارد و بنماز ادینه رود و بر گردن مردمان نگذرد و انچ خدای عز و جل
او را بسته است نماز بیارد و چون امام خطبه کند وی خاموش باشد تا امام
فارغ شود هرچه بروی درمیان دو ادینه رفته باشد از عملها بد کفارت انکس
و زیاده سه روز و اگر مسبوقی با امام یک رکعت نماز ادینه دریابد چنانک در رکوع چنانک
دوم رکعت دریابد نماز ادینه دریافته است هرگاه که امام سلام دهد
یک رکعت دیگر بیارد و اگر امام را پس از ان یابد که سر از رکوع دوم بر اورده
باشد نماز پیشین کند چهار رکعت و بقول ابوحنیفه رحمة الله علیه اگرچه
امام در تشهد باشد نماز ادینه کند و اگر درمیان نماز ادینه وقت بیرون شود
چهار رکعت تمام باید کردن باب

صلوة الخوف قال الله تعالی فان خفتم فرجالا او رکبانا نماز از بهر خوف تاخیر
نشاید کردن چنانک بتواند باید گزاردن پس اگر در حال کارزار باشد هر کس چنانک
تواند بر پشت اسب یا پیاده نماز بکند از هر سوی که تواند و رکوع و سجود بسر اشارت
می کند و قضا نباید کرد و اگر درمیان نماز دو ضربت بزند نماز تباه شود و اگر به سه
ضربت ضرورت برهم بزند نماز تباه شود و اگر ضرورت باشد که دشمن قصد او
کند نماز تباه نشود و اگر سلاح پلید شود بنهد و اگر سلاحی دیگر ندارد و دشمن قصد او
کند با سلاح پلید نماز کند و چون ایمن شود آن نماز را قضا کند و اگر در کارزار
نباشد

نباشد نماز بار گان بیارد چون از دشمن بیم نباشد روی بقبله پس اگر خواهند
که جماعت کنند اگر از قصد دشمن بترسند نگر هم اگر دشمن بموضعی است که درین
میان نماز قصد ایشان کند و نماز کنندگان او را نبینند امام قوم را بدو گروه کند
یک گروه در روی دشمن بایستند و دشمن را نگاه می دارند و امام با این گروه
دیگر دورتر شود چنانک تیر دشمن بایشان نرسد و نماز افتتاح کند با این گروه
چون یک رکعت بگزارد و دیگر رکعت برخیزد این طایفه خویشتن را از نماز امام
بیرون ارند و نماز تمام کنند و سلام دهند پس بروی دشمن شوند و طایفه دیگر بیایند
و با امام اقتدا کنند و امام در قیام انتظار می کند چندانی که ایشان الحمد و سوره
برخوانند پس ان رکعت با ایشان تمام کند چون بتشهد بنشیند ایشان برخیزند
و خویشتن از نماز امام بیرون نیارند تا یک رکعت بگزارند و امام نشسته
منتظر ایشان می باشد تا نماز تمام کنند و تشهد برخوانند انگه سلام دهند
ملح بن خوات بن جبیر روایت کند از رسول صلی الله علیه که بذات الرقاع
نماز برین صفت کرد و عبدالله عمر روایت کند که چون رسول صلی الله علیه و سلم
یک رکعت برخاست از طایفه که با وی بودند درمیان نماز بروی دشمن رفتند
و طایفه دیگر بیامدند و رسول صلی الله علیه و سلم دیگر رکعت با ایشان بگزارد
و سلام داد و ایشان سلام دادند هم درمیان نماز بپیش دشمن رفتند پس طایفه
پیشین از پیش دشمن باز امدند و نماز تمام کردند و باز بروی دشمن رفتند و طایفه
دوم بیامدند و نماز تمام کردند و ابوحنیفه رحمة الله علیه این اختیار کرد
و هر دو روایت درست هرچگونه کنند روا باشد و اختیار او این است
تا عمل اندر نماز کمتر بود و اگر نماز چهارگانه می کند با طایفه پیشین دو رکعت
گزارد پس در قیام سدیگر رکعت انتظار کند تا ایشان نماز تمام کنند و طایفه
دیگر بیایند و دو رکعت اخر با امام بیارند و دو دیگر خود تمام کنند و اگر نماز شام
می کند در قیام سدیگر رکعت انتظار کند تا ایشان نماز کنند و اما اگر
دشمن در پیش روی باشد در قبله چنانک اگر درمیان نماز قصد کنند بتوانند
دید امام با جمله قوم اندر نماز شوند چون رکوع کند جمله با وی رکوع کنند و چون سجود

شوند صف اول یا بعضی از صف اول یاوی سجود نکنند و در قیام می باشند و دشمن
را نگاه می دارند و دیگران با امام سجود کنند چون امام بدیگر رکعت برخیزد
ایشان سجود کنند پس بدیگر رکعت انکس که برکعت اول سجود با امام نکرده باشد
در رکعت دوم با امام سجود کند و دیگر گروه سجود نکنند و رسول صلی الله علیه وسلم
بعسفان برین صفت نماز کرد که یاد کردیم

باب صلوة العید

روی عن ابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه وسلم
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یخرج یوم الاضحی و یوم الفطر
فیبدأ بالصلوة نماز عید سنتی است موکد و از شعار اسلامست
در سالی دو بار روز اول از ماه شوال و روز دهم از ماه ذوالحجه و سنت است
در هر دو عید که چون شب عید اندر اید تکبیر کنند باواز بلند در مسجدها و بازارها
و خانها و راهها و دیگر روز در نمازگاه تا انگاه که خطیب بیاید و نماز عید افتتاح
کند و روز عید غسل کند چه سنت است و بوی خوش بکار دارد و جامه خوب
در پوشد و در حق امام استحباب بیشتر و دوست دارم که کودکان را ماذینه
را دست و پا حنا در بندم و پیرایه که حلال باشد بر ایشان کنم و پسران را
از دیبا پوشیدن و زرینه کردن نگاه دارم و باید که با امام نزدیک نشینند
و در عید فطر پیش از انکه بصحرا شوند چیزی بخورند که رسول علیه السلام خرمای
چند بخوردی بعدد طاق و در عید اضحی چیزی نخورند تا از نمازگاه باز ایند
موافقت حاجیان را و امام درنگ نکنند تا وقت نماز عید در اید پس بصحرا شود
و وقت نماز عید ان بود که افتاب یک نیزه بالا بر اید و تا وقت زوال درکشد
چون وقت نماز در اید نماز عید اضحی تعجیل کنند از بهر قربان و نماز عید فطر
تاخیر کنند تا صدقه فطر رو بستان دهند پس بیرون شود و اگر عذری
نباشد پیاده رود چون امام بنمازگاه حاضر شود مودن ندا کند الصلوة الصلوة
بی بانگ نماز و قامت پس امام دو رکعت بکند امام با قوم نیت نماز سنت عید
و چون تکبیر افتتاح بکند دعای استفتاح بخواند هفت تکبیر دیگر بکند
با هر تکبیری دست تا سر سفید بردارد و میان هر دو تکبیری چندان درنگ
کند

کند که کسی گوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
چون تکبیر هفتم بیارد بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
پس فاتحه برخواند و سوره ق والقران المجید بجهر برخواند و چون برکعت
دوم برخیزد پنج تکبیر بیارد بیرون تکبیر قیام و با هر تکبیری دست تا بر
سفت می ارد پس فاتحة الکتاب برخواند و سوره اقتربت الساعة
و همچنین درست امده است از رسول صلی الله علیه وسلم که در نخستین رکعت
سبح اسم ربک خواند و در رکعت دوم هل اتیک حدیث الغاشیة و اگر تکبیر
زیادتی فراموش کند سجود سهو نباید اوردن و چون از نماز فارغ شود بر منبر
باید شدن و چون بر منبر شود سلام کند و دو خطبه بخواند بارکان و هیات
همچون خطبه نماز ادینه و دوست دارم که افتتاح خطبه بتکبیر کند
و در خطبه اول نه تکبیر بیارد و در خطبه دوم هفت تکبیر و قوم را بطاعت
فرماید و از معاصی زجر کند و در خطبه عید فطر حکم صدقه فطر بیان کند
و در عید اضحی حکم قربان بیان کند و چون فارغ شود باز گردد و سنت است
که بیک راه بشود و در باز امدن براهی دیگر اید در شدن باید که درازتر باشد
و بوقت باز گشتن براه کوتاه تر باز گردد و کسی که عذری دارد و بنماز
گاه نتواند رفتن در خانه نماز عید کند و زنان که از بیرون امدن ایشان فتنه
نباشد برایشان و نه کسی را از ایشان بنمازگاه عید حاضر امدن با نماز ادینه
با پیچ نماز نیکو باشد و غسل کنند روز عید و ادینه لکن بوی خوش بکار
ندارند و جامه دیبا و زرینه نپوشند و در عید اضحی سنت است که از نماز
پیشین روز عید از پس هر نمازی فریضه تکبیری کنند تا نماز بامداد اخر
ایام التشریق و مکرر در جمله پانزده نماز باشد بگویند الله اکبر الله اکبر
الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد
و قولی دیگر هست و بیشتر علما برین اند که از پس نماز بامداد روز عرفه تکبیر
ابتدا کنند و نماز دیگر اخر روز ختم کنند و این قول ابو حنیفه است رحمة الله علیه
و قومی ابتدا بامداد عرفه کنند و ختم اخر ایام تشریق بنماز دیگر کنند ٥

ایام التشریق

باب صلوة الخسوف

قالت عايشة رضي الله عنها خسفت الشمس على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فصلى اربع ركعات في ركعتين واربع سجدات

فبعث منادياً الصلوة جامعة فتقدم

چون افتاب بگیرد در هر وقت که از روز باشد یا ماهتاب بگیرد در هر
وقت که از روز باشد نماز ها سنت است که امام مسجد اید و بفرماید
تا امام ندا کنند الصلوة الصلوة پس دو رکعت نماز کند در هر رکعتی دو رکوع
و دو سجود با قیام و رکوع و سجود دراز هر چند دراز تر بیشتر از ذکر تکبیر
افتتاح و دعا استفتاح بخواند و فاتحة الکتاب پس بقدر سورة البقره
برخواند پس رکوع کند و در رکوع تسبیح کند چندانک یکی صد ایت از قران
بخواند از سورة البقره پس سر برارد و بگوید سمع الله لمن حمده ربنا لك الحمد
چنانک در دیگر نماز ها و باز فاتحة الکتاب بخواند و بقدر دویست ایت
از قران پس رکوع کند و تسبیح می کند بقدر هشتاد ایت از قران پس
سر براورد و سجود شود و سجود هم چون رکوع دراز کند و تسبیح گوید
پس دیگر رکعت برخیزد و الحمد برخواند و بقدر صد و پنجاه ایت از قران
برخواند پس برکوع شود و تسبیح می کند بقدر هفتاد ایت از قران پس سر
بردارد و الحمد بخواند و بقدر صد ایت از قران برخواند پس رکوع کند و تسبیح
می کند بقدر پنجاه ایت از قران پس سجود کند دراز همچنانک رکوع کند
و اگر خسوف دیر تر بکشد روا باشد که در هر رکعتی سه رکوع کند یا چهار که
درست امده است و بقول سفین ثوری و ابو حنیفه رحمة الله علیهما نماز خسوف
دو رکعتست همچون دیگر نماز ها فارغ شود خطبه کند چون خطبه عید
و در نماز افتاب گرفتن سر خواند و در نماز ماهتاب گرفتن بجهر و نیز در
نماز افتاب گرفتن بجهر امده است همچون نماز عید که اندر حدیث امده است
و مذهب مالك و احمد رحمة الله علیهما اینست و اگر بر الحمد و قل هو الله اختصار
کند درست اید و اگر افتاب بگیرد و پیش از انک گشاید یا فرو شود
گرفته از پس ان نماز خسوف نباید کردن و اگر با بر پوشیده شود و نداند

که

نماز کنند صح

که گشاده شده است یا نه نماز کنند و اگر ماه بگیرد و گرفته فرو شود نماز باید
کردن از بهر انك سلطان شب ماه است و شب باقیست و اگر صبح بدمد پیش از
گشادن نماز کنند و اگر افتاب براید پیش از گشادن نماز نکنند و هیچ
علامت را که اندر اسمان پدید اید نماز و جماعت و خطبه نیست مگر گرفتن ماه و افتاب
را دوست داریم اما دوست داریم که اگر زلزله یا صاعقه بیاید تنها نماز
کنند و دعا و تضرع کنند و صدقه دهند عبد الله بن عمر روایت کند
از رسول صلی الله علیه وسلم هر گاه که صاعقه یا رعدی شنیدی این دعا خواندی
اللهم لا تقتلنا بغضبك ولا تهلكنا بعذابك وعافنا قبل ذلك
و عایشه رضی الله عنها گوید رسول صلی الله علیه وسلم هر گاه که در اسمان ابری
دیدی کار بجای ماندی و گفتی اللهم اني اعوذ بك من شر ما فيه
پس اگر ابر باز شدی حمد اوردی خدای را عز و جل و اگر باران امدی گفتی
سقيا نافعا

باب صلوة الاستسقا

روي عن عبد الله بن زيد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
خرج بالناس يستسقي فصلى بهم ركعتين جهر بالقراءة فيهما وحول
رداءه ورفع يديه فدعا واستسقى

واستقبل ال

نماز استسقا سنت است چون اب تنگ
باشد و باران نیاید یا چشمها اب کمتر دهد امام قوم را بفرماید تا سه روز
روزه دارند و توبه کنند و از مظالم برون ایند و تقرب نمایند خدای تعالی را
و صدقه و اعمال خیر کنند پس روز چهارم غسل اورند و بصحرا شوند نمازگاه
عید در جامهٔ تواضع و دوست داریم کی کودکانرا بیرون ارند و پیرزنان که از ایشان
بیم فتنه نباشد بیرون شوند و عام را بیرون ارند و بچگانرا از مادران جدا
ایستانند تا تضرع و زاری بیش باشد و باجابت نزدیکتر بود و چون بصحرا
حاضر شدند موذن ندا کند الصلوة الصلوة پس امام دو رکعت نماز کند
همچون نماز عید در رکعت نخستین هفت بار تکبیر زیادتی و در دوم رکعت
پنج تکبیر ارد و بجهر خواند و خطبه کند همچون خطبهٔ عید و اندر خطبه
استغفار بسیار کند و بسیار گوید استغفروا ربكم انه كان غفارا يرسل

السما عليكم مدرارا چون از خطبهٔ دوم بپردازد و بعضی از خطبه
بیارد روی بقبله کند و ردا بر سر دست چپ بگرداند و زیر و زبر گرداند
و قوم هم چنین کنند پس دست بردارند و دعا کنند پس روی بقوم آورد
و خطبه تمام کند و اگر یکبار مراد حاصل نشود دیگر بار دیگر و سوم بار بیرون آیند
که خدای عز و جل تضرع و الحاح بندگان دوست دارد

باب

صلوة الجنائز روی عن ابی هریرة رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم اکثروا ذکر هادم اللذات یعنی الموت
بر بنده واجب است که یاد کرد مرگ بیش دارد تا دل بر دنیا ننهد و این کار را
ساخته باشد که زمان تا زمان باشد و امل دراز ندارد که من چنین و چنین کنم
و بسازد کار آن جهان را تا بوقت مرگ پشیمان نشود و امید بخدای عز و جل
قوی دارد تا نیکو گمان بود بخدای عز و جل رسول صلی الله علیه وسلم گفت
لا یموتن احدکم الا وهو یحسن الظن بالله تعالی یکی از شما نمیرد
مگر نیکو گمان بخدای عز و جل و کسی را که مرگ نزدیک آمد کسانی که بر بالین او باشند
کلمه شهادت بگویند تا او نیز موافقت بگوید در خبر است که رسول صلی الله علیه وسلم
گفت هر که آخر سخن او لا اله الا الله باشد در بهشت باشد و چون در نزع آمد روی
وی بقبله آرند و چون بر تن شوی نهند پای بقبله کنند و بر پهلوی راست نهند
و چون جان از وی جدا شود چشمش فرو مالند و زنخش بربندند تا دهانش گشاده
نماند و مفاصل او بمالند تا سخت نشود که بوقت شستن بر غسال دشوار باشد
و جامه بروی پوشند چنانک هیچ از اندام وی برهنه نماند و تعجیل کنند بغسل
و دفن وی ؛ و شستن مرده فریضه است و جای پستر شوند چنانک کسی وی را
نبیند مگر شوینده یا کسی که وی را یاری دهد و ایشان هم چشم نگاه دارند
مگر چندانی که از آن چاره نباشد و خرقه بر عورت او افکنند و اگر در
پیراهن شویند دوستر دارم تا پوشیده تر باشد ؛ و در ابتدا دست چپ بهوت
بر شکم وی برانند و خرقه بر دست چپ دارد که عورت او را پوشیده شوید
پس انگشت با آب در دهن وی کند و بر دندانها براند و در بینی کند پس اندامها

طهارت بشوند چنانک زنده آبدست کند نماز را ؛ پس سر و موی وی بخطمی و بسدر
بشویند پس آب بر سر وی ریزند و موی سر وی و موی روی وی را اندک بشویند و بشانه
کنند پس آب بر همه تن بریزند و ابتدا بر جانب راست کنند ؛ و اگر بیک آب
پاک نشود سنت است که سه بار بشویند و اگر بسه آب پاک نشود زیادت کنند
و ختم بر طاق کنند بر پنج یا بر هفت ؛ و باید که کافور در آب بازپسین کنند تا تن وی
را خنک دارد و بن ناخنان وی از وسخ پاک کنند ؛ و گروهی گویند ناخن و موی
لب و موی زیر دست و موی عورت باز کنند و گروهی گویند نکنند [illegible]
نکنند ؛ و موی سر زن بسه قسمت کنند و بر پیش بافند و از پس پشت افکنند ؛ و در وقت
شستن عود می سوزند تا بوی ناخوش نبود و چون فارغ شود اندامهای وی
بخرقه خشک کنند و خویشان مرده بشستن اولیتراند و اگر زن شوهر خود را
یا شوهر زن خود را بشوید روا باشد ولکن مرد بیگانه بشستن مرد بیگانه اولیتر
از زن ؛ و زن بیگانه بشستن زن بیگانه اولیتر که شوی ؛ و کفن مرده کردن واجب
از ترکهٔ او و کفن و مؤنت شستن و گور کندن مقدم باشد بر وام و اگر کفن
ندارد کفن او بر آنکس باشد که در حال حیوة وی نفقه او بود ؛ و اگر در نفقه
کسی نبود کفن در بیت المال باشد و اگر در بیت المال نباشد بر مسلمانان واجب
باشد که کفن وی کنند ؛ و فرض کفن یک جامه است که همه تن وی را بپوشاند
و سنت سه جامه است چنانک نه عمامه دراز و نه پیراهن یک جامه ازاری که از
ناف تا زانو بگیرد و دیگر از گردن تا کعب و سیم چنانک همه تن بگیرد
و زنان را پنج جامه مقنعه و ازار و سه لفافه ؛ و کفن را ببوی خوش بسوزانند
عود خام اولیتر و حنوط و کافور در موی سر و روی بکار دارند و در میان
مرده و کفن پراکنند و مواضع سجود را ببوی خوش در مالند و لختی پنبه با
حنوط و کافور بر دهن وی و گوش و بینی وی نهند و بر جراحتی که دارد پس در
کفن پیچند نخست از سوی چپ درآرند سوی راست پس از سوی راست بر چپ
و کفن را بروی ببندند تا چون برگیرند از وی باز نشود پس بر جنازه نهند
و اگر مرد در احرام بمیرد نشاید بوی خوش بکار داشتن بروی و سر وی

پوشند بکفن چنین فرمود رسول صلی الله علیه وسلم ٥ واکر زن در احرام بمیرد
نشاید روی پوشیدن همچنانک در حال حیوة و بقول بعضی از اهل علم حکم احرام
بمرک برخیزد و مذهب مالک و ابو حنیفه رضی الله عنهما اینست ٥ و سنت جنازه
برداشتن اینست که چون قوم انبوه باشند و عمود از پس جنازه بکیرند بدو دست
و چوب میان دو عمود بر پس کردن نهند رسول صلی الله علیه وسلم جنازه سعد
بن معاذ رضی الله عنهما چنین برداشت ٥ واکر جمعیت تنها شاید چهار کوشه جنازه
می رود و بر پی دارد اول از پس جنازه در اید و عمود چپ جنازه را بر سفت راست نهد
پس سوی پایان جنازه شود و عمود پایان جنازه را همچنین بردارد پس پیش جنازه
بیرون اید و عمود راست جنازه بر سفت چپ نهد پس سوی پایان شود عمود پایان را
هم چنین بردارد ٥ و کسی که جنازه بر پی دارد در پس جنازه رفتن اولیتر که از پس
در خبر است که رسول صلی الله علیه و ابو بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم در پیش جنازه
رفتندی ٥ و کروهی کویند از پس رفتن اولیتر و مذهب سفین ثوری و ابو حنیفه
رحمة الله علیهما اینست ٥ و نماز جنازه فرضی است بر کفایت چون یک تن بدان قیام کند
فرض از دیکران بیفتد و با مامی نماز جنازه بدر مرده اولیتر پس جد مرده بدر پدر
اکرچه بلند بر شود پس پسر مرده پس پسر پسر اکرچه دورتر فرو شود پس برادر
مادر پدری پس برادر پدری پس پسر برادر پس عم پس پسر عم بر ترتیب میراث ٥
و نماز جنازه در همه اوقات روا باشد که رسول صلی الله علیه وسلم بر سهیل بن
البیضا در مسجد نماز کرد ٥ و بر مرده غایب روا باشد که نماز کنند رسول صلی الله علیه
بر نجاشی نماز کرد ملک حبشه در مدینه و اکر مرده را دفن کنند پیش از انک بر او
نماز کنند بر کور نماز کنند روا باشد که رسول صلی الله علیه وسلم بکوری یک شب
که بشب دفن کرده بودند برو نماز کرد واکر دو جنازه و اکر بیشتر باشد یا بیشتر بر همه
بیکبار نماز کنند روا باشد ٥ و هر جنازه که پیش اورده باشند و با مام نزدیک تر
بود نماز بران کنند واکر زنرا پس از مرد اورده باشند باز پس طرح کنند و نخست بر مرد
نماز کنند پس بر زن و امام در برابر سر مرد استد و اکر مرده زن باشد برابر
میان کاه او استد ٥ و نماز جنازه چهار تکبیر است و در همه تکبیرها

دست

دست می دارد تا پیش سفت بقول بیشتر اهل علم و بقول سفین ثوری و ابو حنیفه
رحمة الله علیهما دست در تکبیرها بر ندارد الا اول نماز و نیت نماز فرض جنازه کند
و مرده را تعیین کردن شرط نیست و چون تکبیر اول بیارد سوره فاتحه بسر
برخواند قول بیشتر اهل علم اینست و بعضی کویند برنخوانند و بمذهب سفین ثوری
و ابو حنیفه رحمة الله علیهما برنخوانند ٥ و از پس تکبیر دوم بر رسول صلی الله علیه
صلوات دهند و مومنانرا دعا کنند و در تکبیر سیوم مرده را دعا کنند عوف
بن مالک رضی الله عنه روایت کند از رسول صلی الله علیه وسلم که بر جنازه نماز کرد
این دعا کرد اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ وَعَافِهِ وَاعْفُ عَنْهُ وَاَكْرِمْ
نُزُلَهُ وَوَسِّعْ مَدْخَلَهُ وَاغْسِلْهُ بِالْمَاءِ وَالثَّلْجِ وَالْبَرَدِ وَنَقِّهِ مِنَ
الْخَطَايَا كَمَا نَقَّيْتَ الثَّوْبَ الْاَبْيَضَ مِنَ الدَّنَسِ وَاَبْدِلْهُ دَارًا
خَيْرًا مِنْ دَارِهِ وَاَهْلًا خَيْرًا مِنْ اَهْلِهِ وَزَوْجًا خَيْرًا مِنْ زَوْجِهِ
وَقِهِ فِتْنَةَ الْقَبْرِ وَعَذَابَ النَّارِ و ابو هریره رضی الله عنه روایت کند
که رسول صلی الله علیه وسلم چون بر جنازه نماز کردی بکفتی اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ
لِحَيِّنَا وَمَيِّتِنَا وَشَاهِدِنَا وَغَائِبِنَا وَصَغِيرِنَا وَكَبِيرِنَا وَذَكَرِنَا
وَاُنْثَانَا اَللّٰهُمَّ مَنْ اَحْيَيْتَهُ مِنَّا فَاَحْيِهِ عَلَى الْاِسْلَامِ وَمَنْ تَوَفَّيْتَهُ
مِنَّا فَتَوَفَّهُ عَلَى الْاِيْمَانِ و چون تکبیر چهارم بیارد سلام دهد دو بار
یکبار از دست راست و یکبار از دست چپ و قولی دیکر هست که یک سلام
بیش ندهد ابتدا بدست راست کند و بسوی دست چپ تمام کند و اکر
مرد امام را در میان نماز جنازه یابد در حال تکبیر کند و منتظر تکبیر
امام نباشد و چون امام سلام دهد انچ او را فوت شده است از تکبیر
پس از سلام امام بیارد هر چند جنازه بر کرفته باشند ٥ و هر که در حرب کافران کشته
شود شهید باشد او را نشویند و نماز بر وی نکنند سلاح و الت حرب که
دارد از وی جدا کنند و هم در جامه عادت که دارد خون الود دفن کنند
و کروهی از اهل علم کویند که بر شهید نماز کنند و مذهب ابو حنیفه و سفین
ثوری رحمة الله علیهما اینست و روایت درست نیست که رسول صلی الله علیه وسلم

بر شهیدان لحد نماز نکرد و مرده را چون بر سر گور آرند بر پایان گور نهند چنانک سر
مرده سوی پایان گور باشد پس سوی سر آورند و در گور نهند که رسول را صلی الله علیه
چنین برداشتند ۝ و بقول گروهی از اهل علم برابر گور سوی قبله بنهند
و مذهب ابوحنیفه اینست و در وقت دفن مرده گور را بجامه بپوشانند خاصه
چون مرده زن باشد و زن را محرم او در گور نهد و اگر محرم ندارد از مردان کسی
که بصلاح تر باشد بنهد و گور را لحد کردن اولیتر از میان گور که رسول را صلی الله
علیه وسلم لحد کردند ۝ پس مرده را بر دست راست روی بقبله نهاده باشند
و آن کس که مرده در لحد می‌نهد بگوید بسم الله و علی ملة رسول الله و کفن باز
گشایند اگر بسته باشند پس خشت بر روی لحد نهند و درزها بگل سخت کنند
پس کسانی که بر سر گور باشند بدست حتی خاک بگور فرو کنند پس بیل بقیت خاک
تمام کنند و از آن خاک که از آنجا بر آمده است زیادت نکنند تا بلند نشود که گور
بلند کردن کراهیت است و نهی است گور گچ کردن و بر روی نقش و کتابه کردن
و بنا کردن ۝ و قبر را مسطح کنند روایت است از ابو القاسم بن محمد که گفت
من گور رسول صلی الله علیه وسلم دیدم و گور ابوبکر و عمر و عثمان مسطح و بعضی از
علما گویند خرپشته کنند ۝ و ابوحنیفه رحمة الله علیه چنین گوید و آمده است که
گور رسول صلی الله علیه دیدند همچنین و ظاهر است که هر دو درست است بغیر افتاده است
و چون از گور فارغ شوند دوست دارم که آب بر روی خاک زنند و اگر سنگ باشد
لختی سنگ بر روی ریزند ۝ در خبر است که رسول صلی الله علیه آب بر گور ابراهیم زد
پسر خویش و سنگ ریزه بر روی ریخت و تابوت کردن مرده را کراهیت است
مگر که زمین سست باشد ۝ و مجمراتش از پس مرده بردن و پیش جنازه قرآن
خواندن بدعتست و مرده را از شهری بشهری بردن کراهیت است و نماز جنازه را
ثواب بسیار است ۝ ابوهریره رضی الله عنه روایت کند از رسول صلی الله علیه وسلم
هر که از پس جنازه مسلمانی برود بحسبت تا بر وی نماز کند و دفن کنند باز آید
با دو قیراط از مزد هر قیراطی چند کوه احد و اگر نماز کند و پیش از آنک دفن کنند
باز گردد باز آید با یک قیراط مزد و نوحه کردن و جامه دریدن و موی کندن

بر مصیبت حرامست و ملعون باشد هر که این کند و اگر کسی با خشم بگرید نه آنک
بزبان چیزی گوید بزه نباشد و اگر کسی را مصیبتی رسد باید که بگوید
انا لله و انا الیه راجعون که این را در نص قرآن ثواب بسیار است
و دل را صبر فرماید و تعزیت کردن مصیبت رسیده را ثواب باشد و او را صبر
فرمودن واجب است که در خبرست که هر که مصیبت زده را تعزیت کند
او را همچندان که مصیبت زده ثواب باشد و او را صبر فرمودن واجب است
که در خبرست که هر که مصیبت زده را و نیز زیارت شدن رسول صلی الله علیه وسلم
دستوری داده است گفت گورها را زیارت کنید که از آن جهانتان یاد
دهد ۝ اما زنان را حرامست از پس جنازه رفتن و کراهیتست ایشان را بزیارت
گورستان رفتن ۝ و هر که در گورستان شود این دعا بگوید که رسول صلی الله علیه وسلم
گفته است السلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین و انا ان
شاء الله بکم لاحقون انتم لنا فرط و نحن لکم تبع نسأل الله لنا و لکم العافیة

کتاب الزکوة

قال الله تعالی و اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة زکوة رکنی است از ارکان اسلام
هر که زکوة را منکر شود کافر باشد و اگر مقر باشد و زکوة ندهد عاصی
باشد و سلطان بقهر از وی بستاند و بمستحقان رساند و زکوة در سه جنس
مال واجب شود ۝ در جانور ۝ و در نبات ۝ و در جواهر ۝ اما از جانوران
زکوة در اشتر و گاو و گوسفند واجب شود چون چرائی باشد و سال بر
گذرد اگر در خانه علف می دهد در همه سال یا در بعضی از سال اگر چه اندک
باشد زکوة واجب نشود و بر دیگر جانوران زکوة واجب نیاید اما از نباتها
زکوة از میوها در خرما و انگور واجب شود چون رنگ زند یا از درختی که درو بدانند
و از حبوب در چیزی که قوت باشد اما در دیگر نباتها و میوها واجب نیاید
و بقول ابوحنیفه رحمة الله علیه در همه میوها و نباتها که آدمی کارد ده یک
واجب آید که بیرون کند و در عسل واجب نشود و بعضی از اهل علم گویند
در عسل عشر واجب شود و مذهب زهری و احمد اینست اما جواهر زکوة در زر و سیم

واجب اید چون سال بر گذرد ودر دیگر جواهرها و دیگر اموال هیچ
زکوة واجب نشود مگر زری که بدان بازرگانی می کنند چون سال در گذرد
زکوة در قیمت ان واجب شود ه ودر اشتر چون کم از پنج باشد زکوة واجب
نشود چون پنج اشتر باشد وسال بر گذرد گوسفندی واجب شود یا بزی
گوسفند کم یکساله نشاید و بز دوساله چون بعدد ده شود دو گوسفند را
واجب اید و چون پانزده شود سه گوسفند واجب شود وچون بیست شود چهار
گوسفند وچون عدد بیست و پنج شود بنت مخاض واجب شود و بنت مخاض اشتری
باشد یکساله ماده و در زیادت چیزی واجب نباید تا عدد سی و شش شود پس
بنت لبون واجب شود و بنت لبون ماده باشد دوساله تمام شده وچون عدد چهل
وشش شود حقه واجب شود وحقه ماده سه ساله باشد ه وچون شصت
ویک شود جذعه واجب شود وجذعه ماده چهار ساله باشد وچون هفتاد
وشش شود دو بنت لبون واجب شود وچون نود ویک شود دو حقه واجب شود وچون
صد و بیست و یک شود سه بنت لبون واجب شود واز پس این بر سر هر عقدی فریضه
گردد و عقد ده باشد در هر چهل اشتر بنت لبون واجب شود و در هر پنجاه حقه
و در صد و سی حقه واجب شود و دو بنت لبون و در صد و چهل دو حقه واجب شود
ویک بنت لبون و در صد و پنجاه سه حقه واجب شود و در صد و شصت چهار بنت لبون
و در صد و هفتاد یک حقه و سه بنت لبون و در صد و هشتاد دو حقه و دو بنت لبون
و در صد و نود سه حقه ویک بنت لبون و در دویست چهار حقه یا پنج بنت لبون
اختیار بساعی باشد هر کدام مسکینان را بهتر باشد از ان ستاند چون هر دو
موجود باشد واگر یک صنف بیش موجود نباشد از ان ستانند واگر پنج اشتر بجای
گوسفندی یک اشتر بدهد روا باشد واگر سنی واجب شود وان سن ندارد
کم از ان بدهد با جبران یا ان بزرگتر بدهد و جبران باز ستاند روا باشد چنانک
بنت لبونی واجب باشد و ندارد اگر خواهد بنت مخاض بدهد با جبران و جبران دو
گوسفند باشد یا بیست درم نقره واگر خواهد حقه بدهد واز ساعی این جبران
ستاند و اختیار در جبران که سیم دهد یا گوسفند بدان کس باشد که جبران میدهد

اما

اما زکوة گاو تا سی عدد نباشد زکوة واجب نشود و در سی تبیعی واجب اید و تبیع یکساله
باشد نر و در چهل گاو مسنه واجب اید و مسنه دو ساله ماده باشد پس در
زیادت چیزی واجب نشود تا بشصت رسد پس دو تبیع واجب شود و پس از ان
هر سر عقدی فریضه می گردد و در هر سی تبیعی واجب شود و در هر چهل مسنه
اما زکوة گوسفند تا چهل نشود زکوة واجب نیاید وچون چهل شد و سال
بر گذشت یکی واجب شود گوسفندی یکساله یا بزی دوساله کم ازین سن روا نباشد
و نر بزرگتر واجب نشود مگر تطوع کند پس در زیادت چیزی واجب نشود تا صد و بیست
و یک شود انگاه دو گوسفند واجب شود و در دویست و یک سه گوسفند واجب شود
و در چهار صد چهار گوسفند واجب شود و پس از ان از هر صد گوسفند یکی میدهد
وچون مواشی بعضی ماده باشد یا همه ماده باشد نشاید در زکوة همه نر دادن
مگر در دو موضع که در خبر امده است که در سی گاو تبیعی واجب شود واگر ماده دهد
روا باشد و دیگر در بیست و پنج اشتر بنت مخاض واجب شود اگر بنت مخاض ندارد ابن
لبون دهد روا باشد و ابن لبون اشتری باشد دو ساله نر ه اما اگر همه مواشی نر
باشد روا باشد که نر بدهد پس ماده واگر نصابی دارد در میان سال زه کند
چنانک نصابی دیگر بزه تمام شود هرگاه که سال اصل تمام شود زکوة از جمله
باید داد چنانک پنج اشتر دارد از سال یک روز مانده باشد پنج بچه بیارد و دیگر
روز سال تمام شود دو گوسفند واجب شود واگر سی گاو دارد و از سال یک
روز مانده باشد ده گوساله بیارد و دیگر روز سال تمام شود مسنه واجب اید ه
و نشاید گوساله خرد دادن واگر سیصد گوسفند دارد و در اخر سال صد بره
بیارد چون سال اصل تمام شود چهار گوسفند واجب شود و بره خرد نشاید
داد اگر گوسفند دهد یکساله کم نشاید داد واگر بز دهد دو ساله ه واگر پیش
از انک سال اصل تمام شود بزرگان همه هلاک شوند و بچگان خرد مانند
نصابی تمام چون سال اصل تمام شود در بچگان زکوة واجب اید و روا باشد که
زکوة هم ازین بچگان خرد که مانده است بدهد چون از بزرگان هیچ نمانده
باشد واگر نصابی دارد و در میان سال نصابی دیگر بخرد یا میراث یابد هم از

جنس مال خویش در آنچه میراث یافته است یا بخریده است زکوة واجب نباید تا از ان وقت که
در ملک او آمده است یکسال تمام نشود و بقول بعض از اهل علم در سال همه را
با هم ضم کنند چون سال بر ملک قدیم تمام شود جمله را زکوة بباید دادن و مذهب
مالک و سفین ثوری و ابو حنیفه رحمة الله علیهم اینست ه و اگر نصابی از مواشی باشد
میان جماعتی که بهم بخریده باشند یا میراث یافته باشند چون سال تمام شود زکوة
بر ایشان واجب شود هر چند نصیب هر کس نصابی نباشد و همچنین اگر هر یکی را
بیست گوسفند باشد یا از گاو و اشتر کم از نصابی باشد و بهم بیامیزد و جمله نصاب
باشد چون از وقت آمیختن یکسال بگذرد زکوة واجب شود هر گاه که در همه سال
تمام باشد در چراگاه و در آبخور و چون شب بار آیند بهم باشند و بوقت دوشیدن
با هم باشند و شبان یک از دیگر جدا نباشد و گشن یک از دیگر جدا نباشد چون این شرطها
جمع شد همچنان باشد که بهم بخرید یا میراث یابند

باب

زکوة الزروع والثمار

قال الله تعالی وآتوا حقه یوم
حصاده وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس فیما دون خمسة
اوسق من التمر صدقة زکوة از میوها در خرما و انگور واجب شود و در نباتها
آنچه آدمی از بهر قوت بکارد چون جو و گندم و گاورس و ارزن و برنج و نخود
و باقلی و ماش و لوبیا و سلت و عدس ه اما در دیگر میوها و در گنجد
و حلبه و اسبیوش و تخم کتان و خیار و خربزه و خیارزه و شلغم
و گوز و سیر و پیاز و پنبه واجب نشود و زکوة خرما و انگور و حبوب
فوت از ده یکیست اگر آب او از آسمان باشد یا از چشمه یا از جوی که آنرا
مؤنت کندن بسیار و آب بر کشیدن واجب نباید ه اما هر میوه و کشتی
که آنرا بدلو آب باید داد یا بر کاریز یا جویی که بسیار مؤنت افتد در کندن
و آب بردن اندران بیست یک واجب شود و در میوه و قوت تا نصاب تمام نباشد
زکوة واجب نشود و نصاب آن پنج اشتروار باشد هر اشترواری صد و شصت
جملگی پنج اشتروار هشتصد من باشد پس هر چه برین زیادت شود اگرچه اندک
باشد دران زیادتی هم واجب آید و این هشتصد من مویز باید و خرما خشک شده

و کشت

و کشت پاک کرده از کاه و برنج نی پوست هشتصد من باید از بهر آنک پوست آن
چون کاه دیگر کشتهاست و ارزن با پوست چون هشتصد من باشد واجب آید
از بهر آنک پوست آن چون سبوس گندم است ه و اگر مویز نصابی نباید نصاب او
از خرما تمام نکنند و همچنین نصاب جو از گندم و گندم از حبوب دیگر
هر یکی تنها باید که نصاب باشد تا حق واجب شود و اگر انگوری باشد که
از آن مویز نیاید یا رطبی که از آن خرما خشک نتوان کرد چون از آن هشتصد من
باشد زکوة واجب شود و بقول ابو حنیفه رحمه الله علیه نصاب شرط نیست از اندک
و بسیار عشر بباید داد ه و اگر زمین خراجی بکارد عشر کشت و خراج زمین هر دو
واجب آید ه و انگور و خرما چون رنگ زند یا اثر پختگی در وی پدید آید زکوة
واجب آید نشاید خداوند مال را اندران تصرف کردن تا دو مرد عدل آنرا حزر
کنند و بگویند که چند انگور و رطب است و چون خشک شود چند حاصل آید و خداوند
مال حق مستحقان زکوة در پذیرد پس چنانک خواهد تصرف می کند و هر چه
از آن هلاک شود پیش از آنک خشک شود از وی فرو نهند و اگر کسی زکوة مواشی
یا زکوة میوه و حبوب یا زکوة نقد واجب شود قیمت نشاید داد زکوة هر
مالی از جنس آن باید داد مگر زکوة تجارت که در قیمت کالا باشد و زکوة از
میانه باید داد اگر از بتر دهد محسوب نباشد و اگر بهتر دهد ثواب زیادتی
باشد و بقول ابو حنیفه رحمه الله علیه قیمت روا باشد والله اعلم

باب

زکوة النقد وزکوة التجارة

قال النبی صلی الله علیه لیس فیما دون خمس اواق من الورق صدقة
در زر و سیم زکوة واجب شود تا نصابی نباشد و نصاب زر بیست دینار باشد
زر خالص پس از نیم دینار واجب شود چون سال بر گذرد و نصاب سیم دویست
درم نقره پاک باشد بوزن اسلام دران پنج درم واجب شود پس هر چه درین
زیادت شود اگرچه اندک باشد بدین حساب زکوة می دهد ه و اگر زر از بیست
دینار یا سیم از دویست درم کم باشد زکوة واجب نیاید اگرچه اندکی کم باشد
و نصابی یکی بدیگر تمام نکنند ه و بقول ابو حنیفه و مالک رحمة الله علیهما نصاب یکی از

از دیگری تمام کنند و زکوة هر مالی از جنس آن باید داد مگر زکوة تجارت که در قیمت
کالا باشد و زکوة از میانه باید داد و اگر از بهتر دهد محسوب نباید و اگر از بهتر دهد
ثواب زیاده باشد و بقول ابوحنیفه رحمة الله علیه روا باشد ٥ و اگر زر یا سیم مغشوش
باشد زکوة واجب نشود تا مغشوش چندانی نباشد که در و نصابی نقرهٔ خالص باشد
و اگر از زر یا سیم اوانی سازد چون خنوراب و کاسه و خوان و مجمره و گلاب ریز و لگن
عامی باشد و زکوة اندر آن واجب آید ٥ و اگر زنی دختر خویش را پیرایه سازد مباح
از زر یا سیم چون گردن بند و گوشوار و انگشتری و دست اورنجن اندر آن زر و
فلوس بر یک قول و مذهب ابوحنیفه رحمة الله علیه زکوة واجب شود و ابن عبد الله
عمر و عایشه روایت آمده است و اگر مرد این پیرایه خود را جهت سازد زکوة واجب آید
باتفاق از بهر آنکه بر مردان این پیرایها پوشیدن حرامست مگر انگشتری سیمین که
مردانرا مباح است داشتن آن ٥ و اگر کسی را مالی باشد که در آن بازرگانی کند
هرگاه که سال تمام شود زکوة در قیمت آن مال واجب شود چون نصابی باشد و نصاب
در آخر سال بیش شرط نیست در مال بازرگانی تا اگر قدری کالا خرد بنیت
بازرگانی و اندر آن تصرف می کند باخر سال قیمت کالا نصابی باشد زکوة واجب شود
بخلاف مواشی و زر و سیم که نصاب از باید که در همه سال تمام شود باشد اگر در میان
سال نصاب کم شود سال منقطع شود پس چون نصاب تمام شود از سال از سر گیرد
از بهر آنکه زکوة بازرگانی در قیمت کالا باشد و زیادت و نقصان قیمت برغبت
مردمان باشد و آن در همه سال نگاه نتوان داشت ٥ و ابتدای سال در زکوة
تجارت از آن وقت باشد که چیزی بخرد بنیت بازرگانی و اگر کالا خرد نه بر نیت تجارت
زکوة واجب نشود و اگر کالایی دارد نه از بهر بازرگانی و بدل نیت بازرگانی کند
بازرگانی را نشود تا بیعی نکند با این نیت ٥ و اگر مردی بیست دینار زر دارد یا دویست
درم سیم بدان کالا خرد بنیت بازرگانی ابتدای سال او از آن وقت باشد که
از زر و سیم در ملک او آمده است از بهر آنکه زکوة بازرگانی و زکوة زر و سیم هر دو
یکسانست سال یکی بر دیگر بنا شود ٥ اما اگر نصابی از مواشی دارد و بدان کالا
بخرد بنیت بازرگانی ابتداء سال از آن وقت باشد که کالا خرد و همچنین اگر کم از

نصاب

نصاب از زر و سیم کالا خرد چنانک بده دینار یا صد درم کالا خرد بنیت بازرگانی ابتدا
سال از آن وقت باشد که می خرد پس اگر ابتدا بازرگانی کالایی بزر خریده است آخر سال
کالاهای بزر قیمت کنند و اگر بسیم خریده است بسیم قیمت کنند اگر نصابی باشد زکوة
واجب شود و اگر نصابی نباشد واجب نشود ٥ و اگر اصل مال او که ابتدا بازرگانی
کرده است کالا بود دست بیرون از زر و سیم باخر سال کالاها بنقد شهر قیمت کنند
و اگر در شهر دو نقد باشد بر آن نقد قیمت کنند که غالب تر بود ٥ اگر قیمت آن نصابی
باشد زکوة واجب آید اگر نقد شهر زر باشد از بیست دینار نیم دینار و اگر سیم باشد
از دویست درم پنج درم و اگر نصابی نباشد واجب نیاید و سال بازرگانی بخرید
و فروخت منقطع نشود بخلاف مواشی که نه از بهر بازرگانی دارد اگر در میان
سال بفروشد یا با دیگری بدل کند سال منقطع شود ٥ پس اگر آنک ستده باشد
هم مواشی باشد و نصابی باشد سال از آن وقت ابتدا کنند و اگر مردی مالی دارد
که در آن زکوة واجب شود و لکن همچندان یا زیادت اوام دارد زکوة در آنچه
در دست دارد واجب نشود ٥ و اگر مردی را در گردن کسی دویست درم اوام
باشد یا بیست دینار زر و آنکس مقر باشد و بسیار گزاردن دارد یا اگر منکر باشد
خداوند اوام گواه دارد که اثبات کند بر خداوند اوام زکوة از مال واجب آید ٥ و اگر
اوام دار منکر است و خداوند اوام گواه ندارد یا اوام دار مقر است و لکن درویش است
بر خداوند اوام زکوة از مال واجب نیاید تا بدو نرسد چون بوی رسد زکوة گذشتها
بدهد بر یک قول و بر قول دیگر زکوة گذشته واجب نیاید ٥ و در مال کودک و
دیوانه زکوة واجب شود بر قول بیشتر اهل علم و بر ولی واجب شود که از مال او زکوة
بیرون کند و بقول گروهی از اهل علم واجب نشود و مذهب ابوحنیفه و سفین ثوری
رحمة الله علیهما اینست ٥ و اگر کسی در معدن زر و سیم کار کند و نصاب بیست دینار
زر یا دویست درم سیم حاصل تنها اندر آن زکوة واجب آید در وقت همچون زر
و سیم از بیست دینار نیم دینار و از دویست درم پنج درم و گذشتن سال شرط نیست
و اگر چیزی دیگر بیرون آرد از معدن چون آهن و مس و لعل و فیروزه
هیچ چیز واجب نشود و بقول ابوحنیفه رحمة الله علیه هرچه زخم بردار و مهر پذیر باشد

چون آهن و مس اندران چون واجب شود و چون معدن بقول او پنج یک است و در رکاز
پنج یک واجب شود باتفاق و رسول صلی الله علیه و سلم فرمود فی الرکاز الخمس
و رکاز مالی باشد بضرب کافران ایزامدفون بیابند در زمینی که ملک هیچ
مسلمان و اهل عهد نبوده است پس اگر آن رکاز زر باشد یا سیم پنج یک واجب
آید چون نصاب تمام باشد و اگر کم از نصاب باشد یا چیزی دیگر باید بیرون از
زر و سیم از مال جاهلیت احتیاط انست که پنج یک بیرون کنند و قولی دیگر هست که
پنج یک جز در زر و سیم واجب نشود

باب صدقة الفطر

روی عن عبد الله بن عمر قال فرض رسول الله صلی الله علیه
زکوة الفطر من رمضان علی الناس صاعا من تمر او صاعا من شعیر علی کل حر
ذکر او انثی من المسلمین

صدقه فطر فریضه است بر هر مسلمانی آزاد که از حاجت تن و قوت یک شبانروزه وی
و عیال وی چندانی زیادت باشد که صدقه بدهد و اگر از قوت یک شبانروز چیزی
زیادت ندارد بروی واجب نیاید و صدقه فطر بنده و مادر فرزند و مدبر بر خواجه
واجب آید و صدقه فطر زن بر شوی واجب آید هر گاه که شوی آزاد باشد و دارنده
باشد هر چند که زن بنده باشد و اگر زن جهود باشد یا ترسا یا بنده کافر باشد زکوة
فطر او بر شوی و خواجه واجب شود و بقول بعضی از اهل علم زکوة فطر بنده کافر
بر خواجه واجب شود و مذهب سفین ثوری و عبد الله مبارک و اصحاب رای انست
و اگر شوی بنده یا درویش باشد و زن آزاد و توانگر باشد زن را صدقه فطر خویش
بباید دادن و اگر زن و شوی هر دو بنده باشند صدقه فطر زن بر خواجه زن باشد
و صدقه فطر شوی بر خواجه شوی و اگر فرزند خرد باشد و درویش یا بالغ باشد
و درویش و زمن که کسبی نتواند کردن و او را پدری یا جدی یا مادری باشد توانگر
صدقه فطر فرزند بر ایشان واجب آید و همچنین صدقه فطر پدر و جد و مادر چون
درویش و زمن باشد بر فرزند واجب آید چون دارنده باشد و صدقه فطر آن وقت واجب آید
که شب عید در آید ماه شوال تا اگر در شب بمیرد از ترکه او بباید دادن
و اگر پیش از آنک عید رمضان در آید زکوة فطر تعجیل کنند روا باشد و باید که
پیش از آنک نماز عید روز بدهند و زکوة فطر از قوت باید داد یا از مویز و خرما

همچنانک

همچنانک عشر در اینها واجب شود پس هر کسی از آن دهد که غالب قوت امثال او باشد
در آن شهر اگر غالب قوت امثال او گندم باشد نشاید جو یا چیزی دیگر دادن
و اگر غالب قوت امثال او جو باشد روا باشد جو دادن و اگر گندم دهد بهتر
باشد و اگر غالب قوت او گوشت باشد گوشت نشاید دادن از قوت شهری دهد
که بدیشان نزدیکتر است و اگر غالب قوت ایشان عدس باشد اندرین دو قول
است ظاهر انست که روا باشد عدس دادن و از هر چه دهد صاعی کم نشاید که
رسول صلی الله علیه و سلم پنج رطل و سه یک رطلی داد و بقول ابو حنیفه رحمة الله علیه
صاعی هشت رطل باشد و از گندم نیم صاع روا دارد و از دیگر چیزها یک صاع
و نشاید آرد و نان و سیم دادن و بقول او روا باشد و در کفارت همچنین والله اعلم

باب قسمة الصدقات

قال الله تعالی انما الصدقات للفقراء والمساکین خدای تعالی زکوة مال بهشت
گروه فرموده است دادن یک گروه فقرا اند و فقیر آن باشد که او را هیچ
مال نباشد و کسبی ندارد که از آن چیزی حاصل آید و دیگر گروه مساکین اند
و مسکین آن باشد که از مال چیزی دارد یا پیشه دارد و لکن مال و حرفت او
در آنچه هست بعیال او وفا نکند اما درویشی که قوی باشد و کار تواند کرد
یا کسبی دارد که خویشتن را و عیال را بدان بدارد روا نباشد بوی دادن و اگر
کسبی ندارد و لکن بتعلم اموختن مشغول باشد اگر بکسب مشغول شود از علم آموختن
بازماند بوی باید دادن و اگر بنماز و روزه تطوع از کسب بازمی ماند روا نباشد
زکوة بوی دادن کسب کردن بقدر کفایت فاضلتر از نماز تطوع و گروهی از اهل
علم گویند هر که پنجاه درم دارد نشاید زکوة بوی دادن و هیچ کس را زیادت از پنجاه
درم نشاید داد و مذهب سفیان ثوری و عبد الله مبارک و احمد رضی الله عنهم انست
و بقول ابو حنیفه رحمة الله علیه هر که دویست درم دارد نشاید بوی دادن و سدیگر
گروه عاملان صدقه اند کسانی که ایشان را امام فرستد تا صدقات از
مالداران بستانند و جمع کنند یک قسم از زکوة ایشان راست بقدر عمل
ایشان و مزد کسانی که عامل را بدیشان حاجت آید اما والی را در آن هیچ نباشد

وچهارم گروه مولفه اند وان قومی بودند که در اسلام امدند ولکن ضعیف اعتقاد
بودند رسول صلی الله علیه ایشانرا مالی بدادی تا دل ایشان با سلام الفت گیرد
با قوی الاعتقاد شوند ولکن شریف قوم خویش بودند زکوة با ایشان بهال بر کردی
تا قوم ایشانرا رغبت افتادی در اسلام امدن ه امروزان قوم را زکوة کرفتن بر دو قولست
بر یک قول نشاید بدیشان دادن ازبهر انک خدای عزوجل اسلام عزیز و ظاهر
کرده است بمال ان تالف می باید کرد و بقول دیگر شاید داد از خمس و خمس غنیمت دهند
که سهم رسول بود صلی الله علیه وسلم وامروز مصالح کارست وقولی دیگر هست که از سهم
مولفه دهند از زکوة وگروهی دیگر از مولفه قومی باشند از مسلمانان در مقابله
جمعی از کفار از دیار اسلام دور که لشکر اسلام برنج و مؤنت بسیار بدیشان رسند
وان مسلمانان که بدیشان نزدیکتر جهاد نمی کنند از ضعیفی حال یا ضعیفی اعتقاد
امام مالی بدیشان دهد از بهر جهاد ه وهمچنین اگر قومی در مقابله جماعتی باشند
از مسلمانان که زکوة بدشواری می دهند مالی بدیشان می دهند تا زکوة از ان قوم
ستانند روا باشد که از سهم مولفه بدیشان دهد وپنجم گروه مکاتبان اند که یک سهم
از زکوة ایشانراست وچندانی بیش نشاید داد که بدان ازاد شوند ومکاتب را
نشاید که ازانچ از زکوة بستاند بچیزی دیگر بیرون از ازادی صرف کند وششم
گروه اوام داران اند بنگرم اگر اوام از بهر نفقه خویش و عیال کرده است روا باشد که از
زکوة چندانی بوی دهند که اوام بگزارد هر که او را چندان بستاند روا باشد که اول
بگزارد او را نشاید که انرا بچیزی دیگر بیرون از اوام صرف کند ه واگر اوام
در مصالح مسلمانان کرده باشد که میان دو گروه خصومتی باشد یکی مالی اوام کند
واندران فتنه بدهد روا باشد سهمی از زکوة بوی دادن هرچند توانگر باشد
وهفتم گروه غازیانند هرچند توانگر باشند چون بغزو بیرون خواهد شد
نفقات وجامه ایشان بدهند واگر در میان راه بازایستند انچ با او از مال
زکوة باقی باشد بازستانند واگر غزو کند انچ با او بماند از وی بازستانند
وهشتم گروه ابنا السبیل اند کسی که بسفر مباح بیرون خواهد شد ونفقه راه
ندارد نفقه وی بدهند واگر مرد ضعیف باشد یا مسافت راه دور باشد کرا چهار پا بدهند

واگر

واگر در شهری برره گذر او مال دارد چندانی دهند که بمال رسد بیش نه واگر
در راه بازایستد بنیت مقام باقی بازستانند وزکوة مال مستحقان ان شهر باید داد
که مال انجا دارد اگر از انجا بجای دیگر نقل کند روا نباشد بر یک قول و بر قول دیگر ومذهب
ابوحنیفه رحمة الله علیه روا باشد لکن اهل ان شهر اولیتر واگر در ان شهر مستحق نباشد نقل کند
بشهری دیگر وچون زکوة قسمت خواهد کرد مستحقانرا بنگرد تا چند گروه یافته می شود
بر عدد اصناف براستی قسمت کنند بیکسان و نصیب هر گروهی بسه تن کم نشاید
داد اگر یافته شود اگر میان ان سه تن تفاوت نهد بعضی را بیش از دیگر دهد
روا باشد واگر بسه تن زیادت دهد اولیتر باشد تا هر کسی را نصیبی باشد واگر
از یک گروه یک تن یا دو تن بیش یافته نمی شود جمله ان حصه بدیشان دهد و بقول
بعضی از اهل علم روا باشد که جمله زکوة بیک تن دهد ومذهب سفین ثوری و
احمد و اصحاب رای رحمة الله علیهم اینست وهیچ کس زیادت از قدر حاجت نشاید
داد کی بدان از پیشه خویش حاصل کند ه ومکاتب را چندانی که ازاد شود
واوام دار را چندانی که اوام بگزارد وغازی را نفقه شدن وامدن ومقام و درع و
وسلاح واسب ه ومسافر را چندانی که بمقصد رسد و بمال رسد وسهم فقرا
ومساکین روا نباشد که بپدر و مادر و اجداد وجدات خویش و بفرزندان و فرزند
خویش دهد اما سهم اوام داران وغازیان ومسافران ومکاتبان روا باشد
بدیشان دادن هرگاه که یکی ازیشان بدین صفت باشد ه اما بخواهر و برادر
وعم وخال روا باشد دادن وکسانی که محارم او باشند بخویشاوندی چون خواهر
وبرادر وعم وعمه وخال وخاله اولیتر از بیگانگان باشند بزکوة صدقه وکفارت
و پس خویشاوندان که محرم او نباشند چون فرزند عم وعمه وفرزند خال وخاله زاده
پس محرم شیرخوردگی پس محرم مصاهرت پس ازاد کردگان پس همسایگان
هر که در سرای بتو نزدیکتر او بصدقه تو اولیتر ه وصدقه تطوع بمادر و پدر
وفرزندان دادن اولیتر پس بدیگر خویشاوندان بدین ترتیب وزکوة فریضه
نشاید بخویشاوندان رسول صلی الله علیه وسلم دادن از بنی هاشم و بنی عبدالمطلب
حرام کردست شرف ایشانرا تا از چیزی نخورند که الایش وگناه خلق بشوند وگر

مقابله آن یک سهم از خمس غنیمت ایشان را عوض داد و نیت زکوة دادن
فریضه است آن وقت که بمستحق میدهد و تعیین شرط نیست تا اگر مردی چهل
گوسفند دارد و پنج اشتر دو گوسفند بنیت فرض زکوة بدهد نه آنکه هر یکی را از
مال معین کند روا باشد ٭ و همچنین در کفارت نیت شرط است و تعیین شرط نیست
اگر در کردن او کفارت‌ها باشد و نمی داند که چه کفارتست برده آزاد کند بنیت
کفارت درست آید و اگر سه کفارت در گردن دارد از ظهار و جماع در ماه رمضان
و قتل سه برده بنیت کفارت آزاد کند و تعیین نکند هر یکی از یکی درست آید
و اگر پیش از آنکه سال تمام شود زکوة مال تعجیل کند روا باشد و زکوة دو ساله
روا باشد که تعجیل کند ٭ و اگر نصاب تمام ندارد مثلا صد درم دارد زکوة دویست
درم تعجیل کند تا چون نصاب تمام شود از زکوة گیرد روا نباشد ٭ و اگر زکوة پیش
از سال تعجیل کند چون سال تمام کند ستاننده مرده باشد یا توانگر شده باشد
بمالی دیگر بیرون از این مال که ستده است محسوب نباشد باید که چون سال تمام شود
ستاننده بصفتی باشد که او را روا باشد زکوة ستدن تا محسوب باشد هر چند ستده
است از مال بر جای نباشد در دست وی و زکوة رکنی دینست و حصن مال و سبب زیادتی
و صدقه تطوع در دنیا جان مرد را از بلا نگاه دارد و در آن جهان از آتش و هر چند
پنهان تر دهد فضل بیشتر باشد ٭ و اولیتر آن باشد که همه سال یکبار بدهد
کفایت خویش و عیال را باز گیرد یکساله و زیادت بصدقه دهد ٭ اما
اگر مردی باشد با دل قانع و بر درویشی صابر و واثق بضمان خدای عز و جل و عیال
با او در نیستی موافق اگر همه سال بر درویش فضل کند و نفقه مرفه سازد و اعتماد
بر فضل خدای عز و جل کند همچون ابوبکر صدیق رضی الله عنه روا باشد و نیکو بود

کتاب الصوم

قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام الآیة روزه ماه
رمضان رکنی است از ارکان اسلام و فریضه است بر هر که عاقل و بالغ است
و عذری ندارد و بی نیت درست نباشد ٭ پس هر روزه که فریضه است
نیت آن بشب باید کرد پس از آنکه آفتاب فرو شود و پیش از صبح صادق و روزه

تطوع

تطوع را اگر بروز نیت کند پیش از زوال درست آید و در روزه فریضه تعیین نیت
شرطست نیت کند که روزه فرض وقت دارد یا قضا یا نذر یا کفارت و در
ماه رمضان نیت کند که فردا روزه دارم از فریضه این ماه اگر نیت مطلق کند
درست نباشد و بقول ابوحنیفه رحمة الله علیه درست آید و هر روز را جدا گانه نیت باید
کرد در شب ٭ و اگر شب سی ام از ماه شعبان دو مرد عدل گواهی دهند که ماه دیدیم
دیگر روز روزه باید داشت و بقول یک تن ثابت نشود و ماه شوال همچنین ٭
و قول دیگر هست که در ماه رمضان بقول یک تن عدل حکم کنند و جماعتی
از اهل علم این گویند و مذهب عبدالله مبارک و احمد رحمة الله علیهما اینست ٭ و اگر
کسی تنها ماه رمضان بیند واجب باشد بر وی ماه رمضان روزه داشتن و اگر ماه شوال بیند
واجب باشد گشادن هر چند کسی در شهر ندیده باشد ٭ و لکن اگر ماه شوال تنها
بیند بظاهر چیزی نخورد تا خویشتن در تهمت خلق نیفکند ٭ و بقول ابوحنیفه رحمة الله علیه
اگر ماه رمضان تنها بیند روزه دارد و اگر ماه شوال بیند نگشاید و اگر بشهری ماه بیند
و بشهری نبینند بر دیده حکم کنند هر که میان دو شهر کم از شانزده فرسنگ باشد
و اگر زیادت باشد اندرین خلاف است قول درست تر آنست که هر شهری بر دیده
خویش حکم کنند ٭ و گروهی گویند چون درست شد که بشهری ماه دیدند بر همه
شهرها واجب بود روزه داشتن از روز و مذهب اصحاب رای و احمد و مالک رحمهم الله علیهم
اینست و روز سی ام از ماه شعبان که در دیدن ماه شک باشد روا نباشد روزه ماه
رمضان داشتن و نه از تطوعی که آنرا سببی نباشد اما اگر از نذری که در گردن دارد
یا از قضا یا از وردی که دارد روزه دارد روا باشد و اگر از روز سی ام از ماه شعبان
بروز درست شود که ماه رمضانست نشاید پس از آن چیزی خوردن و قضاء روزه آن روز
واجب شود

فصل

قال الله تعالی ثم اتموا الصیام الی اللیل و قال
النبی صلی الله علیه و سلم و بالغ فی الاستنشاق الا ان تکون صائما
اگر روزه دار را چیزی باختیار از بیرون بباطن رسد بموضعی که موضع غذا باشد
و او می داند که روزه دار است روزه وی تباه شود ٭ تا اگر سنگی و دیگر بادارویی
حقنه کند یا چیزی بینی فرو چکاند که بدماغ رسد یا در احلیل چکاند یا بمثانه رسد

روزه تباه شود و اگر چیزی در بینی چکاند و از نای بینی در نگذرد یا در احلیل چکاند
و بمثانه نرسد روزه تباه نشود و اگر آب در دهن فرو برد تباه نشود و اگر مگس بگلو فرو
شود یا گرد راه بگلو فرو شود یا آرد می بیزد و گرد بگلو فرو شود روزه تباه نشود از بهر آنک
از اینها احتراز نتوان کرد و اگر در ابتدا مضمضه و استنشاق کند و آب بدماغ رسد
یا بحلق فرو شود بنگریم اگر مبالغت کند روزه تباه شود و اگر مبالغت نکند اندرین دو
قول است برین یک قول و مذهب ابوحنیفه رحمة الله علیه روزه تباه شود ۵ و اگر حجامت کند
یا سرمه کشد یا روغن بر سر نهد یا بآب فرو شود روزه تباه نشود هر چند اثر آن در
باطن یابد و اگر بعمدا قی کند روزه تباه شود و اگر صفرا غلبه کند و قی افتد تباه
نشود و اگر مسواک کند روزه تباه نشود و کراهیت است کسی که بروزه باشد مصطکی
خاید پس اگر مستعمل بود که چیزی از عین آن بگلو فرو نشود روزه تباه نشود و اگر
از عین آن چیزی بگلو فرو شود روزه تباه شود و کراهیت است روزه دار را پس از زوال
مسواک کردن و اگر در بن دندان چیزی مانده باشد نه چندانک با آب دهن بگلو فرو شود
روزه تباه نشود و اگر نداند که روزه دار است و چیزی بفراموشی بخورد روزه تباه نشود
و اگر روزه دار پس از صبح بخسپد و تا شب بیدار نشود روزه تباه نشود و اگر بیهوش شود
چنانک همه روز بیهوش باشد روزه تباه شود و قضا باید کرد و اگر بعضی از روز بیهوش باشد
روزه درست باشد چون بشب نیت کرده باشد و اگر دیوانه شود روزه تباه شود و قضا واجب آید
و کفارت واجب نشود ۵ و اگر در روزه ماه رمضان جماع کند کفارت واجب شود همچون
کفارت ظهار اگر مال بسیار دارد بنده آزاد باید کرد و اگر ندارد دو ماه ازاد روزه باید
داشت و اگر از روزه داشتن عاجز شود شصت درویش را طعام دهد هر یکی را مدّی کم
نشاید از غالب قوت امثال او در آن شهر و اگر ندارد کفارت در گردن او باشد
بر هر کدام که قادر شود از اینها بجای آورد و اگر زن روزه دار باشد شوی را طاعت دارد
در جماع کردن بر یک قول و مذهب ابوحنیفه بر وی کفارت واجب آید همچون مرد بر قول
دیگر یک کفارت بیش واجب نشود و آن بر مرد باشد و اگر بفراموشی جماع کند روزه تباه نشود
و اگر بعمدا طعام خورد عاصی باشد و قضا واجب آید و لکن کفارت واجب نباید و بقول
جماعتی از اهل علم کفارت واجب آید همچون کفارهٔ جماع و مذهب مالک و سفین

آنچ

ثوری

ثوری و عبد الله مبارک و اصحاب رای رحمة الله علیهم اینست و اگر در ماه رمضان زن را
قبله دهد روزه تباه نشود و کراهیت باشد مرد جوان را قبله دادن زن را در روزه و اگر
منی از وی جدا شود در قبله دادن یا بدست بسودن روزه تباه شود و کفارت واجب نباید
و اگر بنظر یا فکرت منی جدا شود روزه تباه نشود همچون احتلام که افتد و اگر بشب
جماع کند و غسل بروز افتد روزه درست باشد و سنت روزه دار اینست که روزه بگاه
گشاید هر گاه که یقین شود که آفتاب فرو شد ۵ و سحر خوردن سنت است و تأخیر کند
سحر خوردن تا آخر شب چون در صبح بشک افتد از خوردن باز باشد و اگر بآخر روز ظلمتی
بیند و پندارد که روز فرو شد و روزه بگشاید پس معلوم شود که آفتاب فرو نشده بود
روزه قضا باید کرد و اگر بآخر شب سحر خورد پس بداند که صبح بر آمده بود اندرین
اختلاف است درست تر آنست که روزه قضا کند

فصل

قال الله تعالی **فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر** مسافر را روا باشد در ماه رمضان روزه گشادن چون سفر
شانزده فرسنگ باشد و مباح باشد پس چون مقیم شود قضا کند ۵ و اگر مسافر
بشب نیت روزه کند پس دیگر روز بگشاید روا باشد و اگر مقیم نیت روزه کند پس
دیگر روز پس از صبح بسفر بیرون شود روا نباشد روزه گشادن و اگر پیش از صبح بیرون شود
روا باشد گشادن ۵ و اگر در سفر نیت روزه کند پیش از آنک بگشاید مقیم شود نشاید
گشادن و اگر در سفر روزه گشاده باشد پس مقیم شود روا باشد طعام خوردن پس از آنک
مقیم شده باشد ۵ و واجب نباشد خویشتن را بروزه داران مانند کردن و بیمار را که روزه
نتواند داشتن روا باشد روزه گشادن ۵ و اگر بیمار پس از آنک روزه گشاده باشد بهتر شود
واجب نباید خویشتن را بروزه داران مانند کردن همچون زن حایض که در میان روز پاک شود
و غسل کند روا باشد ویرا طعام خوردن و اگر زن بار دارد یا کودک شیر دارد و روزه
داشتن کودک را زیان دارد روا باشد روزه گشادن پس قضا کند چون عذر برخیزد
هر روز را مدّی طعام از غالب قوت بدرویش دهد و بقول جماعتی از اهل علم طعام
دادن واجب شود همچون مسافر و بیمار که روزه بگشایند قضا پس واجب نباید و مذهب
زهری و سفین ثوری و اصحاب رای رحمة الله علیهم اینست و اگر در ماه رمضان دیوانه شود

همه ماه یا بعضی از ماه روزه قضا نکند و اگر بعضی از ماه یا همه ماه بیهوش باشد
قضا واجب اند و اگر بی عذری روزه ماه رمضان بگذارد عاصی باشد و قضا بروی واجب اند
بر تعجیل تاخیر نشاید و اگر چند روز بعضی بگشاید دوست داریم که از پس عید بر
بعجل قضا کند پیوسته اگر پراکنده دارد یا تاخیر کنند تا ماه شعبان در آید
روا باشد و اگر تواند قضا کردن و نکند تا ماه رمضان دیگر سال در آید چون رمضان
بگذرد قضا کند و هر روزی امتی طعام بدرویش بدهد از بهر تاخیر را بقول
بیشترین اهل علم و گروهی از اهل علم گویند طعام دادن واجب نیاید و قول حسن بصری
و اصحاب رای رحمة الله علیهم است ۵ اما اگر در رمضان و رمضان هیچ عذر منقطع
نشود که همه بیمار باشد یا در سفر باشد روزه قضا کند و طعام دادن واجب
نیاید و اگر مردی یا زنی بمیرد و روزه در گردن دارد از قضا یا نذر یا کفارت
از ترکه وی فدیه بدهند هر روزی امتی طعام و در قول قدیم اگر وارثان او از
بهر او روزه دارد روا دارد و این در خبر آمده است از رسول صلی الله علیه وسلم و مرد
یا زن که پیر شود و از روزه داشتن برنج باشند روزه بگشایند و هر روزی امتی طعام
از غالب قوت بدرویش دهند و اگر همه یک درویش دهند روا باشد و گروهی از اهل
علم گویند هر روزی دو مد طعام بدهند و مذهب سفین ثوری رحمه الله علیه و اصحاب
رای است و اگر چیزی نیابند در آن حال هرگاه که یابند بدهند ۵ و روزه دار باید که
جوارح خویش را نگاه دارد زبان از غیبت و سخن ناخوب و چشم را از نگرستن بنا شایست
و گوش را از شنیدن لغو که این همه ثواب روزه تباه کند و بادی جز رنج گرسنگی نماند

فصل قال النبی صلی الله علیه وسلم صَوْمُ ثَلٰثَةِ اَیَّامٍ مِنْ کُلِّ
شَهْرٍ صَوْمُ الدَّهْرِ کُلِّهِ ۵ روزه وصال از خصایص رسول صلی الله علیه وسلم
که چند روز پیهم روزه داشتی و چیزی نخوردی نشاید از امت هیچ کس را چنین
کردن که رسول صلی الله علیه وسلم نهی کرده است اگر شب اندک چیزی بخورد از نهی
بیرون آید و روزه داشتن همه سال کراهیت است که تن ضعیف کند و از قضا حقوق باز ماند
و دوست داریم که از هر ماه سه روز روزه دارد و این سه روز ایام البیض باشد سیزدهم
و چهاردهم و پانزدهم و در خبر است از رسول صلی الله علیه وسلم که چند کردی در روزه روز

دو

دوسنبه و پنجشنبه و نهی است از آدینه تنها روزه گرفتن مگر پنجشنبه یا شنبه
با او بهم بگیرد و روزه روز عاشورا کفارت گناه یکساله است و روزه روز عرفه
کفارت گناه دوساله اما حاجیان را آن بهتر که روز عرفه روزه نگیرند که رسول
صلی الله علیه وسلم روزه نداشت تا ضعیف نگردد که از دعا کردن فرو ماند که فاضلترین
دعاها دعا روز عرفه است از پس نماز دیگر و در خبر آمده است که هر که ماه رمضان
روزه دارد و از پس ماه رمضان شش روز از ماه شوال بدارد همچنان باشد که همه سال
روزه داشته است و اگر کسی قوت دارد بر روزه داشتن زیادتی یک روز بگشاید و یک روز
روزه می دارد و از این درنگذرد که این روزه داود است علیه السلام و لکن فاضلتر روزه
نیست و اندر سالی پنج روز نشاید روزه داشتن عید فطر و عید اضحی و سه روز ایام التشریق
و اگر نیت روزه کنند درین روزها عاصی باشد و روزه درست نیاید و اگر کسی نیت روزه
تطوع کند روا باشد در میانه روز که روزه بگشاید بی عذر و قضا واجب نیاید ۵
و بقول ابوحنیفه رحمة الله علیه نشاید بی عذر گشادن و اگر بگشاید بعذر یا بی عذر
قضا واجب آید و حکم نماز همچنین اگر از نماز تطوع بیرون آید پیش از آنکه تمام کند قضا
واجب نیاید لکن کراهیت باشد نماز تباه کردن و بقول ابوحنیفه رحمة الله علیه قضا واجب آید

باب الاعتكاف

قال الله تعالی وَطَهِّرْ بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ وَالْعَاكِفِینَ ۵ و روی عن عائشة رضی الله عنها
عن النبی صلی الله علیه وسلم كان یعتكف العشر الاواخر من شهر رمضان
حتی توفاه الله عز وجل اعتکاف سنت است و جز در مسجد روا نباشد و در
هر مسجد که نشینند روا باشد و در مسجد جامع اولیتر تا بنماز آدینه بیرون نباید
آمدن و در همه اوقات بشب یا بروز روا باشد و در ماه رمضان و در ده روز آخر
ماه رمضان فاضلتر که رسول صلی الله علیه وسلم ده روز آخر ماه رمضان در اعتکاف
نشستی از بهر طلب شب قدر و شب قدر شبی است که خدای عز وجل این امت را
بدان مخصوص کرده است و قیام او از طاعت هزار ماه فزون نهاده است و از شب
در ده روز آخر ماه رمضان شب از شبها وتر و اعتکاف بی روزه درست آید و بقول
جماعتی از علما درست نیاید و بقول زهری و اوزاعی و مالک و اصحاب رای رحمة الله علیهم

است واگر نذر کند که باعتکاف نشیند روزه دار واجب شود که روزه دار
نشیند باتفاق وچون ده روز آخر ماه رمضان باعتکاف خواهد نشست دوست
داریم که روز بیستم پیش از آنک آفتاب فرو شود در مسجد شود تا شب بیست و یکم
معتکف باشد پس شب عید بیرون آید و اگر شب عید مقام کند در اعتکاف
جای تا روز عید از آنجا بنماز گاه رود پس از نماز گاه بخانه باز آید بهتر باشد
واعتکاف بی نیت درست نباید ٭ واگر یک ساعت در مسجد بنیت اعتکاف نشیند
ثواب اعتکاف یابد واگر نذر کند که ده روز باعتکاف نشینم شب و روز واجب
آید و دوست داریم که ده شبانروز پیوسته نشیند اگر پراکنده نشیند روا باشد
واگر ده روز پیوسته نذر کند نشاید پراکنده نشستن اگر بی عذری بیرون آید
در میانه باطل شود و از سر باید گرفت واگر بقضاء حاجت بیرون آید تباه نشود هر چند خانه
دور باشد واگر بطعام خوردن یا ابدست کردن بیرون آید یا بیمار پرسیدن یا بنماز جنازه
تباه شود از سر باید گرفت واگر اعتکاف در مسجد جامع نباشد هر در آدینه
واجب باشد بیرون آمدن واعتکاف تباه شود وبقول جماعتی تباه نشود ومذهب
سفین ثوری وعبدالله مبارک واصحاب رای رحمة الله علیهم اینست واگر بیمار شود چنانک
در مسجد نتواند بود بیرون آید یا زنی باشد حایض شود بیرون آید وچون بیماری زایل شود
واز حیض پاک شود بنا کند بر قول درست تر وقول دیگر هست که از سر گیرد واگر با
عیال نزدیکی کند اعتکاف باطل شود واز سر باید گرفت واگر قبله دهد یا بدست
بساود بشهوت اگر منی بیرون آید تباه شود واگر نیاید تباه نشود هیچ حال
همچون حج وروا باشد در اعتکاف مذاکرت علم کردن وعقد نکاح کردن وبوی خوش
بکار داشتن ودر مسجد مایده نهادن واندر طشت دست شستن ومسجد را از آب مستعمل صیانت کند

کتاب الحج

قال الله تعالی وللّه علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا حج از ارکان
اسلامست وهمه عمر یک حج بشرع بیش واجب نیاید وعمره فریضه است همچون حج
ومسلمانرا پنج شرط بباید تا حج بروی واجب شود عقل وبلوغ وازادی
واستطاعت ٭ واگر کافر یا دیوانه حج کند درست نباشد واگر کودک عاقل

باشد

باشد حج کند درست باشد ولکن حج اسلام از وی نیفتد تا اگر کودک بالغ شود و
بنده آزاد کرده شود واستطاعت یابد حج دیگر باره باید کرد واگر آزادی بالغ درویش
تکلف کند وحج کند از فرض محسوب باشد ٭ واستطاعت بر دو وجه است
یکی آنک مرد بتن خویش حج تواند کردن هر گاه که زاد یافته شود وبازامدن را واسپی که
در خور حال او باشد بران نشستن از پس آنکه وامی که دارد بگزارد ونفقه ودر بایست
عیال وکسی که بر نفقه او باشد بنهد وراه امن باشد بی مکس وطعام وعلف
اسب یافته شود وصحت یابد در وقتی که قافله از آن شهر در آن وقت روند وچون
این معانی جمع شد حج بروی واجب شود ٭ وهر نوع از مال که دارد در آن صرف باید کرد
واگر مسکنی دارد که از آن بسر نشود یا خادمی که بدو محتاجست واجب نیاید
در آن صرف کردن بر وجه درست تر همچنانک در کفارت مسکنی وخادمی که بدان محتاج
است واجب نیاید در وی صرف کردن ٭ واگر او وام دارد وگزاردن ندارد واجب نیاید
هر چند آن وام موجل باشد واگر زاد ندارد ولکن در راه کسب تواند کرد واجب نیاید
ودوست داریم اگر حج کند بکسب اما بسوال کردن کراهیت است حج کردن
واگر راه بسته باشد بدشمنی که در راه باشد مسلمان یا کافر یا مکس طلب کنند
واجب نیاید ٭ واگر در میان شهرها منازل ویران شده باشد یا تنگی باشد که
طعام وعلف اسب دشوار یافته شود واجب نیاید اما اگر زاد از کوفه تا بمکه
بر باید داشت وآلت آن دارد واجب آید ٭ واگر قافله دیرتر بیرون شود چنانکه هر روز
یک مرحله بیش باید رفت تا پیش از وقت عادت آن شهر بیرون شوند چنانک در راه مقام کنند
تا پیش از وقت بمقصد رسند واجب نیاید با ایشان رفتن وبراه دریا واجب نیاید
رفتن که خطر باشد ٭ اما اگر براهی رودی باشد چون دجله وفرات واجب آید
وبر زن حج واجب شود چون اسباب در وی جمع شود ومحرمی دارد که با وی رود و
اگر محرم ندارد لکن جماعتی از زنان می روند که بر صلاح ایشان اعتماد باشد
واجب باشد با ایشان رفتن وجماعتی گویند واجب نیاید تا او را محرمی باشد ومذهب
سفین ثوری وابو حنیفه واحمد رحمه الله علیهم اینست ٭ ووجه دیگر از استطاعت
آنک مرد پیر باشد وبر اسب نتواند نشستن یا بیماری که امید بهتر شدن ندارد یا از بیماری

واگر دریا ده مرحله یا کم علف اسب یافته شود ودرهم دوسه مرحله العصر بسنت اگر یافته نشود واجب نیاید صح

حج نتواند کرد بنگریم اگر از سر خداوند مال باشد چندانی که اگر مردی مزد ستاند
تا از وی حج کند از اوام و نفقهٔ وی و عیال و جامهٔ ایشان زیادت واجب باشد
که کسی مزد گیرد تا از بهر وی حج کند و اگر مال ندارد و لکن یکی از فرزندان وی که
بر صدق او اعتماد باشد و در پذیرد که از جهت او حج کند واجب باشد و براح فرزند
هرگاه که آن فرزند حج اسلام کرده باشد و گروهی گویند از بهر زنده عاجز حج نشاید
کردن از بهر مرده روا باشد و بقول سفین ثوری و مالک و احمد رحمهم الله اینست و هر که حج
بر وی واجب شد دوست داریم که در سال اول حج کند اگر تاخیر کند روا باشد
و بتاخیر بزه کار نگردد چون در حال حیوة حج کند ۰ و اگر حج ناکرده بمیرد و امکان حج
کردن یافته باشد بزه کار بمیرد و از ترکهٔ وی واجب شد کسی را بمزد گرفتن تا
از بهر وی حج کند و هر که حج اسلام نکرده باشد نشاید که نیابت کسی دیگر حج کند
اگر از کسی دیگر احرام گیرد و حج کند حج بر فرض او باشد اگر بر کسی حج فریضه باشد از تطوع
احرام گیرد احرام وی از فرض افتد و اگر حج اسلام بر وی فرض باشد و نذر کند لی
حج کند اول حج اسلام باید گزارد اگر از جهت نذر احرام آورد احرام او از حج اسلام افتد
و بقول ابوحنیفه و سفین ثوری و مالک رحمهم الله روا باشد حج تطوع پیش از حج
فرض کردن و از کسی دیگر نیابت حج گزاردن پیش از حج فرض گزاردن و مذهب این
جماعت اینست که گفته آمد و وقت حج ماه شوال است و ذوالقعده و نه روز
از اول ذوالحجه و شب عید اضحی تا صبح بدمد ۰ اگر کسی پیش از ماه حج احرام آرد
بحج احرام او از عمره افتد اما عمره در همه سال روا باشد و در ماه حج روا باشد چون
بحج مشغول نباشد **فصل** قال الله تعالی وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ
لِلّٰهِ وقال فمن تمتع بالعمرة الی الحج فما استیسر من الهدی حج با عمره بر سه وجه گزاردن
روا باشد افراد و تمتع و قران و ازین وجوه اختیار افرادست پس تمتع پس
قران و بقول احمد و جماعتی تمتع اختیارست پس افراد پس قران و شافعی را
رحمة الله علیه قولی هست همچنین ۰ و بقول ابوحنیفه و سفین ثوری رحمة الله علیهما
اختیار قرانست پس تمتع پس افراد و افراد آنست که حج بکند پس عمره آرد
یا پیش از ماه حج عمره آرد یا در ماه حج احرام آرد بعمره پس پیش از آنک طواف کند

حج

حج بر عمره درآرد قران باشد و تمتع آن باشد که در ماه حج عمره کند چون از عمره بیرون آید
هم درین سال حج کند و پس از آنک از عمره بیرون آمد پیش از آنک احرام آرد بحج روا باشد
جامه پوشیدن و بوی خوش کردن و جماع کردن هر چند هدی آورده است بنیت تمتع
و بقول ابوحنیفه رحمة الله علیه اگر هدی آورده است روا نباشد چیزی از آنچ در
احرام حرام است کردن تا از حج فارغ شود و در قران اعمال عمره بیفتد یک بار
طواف و سعی واجب نیاید از پس استادن بعرفات ۰ در خبرست که عائشه رضی الله عنها
قران کرده بود و یک بار طواف کرد رسول صلی الله علیه وسلم گفت این طواف
کفایتست حج و عمره را و بقول ابوحنیفه رحمه الله علیه در قران دو بار طواف
و سعی باید کرد یکبار پیش از استادن بعرفات از بهر عمره و دیگر بار پس از عرفات
از بهر حج ۰ و در قران و تمتع هدی واجب آید گوسفندی کشتن و گوشت بمساکین
حرم دادن و این هدی در تمتع بپنج شرط واجب آید یکی آنک عمره را بر حج تقدیم کند
و دوم آنک احرام عمره در ماه حج باشد در شوال یا در ذوالقعده یا در ذوالحجه
پیش از عید و سدیگر آنک اندرین سال حج کند و چهارم آنک میان وطن او و مکه
مسافت قصر باشد اگر کم ازین باشد هدی واجب نیاید چون تمتع کند که خدای
عز و جل می فرماید ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
و بقول مالک حاضری المسجد الحرام اهل مکه اند و بقول ابوحنیفه کسی است که
وطن او بمیقات باشد یا نزدیکتر و پنجم شرط آنک چون از عمره فارغ شود احرام
حج در مکه آرد اگر بمیقات بازشود و از آنجا احرام آرد بحج هدی واجب نیاید
و هدی در تمتع و قران اگر گوسفند باشد یکساله باید یا زیادت اگر بز باشد
دو ساله کم نشاید و روز عید کشند اگر پیش از عید پس از آنک حج احرام گیرد
بکشد روا باشد و اگر پیش از آن کشد که از عمره بیرون آید پیش از آنک احرام گیرد
بحج روا نباشد بر قول درستتر و اگر هدی نیابد یا بها هدی ندارد ده
روز روزه دارد سه روز پس از آنک بحج احرام گرفته باشد پیش از روز عید
و هفت روز پس از آنک از حج فارغ شود و بشهر خویش بازشود و اگر سه روز پیش از
عید روزه ندارد روز عید و سه روز ایام تشریق روا نباشد روزه داشتن پس

ازان قضا کند و بقول بیشتر اهل علم و گروهی گویند در ایام التشریق این روزه
بدارد و قول مالک و اوزاعی و احمد رحمهم الله اینست ٥ و اگر پیش از آنکه روزه ابتدا کند
هدی یافته شود هدی واجب آید و اگر در میان روزه هدی یافته شود واجب
نیاید و لکن دوست داریم که هدی بدهد و روزه دست بدارد **فصل**
رُوِيَ عن ابن عباس رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم **وَقَّتَ لِأَهْلِ
المدينة ذا الحليفة ولأهل الشام الجحفة ولأهل نجد قرن
المنازل ولأهل اليمن يلملم** اگر کسی حج خواهد کرد یا عمره و وطن او از
مکه دور باشد واجب نیاید از شهر خویش احرام گرفتن که بجایی رسد در نگاه
داشت احرام ٥ پس رسول صلی الله علیه وسلم هر ناحیتی را میقاتی پدید کرده است
هر که از آن ناحیت آید در نیت حج یا عمره هرچند از اهل آن ناحیت نباشد
نشاید از آن میقات گذشتن تا احرام نیارد و اگر در گذرد پس احرام آرد
هدی بروی واجب شود ٥ و اگر پس از آنکه احرام گیرد بمیقات باز شود هدی
از وی بیفتد و اگر پیش از آنکه بمیقات رسد احرام گیرد روا باشد ٥ و میقات
اهل مدینه ذو الحلیفه است و میقات اهل شام و مصر و مغرب جحفه
و میقات اهل یمن و تهامه یلملم و میقات اهل نجد قرن و میقات
اهل مشرق ذات عرق و اگر مشرقی از سوی مغرب آید میقات او میقات اهل
مغرب باشد و اگر شامی از سوی یمن آید میقات او میقات اهل یمن باشد
و اگر بمیقات بگذرد و قصد حج و عمره ندارد پس عزم حج یا عمره افتد از آنجا که
رسیده است احرام آرد و هدی واجب نیاید و اگر کسی را وطن زیر میقات باشد میقات
او شهر او باشد اگر از شهر خویش بیرون آید سوی مکه پس احرام آرد هدی واجب آید
و اگر مردی در مکه باشد و خواهد که احرام آرد بنگریم اگر احرام بعمره خواهد
آورد از حرم بیرون باید شد پس احرام آورد اگر در مکه احرام آورد هدی واجب
آید و اگر بحج احرام خواهد گرفت یا قران خواهد کرد در مکه احرام آورد و اگر از
مکه بیرون آید پس احرام آورد بمکه باز نیاید هم از آنجا بعرفات رود هدی واجب آید
و اگر پس از احرام بمکه باز آید پیش از عرفات هدی از وی بیفتد و چون احرام

خواهد

خواهد گرفت سنت است که غسل کند و ازار بر بندد و ردا بر افکند ٥ و جامه
سپید اولیتر از رنگین پس دو رکعت نماز کند مگر که پس از نماز بامداد باشد
یا پس از نماز دیگر نماز نکند پس بر اشتر نشیند چون اشتر برخیزد تلبیه
آرد و احرام گرفته ٥ و اگر پیاده باشد چون روی براه کرد تلبیه آرد و سنت اینست
که بوی خوش کند پس آنگاه احرام اگر اثر آن پس از احرام بماند روا باشد هرچند
عرق بروی می رود ٥ و عایشه رضی الله عنها گفت من از بهر رسول صلی الله علیه وسلم
جهت احرام پیش از احرام بوی خوش کردمی و تابش طیب در مفرق رسول صلی الله علیه
می دیدم و او محرم بود و سنت تلبیه اینست که عبد الله بن عمر روایت کند از
رسول صلی الله علیه وسلم **لبیک اللهم لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة
لک والملک لا شریک لک** و بمجرد تلبیه محرم نشود تا بدل نیت نکند و چون بدل
نیت کرد محرم گردد هرچند تلبیه نیارد پس اگر بدل نیت حج کند محرم بحج باشد
و اگر نیت عمره کند محرم بعمره باشد هرچند بزبان چیزی دیگر گوید و اگر بدل
نیت قران کند محرم هر دو باشد و اگر بدل نیت احرام مطلق کند روا باشد پس اگر
خواهد بحج صرف کند و اگر خواهد بعمره و اگر خواهد قران کند ٥ و سنت است که
آواز بلند بر دارد در تلبیه و تلبیه پیوسته دارد در حال قیام و قعود و در مسجدها
و با آواز بلند در بازارها و در خانه و در راه و از پس نمازها و چون روز بر می آید
یا شب در آید یا در راه ببالا و نشیب رود یا دو قافله بهم رسند پس اگر محرم بعمره
باشد چون طواف ابتدا کند تلبیه قطع کند و اگر محرم بعمره باشد چون روز عید
بسنگ انداختن مشغول شود پس از آن تلبیه نکند و هر بار که از تلبیه فارغ شود
دوست داریم که بر رسول صلی الله علیه وسلم صلوات فرستد و از خدای عز و جل
رضا و بهشت خواهد و از آتش دوزخ عفو طلبد **فصل** رُوِيَ
عن ابن عمر ان رجلا سال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما يلبس المحرم
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تلبس القمص ولا السراويلات ولا
العمائم ولا البرانس ولا الخفاف الا احد لا يجد نعلين فليلبس الخفين
وليقطعهما اسفل من الكعبين ولا تلبسوا من الثياب شيئا مسه زعفران

ولا ورس

مرد محرم را روا نباشد سر پوشیدن و پیراهن و قبا و شلوار و موزه اگر پوشد
فدیه واجب آید و روا باشد روی پوشیدن و نعلین پوشیدن اگر نعلین ندارد
کفش در پوشد یا موزه و از زیر کعب ببرد و در پوشد و اگر ازار ندارد روا باشد
که سراویل در پوشد و فدیه واجب نیاید که رسول صلی الله علیه وسلم این رخصت
داده است کسی را که ازار ندارد و مذهب ابو حنیفه و مالک رحمة الله علیهما اینست
و اگر محرم طبقی بر سر نهد یا کمر بربندد یا همیان روا باشد و زن محرمه را سر پوشیدن
باید داشت و روی نشاید پوشید و روا باشد و را پیراهن و ازار و موزه پوشیدن و محرم
را روا نباشد بوی خوش بکار داشتن نه در تن و نه در جامه و اگر بکار دارد فدیت
واجب آید و اگر عود بدست بساود یا خوشش دارد فدیه واجب نیاید و اگر بر آتش
نهد و خوشش را بوی دارد فدیه واجب آید ۰ و اگر گلاب بکار دارد یا گل یا یاسمین
بوید واجب آید و اگر شاهسپرم یا بنفشه یا نیلوفر یا نرگس بوید اندران خلاف
کرده اند گروهی فدیه واجب کنند همچون گل و اگر میوه بوی دار خورد یا بوید چون به
و سیب و ترنج و خربزه یا از گل اینها چیزی بویند یا از جنباع بیلوران چیزی بکار دارد
چون زنجبیل و مصطکی و قرنفل و سنبل و سعد و دارچینی هیچ واجب نیاید
از بهر آنک اینها از طیب نشمرند و معصفر طیب نیست همچون حنا و اگر محرم طعامی بخورد
که در وی زعفران باشد یا طیبی دیگر بنگرند اگر بوی زعفران یا طعم او بر جای باشد فدیه
واجب آید و اگر رنگ بر جای بیش نباشد فدیه واجب نیاید و اگر محرم بر دکان عطار
بنشیند یا خانه که در آنجا عود سوزند فدیه واجب نیاید هر چند بوی عطر بوی می آید
تا خوشش بر محرم ندارد ۰ و اگر محرم سر بروغن چرب کند یا موی ریش چرب کند
فدیه واجب آید بهر روغن که باشد هر چند موی سترده باشد اما اگر اصلع باشد
یا اقرع آن موضع چرب کند یا اثر زخم چرب کند هیچ واجب نشود مگر که در
روغن طیب باشد ۰ و اگر موی تن یا همه تن چرب کند واجب نیاید چون در روغن طیب
نباشد و بقول ابو حنیفه رحمة الله علیه واجب آید و اگر سرمه باز کشند که در وی طیب
نباشد روا باشد و در حال احرام عقد نکاح درست نباشد و اگر عقد نکاح کند و زن یا
شوی یا ولی یا وکیل یکی از ایشان محرم باشند نکاح باطل باشد و گروهی گویند نکاح درست باشد

گروهی گویند فدیه واجب آید

و مذهب

و مذهب ابو حنیفه و سفیان ثوری رحمة الله علیهما اینست که رسول صلی الله علیه وسلم
میمونه را نکاح کرد در احرام و روایت درستست که حلال بود و عثمان رضی الله عنه
روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم گفت لا ینکح المحرم ولا ینکح
محرم زن نکند و زن بشوی ندهند و اگر گواه محرم باشد روا باشد و اگر زن را
طلاق رجعی داده باشد در حال احرام رجعت کند روا باشد ۰ و محرم را روا نباشد
موی ستردن اگر موی بسترد یا برکند از هر اندام که باشد یا ناخن بچیند
فدیه واجب آید ۰ پس اگر سه موی یا سه ناخن بچیند فدیه واجب آید گوسفندی
و اگر یک موی یا یک ناخن بچیند مدی طعام بدهند و اگر دو موی یا دو ناخن بچیند دو مد
بدهند و گفته اند در یکی سیک گوسفندی واجب آید و در دو دو بهر گوسفند
چنانک در سه گوسفندی واجب آید ۰ و اگر محرم فصد کند یا حجامت هیچ چیز
واجب نیاید و اگر محرم را جمیت در سر افتد روا باشد که سر بسترد و فدیه واجب آید

فصل

قال الله تعالى فمن كان منكم مريضا
او به اذى من راسه ففدية الآية و همچنین اگر جراحتی افتد بر سر و حاجت
آید بموی ستردن و بداروها که در وی طیب باشد و بستن روا باشد این همه
بکند سه فدیه واجب آید یکی بموی ستردن دوم سر پوشیدن و سوم بوی خوش بکار
داشتن ۰ و اگر در یک مجلس بوی خوش بکند یا موی همه سر بسترد یا همه
ناخن باز کند یک فدیه بیش واجب نیاید و اگر بعضی بسترد در یک مجلس و در
مجلسی دیگر بعضی دو فدیه واجب آید ۰ و اگر در یک مجلس موی بسترد و ناخن باز کند
دو فدیه واجب آید از بهر آنک جنس مختلف است و همچنین اگر در یک مجلس سر
بپوشد و پیراهن و شلوار و موزه در پوشد یک فدیه بیش واجب نیاید و اگر در
سه مجلس پوشد سه فدیه واجب آید ۰ و اگر محرم بفراموشی موی بسترد یا
ناخن ببرد فدیه واجب آید و اگر صیدی بکشد جزا واجب آید از بهر آنک اینها
اتلاف اند اما اگر بفراموشی سر بپوشد یا پیراهن و موزه در پوشد یا بوی
خوش کند یا عیال را قبله دهد فدیه واجب نیاید و بقول سفیان ثوری و ابو حنیفه
رحمة الله علیهما واجب آید و فدیت موی ستردن و ناخن باز کردن مقدار است

واو دران مخیرست اگر خواهد گوسفندی بکشد واگر خواهد سه روز روزه دارد
واگر خواهد سه صاع طعام بشش مسکین دهد هر یکی را دو مد **فصل**
قال الله تعالی فمن کان منکم مریضا او به اذی من راسه ففدیة من
صیام او صدقة او نسک اما فدیه سر پوشیدن وجامه پوشیدن وبوی خوش
کردن وروغن بر سر نهادن وعیال را بشهوت بساییدن یا قبله دادن فدیت اینها
بر ترتیب است ونقد بر گوسفند باید کشت وبصدقه بمساکین حرم دادن واگر ندارد
گوسفند را قیمت کند پس بدان قیمت طعام خرد وبمساکین حرم دهد واگر طعام نیابد
بهر مدی طعام یک روز روزه دارد وهمچنین اگر از منفات یکی بکند پس از احرام
گرفتن تا از عرفات پیش از آفتاب فرو شدن رود تا شب عید بمزدلفه نباشد یا
سنگ انداختن دست باز دارد یا شبها ایام التشریق بمنی مقام نکند یا طواف وداع
نگزارد فدیت این بر نقد بر ترتیب باشد همچون فدیه جامه پوشیدن اما
جزاء صید بر تخییر وتعدیل است خواهد مثل آن بکشد وبدرویش دهد وخواهد
مثل قیمت طعام بخرد وبدرویشان دهد واگر خواهد بهر مدی طعام یک روز روزه دارد
وفدیه تمتع وقران بر ترتیب وتعدیل است چنانک گفته شد واین همه اگر کسی قصد
خواهد کشت در حرم باید کشت وگوشت بدرویشان حرم باید داد واگر طعام دهد
بدرویشان حرم باید داد اما روزه را هر کجا خواهند دارند واگر محرم با زن
جماع کند پیش از تحلل اول حج تباه شود واشتری پنج ساله باید کشت در حرم
وگوشت بدرویشان حرم دهد وان حج فاسد را تمام کند ودیگر سال قضا کند
واگر در عمره جماع کند همچنین عمره تباه شود وهمین اشتر واجب اید واین فاسد
را تمام کند وپس قضا کند واگر اشتر نیابد گاوی بکشد دو ساله تمام شده واگر
گاو را نیابد هفت گوسفند یا هفت بز بکشد در حرم وگوشت بدرویشان حرم دهد
وگوسفند یکساله باید وبز دو ساله کم نشاید واگر نیابد اشتر را قیمت کند
وبدان قیمت طعام خرد وبدرویشان حرم دهد هر یکی را یک مد واگر طعام نیابد
بهر مدی یک روز روزه دارد واگر بفراموشی جماع کند بر یک قول حج تباه نشود
وهیچ واجب نیاید وبر قول دیگر تباه شود وفدیت واجب اید واگر محرم

زیرا

زیرا قبله دهد یا بشهوت دست بروی نهد حج وعمره تباه نشود هر چند منی بیرون
آید گوسفندی باید کشت چنانک یاد کرده شد

باب دخول مکه وبیان اعمال الحج

روایت است از عایشه رضی الله عنها
که رسول صلی الله علیه وسلم گفت لما جاء الی مکة دخلها من اعلاها وخرجها من اسفلها
سنت است کسی را که در مکه خواهد امد که غسل کند وبروز درآید واز سوی
سرای مکه درآید اگر از جانب مدینه می آید وچون در مسجد خواهد شد از باب
بنی شیبه درآید از هر ناحیت که آید وچون چشم بر کعبه افتد دست بدعا بر دارد
در خبرست که رسول صلی الله علیه وسلم چون خانه را بدیدی دست برداشتی واین دعا گفتی
اللهم زد هذا البیت تشریفا وتعظیما وتکریما ومهابة وزد من شرفه و
کرمه ممن حجه واعتمره تشریفا وتعظیما وتکریما وبرا
وامنه است که گفتی اللهم انت السلام ومنک السلام فحینا ربنا بالسلام
واز پس دعا بهیچ چیز مشغول نشود تا هفت بار طواف گرد خانه بکند مگر که امام را
در فریضه نماز دریابد با او نماز کند پس بطواف مشغول شود چون طواف
ابتدا کند از حجر الاسود ابتدا کند چنانک خانه بر دست چپ او باشد وبرهنه
حجر بگذرد وچون بحجر رسد از بیرون حجر رود وبیرون شاذروان کعبه رود
واگر بر شاذروان کعبه رود یا در درون حجر روا نباشد از بهر انک شاذروان
کعبه واز حجر بقدر هفت گز از جمله خانه است وطواف در درون خانه محسوب
نباشد ه واگر در حجر بیرون از هفت گز رود روا باشد وچون طواف ابتدا کند
سنت است که دست بر حجر الاسود مالد وبپیشانی بر نهد واو را قبله دهد
وبا دو رکن شامی که بحجر الاسود بازاید از بهر انک ان دو رکن بر قاعده
ابرهیم علیه السلام نیست وچون برکن یمانی دیگر رسد دست بر روی بمالد ودست
را قبله دهد وهفت بار گرد خانه طواف کند هر بار که بحجر الاسود رسد
تکبیر کند ودر هر گردشی حجر الاسود را دست در مالد وقبله دهد وتکبیر کند
ورکن یمانی را دست در مالد واگر در هر گردشی نتواند در هر وتری می کند
واگر بر پشت اسب باشد عصای که با وی باشد بر حجر الاسود مالد ونهد پس طرف

عمارا قبله دهد واکر نتواند روی بحجر الاسود ارد وبدست اشارت کند وتکبیر کند
ودر طواف قدوم سنت انست که سه بار اول بوی رود تیزتر از رفتن بجنازه
وفروتر از دویدن سخت انرا رمل خوانند وچهار بار بر عادت می رود واضطباع
درین طواف سنت است واضطباع انست که ردا بزیر دست راست درا ورد
وبر سفت چپ افکند چنانک سفت راست او برهنه باشد ودر سعی میان صفا
ومروه همچنان باشد وهر دو رکعت طواف سفت بوشد ودر طواف وداع رمل
واضطباع نکند اما در طواف زیارت در حج بنکرند اکر طواف قدوم اورد دست
در طواف رمل واضطباع نکند واکر طواف قدوم نیاورد دست در طواف زیارت
رمل واضطباع کند وچون طواف ابتدا کند بکوید بسم الله اللهم ایمانا بک
وتصدیقا بکتابک ووفاء بعهدک واتباعا لسنة نبیک محمد صلی الله علیه
وچون رمل می کند می کوید اللهم اجعله حجا مبرورا وذنبا مغفورا وسعیا مشکورا
وسنت در طواف انست که بخانه کعبه نزدیک باشد واکر نزدیک خانه زحمت باشد
که انجا زحمت رمل نتواند کرد ساعتی استد تا بیش خالی شود بس رمل کند
واکر امکان نباشد بکران طواف جای زحمت زنان باشد هم نزدیک خانه بیاشد
وخوشتر انجرکت رمل کنند کار ما بکند وبر زنان در طواف رمل واضطباع نیست
ودوست داریم ایشانرا که طواف بشب کنند تا بوشیده تر باشند واکر نزدیک
خانه زحمت مردان باشد بکران طواف جای شوند تا در زحمت مردان نیفتند وچون از
طواف فارغ شود دو رکعت نماز کند از پس مقام ابرهیم علیه السلم واکر جای
دیکر کند روا باشد در نخستین رکعت الحمد برخواند وقل یا ایها الکافرون ودر رکعت
دوم الحمد وقل هو الله احد اکر روز باشد بسر خواند وبشب بجهر خواند وچون از
نماز فارغ شود سنت انست که بحجر الاسود باز شود ودست در وی نهد بس
بباب الصفا بیرون اید ومیان صفا ومروه هفت بار سعی کند ابتدا بصفا کند
ویک مرد بالا بکوه براند واکر بر نیاید چون قدم بکوه بیوسته روا باشد وچون
بکوه برآید بکوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد
یحیی ویمیت وهو علی کل شی قدیر لا اله الا الله وحده انجز وعده
ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده بس دعا کند بدانچ خواهد بس
دیکر بار همین ذکر بکوید بس فرو داید ومی رود تا بمیل سبز که بر رکن مسجد است
چند شش کز بماند از انجا دویدن کیرد تا برابر دو میل سبز که فنای مسجد است
از انجا دویدن دست بدارد ورفتن کیرد تا بمروه ویک مرد بالا بمروه برآید
واکر بر نیاید چون قدم بمروه بیوست روا باشد چون بمروه برآید همان ذکر ودعا
چنانک بر صفا اورد بیارد سه بار بس فرود آید ومیرود تا برابر دو میل سبز
بس دویدن کیرد تا از میل سبز دیکر شش کز بکذرد بس بر عادت رفتن کیرد
تا بصفا برآید هفت بار چنین بکند شدن یکی کیرد وآمدن یکی چنانک ابتدا بصفا
باشد وختم بمروه واکر از مروه ابتدا کند وبصفا اید از امدن محسوب نباشد
ودر حال دویدن میان صفا ومروه می کوید اللهم اغفر وارحم واعف عما تعلم
وانت الاعز الاکرم اللهم اتنا فی الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنة وقنا عذاب النار
وهر دعا که خواهد میکند وارکان حج پنج است احرام وایستادن بعرفات
وطواف کرد خانه وسعی میان صفا ومروه وموی ستردن ودیکر اعمال از جمله ارکان
نیست اکر دست بدارد بعضی را فدیه واجب اید وبعضی را واجب نیاید وارکان عمره چهار است
احرام وطواف کردن خانه وسعی میان صفا ومروه وموی ستردن وبعضی از اهل علم
کویند سعی میان صفا ومروه فریضه نیست وقول سفین ثوری واصحاب رای
رحمة الله علیهم انست کویند اکر دست بدارد هدی بدهد وچون محرم در مکه اید
اول بطواف خانه ابتدا کند بس سعی کند میان صفا ومروه بس اکر محرم بعمره
باشد این طواف وسعی از عمره محسوب باشد واکر محرم بحج این طواف قدوم سنت
باشد از فرض حج محسوب نباشد اما سعی میان صفا ومروه که از بس طواف
قدوم ارد از فرض حج محسوب باشد ودر حق کسی که قران می کند همچنین باشد واکر
رمل واضطباع ودست در حجر مالیدن دست بدارد هیچ واجب نیاید وطواف
محدث وکسی که بر تن یا بر جامه نجاستی دارد که نماز بدان روا نباشد وطواف
برهنه که عورت بوش دارد دست نباید همچون نماز وبقول ابو حنیفه رحمه الله
طواف محدث وجنب درست اند وهدی بدهد وسنت امام را بمکه که چون نماز

پیش بگزارد روز هفتم ماه ذو الحجه خطبه بکند بگاه و بفرماید تا کسانی را
که حج خواهند کرد تا روز ترویه چون نماز بامداد بگزارند بمنا شوند و آن روز
و شب عرفه آنجا باشند و چون روز عرفه آفتاب برآید روی بعرفات کنند
چون بعرفات نزدیک آیند بنمره فرود آیند پس امام آنجا پس از زوال پیش از آنکه
نماز کند دو خطبه بکند در خطبهٔ اول مناسک حج ایشان را بیان کند
و بگوید تا تلبیه و دعا بعرفات بسیار کنند و چون از خطبه اول فارغ شود بنشیند
پس سبک برخیزد و خطبه دیگر ابتدا کند و چون بانگ نماز را با خطبه اول ابتدا
کند چون موذن از بانگ نماز فارغ شود او از خطبه دوم فارغ شود پس موذن
قامت کند و امام نماز پیشین بگزارد پس قامت کند در وقت و نماز دیگر
بگزارد چون از نماز فارغ شود بعرفات شود و بذکر و دعا مشغول شوند روی
بقبله تا آفتاب فرو شود رسول صلی الله علیه و سلم فاضلترین دعاها که من کردم
و پیغامبران پیش از من کردند شبانگاه عرفه اینست لا اله الا الله وحده لا
شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر
و جهد کنند تا بامام نزدیک ایستند و در هر موضع از عرفات که ایستند روا باشد
و چون آفتاب فرو شود باهستگی بروند و نماز شام تاخیر کنند تا بمزدلفه آیند
پس نماز شام و خفتن بهم جمع کنند بیک قامت و بعض از اهل علم گویند خفتن را
بانگ نماز و قامت کنند و مذهب ابوحنیفه رحمة الله علیه اینست و اگر مردی
جمع نکند میان نماز پیشین و دیگر بعرفه و میان نماز شام و خفتن بمزدلفه و همه
نمازها بوقت خویش کند روا باشد و لکن کراهیت باشد و گروهی گویند اگر
نماز شام پیش از آنکه بمزدلفه آید بکند روا نباشد و قول سفیان ثوری و ابوحنیفه
رحمهما الله اینست و این جمع کسی را روا باشد که از مسافت قصر آمده باشد اما
مکی را و قومی را که از موضع نزدیکتر آمده است روا نباشد بر ظاهر مذهب همچون قصر
و اگر پس از آنکه آفتاب فرو شود از عرفات باز گردد هدی واجب شود و اگر باز آید
بشب یا بروز و تا بشب مقام کند هدی از وی بیفتد و چون بمزدلفه آید شب
عید آنجا باشد و نماز بامداد روز عید باول وقت تا ریکی بگزارد و دوست داریم

کی

کی از آنجا سنگ بردارد هر کسی هفتاد سنگ هر یکی چند باقلی و اگر از جای دیگر بردارد
روا باشد و دوست داریم که سنگها بشویند و چون نماز بامداد بگزارد از آنجا
بمشعر الحرام رود و بر قزح بایستد و خدای را یاد میکند تا روشنی علیه گردد
قال الله تعالی فاذکروا الله عند المشعر الحرام پس از آنجا روی بمنی آرد چون ببطن
محسر رسد اسب را بهتر براند و اگر پیاده رو باشد بدود چندانکه یک سنگ
بینداز چون بمنا آمد بسنگ انداختن مشغول شود و اگر بر اسب باشد دوست
داریم که فرو نیاید تا هفت سنگ بجمرة العقبه بیندازد با هر سنگی تکبیری میکند
و دستها را دور و بلند برمی دارد چون فارغ شود اگر هدی دارد بسمل کند
پس موی بسترد یا تقصیر کند و تقصیر آن باشد که سر موی بچند و موی ستردن
فاضلتر از تقصیر کردن و چون سر موی بسترد یا تقصیر کند فرض از وی بیفتد و
بقول ابوحنیفه بباید سترد و زن اگر تقصیر کند فرض از وی بیفتد و اگر مرد
بر سر موی ندارد واجب نباید از جای دیگر ستردن و چون از موی ستردن فارغ شود
بمکه شود و طواف زیارت بکند میان صفا و مروه سعی کند هفت بار چون
این اعمال بیاورد از احرام بیرون آید و هرچه بر محرم حرام بود همه مباح شده و این
ترتیب که روز عید سنگ اندازد پس هدی بکشد پس موی بسترد پس طواف کند
سنت است اگر کسی طواف پیش از سنگ انداختن کند یا گوسفند پیش از سنگ
انداختن بکشد یا موی پیش از هدی سترد روا باشد که رسول را صلی الله علیه
از این همه سوال کردند و در همه رخصت داد و گفت هیچ حرج نیست و بعضی از اهل علم
گویند اگر ترتیب نگاه ندارد فدیه واجب آید گوسفندی و قول مالک و اصحاب رای
اینست و سنت بیرون آمدن از حج سه چیز است سنگ انداختن بجمرة العقبه روز عید
و موی ستردن و طواف زیارت چون از این سه عمل دو بیاورد تحلل اول حاصل آید و هرچه
در احرام حرامست همه مباح شود مگر زن که روا نباشد عقد نکاح کردن و با زن
مباشرت کردن نه در فرج نه بیرون فرج و چون سه عمل بیاورد همه محظورات
احرام مباح شد و دوست داریم چون سنگ انداخت و موی سترد بوی خوش بکار دارد
پیش از طواف از بهر بیرون آمدن از احرام و اگر شب عید پیش از نیم شب از مزدلفه

بروذ.

بمنا از هدی واجب آید و اگر پیش از نیم شب برود واجب نباید لکن سنت است که
گفتیم که نماز بامداد بمزدلفه کند مگر زنان و کودکان و ضعیفان که ایشانرا اولیتر
آن باشد که پس از نیم شب بروند و بمنا آیند تا در زحمت نیفتند و بقول ابو حنیفه
رحمه الله هر که عذر ندارد پیش از صبح نشاید رفت و اگر برود هدی واجب آید و اگر کسی
پس از نیمشب از مزدلفه برود و بمنا آید و سنگ بیندازد و موی بسترد و بمکه شود
و طواف کند پیش از صبح روا باشد و پیش از نیم شب روا نباشد و سنت است که
این اعمال پیش از آفتاب بر آمدن ارزد و بقول جماعتی پیش از صبح روا نباشد و مذهب
احمد و مالک و اصحاب رای اینست و گروهی روا ندارند تا آفتاب بر نیاید و وقت
بعرفات ایستادن از پس زوالست روز عرفه تا صبح روز عید بدمد هر که اندرین میانه
یک لحظه بعرفات حاضر آید بقصد یا خفته بر اشتر و اشتر بعرفات بگذرد
حج یافته باشد و اگر حاضر نیاید تا صبح بدمد روز عید حج فوت شده و وقت سنگ
انداختن جمرة العقبه از پس نیم شب است تا روز عید که آفتاب فرو شود چون
آفتاب فرو شد سنگ انداختن فوت شد قضا نتوان کرد و هدی واجب شود
و وقت طواف زیارت و موی ستردن پس از نیمشب است و تا نیاورد از احرام بیرون
نیاید هر چند دیر آید و امام روز عید پس از آنک نماز پیشین بگزارد خطبه بکند
یگانه و حکم هدی و موی ستردن و طواف زیارت و سنگ انداختن ایام التشریق
بیان کند و بمکه شوند بطواف زیارت و چون از طواف و سعی فارغ شوند
بمنا باز آیند و شبها تشریق بمنا باشند و هر روز بیست و یک سنگ بیندازند
پس از زوال پیش از آنک آفتاب فرو شود بسه موضع بر ترتیب بجمرهٔ نخستین که
بمنا نزدیکترست هفت سنگ بیندازد پس بجمرهٔ دوم میانه هفت سنگ بیندازد
پس بجمرة العقبه بمکه نزدیکترست هفت سنگ بیندازد و بهر جمرهٔ که سنگ
انداخت از آن موضع اندکی پیشتر شود و ساعتی نیک بایستد و دعا کند مگر بجمرة
العقبه چون سنگ انداخت مقام نکند و باز گردد و اگر یکی سنگ در نخستین جمره
کم اندازد دوم و سوم محسوب نباشد اول را تمام کند پس دیگر انرا دیگر بار اندازد
و انواع سنگ چون یاقوت و بلور و زمرد همه روا باشد اما از زر و آهک و سرمه
روا

روا نباشد و اگر سنگ در موضع انداختن نهد نه آنک بیندازد روا نباشد اول را
تمام کند و اگر یک روز سنگ انداختن را دست باز دارد در ایام التشریق دیگر روز قضا
کند بر ترتیب اول از قضا بهر جمره هفت سنگ بیندازد پس باز آید بهر یکی هفت
دیگر بیندازد از بهر روز که در وقتست و اگر روز دوم سنگ بیندازد و خواهد که برود
پیش از شب و روز سوم سنگ انداختن دست باز دارد روا باشد قال الله تعالی
فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه و اگر مقام کند تا شب در آید نشاید رفتن تا دیگر
روز سنگ بیندازد و اگر یک روز سنگ انداختن دست باز دارد یا یک جمره در یک روز
یا سه سنگ هدی واجب آید و اگر سه روز دست باز دارد سه گوسفند واجب آید
بر قول درستتر و قولی دیگر هست که یک گوسفند بیش واجب نباید هر سه روز و اگر
یک سنگ کم اندازد مدی طعام بدهند و اگر دو سنگ بگذارد دو مد و
گفته اند در یک سنگ سیک هدی واجب آید و در دو سنگ دو بهر و در سه سنگ
هدی تمام واجب آید ۞ و همچنین اگر شبها ایام التشریق بمنا مقام نکند
هدی واجب آید و در یک شب مدی طعام و در دو شب دو مد و گفته اند در
یکشب یک سیک هدی واجب آید و در دو شب دو بهر هدی اما اشتربانی
که اشتر چرانند و کسانی که سقایة الحاج بر ایشان باشد روا باشد که بجمرة العقبه
روز عید سنگ انداختن بروند و شبها تشریق بمنا مقام نکنند ۞ و هر که بیماری دارد
یا ویرا عذری باشد روا باشد که ایشان یک روز سنگ انداختن دست باز دارند پس
دیگر روز قضا کنند بر ترتیب و دو روز بر هم روا نباشد سنگ انداختن بگذارد و چون
آفتاب فرو شود از روز آخر ایام التشریق وقت سنگ انداختن بیرون شد اگر کسی را
فوت شده باشد فدیه بباید داد قضا نتواند کرد و امام روز دوم ایام التشریق
پس از آنک نماز پیشین بگزارد خطبه بکند یگانه و حاج را وداع کند و بگوید
هر که امروز سنگ انداخت روا باشد که باز گردد و اگر تا شب مقام افتد دیگر روز
سنگ بیندازند پس بروند و بفرماید تا حج را بر تقوی و طاعت ختم کنند و چون آخر روز ایام
تشریق سنگ انداختند اعمال حج تمام شد مگر کسی که از مکه باز خواهد گشت شهری
که تا آنجا شانزده فرسنگ یا زیادت باشد بوقت بیرون شدن طواف وداع بباید کرد

و هفت بار گرد خانه طواف کند و دو رکعت نماز طواف بگزارد پس در وقت
بیرون رود اگر مقام افتد طواف دیگر باید کرد مگر که با اسباب بیرون شدن
مشغول شود از پس طواف دیگر بار طواف نباید کرد و اگر طواف وداع ناکرده
برود هدی واجب آید و بر زن حائض طواف وداع نیست

باب فوت الحج

روایت کنند عمر خطاب رضی الله عنه قال لابی ایوب وقد فاته الحج اصنع ما یصنع المعتمر ثم قد حللت

اگر محرم بحج بعرفات حاضر نشود تا صبح روز عید بدمد حج فوت شد اعمال عمره
بیارد و طواف کند گرد خانه و میان صفا و مروه سعی کند و موی بسترد تا احرام رها
کند و این اعمال از فرض عمره محسوب نباشد و دیگر سال واجب آید که حج قضا کند و هر آنکه
بر سعی واجب آید بر بن کس واجب آید دیگر سال بقضا مشغول شود و گوسفندی بکشد پس
از آنکه احرام گیرد و روز عید اولیتر بکشد و اگر پس از آن کشد که حج فوت شده باشد بیرون
آید پس از آنکه در قضا شود محسوب نباشد بر قول درستتر و اگر هدی نیابد ده
روز روزه دارد سه روز در حج قضا پیش از عید و هفت روز چون بخانه باز آید و در قضا
هم از آن موضع احرام باید گرفت که در اول گرفته است و اگر حج را بجماع تباه کند
آن تباه کردن تمام باید کرد و اشتری واجب شود هدی را در قضا واجب آید همچنان
که در فوت و اگر محرم را دشمن از حج باز دارد بهم آنجا که آن دشمن او را باز دارد هدی
بکشد و نیت کند که از احرام بیرون آمدم و موی بسترد و محل کشتن هدی در همه
مواضع حرم است مگر اندرین موضع که رسول صلی الله علیه وسلم را چون بحدیبیه از مکه
باز داشتند همانجا هدی بکشت و موی بسترد و اگر هدی ندارد بر یک قول
از ابدال نیست از احرام بیرون آید پس چون هدی یافته شود بکشد و بر قول دیگر
بدل او همچون فدیه جامه پوشیدن است و چون بسبب باز داشتن دشمن از حج بیرون آید
بنگریم اگر حج تطوع بوده است یا از اول سال بوده است که امکان یافته است قضا واجب
نیاید و اگر فریضه در گردن داشته است همان در گردن باشد و بقول ابو حنیفه
رحمه الله قضا واجب آید و بعلت بیماری نشاید از احرام بیرون آمدن لکن صبر کند
تا بهتر شود پس اگر محرم بعمره باشد عمره تمام کند و اگر محرم بحج باشد و فوت شده باشد

باعمال

باعمال عمره از احرام بیرون آید پس قضا کند بقول ابو حنیفه رحمه الله بعلت بیماری روا باشد
که از احرام بیرون آید

فصل

روایتست از ابن عباس قال رفعت امرأة صبیا لها من محفتها فقالت یا رسول الله ألهذا الحج قال نعم ولک الاجر
احرام کودک بحج و عمره درست باشد چون کودک عاقل باشد
چون نماز روا اگر طفل باشد ولی او از جهت او احرام گیرد روا باشد و چون کودک محرم
شد بعرفات حاضر آید و مناسک و اعمال حج او زدن و اگر در میان حج بالغ شود بنگریم اگر
پیش از وقوف عرفات بالغ شود از حج اسلام محسوب باشد و اگر بنده احرام گیرد
درست باشد پس اگر بی دستوری خواجه باشد روا باشد خواجه را که او را باز دارد
تا از احرام بیرون آید و اگر بدستوری خواجه باشد نشاید باز داشتن پس اگر بنده بعرفات
آزاد شود حج اسلام کرده باشد و اگر بعد از عرفات آزاد شود حج اسلام نباشد بنده
قران کند یا تمتع هدی واجب نیاید نه بروی و نه بر خواجه هر چند بدستوری خواجه
باشد و اگر روزه دارد بدل هدی پس اگر بدستوری خواجه کرده باشد خواجه او را
از روزه باز دارد نتواند داشت و اگر بی دستوری باشد تواند که باز دارد از روزه
و اگر زن بی دستوری شوهر احرام گیرد بنگریم اگر حج تطوع باشد شوهر را
دستگاه او را باز دارد تا از احرام بیرون آید و اگر حج فرض باشد اندرین دو قول است
بر یک قول باز نتواند داشت همچنانک از نماز باز نتواند داشت و بر دیگر قول باز دارد
از بهر آنک گزارد حج تاخیر پذیرد و حق شوهر تاخیر نپذیرد

باب محرمات الحج

قال الله تعالی لا تقتلوا الصید وانتم حرم
محرم را روا نباشد صید کردن بر خشک اگر صید کند عاصی باشد و اگر صید را
بکشد جزا واجب شود و جزای صید آن باشد که بنگریم تا از اشتر یا گاو
یا گوسفند بدان صید کشته چه مانندتر است پس مخیر باشد خواهد آن مثل را
بکشد و گوشت بمساکین حرم دهد و اگر خواهد آن مثل را قیمت کند و بقیمت
طعام خرد و بمساکین حرم دهد هر یکی را مدی و اگر خواهد بدل هر مدی یک روز
روزه دارد و بعضی از اهل علم گویند صید را قیمت کنند و قیمت بطعام صرف کنند
و بمساکین دهند یا روزه دارند و مذهب مالک و ابو حنیفه رحمهما الله اینست

وهر صیدی که یاران رسول صلی الله علیه وسلم یا تابعین مثل آن حکمی کرده اند از آن
نشاید گذشت چنانک در اشترمرغ اشتری حکم کرده اند و در خر گور گاوی و در
کفتار گوسفندی و در آهو بره بزغاله و در خرگوش بزغاله و آنچ اندر سلف بذو
حکمی نیامده است دو مرد عدل را اندر آن حکم کنند هرچه ایشان حکم کنند از مثل
اشتر و گاو و گوسفند که مثل از صیدست بدان بکشد و اندر صید بزرگ از مثل
بزرگی واجب شود و اندر خرد خرد و اندر عیب ناک با عیب و اگر بی عیب دهد بهتر بود
و اگر صیدی را جراحتی رسد که از قیمت آن یک نیمه کم شود یک نیمه قیمت مثل واجب آید
و آنرا بطعام صرف کنند و بمساکین حرم دهند یا روزه دارد و اگر خایه مرغ دشتی تباه
کند قیمت آن خایه واجب شود و بطعام صرف کند و خواهد روزه دارد ۰ و اندر کبوتر
و قمری و فاخته و موسیچه گوسفندی واجب شود ۰ و هر مرغی که از کبوتر خرد
تر است چون سار و گنجشک و مانند آن قیمت آن واجب شود و اگر از کبوتر بزرگتر باشد
چون تذرو و بط و کلنگ و مانند آن بر یک قول گوسفندی واجب آید و بر یک قول قیمت آن
و بطعام صرف کند یا روزه دارد و اگر مردی حلال صیدی گیرد باشارت محرمی یا از بهر
او بکشد حلال باشد محرمی دیگر را از آن خوردن لیکن آن محرم را که از بهر او یا باشارت
او کرده باشند نشاید که از آن بخورد ۰ و اگر مردی احرام گیرد و در دست او
صیدی باشد رها باید کرد اگر نکند یا در دست او بمیرد یا بکشد جزا واجب آید
و اگر صیدی قصد محرم کند از خویشتن باز دارد و اگر آن کشته شود هیچ واجب نیاید
و اگر بضرورت گرسنگی درماند و طعامی دیگر نیابد روا باشد که صید را بکشد و بخورد
ولکن جزا واجب آید اگر قارن صیدی بکشد یک جزا بیش واجب نیاید و بقول ابو حنیفه
رحمه الله دو جزا واجب آید ۰ و اگر جماعتی از محرمان یک صید بکشند بر همه یک جزا واجب آید
و بقول ابو حنیفه و مالک رحمهما الله بر هر یک جزای تمام واجب آید و اگر مردی حلال
در حرم مکه صید کند عاصی باشد و اگر صیدی را در حرم بکشد جزا واجب آید بمجرد
جزاء احرام و اگر بیرون حرم صیدی بگیرد و در حرم آرد روا باشد که نگاه دارد
و بکشد ۰ و اگر در حرم کبوتری را یا صیدی از جای بر انگیزاند در ضمان او باشد
تا بهمان جای باز نیاید یا در حرم جای دیگر سکون نگیرد اگر پیش از آنک جای دیگر

سکون

سکون کرده هلاک شود یا دده او را بگیرد جزا واجب آید و اگر محرم در حرم صیدی بکشد
یک جزا بس واجب آید و نشاید اندر حرم مکه درخت تر بریدن و گیا بر کندن
و درودن مگر اذخر که شرع اندر آن رخصت داده است اگر درخت بزرگ بر کند
گاوی واجب آید و اگر درخت خرد بر کند گوسفندی واجب آید و اندر آن تخییر باشد
چون جزای صید و جزا بر درختی واجب آید که اصل آن شاخ باشد اما درخت ملک
آدمیان که آنرا بکارند چون درختان میوه دار و توت و سرو و نار بر یک قول جزا واجب
نشود و بر قول دیگر جزا واجب شود از بهر آنک اصل همه درختان بر اباحت
بوده است و اگر خار حرم ببرد روا باشد ۰ و اگر شاخ درختی ببرد قیمت واجب آید
بطعام صرف کند و اگر خواهد روزه دارد و اگر شاخی خرد ببرد که هم در سال
بجهد جزا واجب نیاید و اگر گیاه حرم بدرود یا بر کند قیمت واجب آید بطعام
صرف کند یا روزه دارد و اگر اسب در حرم بچراند روا باشد و محرم را روا باشد
ماهی گرفتن و صید دریا کردن قال الله تعالی أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ
اما مرغ آبی که بر خشک بزیند روا نباشد گرفتن و ملخ روا نباشد گرفتن اگر
بگیرد و بکشد بقیمت آن طعامی بدهد یا روزه دارد و هر جانوری دشتی که گوشت
او حلال نیست خوردن اگر محرم بکشد جزا واجب نیاید مگر جانوری که از مادر زاید از
او یکی صید حلال باشد و دیگر خوردن او حرام باشد ولکن اگر محرم بکشد جزا واجب آید
و اندر حرم مدینه نشاید قصد کردن و درخت بریدن اگر بکند عاصی باشد ولکن جزا واجب نیاید

باب النذر

قال الله تعالی وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ ۰ اگر کسی نذر کند و گوید نذر کردم یا خدای را بر من که اگر
این بیمار من بهتر گردد یا غایب باز آید یا مرا فرزندی آید بنده آزاد کنم یا نماز کنم
یا روزه دارم یا صدقه بدهم یا گوسفند قربان کنم یا حج کنم یا عمره آورم چون آنچ امید
می دارد حاصل شود آنچ پذیرفته است واجب شود ۰ و اگر از تنها چیزی نذر کند
بی سببی هم واجب شود و اگر بی سببی دو رکعت نماز نذر کند که بر پای بگزارد
دو رکعت واجب شود بر پای نشسته نشاید چون قادر باشد ۰ و اگر مطلق نذر کند
که نماز کند بر یک قول بیک رکعت نشسته از نذر بیرون آید و بر قول دیگر

دور کعت واجب آید برای وجون قادر باشد همچون فریضها شرع واگر نذر کند که برده
را آزاد کند بر قول اول روا باشد که برده کافر زمن آزاد کند و بر قول دیگر برده
آزاد باید کرد که در کفارت روا باشد واگر نذر کند که این گوسفند را یا این اشتر را
هدی کنم بمکه باید بردن وانجا کشتن و گوشت بمساکین حرم دادن واگر گوید این
جامه را یا این متاع را هدی کنم بمکه برد وانجا بدرویش دهد واگر گوید این ضیاع را
هدی کنم بفروشند بها بمساکین حرم دهد واگر هدی مطلق نذر کند بر یک قول
اگر خایه مرغی یا چیزی اندک بها بمساکین حرم دهد از نذر بیرون آید و بر قول دیگر نشاید
مگر از اشتر یا گاو یا گوسفند چیزی که در قربان روا باشد واگر نذر کند که ببیت الحرام
یا بکعبه شود یا موضعی از حرم نام برد که آنجا شود واجب آید بآنجا شدن و حج
کردن یا عمره واگر نذر کند که بمسجد رسول صلی الله علیه وسلم شود یا بمسجد بیت المقدس
واجب آید آنجا شدن و نماز کردن یا باعتکاف نشستن یا بمدینه بگور رسول علیه السلام
زیارت کردن واگر نذر کند که بمسجدی شود بیرون این سه مسجد هیچ واجب نیاید
واگر نذر کند که اندر سه مسجد یکی نماز کند واجب آید آنجا شدن واگر مسجدی دیگر معین کند
واجب نیاید آنجا شدن و واجب شود هرجایی که خواهد کند، واگر نذر کند که پیاده حج کند
واجب آید که از میقات که احرام کرد پیاده رود اگر بر اسب نشیند و حج کند از نذر
بیرون آید و هدی واجب شود هرچند بعضی بر نشیند واگر نذر کند که امسال حج
کند بنگریم اگر از آن موضع تا مکه دور باشد چنانک اگر در وقت برود و آن
سال بمکه نرسد نذر درست نیاید واگر نزدیک باشد چنانک اندر آن سال تواند کرد
واجب آید پس اگر بعلت بیماری نماند یا فراموش کند قضا واجب آید واگر دشمنی یا
سلطانی او را باز دارد قضا واجب نیاید واگر نذر کند که ده روز روزه دارم دوست
دارم که تعجیل کند و پیوسته دارد اگر تاخیر کند یا پراکنده دارد روا باشد واگر نذر
ده روز پیوسته کند پراکنده روا نباشد. واگر نذر کند که یکسال روزه دارد
نشاید که روز عید و ایام التشریق روزه دارد و ماه رمضان نشاید لنذر روزه نذر داشتن
پس بنگریم اگر سال معین کند که فلان سال روزه دارد و روز عید و ماه رمضان
و ایام تشریق واجب نباید قضا کردن و اگر سال مطلق گفته باشد این ایام قضا باید کردن

واکر

واگر زن باشد و حائض شود ایام حیض در هر دو حال قضا باید کردن همچون روزه ماه رمضان
واگر یک روز بعلت بخورد یک روز قضا کند واگر سال پیوسته گفته باشد و یک روز
بخورد سال از سر باید گرفت واگر نذر کند که روز دوشنبه همیشه روزه دارد دوشنبهها
ماه رمضان در نذر نیاید و واجب نباید قضا کردن واگر روز عید روز دوشنبه یا ایام
تشریق بر قول درستتر قضا واجب نباید همچون دوشنبه ماه رمضان واگر در حال حیض
افتد قضا باید کرد و نذر معصیت باطل باشد چنانک نیت کند که محدث نماز کند
یا در حال جنابت قران خواند یا در حال حیض روزه دارد یا فرزند قربان کند درست نیاید
و بقول ابو حنیفه رحمة الله علیه اگر نذر کند که فرزند قربان کند واجب آید گوسفندی کشتن

فصل روایتست از عائشه رضی الله عنها **قالت فتلت قلائد بدن
النبی صلی الله علیه وسلم بیدی ثم قلدها واشعرها** اگر بیند هدی
اشتری یا گاوی یا گوسفندی بداند سنت است که قلاده در گردن افکند پس اگر
اشتری باشد یا گاوی نعلینی در گردن او آویزد و گوسفندی را گوشه مشکی و
اشتر و گاو را اشعار کند و اشعار آن باشد که آهنی تیز در کوهان او زند از سوی دست
راست چنانک خون برود تا هر که بیند بداند که هدی است و گوسفند را اشعار
نکنند و هر هدی که در حج واجب شود بحرم باید کشت و نشاید او را از آن خوردن
واگر هدی تطوع باشد روا باشد که از آن بخورد همچون قربان و جماعتی از علما
روا نداشته اند از هدی متعه خوردن و قول مالک و احمد و اصحاب رای رحمهم الله است
واگر هدی معین نذر کند اشتر یا گاو یا گوسفند را از نذری که در گردن دارد آنرا
معین کند نشاید فروختن آن و بدیگری بدل کردن واگر بچه بیارد بچه با مادر
بحرم باید بردن و کشتن و بصدقه دادن و روا نباشد که از شیر آن بخورد چون از
بچه زیادت باشد و روا باشد که بروی نشیند یا بار سبک بروی نهد چنانک
بجنبش نرسد واگر از گوشت آن بخورد روا نباشد بر ظاهر مذهب و قول بیشتر اهل علم
واگر آن هدی در راه بماند که نتواند رفت بنگریم اگر از واجبی که در گردن دارد
معین کرده است روا باشد که بملک باز آرد و بفروشد یا بخورد و اصل در گردن او
واگر نذر معین باشد و آنرا نکشد و نعلینی که در گردن او باشد بخون او فرو برد

وبر کوهان او نهد و بگذارد تا هر که بگذرد بداند که هدی است از آن بخورد
ونشاید او را و اهل قافله او را از آن خوردن و اگر نذر کند که گوسفندی اضحیه کند در
روز عید یا در ایام تشریق اگر آن گوسفندی معین که اضحیه کند پیش از عید هلاک
شود بروی هیچ نباید و اگر پیش از عید بکشد گوشت بدرویش باید داد و بقیمت
آن دیگری بخرد و روز عید قربان کند و اگر کسی دیگر آنرا هلاک کند پیش از عید قیمت
بستاند و دیگری بخرد و اگر کسی دیگر روز عید آنرا بسمل کند بی دستوری او از جهت
نذر او محسوب باشد گوشت بصدقه دهد و بر بسمل کننده هیچ واجب نشود بر
یک قول و بمذهب ابو حنیفه رحمة الله علیه و بقول دیگر نقصان کشتن واجب شود بستاند
و بدرویش دهد و اگر بسمل کننده گوشت بخورده باشد یا هلاک کرده قیمت گوسفند بستاند
و گوسفندی دیگر بخرد و قربان کند

کتاب البیوع

قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل
الا ان تکون تجارة عن تراض منکم بیع آن باشد که مردی گوید دیگری را که این
کالای خویش چندین بتو فروختم و آنکس گوید خریدم درست باشد برضای یکدیگر
پس از آنک آن چیز که می فروشد معلوم باشد و فروشنده قادر باشد بر تسلیم او و بها
معلوم باشد و گروهی از علما مواطاة بیع نهند چنانک بها بدهد و کالا بستانند بی آنک
بلفظ بگویند خریدم و فروختم اما اگر آنچ می فروشد مجهول باشد چنانک او را امرائی
آمده باشد و ندانند که چیست که بفروشد یا بر دکان زراد گوید یکی ازینها بتو فروختم
و بدید نکنند که کدام می فروشد یا شیر در پستان یا بار در شکم مادر بفروشد
باطل باشد ۰ و اگر چیزی بفروشد که بر تسلیم آن قادر نباشد چون بنده گریخته یا ستور
رمیده یا مرغ در هوا یا ماهی در حوض بزرگ که دشوار شاید گرفتن درست نباید و اگر
ماهی در حوض خرد باشد که آنرا بدست آسان توان گرفت روا باشد پس از آنکه
آنرا صید کرده باشد و در آب گذاشته اما اگر ماهی در حوض آید پیش از آنک بگیرد
یا دام فرو گذارد تا راه گرفته شود ملک نباشد بیع آن درست نباشد اگر اندامی معین
از جانوری بفروشد یا موی بر پشت گوسفند بفروشد روا نباشد ۰ و اگر جزوی
مشاع معلوم مثلا نیمه یا یک سیک از جانوری یا از جامه یا از زمین بفروشد روا باشد

بس

پس تسلیم آن تمام نباشد تا جمله بمشتری تسلیم نکند و اگر گزی از زمینی دیگر بفروشد
و معین نکند بنگرند اگر زمین جمله بگز معلوم ایشان نباشد درست نباشد
و اگر معلوم هر دو باشد درست باشد و مشاع افتد مثلا اگر جمله صد گز باشد
همچنان شود که گوید ده یکی ازین بتو فروختم ۰ و همچنین اگر از کرباسی یک گز بفروشد
بنگرند اگر معین نکند و معلوم نباشد که کرباس چند گز است درست نباشد و اگر معلوم باشد
مثلا ده گز باشد درست آید و ده یکی فروخته شود مشاع و اگر یک گز را معین
بفروشد بنگرند اگر کرباس باریک باشد که بباز کردن نقصان گیرد درست نیاید
همچنانک نیمه معین از تیغی بفروشد درست نیاید ۰ و اگر کرباس سطبر باشد و بباز کردن
نقصان نگیرد درست باشد همچنین ده گز از زمینی بفروشد و معین کند کی از
کجا می فروشد روا باشد ۰ و اگر از انباری گندم یا جو یک کیل بفروشد درست باشد
و اگر هر صاع بفروشد گروهی روا دارند هر چند نمی دانند که جمله چند صاع است
و گروهی روا ندارند تا عدد صاع جمله معلوم باشد همچون زمین و جامه پس همچنان
باشد که جزوی مشاع فروشد و اگر جامه بفروشد هر گزی بدرمی یا انباری گندم
هر صاعی بدرمی درست باشد هر چند در وقت عقد نمی داند که جامه چند گز است
یا انبار چند صاع است از بهر آنک جمله می داند و بهای چون معلوم شود و اگر
مشک در نافه بفروشد یا مشک در نافه یا نافه بفروشد روا نباشد از بهر آنک
مقصود از آن مشک است و آن مجهول است و همچنین اگر گوسفندی بسمل کرده
پیش از آنک پوست بیرون کنند بفروشد یا خرمنی کوفته بفروشد پیش از آنک
دانه از کاه جدا کنند یا دانه در وی گاه بفروشد روا نباشد همچنانک
خاک معدن و خاک زرگران فروختن روا نباشد از بهر آنک مقصود ازین بیع زر و سیم است
که با خاک آمیخته است و آن مجهول است ۰ و بیع گردکان و بادام و پسته روا
باشد هر چند مقصود از آن مغز است از بهر آنک پوست بر آن از صلاح مغز است
و نافه بر مشک از صلاح مشک نیست ۰ و اگر مغز گردو جدا بفروشد پیش از آنک
بیرون کند روا نباشد و اگر چیزی بخرد که آنرا ندیده باشد یا فروشنده ندیده
باشد اندرین دو قول است بر یک قول روا نباشد و بر قول دیگر و مذهب ابو حنیفه روا

باشد

چون جنس و نوع او چیز بنده کنند بگویند غلامی است ترک یا کنیزکی است رومی یا کرباس
فلان شهر هرچند صفات نگویند پس چون مشتری ببیند مخیر باشد خواهد روا دارد
و خواهد بیع فسخ کند و اگر فروشنده ندیده باشد بر یک وجه و مذهب ابوحنیفه
چون ببیند فسخ نتواند کرد از بهر آنک کالا در دست او بود نتوانستی که نادیده بفروختی
و اگر گویند غلامی ترک فروختم یا کنیزکی یا اسپی و نوع بدید نکنند درست نباید و اگر
و اگر کالای خرد بعضی از آن ببیند و بعضی نه چون جامه طی کرده یا اسپ در زیر زین و پالان
پنهان باشد که نادیده خرد و اگر انباری جو یا گندم یا از حبوبی خرد یا چیزی که ظاهر
آن بیش بیند درست باشد باتفاق و چون تمام ببیند فسخ نتواند کرد بنادیدن مگر
که زیر انبار بتر از زبر باشد فسخ کند ۰ و همچنین اگر سرکه یا روغن در خنوری خرد درست باشد
چون سر او ببیند و چون بیرون کند فسخ نتواند کرد مگر آنچ در خنور باشد بتر باشد اگر خواهد
رد کند ۰ و اگر کالا پیش از عقد دیده باشد و در وقت عقد نبیند و بخرد درست باشد
چون ببیند او را خیار نباشد مگر که آنچ دیده است تغیر گرفته باشد از بهر تغیر فسخ تواند کردن

فصل

روی عن جابر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الله تعالی و رسوله حرم بیع الخمر والمیتة والخنزیر والاصنام

بیع چیزی روا باشد که آن چیز ملک باشد و با منفعت و ملک صاحب بد خلل گرفته باشد
اما هر چیزی که عین آن پلید باشد چون خمر و سرگین و بول و پوست
مردار ناپیراسته و سگ و خوک بیع آن درست نباید ۰ و هر جانوری که درو منفعتی
نباشد چون شیر و گرگ و خرس و مار و کژدم و موش و حشرات زمین و عقاب
و کلنگ بیع آن روا نباشد اما بیع یوز و ببر و گربه و باز و چرخ و شاهین روا باشد از بهر
آنک عین اینها پاکست و با منفعت اند که صید کنند ۰ و هر جانور که گوشت او حلال نیست
چون خر و استر هرچه نابینا و زمن شود از بهر آنک اندرو منفعت نیست اما بیع بنده نابینا
و زمن رواست از بهر منفعت آزاد کردن را و بیع زنبور عسل و کرم پیله و زر و روا باشد
از بهر آنک پاک اند و با منفعت و چه ملک صاحب بد در آن خلل کرد چون کالای وقف
و کنیزک که مادر فرزند شود یا بنده مکاتب بیع آن روا نباشد و بیع آلت فسق و لهو
چون بربط و طنبور و نای و طبل لهو و دیگر مزامیر روا نباشد ۰ و اگر از هم فرو گشایند

حنانک

چنانک در لهو بکار نتوان داشت و در مباح بکار توان داشت بیع آن روا باشد و اگر کالا
کسی بی دستوری خداوند بفروشد یا بخشد یا برده وی آزاد کند روا نباشد هرچند
خداوند پس از آن روا دارد و بقول جماعتی از اهل علم موقوف باشد اگر خداوند روا دارد
روا باشد و مذهب مالک و اصحاب رای اینست ۰ و بیع سلاح با اهل حرب روا باشد
و بیع مصحف یا اخبار رسول بکافر روا نباشد و اگر بنده مسلمان را بکافر فروشد درست
نباشد بر قولی درست تر و بر قول دیگر و قول ابوحنیفه رحمة الله علیه درست آید و لکن در
دست او رها نکنند بفرمایند تا بفروشد و اگر نفروشد قاضی بفروشد

فصل

روی عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
مَن ابتاعَ طعامًا فلا یبیعه حتی یستوفیه ۰ اگر کسی چیزی خرد روا نباشد
فروختن آن چیز تا قبض نکند پس اگر آن چیز منقول باشد که از جای بجای توان برد
قبض او آن باشد که نقل کند و اگر طعامی باشد یا چیزی که بکیل یا بوزن خریده است
قبض او آن باشد که نقل کند بکیل یا بوزن چنانک شرط کرده است و اگر چیزی باشد
که نقل نتواند کرد چون عقاری یا درختی یا دیواری بر پای قبض او آن باشد که بایع دست
از آن کوتاه کند گوید مشتری تسلیم کردم و بقول ابوحنیفه بیع عقار پیش از قبض درست
باشد و گروهی از اهل علم گویند هرچه مکیل و موزون نباشد بیع او پیش از قبض روا باشد
و قول سعید بن المسیب و اوزاعی و احمد رحمهم الله اینست و اگر چیزی بخرد پیش از قبض
باجارت دهد روا نباشد ۰ و اگر کنیزکی باشد بشوهر دهد یا بنده باشد آزاد کند
درست باشد و آزادی قبض باشد و شوی دادن قبض نباشد ۰ و اگر چیزی میراث یابد
و معلوم باشد اگر پیش از قبض بفروشد روا باشد ۰ و اگر امانتی دارد در دست کسی و
پیش از آنک بستاند بفروشد روا باشد ۰ و اگر در دست غاصبی باشد و خداوند بغاصب
فروشد روا باشد و اگر بکسی دیگر فروشد بنگرند اگر خریده را قدرت آن باشد که باز ستاند
درست باشد و اگر نه نباشد و اگر در گردن کسی حقی باشد او را خواهد که بفروشد
بوی و عوضی بستاند بنگرند اگر از حق سلم باشد که از آن عوضی دیگر بستاند روا نباشد
که آنرا بکسی دیگر فروشد و حوالت کند یا اوام داری را بوی حوالت کند و اگر از حق
اوامی باشد که بوی داده است یا کالایی از آن او هلاک کرده است و قیمت در گردن او باشد

یا چیزی بفروخته است و بها در گردن او دارد روا باشد که عوض از وی بدان حق بخرد
و روا باشد اوام داری که از آن خویش در گردن او جنس آن حق دارد بوی حوالت کند پس اگر
از و عوضی بستاند بدان حق بنگریم اگر در گردن او سیم دارد زر عوض بستاند یا طعامی دارد
طعامی دیگر در عوض آن بستاند شرط است که آن عوض در مجلس قبض کند و اگر از زر یا
سیم چیزی دیگر عوض بستاند یا از طعام زر یا سیم عوض بستاند یا کالای دیگر گروهی گویند
در مجلس قبض باید کرد و گروهی گویند اگر قبض نکنند روا باشد و قول اول درست‌تر و اگر آن
حق که در گردن وی دارد بدیگری فروشد روا نباشد و اگر دو تن را بر یک دیگر حقی باشد از یک جنس
و یک نوع بهم قصاص شوند و بیفتند و اگر جنس مختلف باشد نیفتند هر کسی حق خویش طلب
می‌کنند و اگر خواهند که بیکدیگر فروشند بیع اوام باوام روا نباشد مگر یکی از آن بروی
باشد نقد کنند و بدیگری دهند پس از وی باز خرند بدان حق که بروی دارد و اگر مردی
کالای بفروشد روا باشد که کالا نگاه دارد تا بها بستاند و اگر بها موجل فروخته
باشد روا نباشد که کالا نگاه دارد کالا تسلیم کند و بها طلب میکنند و اگر کالا بفروشد
پس آن کالا در دست بایع هلاک شود یا بایع آنرا هلاک کند بیع باطل شود پس اگر بها
ستده است باز دهد و اگر بیگانه هلاک کند بیع باطل شود مشتری مخیر باشد
اگر خواهد بیع فسخ کند و اگر خواهد روا دارد و بها بدهد و قیمت کالا از بیگانه طلب کند
و اگر مشتری کالا هلاک کند پس از قبض آن قبض باشد و بها بروی واجب بود دادن
و اگر در دست بایع عیبی نو شود نه بجنایت مشتری مشتری اگر خواهد بیع فسخ کند
و اگر خواهد روا دارد و چون روا داشت بنگریم اگر آن عیب با فتی آسمانی بوده است
یا بجنایت بایع هیچ از بها نیفتد و بر بایع هیچ نباشد و اگر بجنایت بیگانه بوده است
نقصان قیمت از بیگانه بستاند

بعد از آنک رضا داده است
خرج خویش اگر
او نیفتد تسلیم کردن
تا اجل تمام شود هم
آید کالا نگاه داشتن صح

باب خیار البیع

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المتبایعان کل واحد منهما علی صاحبه بالخیار ما لم یتفرقا الا بیع الخیار

اگر کسی چیزی بفروشد تا در مجلس عقد باشد بایع و مشتری هر دو را خیار باشد
هر کدام که خواهد بیع فسخ کند و اگر چند روز در مجلس عقد بمانند یا برخیزند
و بهم می‌باشند تا از هم جدا نشوند چند شبانروز آن بیع چنان برجای باشد و اگر یکی

از دیگر جدا شود یا در خانه عقد کنند یکی بیرون آید عقد لازم شود و اگر پیش از آنکه از هم جدا
شوند گویند عقد لازم گردانیدیم یا خیار بیفکندیم خیار بیفتد و عقد لازم شود
و اگر یکی از یشان گوید من خیار بیفکندم خیار او بیفتد و خیار دیگر برجای باشد و اگر
کالا بفروشد بشرط خیار سه روز روا باشد و اگر سه روز زیادت باشد روا نباشد
و اگر زیادت شرط کند بیع باطل شود پس این خیار سه روز از وقت عقد باشد هر چند
خیار مجلس ثابت باشد پس اگر خیار هر دو را شرط کنند هر دو را خیار باشد و اگر یکی را
شرط کرده باشند او را ثابت شد تنها و دیگر را نباشد و اگر یکی را یک روز خیار شرط
کنند و دیگر را دو روز یا سه روز و بر شرط روند هر یکی را چندانی باشد که شرط
کنند و اگر هر دو را شرط کنند یکی را خیار خویش بیفکند خیار او بیفتد و خیار دیگر
برجای باشد و خیار شرط در بیعی روا باشد که اندر و قبض کردن کالا در مجلس شرط نباشد
اما در عقد سلم قبض سرمال در مجلس شرط است خیار مجلس درو ثابت باشد اما خیار
شرط روا نباشد و همچنین عقد صرف و آن بیع زر و سیم است بیکدیگر و بیع چیزی
مطعوم بمطعومی دیگر اندران قبض هر دو عوض در مجلس شرط باشد خیار شرط درو روا
نباشد و خیار مجلس ثابت باشد و خیار مجلس و خیار شرط ببیع مخصوص است در نکاح
و هبت و اجارت ثابت نشود **فصل** اگر در بیع شرطی کند بنگریم اگر
شرطی باشد موافق عقد که بمطلق عقد ثابت شود چنانک شرط کند که این کالا
ملک مشتری شود و او دران تصرف مالکان کند یا اگر عیبی یابد رد کند و مانند این
بیع درست باشد و همچنین اگر شرطی کند که از مصلحت عقد باشد چون شرط خیار سه روز
یا شرط آنک بها موجل باشد و اجل معلوم کند یا شرط کند که مشتری بهای کالا
چیزی معین گرداند یا فلان بذیرفتاری کند بیع درست باشد و شرط راست و همچنین اگر بنده
خود شرط کند که این قرآن داند یا خط یا فلان پیشه داند درست باشد پس اگر آن کار نمی
داند مشتری را رسد که بیع فسخ کند اما اگر شرطی کند که مصلحت عقد نباشد
چنانک شرط کند که مشتری دران تصرف نکند یا بفلان کس بخشد یا هر وقت که بایع
باز خواهد باز دهد و مانند این بیع باطل باشد مگر یک شرط که بنده خرد بشرط آنک
آزاد کند درست باشد و بر مشتری واجب باشد آزاد کردن و اگر بشرط آزادی بخرد

وشرط کند کی ولا بایع را باشد بیع باطل باشد و گروهی گویند که بیع بشرط ازادی هم
باطل باشد و قول اصحاب رای انست و جماعتی گویند هر شرط که در بیع کند از
ازادی و عراق شرط باطل باشد اما بیع درست باشد و اگر ستوری بفروشد بشرط انک
بایع با بفلان موضع برنشیند یا سرای بفروشد بشرط انک چند روز معلوم بایع دران باشد
اندرین اختلاف کرده اند گروهی گویند درست نباید و ظاهر مذهب شافعی و ابوحنیفه
رحمهما الله انست و گروهی گویند درست اید و مذهب مالک و اوزاعی و احمد رحمهم الله انست
و اگر کشته بخرد بشرط انک بایع بدرود یا میوه بر درخت بخرد بشرط انک بایع باز کند درست
نباید و اگر بیعی بکند و دران عقدی دیگر شرط کند چنانک گوید این کالا بتو فروختم بشرط انک
دیگر کالا از من بخری یا فلان کالا بمن فروشی درست نباید و اگر کالا بفروشد بشرط انک
بها چیزی گرو کند یا بذیرفتاری بدهد و گرو بدید نکند و مسمی و بذیرفتاری مسمی نکند
شرط درست نباشد و بیع درست باشد بریک قول و اگر کالا بفروشد بشرط بیزاری از عیبها
تا اگر مشتری عیبی یابد رد نتواند کرد بنگریم اگر عیب پیشی کند گوید بیزاریم اگر بز پای
رد کند یا اگر بر اندام عیبی دارد دران موضع بمشتری نماید درست باشد بیع و بدان عیب
رد نتواند کرد و اگر عیب مسمی نکند و بر اندام ننماید که موضع مخفی بود اندرین سه
قولست بریک قول و مذهب ابوحنیفه رحمه الله علیه درست باشد و هیچ عیب رد
نتواند کرد و بر قول دیگر شرط باطل باشد و بعیب رد نتواند کرد و اگرچه عیب مسمی نکند
و قول سوم درست تر انست که اگر این بیرون جانور باشد شرط باطل باشد و بهمه عیبها رد
نتواند کرده و اگر جانوری باشد یا بنده یا اسپی هر عیبی که بر ظاهر او باشد یا در باطن
باشد و لکن بایع می داند و بنهان کند بدان عیب رد نتواند کرده و اگر عیب در باطن
باشد و لکن بایع نمی داند بدان بیع رد نتواند کرد و این معنی از امیر المومنین عثمان رضی الله عنه
روایت کرده اند و بیع نابینا درست نباید چون چیزی معین فروشد با خود و لکن کسی را
وکیل کند بخرید و فروخت و اگر در چیزی سلم دهد یا بذیرد بنگریم اگر بر خردی نابینا
شده است بیش از انک صفت چیزها بداند روا نباشد و اگر پس از انک رنگ و صفت چیزها
دانسته است نابینا شده است درست اید عقد سلم ازوی هرگاه که سرمال در ذمت
باشد و اگر معین باشد درست نیاید **باب**

الرِبَوا قال الله تعالی و احل الله البیع و حرم الربوا ربا در شرع حرامست
و ربا خورنده و خورانند و دهنده و ستاننده ملعونند بر زبان صاحب شرع صلی الله علیه
و ربا سبب هلاک ایمانست و عذاب دوزخ و ربا در لغت زیادتی باشد در معاملت
زیادت طلب کردن حرامیست اما شرع حرام کردست زیادتی بسبب بعضی اموال در موضعی
مخصوص و عبادة بن الصامت روایت کنند که رسول صلی الله علیه و سلم گفت مفروشید
زر بزر و سیم بسیم و لکن بفروشید زر بسیم و سیم بزر و گندم بجو و جو بگندم
و خرما بنمک و نمک بخرما دست بدست چنانک خواهید مراد از دست بدست قبض کردست
هر دو عوض در مجلس عقد یا اگر بیش از قبض یا زیرا کنند بیع باطل باشد و مراد ازین
سخن که فرمود چنانک خواهید انست که چون جنس مختلف باشد روا بود که یکی زیادت از
دیگر باشد و ربا اندرین شش چیز که اندر خبر امده است بعلتی ثابت شده است هر
مال که از علت دران یافته شد مال ربا باشد و علت در زر و سیم نقدی است و علت
در چهار چیز دیگر طعم است تا در همه خوردنیها از میوها و ترها و داروها خوردنی را
ثابت شود بقول شافعی رضی الله عنه و قول قدیم خوردنی باید که انرا بکیل بپیمایند یا
بترازو و قول سعید بن المسیب رضی الله عنه انست و بقول ابوحنیفه رحمة الله علیه علت
در زر و سیم انست که انرا بترازو بسنجند ربا ثابت شوده و در مس و اهن و شبه ربا
ثابت کنند و علت در چهار چیز انست که انرا بپیمایند و در گچ و اهک ربا ثابت کنند
و علت در خوردنیها که انرا بترازو نسنجند و نپیمایند چون خیار و خربزه و گزر و
و بادنجان بقول او ربا ثابت نشود چون معلوم شد بیان مال ربا اگر مردی بیع کند کی
هر دو عوض مال ربا باشد بنگریم اگر در علت مختلف باشند چنانک چیزی از مطعومات
بزر یا سیم بفروشد روا باشد بنقد و نسیه همچنانک هر دو عوض یا یکی مال ربا نباشد
از بهر انک علت در زر و سیم نقدی است و در مطعوم طعم اما اگر هر دو عوض در
علت یکسان باشند بنگریم اگر جنس متفق باشند چنانک زر بزر فروشد یا سیم بسیم
یا گندم بگندم یا طعامی دیگر بجنس از بفروشند نشاید مگر بدو شرط یکی انک در معیار
شرع یکسان باشند و معیار شرع دو چیز است یکی پیمانه و دیگر ترازو و اگر این چیز
سختنی است باید که در وزن یکسان باشند و تفاوت در پیمانه زیان ندارد و اگر

بمو دی باشد باید که در کیل یکسان بود و تفاوت ترازو زیان ندارد و شرط دیگر
انست که پیش از انک از هم جدا شوند هر دو عوض قبض کنند و اگر جنس مختلف باشد
چنانک زر بسیم بفروشد یا گندم بجو فروشد یا مطعومی بجنس دیگر از مطعومات
بفروشد روا باشد هرچند در معیار یکسان نباشد یا از گزاف فروشد لکن باید که هر دو
عوض در مجلس قبض کنند ٥ و هر چیزی از مال ربا که از یک جنس است بیع ان بجنس بپیمانه روا
نباشد و هرچه بموزون است بیع ان بجنس بترازو روا نباشد همچنانک بگزاف روا نباشد ٥ و زر
و سیم موزونست و گندم و جو و خرما مکیل و هرچه در عهد رسول صلی الله علیه و سلم مکیل
بوده است امروز مکیل باید فروخت و هرچه موزون بوده است موزون باید فروخت بجنس و هرچه
معلوم نباشد که در عهد او چگونه بوده است بغالب عادات مردمان نگرند اگر بیشتر
مردمان بکیل باشند بکیل باید فروخت و اگر بیشتر بوزن باشند بوزن باید فروخت
و اگر انباری گندم بانباری گندم بفروشد که کیل ان معلوم نباشد یا دیناری بدیناری که
وزن ان معلوم نباشد درست نباشد هرچند پس از ان چون بپیمایند یا بسنجند بکیل
و وزن راست اید از بهر انک در وقت عقد راستی معلوم نبوده و هر کجا راستی در معیار
شرط کنیم ان راستی در حال کمال ان جنس شرط باشد و جز در ان حال بیع ان بهم دیگر روا نباشد
چنانک بیع گندم تفته بگندم تفته یا بگندم خام روا نباشد و بیع گندم بارد و هرچه
از گندم کنند روا نباشد و بیع ارد بارد و نان بنان و هرچه از گندم کنند بیکدیگر روا نباشد
از بهر انک کمال حال او ان حالت است که گندم باشد و یکسانی اندر ان حال معلوم نیست
و گروهی از اهل علم بیع گندم بارد روا دارند و قول مالک و احمد اینست ٥ و بیع انگور
بانگور و خرما بخرما تر روا باشد و بقول بیشتر علما روا باشد و بیع میویز بمیویز
و خرما خشک بخرما خشک روا باشد در کیل یکسان باتفاق و بیع انگور بمیویز و خرما تر
بخرما خشک روا نباشد و قول بیشتر اهل علم اینست و بقول ابو حنیفه رحمه الله روا باشد
و بیع عصیر بعصیر و سرکه انگور بسرکه انگور روا باشد در کیل یکسان و بیع
انگور بهرچه از و کنند روا نباشد و بیع میوها تر چون خیار بخیار و باذنجان بباذنجان
روا نباشد بر قول درستتر و چون جنس مختلف باشد چنانک خیار بباذنجان فروشند
یا سیب بانار روا باشد چنانک خواهد بعدد یا بگزاف دست بدست و بیع شیر بشیر

روا باشد بکیل یکسان و بیع شیر بهرچه از شیر کنند روا نباشد و بیع مال ربا بجنس
روا نباشد چون با او چیزی دیگر باشد چنانک دیناری و درمی بدو دینار بفروشد
یا بدو درم یا بدیناری و درمی یا صاعی گندم و صاعی جو بدو صاع گندم بفروشد یا دو صاع
جو بیک صاع گندم و یک صاع جو و همچنین اگر یک صاع خرماء نیک و صاعی بد بدو صاع
نیک یا دو صاع بد بیک صاع نیک و یک صاع بد بفروشد روا نباشد ٥ اما اگر صاعی
نیک بصاعی بد بفروشد روا باشد و اگر دیناری مغشوش بدیناری مغشوش بفروشد
روا نباشد ٥ و اگر دیناری درست و یکی شکسته بدو دینار درست یا بدو شکسته یا
بدیناری درست و یکی شکسته بفروشد روا نباشد و همچنین اگر دیناری درست
بدیناری شکسته بفروشد روا باشد ٥ و اگر دیناری دارد درست و خواهد که بدیناری
و دانگی شکسته بفروشد یا انگشتری زرین دارد و خواهد که بزر بفروشد بزیادت
از وزن انگشتری روا نباشد ولکن زر درست را بسیم بفروشد و قبض کند پس
بسیم دیناری و دانگی زر شکسته بخرد روا باشد و انگشتری را بسیم بفروشد پس
بدان سیم زر بار خرد بزیادت و همچنین اگر خواهد که یک صاع خرماء نیک بدو صاع خرماء بد
بخرد دو صاع بد را بسیم بباید بفروخت انگاه بسیم خرماء نیک خرید تا درست باشد
و بیع گوشت بگوشت که جنس یکی باشد چنانک گوشت گوسفند بگوشت گوسفند بفروشد
روا نباشد چون یکی یا هر دو تر باشند اما اگر هر دو قدید باشند و عین نمک بروی
نباشد روا باشد در وزن یکسان و بیع گوشت هیچ جانور زنده فروختن روا نباشد و این
مخصوص است بسنت که این معاملات اهل جاهلیت است و صحابه انرا عظیم داشته اند
فصل روی عن جابر ان النبی صلی الله علیه نهی عن المزابنة
الا انه رخص فی العرایا مزابنه بیع خرما باشد بر درخت بخرما
خشک بر روی زمین این روا نباشد و رسول صلی الله علیه و سلم این نهی کرده است
و در عرایا رخصت داد که درویشان برسول امدند صلی الله علیه و سلم گفتند رطب
در رسد و ما را سیم نباشد که رطب خریم و از قوت سال گذشته خرما مانده باشد ایشانرا
رخصت داد که خرما خشک که در خانه مانده باشد رطب خرید بر سر درخت
در کم از پنج اشتروار تا با دیگران میخورند و اندرین درویشان و توانگر یکسانند رطب را بر

سر درخت حزر کنند که از آن چند خرما خشک حاصل آید مثلا چهار اشتروار حاصل آید
چهار اشتروار خرما خشک بکیل بدهند و در مجلس خرنده خرما خرما قبض کند و درخت
با رطب تسلیم کند و در زیادت رنج اشتروار روا نباشد و انگور را بمیویز همچنین برین
صفت روا باشد و در دیگر میوها روا نباشد باب

بیع الاصول والفروع روی عن عبد الله بن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال من باع نخلا بعد ان تؤبر فثمرها للبائع الا ان یشترط المبتاع
اگر درختی میوه دار بفروشد پیش از آنک میوه بیرون آید چون میوه بیرون آید مشتری
را باشد هر چند در وقت عقد شکوفه بیرون آمده باشد و اگر در وقت بیع میوه
بر بسته باشد میوه بایع را باشد در مطلق بیع درخت نباشد مگر که با میوه فروشد
جمله مشتری را باشد و اگر درخت خرما فروشد پس از آنک طلع بیرون آمده باشد
لکن هنوز طلع نشکافته باشد طلع در بیع آید همچون شاخ و برگ درخت مگر بایع استثنا
کند طلع خویشتن را در بیع نیاید و اگر طلع شکافته باشد همه یا بعضی جمله بایع را
باشد مگر که با میوه فروشد جمله مشتری را باشد و درخت گل همچنین باشد اگر پس
از آن بفروشد که قبه بیرون آمده باشد پیش از آنکه بشکافد در بیع آید و اگر
بعضی شکافته باشد آنچ شکافته باشد در بیع نیاید و آنچ نشکافته است در بیع آید
خلاف خرمای که اگر بعضی شکافته باشد جمله بایع را باشد از بهر آنک کل را ملحق شکافته
شود باز کنند نگذارد که تباه شود و اگر میوه درخت بفروشد بیرون نا آمده
درست نباشد و اگر میوه بیرون آمده باشد صلاح او بدید آمده بیع او مطلق روا باشد
و صلاح میوه آن باشد که اثر رسیدگی در وی بدید آید اگر رنگین باشد اثر
رنگ در وی بدید آمده بود و اگر انگور سپید باشد اثر شیرینی در وی بدید آید و اگر خربزه
باشد اثر پختگی بدید آید و اگر خیار و بادنجان باشد چنان شود که کشاورزان
برسد که باز کنند و اگر هنوز صلاح بدید نا آمده باشد بیع آن مطلق روا نباشد
مگر بشرط آنک مشتری باز کند آنرا و بقول ابو حنیفه رحمة الله علیه بیع آن مطلق
روا باشد و ما روا نداریم از بهر آنک میوه اندر حال از آفت ایمن نباشد اگر آفت
سرما یا گرما تباه کند مال مشتری که داده است بزیان آید و اگر صلاح در بعضی بدید

امده باشد بیع جمله بیک عقد مطلق روا باشد چون همه میوه یک جنس باشد
و در یک حایط باشد و اگر دو جنس باشد چون خرما و انگور در یکی صلاح بدید
امده باشد و هر دو بیک عقد بفروشد در آنک صلاح بدید نیامده است شرط
قطع باید کرد و همچنین اگر یک جنس باشد و لکن در دو حایط باشد و در یک
حایط صلاح بدید امده باشد جمله در یک عقد بفروشد مطلق روا نباشد تا در آن
حایط که صلاح میوه او بدید نیامده است شرط قطع نکند و اگر میوه را صلاح
بدید نا امده باشد درخت بفروشد مطلق روا باشد و همچنین اگر کشت سبز
دانه بدید نا امده در زمین بفروشد روا نباشد مگر بشرط آنک ببرد یا برکند
و اگر با زمین بفروشد مطلق روا باشد و اگر کشت سبز بشرط قطع بخرد پس
بایع مسامحت کند و رها کند تا بوقت ادراک زمین بعاریت بمشتری دهد و مشتری
کشت بگذارد تا برسد روا باشد و اگر میوه که صلاح اندر وی بدید امده باشد
بر درخت بفروشد مطلق بر درخت رها کند تا تمام رسیده شود و آب دادن بر
بایع باشد همچنانک اگر بکیل چیزی بفروشد یا بوزن پیمودن و سختن بر بایع باشد
و اگر درخت پنبه خراسانی بفروشد پس از آنک کوزه بیرون آید نشاید بی شرط قطع
و اگر کوزه بیرون امده باشد و شکافته بیع آن مطلق روا باشد و کوزه مشتری
را باشد و بگذارند تا تمام برسد و اگر ناشکافته باشد نگریم اگر هنوز
سبز باشد و پنبه هنوز نارسیده بیع درست باشد و لکن بشرط قطع همچون کشت
نارسیده و اگر پنبه رسیده باشد بیع درست نباشد همچون بیع گردو و بادام در
پوست بیرونی روا نباشد پس از آنک پوست درونی سخت شده باشد اما اگر گردو و
بادام را پوست بیرونی باز کنند و در پوست زیرین بفروشد روا باشد و اگر
کشتی بفروشد که دانه اندر وی بدید امده باشد نگریم اگر دانه او ظاهر باشد
چون جو و برنج بیع او درست باشد و اگر دانه او ظاهر نباشد چون گندم و ارزن و جو
و کنجد بیع او روا نباشد بر قول درستتر و قول دیگر هست که روا باشد و مذهب
مالک و اصحاب رای اینست و همچنین ماش تر و نخود و لوبیا و عدس روا نباشد
با پوست بیرون فروختن بر قول درستتر و قومی باقلی گوسه را روا داشتند از بهر آنک

رطوبت او هنوز نیست و آنها را رطوبت در پوست هنوز نیست و بیع کرفس و سبز و پیاز و ترب
در زمین روا نباشد هرچند رسیده است و برگ او ظاهر از بهر آنک آنچ مقصود است پوشیده است
و نوعی از شلغم بر روی زمین ظاهر باشد ه و بیع کرنب روا باشد در زمین پیش از آنک
بر کنند و اگر پالیز بادنجان را بفروشند بنگرند اگر اصل بفروشند پیش از آنک خیار
و بادنجان بیرون آید نشاید مگر بشرط قطع چون بشرط قطع بفروشد و اتفاق نیفتد
قطع کردن تا بادنجان بیرون آید همه مشتری را باشد و اگر پس از آن فروشد که بار
بیرون آمده باشد آنچ بیرون آمده بود بایع را باشد مگر کی با آن فروشد و هرچه پس از آن
بیرون آید مشتری را باشد ه و اگر بادنجان و خیار بیرون آمده باشد و آنچ بیرون آمده
باشد بفروشد و اصل نگاه دارد روا باشد پس اگر آنچ می فروشد باشد هنوز نرسیده
مگر بشرط آنک مشتری در وقت باز کند و اگر تمام رسیده است نشاید مگر بشرط آنک تمام نرسیده ع
پیش از آنک دیگر بیرون آید قطع کند از بهر آنک آنچ بیرون خواهد آمد بایع را باشد چون آمیخته
شود منازعت افتد ه و اگر مردی زمینی بفروشد مطلق هرچه درو بنا و درخت است
در بیع آید و اگر سرایی بفروشد هرچه در آنجا بنا و سقف و در برنهاده و دار اینز و کلیدان
است در بیع آید اما منقولات چون نردبان و تاوه و قفل و دفینی که در زیر خاک دارد
در بیع نیاید و صندوق و سرچاه در بیع آید در ظاهر مذهب و رسن و چرخ در بیع نیاید
از بهر آنک ببنا پیوسته نیست و اگر زمینی بفروشد و اندرو کشت باشد یا تخم پراکنده
باشد بیع درست آید و تخم کشته در بیع نیاید و در زمین رها کنند تا تمام برسد
و اگر کشتی باشد که چند بار می درووند و باز بر می آید چون کرفس و طرخون و نعناع
و فارسی آنچ بر روی زمین ظاهر باشد در بیع نیاید و همچنین میوه درخت اصل
در بیع آید مشتری را باشد و همچنین اگر در وی نرگس باشد یا بنفشه اصل او در بیع
آید و آنچ شکفته باشد در بیع نیاید

باب الرد بالعیب

قال النبی صلی الله علیه وسلم من غشنا فلیس منا

هر که چیزی بفروشد امانت است که عیب آن پنهان نکند اگر پنهان کند خیانت
باشد و لکن بیع درست باشد ه و هر که چیزی خرد و در آن عیبی یابد که ندانسته باشد
رد تواند کرد که چون عیب دانست در وقت رد کند اگر وکیل یا بایع حاضر باشد و بمجلس حکم

رفتن

رفتن شرط نیست اگر بی عذری تاخیر کند پس از آن رد نتواند کرد و اگر بایع متواری یا غایب باشد
بمجلس حکم رد کند تا حاکم آن را بر دیگری عدلی نهد و اگر پس از آنک عیب بداند بکار دارد
[illegible] و عیب آن باشد که در عادت آن را عیب دانند و قیمت بدان کم شود و اگر
در دست مشتری هلاک شده باشد یا بنده باشد که آزاد کرده باشد پس عیب بدان
رد نتواند کرد اما ارش عیب از بایع باز ستاند و ارش آن باشد که بنگرند تا بسبب
آن عیب از قیمت بنده چند کم شده است مثلا قیمت او اگر عیب نداشتی صد درم بود
و با عیب نود درم از بها ده یکی باز ستاند ه و اگر بها ده درم باشد درمی باز ستاند
و اگر هزار درم باشد صد درم باز ستاند و اگر بکسی فروخته باشد پس عیب بداند
باز پس رجوع نتواند کرد اگر مشتری دوم بدان عیب باز دهد او به بایع باز دهد و اگر در
دست مشتری عیبی نو شده باشد پس بر عیب قدیم که در دست بایع بوده است واقف
شود بی رضا بایع رد نتواند کرد و اگر بایع رضا دهد و بر عیب نو باز پذیرد مشتری
اگر خواهد رد کند و اگر خواهد نگاه دارد و ارش نتواند خواست و اگر بایع عیب نو
نپذیرد مشتری ارش عیب قدیم بستاند ه و اگر مردی بنده خرد و آن بنده کسب کند
یا کنیزکی باشد ثیب کسی با او نزدیکی کند و کابین بستاند یا چارپای باشد بچه آورد
یا مرغی باشد خایه کند یا درختی بود میوه آرد پس مشتری بر عیب قدیم واقف شود
اصل را رد کند و زیادتها که حاصل شده باشد مشتری را ماند هرچند پس از قبض
حاصل شده باشد ه و گروهی گویند اگر بچه نو شود یا درخت میوه آرد اصل بعیب
رد نتواند کرد و مذهب سفین ثوری و اصحاب رای رحمة الله علیهم اینست ه

فصل

قال النبی صلی الله علیه وسلم لا تصروا الابل والغنم
للبیع فمن ابتاعها بعد ذلك فهو بخیر النظرین بعد ان یحلبها ان رضیها
امسکها وان سخطها ردها وصاعا من تمر ه پستان اشتر و گوسفند
مبندید بدان بهر فروختن را پس از آن هر که از آن خرد مخیر باشد چون بدوشید
اگر خواهد نگاه دارد و اگر خواهد باز دهد و یک صاع از خرما ه و اگر اشتری
یا گاوی یا گوسفندی را پستان ببندد تا شیر گرد آید پس بفروشد و مشتری پندارد
که این همیشه چنین بسیار شیر باشد پس بهل دو روز بیند داند که خیانت کرده اند مشتری را

رسد که بیع فسخ کند و در مقابله آن شیر که بکار برده است یک صاع خرما بدهند
این تقدیر بسبب آنکه صاحب شرع نهاده است صلی الله علیه و اگر بدل خرما صاعی گندم بدهد
یا جو گروهی گویند روا نباشد مگر برضای بایع و گروهی گویند واجب صاعی است
از غالب قوت آن شهر و رسول صلی الله علیه وسلم خرما از بهر آن گفت که غالب قوت
ایشان خرما بود و بقول ابوحنیفه بدین سبب رد نتوان کرده و اگر کنیزکی فروشد
و موی او جعد کرده باشد یا سیاه کرده باشد یا روی او بعلاج سرخ کرده باشد
چون مشتری بشوید بداند که سیاه موی و جعد موی و سرخ روی نیست مشتری را
آنکه رد کند و اگر بنده را جامه نانبائی پوشد یا جامه دبیران و مشتری گمان برد که
نانوا و دبیر است و نباشد رد نتوان کرد از بهر آنکه او بغلط فریفته شده است که هر کس
جامه عاریتی پوشد و اگر چیزی می خرد و پندارد که بسزا بهای خرد پس بداند که
بغبن خریده است رد نتواند کرد هر چند غبن بسیار باشد و اگر بایع گوید بچندین خریده ام
پس بداند که دروغ گفته است هم رد نتواند کرد مگر در مرابحه و مرابحه آن باشد
که چیزی بخرد پس بدانچ خریده باشد باز فروشد و سودی برسر آید روا باشد چنانک
گوید بصد درم سود ده یازده بتو فروختم مشتری بدین بخرد پس بداند که بایع آن کالا
بنود درم بیش نخریده است این بیع درست باشد و لکن این ده درم که بزیادت گفته است
سود آن از سر فرو نهند بر قول درست تر و بیع بنود درم و سود ده یازده باشد پس
مشتری را خیار باشد یا نه اندرین دو قول است بر یک قول خیار باشد از بهر خیانت را
و بر دیگر قول خیار نباشد از بهر آنکه چون خیانت فرو نهاده شد غبن آن از مشتری برخاست
و قولی دیگر هست که زیادتی فرو نهند و مشتری را خیار باشد و اگر چیزی بخرد و در دست
مشتری عیبی نو شود چون بمرابحه فروشد واجب باشد که خریدار را بگوید که این عیب
در دست من افتاده است اگر نگوید خیانت باشد و مشتری را خیار باشد هر چند با اصل
عیب دانا باشد و اگر کالائی خرد بصد درم و ده درم او را بران مؤنت افتد
چون مزد کیال و دلال و حمال و مزد خانه پس خواهد بمرابحه فروشد این مؤنتها روا
باشد که بر بها کالا ضم کند یا نه بنگریم اگر بلفظ خریدم می فروشد روا باشد که گوید
بصد و ده درم خریده ام و لکن گوید بصد درم خریده ام و ده درم نفقه وی کرده ام

بدین جمله و بسود ده یازده بتو فروختم روا باشد و اگر بلفظ خریدم نگوید گوید بصد و ده درم
بر من نشسته است بسود ده یازده بتو فروختم روا باشد و هر چه ازین کارها مشتری تن
خویش کرده باشد نشاید که مزد عمل خویش با بها ضم کند در هر دو لفظ جدا باید گفت
گوید بصد درم خریده ام و بر من است و مزد عمل من ده درم است بدین جمله و بسود ده یازده بتو فروختم

فصل روایت است از رسول صلی الله علیه وسلم نهی عن النجش
نجش فریفتن باشد در جمله حاشیت بیع و در جمله چیزها حرام است و مراد از نجش
آنست که مردی کالا بر بها دارد و دیگری بیاید و آن کالا را خریداری کند بزیادت
و مقصود او خریداری نبود از آن بود تا کسی دیگر بقول او فریفته شود و بزیادت بخرد
این مرد بدین فعل عاصی باشد و اگر کسی بقول او فریفته شود و آن کالا بخرد درست
باشد و او را خیار نباشد و در خبر است از رسول صلی الله علیه وسلم که گفت لا یبیعن
احدکم علی بیع اخیه و لا یسومن علی سوم اخیه
نشاید بر زبر بیع برادر بیع در آمدن اگر چیزی بخرد و هنوز در وقت خیار کسی بمشتری
آید که این بیع فسخ کن تا من بهتر ازین بها بتو فروشم یا با بایع آید گوید باز ستان تا من
بزیادت بخرم این نشاید و صورت سوم آن باشد که کالائی بستاند بخرد
و هر دو بر بهای معلوم اتفاق کنند یکی بیاید و بر بها زیادت کند یا بمشتری آید و گوید
یازده تا من بهتر ازین بتو فروشم هم نشاید هر چند هنوز با اول بیع نرفته است اما
اگر بر بها معلوم اتفاق نکرده باشند و کسی زیادت کند یا برین بزند هر کس بر بهای افزاید
روا باشد و در خبر است که رسول صلی الله علیه وسلم گفت لا تلقوا الرکبان فی
المبیع پیش کاروان باز مشوید مراد ازین آنست که کاروانی بدر شهر نزدیک آید
با متاع بازرگانی یکی از شهر پیش باز شود خواهد که چیزی از ایشان بخرد ارزان تر
پیش از آنک ایشان نرخ شهر بدانند این روا نباشد و اگر کسی چنین کند و می داند که
رسول صلی الله علیه نهی کرده است عاصی باشد پس اگر کالا بخرد بکم از نرخ شهر
و چون کاروان بشهر درآیند و نرخ شهر بدانند روا باشد که آن عقد فسخ کنند و کالا باز ستانند

باب السلم

روایت است از رسول صلی الله علیه وسلم که گفت من اسلف فلیسلف فی کیل معلوم

ووزن معلوم الی اجل معلوم ٥ سلم آن باشد که عوضی معجل بدهند در مقابله
چیزی در ذمت صفت آن بیان کرده و شرط سلم آنست که عوض کمی دهند در مجلس
عقد تسلیم کند اگر در وقت عقد معین نباشد روا باشد مثلا گوید دیناری زر بتو سلم دادم
در فلان چیز پس در مجلس معین کند و تسلیم کند و آنچه در وسلم می دهند پنج شرط روا باشد
یکی آنکه در ذمت باشد اگر معین باشد روا نباشد و دوم آنکه مقدار آن معلوم باشد
بکیل یا بوزن و اگر در موزون مکیل سلم دهند یا در مکیل موزون روا باشد و اگر جامه
باشد بارش معلوم کند و سوم صفات آن معلوم کند هر چه قیمت بدان مختلف شود بگوید
گندم کوهی یا آبی یا کرباس بارنگ یا ستبر و همه چیزها را همچنین بیان کند چهارم باید که آن
چیز فراخ یافت شدن روزی که اجل بیاید اگر در وقت عقد نایافت باشد لکن چون اجل
بیاید یافت خواهد بود روا باشد و اگر در آن وقت نایافت باشد یا نادر یافت شود روا نباشد
و بقول ابوحنیفه رحمة الله علیه از وقت عقد تا آن وقت که اجل بیاید یافت باشد
پنجم آنکه جایگاهی که آنجا تسلیم کند بیان کند و گروهی گویند اگر موضع تسلیم بیان نکند
درست باشد و در موضع عقد تسلیم باید کرد مگر که این عقد در بیابان باشد یا در موضعی
که نه جای تسلیم باشد واجب آید بیان کردن موضع تسلیم و اگر سلم دهند در چیزی بی اجل
روا باشد و اگر با اجل سلم دهند اجل بیان باید کرد بروز یا بماه یا بسال اگر گوید تا وقت
نوقان یا وقت درودن روا نباشد و بقول بعضی از اهل علم سلم بی اجل روا نباشد و مذهب
مالک و اصحاب رای است و سلم در جانور روا باشد و سن و اصل و رنگ و صفت بیان کند
و گروهی از اهل علم سلم در جانور روا ندارند و مذهب سفیان ثوری و اصحاب رای است
و سلم در دو چیز بهم آمیخته چون حلوا و غالیه و مانند آن روا نباشد و در گوشت روا
باشد جنس و موضع و چرایی و نرواری بیان کند و شیر همچنین ٥ و در سر و پاچه روا نباشد
و در پوست جانوران هم در اصل خلقت روا نباشد و در دیگ و پاتیله و آفتابه روا نباشد
و در پوست زیرا آنکه جوانب آن مختلف باشد صفت نتوان کرد و در کمان و تیر و کفش و موزه
روا نباشد که هر یکی را وزن و خردی و بزرگی و کردی و درازی صفت باید کرد و یافتن
بر آن صفت نادر باشد و اگر در چیزی سلم دهند پس آن چیز نایافت شود چنانکه در آن شهر
و در دیهها نزدیک بدان شهر یافت نشود عقد منفسخ شود سرمال باز ستانند و قولی دیگر

که چند چیز مختلف است
هر یک را صفت نتواند کرد
و در جواهر و مروارید روا
نباشد صح

هست

هست که عقد منفسخ نشود و لکن سلم دهنده اگر خواهد عقد فسخ کند و سرمال باز ستاند
و اگر خواهد صبر کند تا یافت شود **فصل** روایت است از ابی رافع
رضی الله عنه که گفت اِسْتَسْلَفَ رسول الله صلی الله علیه وسلم بَكْرًا فَجَاءَتْهُ
اِبِلٌ مِنَ الصَّدَقَةِ فَاَمَرَنِي اَنْ اَقْضِيَ الرَّجُلَ بَكْرَهُ فَقُلْتُ لَمْ اَجِدْ فِي
الْاِبِلِ اِلَّا جَمَلًا خِيَارًا فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وسلم اَعْطِهِ اِيَّاهُ
فَاِنَّ خَيْرَ النَّاسِ اَحْسَنُهُمْ قَضَاءً ٥ هر چه سلم در آن روا باشد وام ستدن
آن روا باشد چون زر و سیم و حبوب و جامه و جانور و شتران مگر که کنیزکی بخرد
وطی او حلال باشد گروهی روا ندارند وام ستدن چنین کنیزک از بهر آنکه باشد که وطی کند
پس باز دهد مانند شود بکسی که کنیزک از بهر وطی بعاریت ستاند و اگر چیزی وام
دهند و منفعتی شرط کند چنانک زر قراضه دهد بشرط آنکه درست باز رساند یا زیادت
یا بهتر باید یکی شهری یا بشرط آنک فلان چیز از من بخری یا بمن فروشی فلان چیز یا منفعت
فلان چیز بمن دهی یا بضاعت من بفلان شهر بری روا نباشد و ربا باشد ٥ اما اگر
بی شرط وام دار بهتر باز دهد حلال باشد پیغمبر علیه السلم گفت اِنَّ خَيْرَ النَّاسِ
اَحْسَنُهُمْ قَضَاءً بهترین مردمان آنست که وام بهتر باز دهند اما اگر وام دهد بشرط
آنک فلان کس بنزیر فتاری کند یا فلان چیز رهن کند روا باشد از بهر آنکه این
استوار کردن وام است نه منفعت طلب کردن اگر شرط کند که منفعت گرو
او را باشد حرام باشد و اگر وام دهند که با جل معلوم یا بفلان وقت باز دهند درست
باشد لکن اجل لازم نشود و روا باشد که پیش از اجل باز خواهد ٥ و اگر چیزی وام دهد
مثل آن چیز باز باید داد و زر نباشد مانند مثلی و متقوم از بهر آنکه رسول صلی الله علیه وسلم
اشتری بوام بستند و هم اشتر بفرمود باز دادن و اشتر متقوم است ٥ ٥

خویشتن را اندر

باب الرهن

قال الله تعالی وَاِنْ كُنْتُمْ عَلٰى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ گرو استواری وام
باشد هر که را در گردن کسی حقی باشد مالی لازم بسبب وامی که داده باشد یا سلم داده باشد
یا بها چیزی که فروخته باشد یا مزد جایی که با جارت داده باشد یا کابین زن باشد وام دار بدان
حق چیزی گرو کند روا باشد تا اگر خداوند وام حق خویش نتواند ستدن گرو بفروشد حق خویش

ازان بردارد و جای وقف را و مادر فرزند را و مکاتب را گرو نشاید کرد از بهر آنک
بیع اینها روا نباشد و بمال کتابت از مکاتب گرو نشاید ستد و هر وامی که گرو ستدن
بران روا باشد اگر کسی ان وام را ضمان کند روا باشد اما بدرستکاری روا باشد در
هر چه گرو دران روا نباشد وان ضمان درست ه اگر چیزی بخرد پس ازانک مشتری
بها داده باشد کسی از بها را ضمان کند تا اگر روزی کالا را مستحقی پدید اید و از
دست مشتری بیرون کند مشتری بها بدین ضامن رجوع کند این ضمان روا باشد و گرو
بدین چون روا نباشد ه و گرو کردن پیش از آنک حق ثابت شود روا نباشد و اگر گرو در بیع
شرط کنند گوید این کالا بتو فروختم بچندین بشرط آنک فلان کالا مرا گرو کنی یا گوید
بتو فروختم و فلان کالا گرو ستدم بدین بها مشتری گوید بخریدم و گرو دادم درست اید
و اگر چیزی بکسی گرو کند تا تسلیم نکند بگرو ستاننده لازم نشود اگر منقول باشد گرو
ستاننده قبض کند برضای راهن و اگر ضیاع باشد دست ازان کوتاه کند و بگرو
ستاننده سپارد و اگر گرو کننده تسلیم نکند لازم نکنند ه پس اگر گرو
در بیعی شرط کرده باشند بایع را اید که بیع را فسخ کند و چون گرو تسلیم کرد از جهت
گرو کننده لازم شد نتواند باز پس ستدن تا از وام هیچ باقی باشد ه و اگر بعضی از
عین مشاع گرو کند مثلا نیمی یا سیکی روا باشد پس جمله تسلیم باید کرد تا گرو لازم شود
و منفعت گرو کننده را باشد و بوجهی انتفاع گیرد که در قیمت گرو و در عین ان
نقصان نیاید و اگر جانوری باشد که شیر دهد شیر گرو کننده را باشد و بقول
ابوحنیفه رحمة الله علیه منفعت گرو معطل باشد و گرو در دست گرو ستاننده
امانت باشد اگر هلاک شود بی تعدی از گرو دارنده ضمان واجب نیاید و از وام
هیچ نیفتد ه و اگر گرو کننده خواهد که گرو بفروشد بی دستوری گرو دارنده
روا نباشد ه و اگر بنده باشد ازاد کند ازاد شود بیک قول همچنانک بیع درست نیاید
و بقول دیگر اگر این گرو کننده توانگر است ازاد شود و قیمت بنده گرو کند و قول دیگر
هست که ازاد شود بهمه حال و مذهب ابوحنیفه رحمه الله اینست و گرو دارنده اگر خواهد که
گرو بفروشد در وام خویش روا نباشد بی دستوری گرو کننده و بدستوری او روا باشد
اگر دستوری ندهد و وام بنگزارد بقاضی بردارد و وام درست کند تا قاضی بفروشد

واگر

واگر بقاضی دست نتواند کرد خود بفروشد و اگر چیزی گرو کند و شرط کند که در دست
فلان عدل نهند روا باشد پس آن عدل را روا نباشد که ان کالا بیکی ازیشان باز دهد
بی دستوری دیگر و نشاید که بفروشد بی دستوری هر دو و چون بدستوری ایشان
بفروشد بها در دست او امانت باشد و اگر بها در دست او هلاک شود از ضمان گرو کننده
باشد ه و بقول ابوحنیفه رحمه الله علیه از ضمان مرتهن باشد

باب الافلاس

روایت کنند از ابو هریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم
قَالَ اَیُّمَا رَجُلٍ اَفْلَسَ فَاَدْرَکَ رَجُلٌ مَالَهُ بِعَیْنِهِ فَهُوَ اَحَقُّ بِهِ مِنْ غَیْرِهِ
اگر کسی اوام کرد اید تا مال او با وام وفا کند بروی حجر نکنند چون اوام زیاده
شود و اوام خواهان از قاضی درخواهند قاضی بروی حجر کند و در تصرف بروی
فرو بندد تا اوام زیادت نکند ه و چون قاضی بروی حجر کرد اگر کسی کالایی فروخته باشد
و بها بروی باشد و عین کالا برجای باشد بایع را اید که بیع فسخ کند و کالا باز ستاند
و همچنین اگر خریدار کالا ببرد و بروی اوام باشد زیادت از ترکه بایع را روا باشد که
بیع فسخ کند و کالا را باز ستاند ه و همچنین اگر مشتری ان کالا بکسی گرو کرده باشد
گرو ستاننده بهای آن اولیتر باشد بایع بیها با دیگر اوام داران برابر باشد همچنانک
کالا برجای نباشد و اگر کالا در دست مشتری نقصان گرفته باشد بافت اسمانی
بایع اگر بیع فسخ کند بر مشتری هیچ واجب نشود بسبب نقصان و قاضی چون بر مفلس
حجر کرد مال او در وام او بفروشد و باید اجابت کند از بیم هلاک و مونت علف
و بیع ضیاع باخر دارد و هر چیزی در بازار ان چیز بفروشد و کم از بهای بفروشد
و بها در دست امینی نهد تا جمله شود پس میان اوام داران قسمت کند ه و اگر
در دست امین چیزی هلاک شود از ضمان مفلس باشد ه و اگر مفلس پس ازانک قاضی
بروی حجر کرد کالا بفروشد یا بخشد یا بنده ازاد کند درست نباشد و اگر در ذمة
چیزی بخرد روا باشد و اگر پس از حجر اوامی بروی افتد با وام داران قدیم در مال
قدیم برابر نباشد تا مال از اوام داران قدیم بسر نیاید با وام خواه نو ندهند ه اما
اگر پس از حجر اقرار کند با وامی که بروی افتاد دست پیش از حجر مقبول باشد بر قول
درستتر و با وام خواهان پیش از حجر برابر باشد و تا مال مفلس فروخته نشود هر روز

نفقهٔ وی و عیال وی و کسی که در نفقهٔ او باشد از مال او می‌دهند چون بازخواند یک روزه
نفقه وی و عیال وی را و یک دست جامه که بحال امثال او درخور باشد اندران فضل
بگذارند و باقی بر وام داران صرف کنند و بنده که دارد و مسکن بفروشند هرچند بدان
محتاج باشد

باب من یصح تصرفه ومن لا یصح تصرفه

قال الله تعالی وابتلوا الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح

از مکلف مطلق درست باشد و مکلف آنکس باشد که عاقل و بالغ باشد و مطلق آن باشد
که بروی حجر نباشد و آنکس که مکلف نباشد چون کودک و دیوانه هیچ تصرف
از وی درست نباشد تا اگر کالائی خرد و او را می‌ستاند و در دست او هلاک شود یا
هلاک کند بروی هیچ نباید و اگر بها داده باشد ولی از بها از بایع باز ستاند
اما اگر کالا کسی نه آنکه بخود هلاک کند تاوان واجب شود در مال او و اما آنکس که
مکلف باشد لکن مطلق نباشد بعضی از تصرفات درست باشد و بعضی نباشد و حجر
مکلف بر دو نوع است یکی از بهر حق او را چون حجر سفیه و دوم از بهر حق دیگر کس
چون حجر بنده از بهر خواجه و حجر مفلس از بهر اوام داران و حجر بیمار از بهر وارث
هر تصرف که ضرر با ایشان باز نیاید از اینها درست آید اما سفیه آن باشد که از
دو خصلت یکی در او باشد اما فساد دین که معصیتی میکند گواهی بدان رد شود و اما
اسراف در مال که مال در چیزی نفقه می‌کند که اندران نه ثواب آن جهانی باشد
و نه تماشای این جهانی چون کودک بالغ شد نشاید که ولی مال بدو دهد تا آزمایش
کند اگر رشید باشد هم در مال و هم در دین مصلح باشد مال بدو دهد و اگر در دین یا
مال مصلح نباشد مال نشاید بدو دادن و تصرف این سفیه در مال درست نباشد
هرچند بدستوری ولی باشد و اگر چیزی بخرد یا وام بستاند و در دست او
هلاک شود یا هلاک کند هیچ نباید بروی اگر بها داد است ولی باز ستاند همچون
کودک اما نکاح او درست آید بدستوری ولی و اگر طلاق دهد یا برافکند بی دستوری
ولی و اگر زن را خلع کند درست آید و اگر برده آزاد کند آزاد کرده شود و اگر کسی را
بکشد قصاص واجب شود و کودک که بالغ شد و رشید نباشد حجر از وی برخیزد
و اگر رشید باشد حجر از وی برخیزد اگر پس از آن سفیه شود چنانکه مال اسراف کردن

مال

گیرد

گیرد یا در دین فساد کند محجور نشود و لکن قاضی بروی حجر کند و از تصرف باز دارد و خرید و
فروخت بنده بی دستوری خواجه درست نباشد و اگر چیزی بخرد یا وام ستاند بی اجازت
خواجه و در دست او هلاک شود یا هلاک کند بایع را در حال هیچ نباید اگر چیزی
از اینها بستد است خواجه باز پس دهد و قیمت کالا را او در ذمت بنده باشد چون آزاد
شود طلب می‌کند اما اگر بنده کالا کسی هلاک کند یا کسی را بخطا بکشد قیمت کالا
و دیت کشته در ذمت او باشد او را بفروشند قیمت کالا و دیت کشته از بهای او
بدهند اگر قیمت بدان وفا نکند بر خواجه چیزی دیگر واجب نیاید و اگر خواهد که خواجه
ضمان جنایت بدهد و بنده را نگاه دارد روا باشد پس آنچ کمتر باشد از قیمت بنده یا قیمت
کالا که هلاک کرده بر خواجه آن کمتر واجب آید و اگر خواجه بنده را دستوری دهد
در بازرگانی و تصرف کردن تصرف او درست آید و اگر مالی بوی داده باشد و در آن
تصرف می‌کند در ذمت می‌خرد اگر صید کند یا هیزم آرد روا باشد که بدان صرف کند
و اگر کسی بروی جنایت کند ارش جنایت در مال تجارت نباشد و اگر اوام بمعاملت بروی
گرد آید از مال تجارت که در دست او باشد از کسی که کند بگزارد و اگر مالی که در دست
دارد با وام وفا نکند او را بدان اوام بفروشند و بقول ابوحنیفه رحمة الله علیه بفروشند
و اگر جنایتی کند او را در آن جنایت بفروشند بالاتفاق و اگر خواجه بروی حجر کند و بروی اوام باشد
از مالی که در دست غلام باشد اوام بگزارند اگر مال بدان اوام زیادت آید در ذمت
غلام باشد تا آزاد شود بگزارد و اگر بنده بی دستوری خواجه زن کند درست نیاید
و اگر بدستوری وی نکاح کند درست آید و نفقه و کابین در کسب بنده باشد و اگر
طلاق دهد یا خلع کند درست آید و اگر خواجه بی دستوری غلام او را زن دهد درست
نیاید بقول ابوحنیفه رحمه الله درست آید همچنانکه کنیزک را شوی دهد بی دستوری وی
درست آید بقول ابوحنیفه رحمه الله

فصل

قوله تعالی وان کان الذی علیه الحق سفیها او ضعیفا او لا یستطیع ان یمل هو فلیملل ولیه بالعدل

تصرف در مال کودک و دیوانه پدر او کند یا پدر پدر چون پدر
نباشد و تصرف بشرط نظر تواند کرد و روا باشد که مال او بخویشتن فروشد
و از خویشتن او را بخرد و هر دو جانب عقد تولی کند و اگر پدر و پدر پدر ندارند

بنگریم اگر پدر کسی را وصی کرده باشد در حق اطفال خویش وصی تصرف کند در مال او
بشرط نظر و اگر وصی نکرده باشد قاضی کسی را قیم کند که امین باشد پس وصی و
قیم را روا نباشد که مال ایشان بخویشتن فروشند و هر دو جانب عقد تولی کند و روا
باشد که کالا ایشان بنسیه بفروشند بشهد دو عدل روا باشد که بکالا عوض
کنند بشرط نظر و روا باشد که بسفر بیرون برند و بضاعت بفرستند بدست کسی
امین چون راه امن باشد اگر در راه خوف باشد روا نباشد و ماذون ولی نباشد مگر که پدر
یا جد از پس مرگ او را وصی کند یا قاضی قیم کند و چون کودک بالغ شد و رشید باشد
حجر از وی برخیزد و بلوغ کودک پسر یا دختر بران باشد که پانزده ساله شود یا پیش از
پانزده سالگی احتلام افتد از دو یکی را یا دختر را حیض افتد و پیش از نه سالگی احتلام و حیض
نباشد

باب الصلح قال الله تعالی

والصلح خیر ه اگر مردی بر دیگری او امی دعوی کند یا عین مالی و مدعی علیه
مقر باشد پس مدعی با او صلح کند بر آنک عوضی از وی بستاند یا صلح کند در آن که بعضی از آن
که بعضی از آن حق بگذارد یا بعضی از آن عین بوی رها کند و باقی بستاند روا باشد هر چه ازو دعوی
می کند و آنچ برو صلح می کند معلوم باشد پس اگر عوضی بستاند چنانک عینی برو دعوی
می کند و با او چیزی دیگر صلح کند یا او امی دعوی کند پس بر عینی صلح کند و مدعی علیه قبول
کند درست باشد بلفظ صلح و حکم آن حکم بیع باشد پس اگر آنچ دعوی می کند او ام است عوض
در مجلس باید که قبض کند و شرط نیست که در عوض صلح معین باشد و گفته اند که اگر مال ربا باشد
در آن مجلس قبض شرط نیست و اگر صلح بر آن باشد بعضی رها دهد چنانک ده درم دعوی
کند و به پنج درم صلح کند روا باشد ه و همچنان باشد که گردن مدعی علیه از پنج درم
بری کند و اگر عینی دعوی کند بر یک نیمه صلح کند چنان باشد که دیگر نیمه بمدعی علیه
بخشد و بلفظ صلح درست باشد و قبول مدعی علیه شرط باشد و در بیزار کردن
قبول حاجت نباشد ه اما اگر کسی مالی دعوی کند و مدعی علیه منکر باشد صلح درست
نباشد و صلح خواستن از جهت مدعی علیه اقرار نباشد بمال و بقول مالک و اصحاب
رای صلح در حال انکار درست باشد ه اما اگر بیگانه از جهت مدعی علیه کی
منکرست با مدعی صلح کند بنگریم اگر بیگانه چنین گوید مدعی را که مدعی علیه در باطن

مقر

مقر هست لکن می ترسد اگر بظاهر اقرار آرد تو با وی صلح کنی این مال من از دست یا با من
صلح کن مدعی بدان صلح کند درست بود ه اما اگر بیگانه گوید مدعی علیه منکرست
و مرا هم معلوم نیست این کالا بستان و با من صلح کن روا نباشد ه اما اگر بیگانه
گوید مدعی علیه منکرست و لکن من می دانم که تو در دعوی صادقی از جهت خویش این کالا
من بدهم تا خصومت از میان شما برخیزد بنگریم اگر دعوی او ام باشد درست آید
همچنانک او ام دیگر کس بی رضای او بدهند ه و اگر دعوی عین باشد گروهی روا دارند
از بهر آنک مدعی علیه منکرست و گروهی روا ندارند از بهر آنک مال دهنده مقر نیست
و اگر بیگانه گوید مدعی علیه منکرست و مرا معلوم است که تو صادقی آنچ دعوی می کنی
من خویشتن این کالا با خویشتن از تو بستانم بنگریم اگر آنچه دعوی می کند او ام است روا نباشد
بیع او ام بدیگر کس و اگر عین است روا باشد هرگاه که این بیگانه را قوت آن باشد
که از مدعی علیه بستاند

فصل

روی عن النبی علیه السلام
لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام ه هر کوی که بن بسته باشد صحن
آن کوی مشترک باشد میان کسانی که سرای ایشان در آن کوی باشد و نشاید هیچ کس را
از اهل آن کوی که بر در سرای دکانی کند یا ساباطی بدر بیرون زند الا بدستوری اهل
کوی و رضای آنک سرای او پست بن کوی باشد شرط نیست و کسی که پیش سرای او
بن کوی باشد روا نباشد اورا که در بدان کوی آرد مگر برضای اهل کوی اگر بر دیوار
روزنی گشاید شاید و اگر یکی از اهل کوی در سرای خویش از آنجا که هست پیشتر آرد
روا باشد و اگر بنا بان کوی و پیشتر برد روا نباشد بی دستوری دیگران اما شاه راه
و صحن کوی بن گشاده حق همه مردمانست اگر کسی خواهد که در سرای بشارع آرد کسی
را نرسد که او را باز دارد و اگر سر دیوار چوبی براه بیرون نهد یا بر در خانه دکانی کند
یا درختی نشاند بنگریم اگر گذرنده را از آن رنج باشد که راه تنگ کند یا زیر ساباط گذشتن
دشوار باشد باز دارد و اگر راه تنگ نکند و عماری زیر ساباط آسان بیرون می آید
باز ندارند هر چند در مقابله سرای دیگر کس باشد و صلح کردن از آن چیزی که بستاند
روا نباشد و بقول ابوحنیفه اگر کسی منازعت کند باز دارند و صلح روا باشد و اگر
کوی بسته باشد سر بنا براه بیرون آرند بی دستوری اهل کوی روا باشد و اگر صلح کنند

با وی صلح نیز روا نباشد از بهر آنک بیع هوا روا نباشد اما اگر بساباطی بنا کند و خواهد
که سر چوب بر دیوار همسایه نهد معروف آنست که همسایه بدان رضا بدهد
و اگر رضا ندهد اکراه نکنند پس اگر رضا دهد نگریم اگر سر دیوار عاریت دهد تا چوب
بر آنجا نهد تا بر وی بنا کند روا باشد پس از آنک آنچ بر آنجا خواهد نهاد از چوب و خشت
بیان کند از بهر آنک دیوار از بار گران نگرد بخلاف زمین که اگر بهر بنا بعاریت دهد
روا باشد و بیان آلت شرط نیست ، و اگر از عاریت رجوع کند پس از آن که بنا کرده باشد
نیابد او را که بنای او را بیکار فرو دارد اگر خواهد بها زد فرا دهد و اگر خواهد
ضمان نقصان بدهد و اگر سر دیوار با بیشخانه بفروشد بکسی تا بر او بنا کند روا باشد
و آلت بیان باید کرد ، و اگر باجارت دهد آلت و مدت بیان کند و اگر خانه باشد
دو پوشش زیر یکی را و زبر دیگری را و ویران شود اگر خداوند پوشش زیرین بنا کند
خداوند پوشش زبرین بنا کند و اگر خداوند پوشش زیرین بنا نکند اکراه نکنند ولکن نباید
او را که خداوند زبر باز دارد از آن که بنا زیرین با آلت خویش برآرد پس زبرین بنا کند
چون برآورد و بنا کرد نشاید که خداوند زبر را گوید بنا باز کن تا من از مال خویش بنا کنم
و لکن اگر خواهد قیمت بنا زیرین باز دهد تا ملک وی شود ، و اگر جوی باشد یا چاهی
مشترک میان دو تن و یک شریک موافقت نکند در پاک کردن اکراه نکنند مگر بر طریق
معروف و اگر دیگر شریک پاک کند نیز رجوع نتواند کرد ، و اگر درخت مردی شاخ
زند و بهوای سرای همسایه بیرون شود همسایه را باید که او را تکلیف کند تا هوای ملک او
خالی کند اگر نکند همسایه آن شاخ ببرد یا در خانه خویش آتش کند و آن شاخ بسوزد
بر وی هیچ نباشد و اگر صلح کند بر آن که خداوند درخت چیزی بدهد تا رها کند
روا نباشد صلح بر هوا و اگر سرای باشد مشترک میان دو کس زیر یکی را و زبر یکی را و در
صحن منازعت کنند نگریم اگر راه کنند بنا زبر با صحن باشد صحن همه
مشترک باشد میان هر دو و اگر در میان صحن باشد تا آنجا که راه صحن بام است مشترک
باشد و باقی خداوند زیر را باشد

فصل

روی عن رسول الله
صلی الله علیه وسلم نهی عن قسمة الضرار هر مالی که مشترک باشد میان جماعتی
و قسمت نپذیرد چنانک میان ایشان بر سویت قسمت توان کرد هر یکی از نصیب خویش

بس

بکیل یا وزن روا باشد و اگر گندم شود
بکیل قسمت باید کرد

پس از قسمت منفعت نتواند گرفت هر کدام از ایشان که قسمت خواهد او را اجابت نکنند
و اگر یکی موافقت نکند قاضی او را اکراه کند و میان ایشان قسمت کند و قسمت را
حکم بیع باشد تا اگر میان ایشان زر باشد یا سیم بترازو قسمت باید کردن بوزن
درست نباشد ، و اگر انگور باشد یا گوشت در قسمت آن روا نباشد چنانک بیع آن
بیکدیگر روا نباشد و قول دیگر هست که قسمت حکم بیع ندارد مقصود از وجدا کردن
نصیب هر یکیست از شریکان بدین قول قسمت گوشت و میوه تر بترازو روا باشد
و قسمت زر و سیم بکیل و قسمت گندم و جو بترازو روا باشد ، و اگر جای باشد یک نیمه
وقف و یک نیمه ملک قسمت آن روا نباشد بر قول آنکه قسمت بیع نهد و بر قول دیگر
روا باشد ، و اگر جای باشد قسمت نپذیرد چون گرمابه و آسیا و چاه اگر یکی قسمت خواهد
اجابت نکنند مگر که شریک رضا دهد یا مواضعه بنهند هر یکی مدتی انتفاع می‌گیرند
و اگر جای باشد یک جانب از و بهتر و یک جانب از و کمتر هر جانبی را جدا قسمت کنند
اگر یکی خواهد جانب بهتر برگیرد و چیزی باز دهد نتواند مگر باتفاق یکدیگر و اگر
موافقت نکنند دیگر را اکراه نکنند و چون اتفاق کردند بیع باید کرد ، و همچنین اگر
میان ایشان دو نوع مال باشد یکی خواهد که یک نوع برگیرد و دیگر شریک نوع دیگر روا نباشد مگر
باتفاق یکدیگر و بیع باید کرد تا درست باشد

باب الحواله

قال النبی صلی الله علیه وسلم مطل الغنی ظلم و اذا اتبع احدکم
علی ملی فلیتبع اگر مردی را در گردن دیگری اوامی باشد چه کالا یا مزد
جای یا قیمت کالا که هلاک کرده باشد یا چیزی اوام داده باشد و این اوام دار را هم
از آن نوع بر دیگری مالی باشد و اوام خواه خویش را بدانکس حوالت کند روا باشد هر چند
سبب اوامها مختلف باشد و رضای حوالت کننده و قبول حوالت پذیرنده شرط است
در درستی حوالت اما رضای آنکس که بدو حوالت می‌کند شرط نیست بر قول درستر چون
خداوند اوام بپذیرفت اوام او از گردن حوالت کننده بیفتاد نشاید که بوی رجوع
کند هر چند آنکس که حوالت پذیرفته است منکر شود یا مفلس شود یا بمیرد حوالت
کننده رجوع نکند و بقول بعضی از اهل علم اگر منکر شود و سوگند خورد یا مفلس شود و بمیرد
حوالت کننده رجوع کند و مذهب ابو حنیفه رحمه الله علیه اینست

باب

الضمان قال النبی صلی الله علیه وسلم الزعیم غارم یعنی پذیرفتار
اوام تاوان دار آن باشد ۰ اگر کسی را در گردن دیگری اوامی باشد کسی آنرا پذیرفتاری
کند روا باشد و اوام از گردن اوام دار نیفتد و لکن خداوند اوام اگر خواهد
پذیرفتار را گیرد و خواهد اوام دار را پس اگر پذیرفتار آن اوام بدهد تا اوام خواه
را بدیگری حوالت کند همچون گزاردن اوام باشد چو از گردن اوام دار برخیزد
و روا باشد پذیرنده را که از آنکس که پذیرفته باشد رجوع کند اگر پذیرفتاری
بدستوری او کرده است و اگر بی دستوری او کرده روا نباشد و رجوع کردن هرچند
بدستوری او گزارده است ۰ و ضمان مال المجهول درست نیاید بانکه می داند که کدامی پذیرد
و از کی می پذیرد و چند می پذیرد و اگر مردی اوامی ضمان کند و از آن ضامن دیگری
ضمان کند روا باشد ۰ پس اگر اوام دار آن اوام بگزارد یا اوام خواه را بکسی حوالت کند
یا اوام خواه گردن او بیزار کند پذیرفتار از ضمان بیرون آید ۰ و اگر اوام خواه پذیرفتار
اول را بیزار کند پذیرفتار دوم از پذیرفتاری بیرون آید اما اوام از اوام دار نیفتد
و اگر خواه اوام داری پذیرفتاری حوالت کند همچنان باشد که از او بستانند پس او اوام
با اوام دار رجوع کند اگر ضمان بدستوری وی کرده است ۰ و اگر مردی بمیرد و در
گردن او اوام باشد کسی آن اوام را ضمان کند روا باشد هرچند مرده هیچ ترکه
نمانده باشد و بقول ابوحنیفه رحمه الله علیه ضمان از مرده درویش درست نیاید
و اگر یکی را بدیگری اوامی باشد یا دعوی مالی باشد کسی تن آنکس را پذیرفتاری کند
درست آید بر ظاهر مذهب و بقول ابوحنیفه و بیشتر اهل علم هرگاه که مدعی طلب کند
واجب آید بر پذیرفتار حاضر کردن او ۰ و اگر آنکس بمیرد یا بگریزد یا خویشتن
پنهان کند و پذیرفتار عاجز گردد از حاضر کردن او بر پذیرفتار هیچ واجب نیاید
و پذیرفتاری تن کسی که بر وی عقوبتی باشد چون قصاص یا حد درست نیاید و اگر کسی را
در دست کسی امانتی باشد و دیگری آن امانت را پذیرفتاری کند درست نیاید ۰
و اگر در ضمان او باشد چنانکه چیزی غصب کند یا بعاریت ستاند یا بخرد کسی آن
کالا ضمان کند خداوند کالا بوی رساند گفته اند حکم این پذیرفتاری تن است
هرگه کی روا داریم اگر کالا در دست آنکس که دارد هلاک شود بر پذیرنده هیچ چیز
نیاید

نیاید و اگر کسی مالی را پذیرفتاری کند یا تن کسی را بشرط آنکه او مخیر باشد هرگاه که
خواهد تن خویش را از پذیرفتاری بیرون آرد یا آنکه مال بدهد تا او در اختیار در ضمان
درست نیاید ۰

باب الشرکة

روی عن ابی هریرة قال ان الله تعالی یقول انا ثالث الشریکین ما لم
یخن احدهما فاذا خانه خرجت من بینهما شرکت در معاملت بر چند نوع است یکی شرکت
عنان دیگر شرکت وجوه دیگر شرکت ابدان دیگر شرکت مفاوضه و از این
انواع شرکت عنان درست باشد و دیگر از باطل و بقول سفین ثوری و اصحاب رای
همه درست باشد ۰ و صورت شرکت عنان آنست که هر یکی مقداری زر یا سیم
بوزن معلوم بهم بیامیزند پس گویند در این مال عقد شرکت بستیم و هر یک مر
دیگر را دستوری دهند در تصرف پس سود و زیان بر قدر مال باشد اگر مالها
بوزن یکسان باشد سود و زیان بدو نیم کنند و اگر مالها بر تفاوت باشد سود و زیان
بر تفاوت باشد ۰ و شرط است که مال هر دو از یک نوع باشد پس اگر از جهت
یکی زر باشد یا از جانب یکی سیم و یا از جانب یک درست باشد و از آن دیگر قراضه
یا ضربها مخالف باشد روا نباشد ۰ و اگر مالها برابر باشد شرط کنند که سود
بر تفاوت باشد یا اگر مال بر تفاوت باشد شرط کنند که سود یکسان باشد شرکت فاسد
باشد و هرگاه که شرکت فاسد شد بشرطی تصرف شریک روا باشد با فساد شرکت
از بهر آنکه خداوند مال دستوری داده است او را در تصرف کردن پس بنگریم اگر
تصرف هر کس بر قدر مال او باشد چنانکه مالها برابر باشد مزد عمل واجب نشود
هیچکس را بر دیگر و اگر مزد عمل یکی ده درم باشد و از دیگر را بیست درم آنکس که
مزد عمل او بیست درم است پنج درم بیشتر از خویش بشریک رجوع کند تا برابر باشند
و عقد شرکت بر زر و سیم درست باشد اما در کالایی که برابر تلف آن قیمت واجب آید
روا نباشد چنانکه هر یکی جامه دارد یا بنده عقد شرکت بر آن درست نیاید
اگر هر یکی یک نیمه کالا خویش بیک نیمه کالا دیگر بفروشند تا هر دو مشترک باشند
پس یکدیگر را تصرف دستوری دهند تا بفروشند و بر بها شرکت بندند
روا باشد و اگر میان ایشان چیزی مثلی باشد چون گندم و جو هم بیامیزند

اوام

بر یک قول شرکت درست آید و بقول دیگر درست نیاید همچنانک عقد قراض جز
بزر و سیم درست نیاید ه و شرکت وجوه آن باشد که مال در میان نباشد دو تن
کوشند در ذمت کالای خریم و فروشیم و سود بدو نیم ه و شرکت ابدان آن باشد که
دو تن بنشینند و روز بهم کاری کنند تا هرچه سود آید از عمل ایشان میان ایشان
باشد این هر دو نوع شرکت باطل باشد سود عمل هر کسی او را باشد و آنچ در ذمت
خرد مالک خرنده باشد و بها در گردن او باشد ه و شرکت مفاوضه ابو حنیفه رحمه الله
روا دارد بزر و سیم بشرط آنک از آن جنس ایشان را مال دیگر نباشد و سرمال هر دو
یکسان باشد و هر دو مسلمان باشند و آزاد پس هر که از ایشان چیزی خرد یا لقطه
بیابد میان هر دو باشد ه و اگر تاوانی بر یکی او فتد بسبب غصب یا جنایت
دیگر را بدان بگیرند و این احکام مخالف اصول شرعست ه و هرگاه که شرکت
عنان بسته شد میان دو تن نشاید یک شریک را که بمال شرکت چیزی خرد که در آن
غبن بسیار باشد یا بنسیه فروشد مگر بدستوری شریک اگر چیزی بغبن فاحش
بخرد بنگریم اگر بعین مال شرکت خرد در نصیب شریک باطل باشد و اگر در ذمت خرد
بیع درست باشد و بها از مال خویش باید داد ه و اگر بمال شرکت کالای خرد پس
بیند که با عیب است رد تواند کرد اگر یک شریک رضا دهد دیگر را باید که نصیب
خویش رد کند و اگر مال شرکت چیزی در دست یکی هلاک شود بی تعدی ضمان واجب نیاید

باب القراض

روی عن عمر رضی الله عنه جعل مال ابنیه الذی تسلفاه بالعراق قراضاً علی النصف
عقد قراض آن باشد که مردی بدیگری زر دهد یا سیم بوزن معلوم تا در آن تصرف
کند که هرچه سود باشد میان ایشان بدو نیم باشد یا دو بهر و سه یک چنانک اتفاق کنند
مال از یکی باشد و عمل از دیگر آن درست باشد و جز بزر و سیم روا نباشد اگر سرمال
معلوم نباشد یا سود بیان نکند که هر کسی را چند باشد یا شرط کند که یکی از سر سود
یک درم بردارد پس باقی بدو نیم باشد یا خداوند مال گوید اگر فلان کالا که بخری
بیع مکن یا از دهی یا شرط کند که اگر درخت بخری نگاه داری تا میوه آرد یا اسپی
بخری و نگاه داری تا زاده کند این شرط عقد را باطل کند و چون قراض باطل شد

سود

سود جمله خداوند مال را باشد و عامل را بروی مزد عمل آید و اگر شرط کند در
قراض که خداوند مال با عامل تصرف کند روا نباشد و نشاید عامل را کالا
بنسیه خریدن و فروختن و اگر بغبن فاحش بعین مال قراض کالا خرد درست نیاید
و اگر در ذمت خرد آن کالا عامل را باشد و بها از مال خویش باید داده و اگر مال
در دست عامل هلاک شود بی تعدی تاوان واجب نیاید و اگر بسفر برون برد بی
دستوری خداوند تاوان دار گردد و اگر بدستوری وی برد روا باشد پس هر مؤنت
که بسفر افتد چون کرای اسب و نفقه و مانند آن در مال قراض باشد و در حضر همچنین
مؤنتها که از بهر مال افتد چون مزد حمال نقل کردن از دکان با انبار خانه و کرا خانه
و مزد پاسبان و دلال همه در مال قراض باشد اگر عامل بخویشتن نقل کند یا در
خانه خویش نگاه دارد او را مزد نباشد ه اما جامه باز کردن و طی کردن و مانند آن هم
بر عامل باشد نشاید از مال قراض چیزی بدان صرف کردن و اگر از مال قراض چیزی
هلاک شود یا زیان افتد پس سود آنکه بدان زیان سرمال از سود تمام باید کرد پس آنچ زیادت
آید میان ایشان باشد و تا عقد قراض فسخ نکنند جمله سرمال و سود ملک خداوند مال
باشد و زکوه جمله بروی باشد و حصت عامل ملک او نشود تا قسمت نکنند بر قول
درست تره و هرگه که عقد قراض فسخ کرد از دو یکی عقد بخرد و نشاید عامل را پس از آن
بمال قراض چیزی خریدن اما اگر مال در دست وی کالا باشد روا باشد که بفروشد
تا نقد گرداند از جنس سرمال و خداوند مال را باید که عامل را تکلیف کند بفروختن
کالا و حاصل کردن جنس سرمال و اگر خداوند مال گوید که کالا را بدو عدل
قیمت کنیم بحصت عامل از کالا بدهیم روا باشد

باب الوکالة

روی ان علیاً وکل عقیلاً عند ابی بکر و عند عمر رضی الله عنهم
وکیل داشتن روا باشد در طلب حقوق و در خرید و فروخت و در رهن کردن
و اجارت و سلم و نکاح و طلاق و عتق و فعل وکیل در آن همچون فعل موکل
باشد ه و وکیل کردن از کسی درست آید که خویشتن آن کار بتواند کرد
و کسی را وکیل نشاید کرد که آن کس مثل آن کار خویشتن را بتواند کرد مگر که نابینا
اگر عینی خرد روا نباشد و اگر وکیل کند بخریدن روا باشد از بهر ضرورت را

واگر زنی را وکیل کند بقبول نکاح با شوی دادن دختر روا نباشد واگر بنده را وکیل
کند بقبول نکاح روا باشد بی دستوری خواجه واگر بنده را وکیل کند تا زنی را بشوی
دهد روا نباشد هرچند بدستوری خواجه باشد و وکالت درست نباید تا بیان
نکند که در چه شغل وکیل می کند واگر وکیل کند در خریدن چیزی بیان باید کرد
که چه جنس و چه نوع خرد واگر گوید عام است هرچه بخرد بیان باید کرد که چه خرد واگر وکیل
کند بخصومت بی رضا خصم روا باشد و بقول ابو حنیفه رحمه الله روا نباشد مگر که بیمار باشد
یا در سفر باشد واگر وکیل خویشتن معزول کند معزول شود هرچند موکل حاضر نباشد
واگر موکل او را معزول کند معزول شود هرچند معلوم وکیل نباشد و بقول ابو حنیفه
رحمه الله معزول نشود تا خبر بدو نشود واگر وکیل کند بخصومت وکیل اقرار کند اقرار او
بر موکل بشنوند و بقول ابو حنیفه رحمه الله در مجلس حکم بشنوند مگر در نکاح و عتاق
و طلاق و قصاص که با تفاق نشنوند ه واگر وکیل کند ببیع کالا روا باشد وکیل را
کالا تسلیم کردن و بها ستدن بر وجه درست روا نباشد وکیل مطلق را نسیه فروختن
و بغبن فاحش فروختن و کالا را بکالا عوض کردن بنقد شهر باید فروخت بسزا بها
و بقول ابو حنیفه رحمه الله روا باشد بنسیه فروختن و بغبن فروختن و بکالا عوض کردن
دفروختن ه و وکیل را روا نباشد کالای موکل بخویشتن و بفرزند طفل خویشتن فروختن واگر
گوید بده درم بفروش نشاید بنیز فروختن و بکم از ده فروختن واگر بزیادت از ده درم فروشد
روا باشد و بغبن فاحش فروختن و کالا را با کالا عوض کردن نشاید واگر بنقدی بوکیل
دهد و گوید بعین این فلان چیز بخر اگر در ذمت خرد ببیع وکیل را باشد واگر گوید در ذمت
بخر و این نقد در بها بده اگر بعین این نقد خرد بیع باطل باشد و وکیل را روا نباشد بشرط
خیار فروختن مگر بدستوری موکل واگر وکیل کالا بخرد پس عیب یابد بدان چیز
روا باشد که رد کند اگر پیش از آنکه رد کند موکل بداند و بعیب رضا دهد وکیل رد
نتواند کرد واگر وکیل کند ببیع کالا روا نباشد وکیل تسلیم کردن تا بها تمام بستاند
بی دستوری موکل واگر تسلیم کند بیع درست باشد و موکل را باید که از وکیل قیمت کالا بستاند
پس چون وکیل بها از خریدار بستاند به موکل دهد و قیمت باز ستاند اما اگر باجل فروخته
باشد بدستوری موکل ده یازده روا باشد تسلیم کردن کالا پیش از ستدن بها و مال در

دست

دست وکیل امانت باشد پس اگر در دست وی هلاک شود بی تعدی ضمان واجب نباید
واگر وکیل گوید کالا هلاک شده است یا باز داده ام و موکل گوید در دست تو برجای
است قول قول وکیل باشد با سوگند

باب الاقرار

یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله ولو علی انفسکم
هر که عاقل و بالغ باشد و محجور نباشد اقرار او بر خویشتن بهمه چیزها درست باشد
و اقرار کودک و دیوانه درست نباشد و اقرار کسی که در حجر باشد چون بنده و سفیه
بعقوبات مقبول باشد و بمال مقبول نباشد اگر کسی گوید فلان را بر من چیزی است
از وی تفسیر خواهند اگر بکمتر چیزی که آن را قیمت باشد تفسیر کند مثلا بدانگی سیم یا بیک خرما
و یک خرما را قیمت باشد مقبول باشد واگر آن کس که او را اقرار آورده است زیاده دعوی
کند قول قول مقر باشد با سوگند واگر گوید فلان را بر من مالی عظیم است یا گوید
مالی حقیر است پس تفسیر کند بکمتر چیزی که آن را قیمت باشد مقبول باشد و بقول ابو
حنیفه رحمه الله اگر گوید مالی عظیم است بکم از ده درم مقبول نباشد و استثنا در اقرار
درست آید چنانکه گوید فلان را بر من ده درم سیم است مگر پنج درم پنج درم بیش واجب نباید
واگر گوید فلان را بر من ده درم است مگر ده درم ده درم لازم آید و استثنا درست نباید
واگر گوید فلان را بر من ده درم است مؤجل تا یک ماه قول او در اجل مقبول باشد بر قول
درستتر اگر خداوند مال با اجل اقرار نیارد مقر سوگند خورد بر اجل و بر قول دیگر
و مذهب ابو حنیفه رحمه الله علیه قول قول خداوند حق باشد در نفی اجل با سوگند
واگر گوید این سرای من یک نیمه فلان را است پس گوید اقرار نخواستم قول او مقبول باشد
از بهر آنکه بخویشتن اضافت کرد در ابتدا و مراد از این سخن وعده باشد که بدو خواهد داد
اما اگر گوید این سرای یک نیمه او را است یا گوید از مسکن من یک نیمه فلان را است
اقرار باشد واگر در حال تن درستی کسی را با وامی اقرار کند پس در بیماری مرگ بر
دیگری اقرار کند و ترکه بهر دو وفا نکند هر دو را وام یکسان باشد ترکه قسمت
کنند در میان بر قدر وام ایشان و بقول ابو حنیفه رحمه الله روا نباشد اوام تن
درستی مقدم دارند ه واگر در حال بیماری مرگ وارث خود را با وامی یا بعین مالی
اقرار کند بر آنکه قول و مذهب ابو حنیفه رحمه الله اقرار درست نباشد و همچنین وصیت

ومالک

وارث را دیست نباشد از بهر انک متهم است در حق دیکر وارثان و بر قول دیکر
درست است همچنانک یکانه را اقرار کند ه و اکر کسی را اقرار کند بده درم پس هم
انکس را در همان مجلس یا در مجلسی دیکر بده درم اقرار کند بیش از ده درم واجب نیاید
و همچنین اکر کوید از فلان ده درم یافته ام از جهت وام خویش پس همین سخن دیکر بار
بکوید جمله ده درم بیش نباشد ه و اکر جهت مختلف باشد چنانک کوید بر من فلان را ده درم است
از جهت وام پس کوید فلان را بر من ده درم است از جهت کالائی که خریده ام بیست درم
واجب اید و اکر مردی اقرار کند بازادی بنده که در دست کسی باشد و انکس منکر باشد
حکم نکنند بازادی پس اکر مقر ان بنده را بخرد حکم کنند بازادی بنده باقرار او و ولا
موقوف باشد ه و اکر مردی کنیزکی دارد با فرزندی و کوید این فرزند منست از کنیزک
سبب فرزند ثابت شود و کنیزک را حکم مادر فرزندی ثابت شود اکرچه این اقرار در بیماری
مرک کند و اکر اقرار کند مجهول نسبی را که او فرزند منست و انکس عاقل و بالغ باشد
و او را تصدیق کند نسب ثابت شود ه و اکر اقرار کند که این برادر منست نپذیرند اکر در
حال حیوة پدر باشد نشنوند تا پدر اقرار نکند و اکر پس از وفاة پدر باشد بشنوند
بشرط انک پدر را بیرون ازین مقر میراث خوار دیکر نباشد پس هر دو در میراث
یکسان باشند و اکر پدر را وارثی دیکر باشد نسب ثابت نشود تا جمله وارثان پدر اقرار بکنند

باب الودیعه

قال الله تعالی ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها ودیعت کالائی باشد
که کسی بنزدیک دیکری بنهد تا از بهر او نکاه دارد ان کالا در دست ستاننده
امانت باشد باید که انرا ضایع نکذارد و در موضعی نهد که حرز مثل ان کالا باشد
اکر جانوری باشد بوقت حاجت اب و علف دهد و اکر جامهٔ پشمین باشد بوقت حاجت
بپوشاند تا تباه نشود چون احتیاط در نکاه داشت بجای اورد اکر در دست او هلاک
شود یا ظالمی بقهر بستاند یا ببرد تاوان بروی نیاید ه و اکر احتیاط نکاه ندارد
یا ودیعت را بکار دارد یا بسفری بیرون برد بی ضرورة تاوان دار کردد اکر پس ازین
در دست وی هلاک شود ضمان واجب اید و اکر ودیعت دارنده را سفری پیش اید و
خداوند حاضر نباشد ودیعت بحاکم دهد اکر با امینی دیکر دهد بی دستوری حاکم

تاوان

تاوان دار کردد و اکر حاکم نباشد با امینی دهد و اکر در شهر امینی نباشد با خود بسفر
برد تاوان دار نکردد از بهر ضرورت را و اکر ودیعت در صندوقی باشد و سر صندوق
بردارد بقصد انک ودیعت بردارد و بکار دارد تاوان دار نکردد چون ودیعت
بردارد بقصد بکار داشتن تاوان دار کردد هرچند بکار ندارد پس اکر بکار دارد
باز ندارد اکر بجای باز نهد از تاوان بیرون نیاید تا بخداوند باز دهد یا خداوند دیکر
بار او را امین بکند و بقول ابوحنیفه رحمه الله چون بجایکاه باز نهد از ضمان بیرون اید
و اکر ودیعت را منکر شود تاوان دار کردد اکر پس ازان اقرار ارد از ضمان بیرون نیاید
باتفاق تا باز دهد ه و اکر ودیعت دارنده بیمار شود باید که وصیت کند امینی را
بباز دادن ودیعت و معلوم کند که چه چیز است اکر وصیت نا کرده بمیرد تاوان
دار کردد مکر که مفاجاتی باشد تاوان دار نکردد و ان ودیعت در دست وارث
امانت باشد ولکن نشاید نکاه داشتن اکر نکاه دارد و تواند که بخداوند باز دهد
و تاخیر کند امانت را بی عذری تاوان دار کردد و اکر ودیعت دار دعوی کند
که ودیعت در دست من هلاک شد یا بخداوند باز داده ام و خداوند منکر باشد
قول قول ودیعت دار باشد با سوکند و مؤنت باز بردن بر خداوند ودیعت باشد ه

باب العاریة

استعار رسول الله صلی الله علیه وسلم من صفوان سلاحه وقال العاریة
مضمونة مؤداة اکر کسی کالائی بعاریت ستاند تا بکار دارد روا باشد
و ان کالا در دست ستاننده مضمون باشد تا اکر در دست او هلاک شود تاوان
واجب اید بقیمت ان روز که هلاک شود و بقول جماعتی از اهل علم عاریت امانت باشد
و مذهب سفیان ثوری و اصحاب رای اینست و باتفاق مؤنت باز دادن بر ستاننده
است همچون مغصوب و اکر امانت بودی مؤنت باز بردن بر خداوند بودی
همچون ودیعت و رهن و کالا که بمزد ستانند مؤنت باز بردن درین مواضع بر
خداوند کالا باشد ه و اکر عیبی نو شود بر عاریت کیرنده ضمان نقصان
واجب اید اما اکر در بکار داشتن نقصان کیرد چنانک جامه باشد و در
پوشیدن خلق شود یا اهنی باشد بسایند ضمان واجب نیاید از بهر انک بدستوری

خداوند بکاری دارد و هر چیزی که از آن منفعت توان گرفت چنانک عین آن برجای
باشد روا باشد که آن را بعاریت ستانند همچنانک روا باشد که باجارت ستانند
و هر چیزی که از آن منفعت نتوان گرفت چنانک عین آن برجای باشد چون طعام و زر و سیم
روا نباشد بعاریت ستدن از و باجارت گرفتن و اگر چیزی بعاریت دهد و مدت
بیان نکند روا باشد و اگر بیان کند روا باشد که پیش از گذشتن مدت
باز ستاند و اگر زمینی بعاریت دهد تا کشت کند پس رجوع کند و در زمین کشت
باشد نشاید کشت تباه کردن و رها باید کردن تا کشت تمام برسد و اگر سزا مزد
طلب کند از وقت رجوع تا وقت برداشتن غله گروهی روا دارند و گروهی مزد
واجب نکنند و اگر زمینی بعاریت دهد تا درخت نشاند یا بنا کند پس رجوع کند
نشاید خداوند زمین را که درخت و بنا برکند رایگان و لکن مخیر باشد میان سه
کار خواهد بقیمت درخت و بنا باز دهد تا ملک او باشد و خواهد برکند و ضمان
نقصان بدهد و اگر خواهد تا در زمین رها کند و سزا مزد می ستاند ه والله اعلم

باب الغصب

قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل

اگر کسی کالای دیگری بظلم ستاند عاصی باشد و آن کالا بروی مضمون باشد اگر
بر دست وی هلاک شود تاوان واجب شود پس اگر آن چیز مثلی باشد مثل واجب آید
و اگر قیمتی باشد قیمت واجب آید و مثلی آن باشد که سه شرط بروی باشد یکی آنک
سختنی باشد که بترازو بسنجد یا پیمودنی باشد که بپیمانه بپیمایند و یکی آنک سلم
در آن روا باشد و سدیگر آنکه بیع آن چیز بمثل آن روا باشد چون زر و سیم و گندم
و جو و حبوب و شیر و روغن و دوغ و مانند آن این همه مثلی باشد اما جامه و نان
و جانوران و حبوب و آرد و میوه‌های تر این همه متقوم اند قیمت واجب آید ه و اگر
کالایی غصب کنند و مدتی در دست او باشد پس باز دهد سزا مزد واجب آید
دادن هر چند بکار نداشته است و بقول ابو حنیفه رحمة الله علیه سزا مزد واجب
نیاید ه و اگر آن چیز پس از مدتی در دست غاصب هلاک شود سزا مزد آن مدت واجب
آید و قیمت کالا از آن وقت که غصب کرد است تا آن روز که هلاک شد ستان

قیمت

قیمت که بیشتر بود دست واجب آید ه و اگر چیزی غصب کند قیمت آن ده درم پس بازار
روا بی گردد و قیمت آن چیز صد درم شود پس بازار کاسد شود و باز ده درم آید
پس کالا در دست غاصب هلاک شود صد درم بروی واجب آید ه اما اگر به ده درم
باز آید یا از ده کم شود بکساد بازار پس عین کالا بخداوند باز دهد نقصان بازار
واجب نیاید ه و اگر عیبی پوشیده باشد در عین کالا نقصان عین واجب آید و اگر
چیزی مثلی غصب کند چون گندم یا جو قیمت آن ده درم باشد و در دست او هلاک
شود پس قیمت آن زیاده شود و مثل یافته می شود مثل واجب آید هر چند بهای گران
خریدن باید و اگر مثل منقطع شود قیمت واجب آید هر قیمتی که بیشتر باشد از آن روز
که غصب کرده باشد تا آن روز که مثل منقطع شده است و اگر چند من گندم
غصب کند و آرد کند و نان پزد نان بخداوند باز باید داد و اگر قیمت نان از گندم
کمتر باشد ضمان نقصان واجب آید ه و اگر نان بخورد یا در دست او هلاک شود بنگریم
اگر قیمت گندم بیش باشد مثل گندم باز باید داد و اگر قیمت آرد یا نان بیش باشد
قیمت آن واجب آید که بیشتر باشد و اگر بنده پیشه ور غصب کند یا قرآن خوان
قیمت او صد دینار بود و اگر قرآن و پیشه فراموش کند قیمت پنجاه دینار باز آید بنده
باز دهند و پنجاه دینار نقصان فراموش کردن قرآن و پیشه بدهند ه و اگر غاصب
بنده را پیشه بیاموزد پس باز دهد هیچ چیز واجب نیاید غاصب را و اگر آن پیشه
که غاصب آموزد فراموش کند در دست غاصب نقصان واجب آید و همچنین اگر
گوسفندی لاغر غصب کند و فربه کند پس لاغر شود و باز دهد نقصان فربهی
واجب آید و اگر جامه غصب کند و ببرد و بدوزد و باز دهد نقصان کرباس باو دهد
و اگر خشتی یا لوحی غصب کند و بدو بنا کند ملک وی نگردد بنا باز باید کرد
و آن بخداوند باز باید داد و بمذهب ابو حنیفه رحمه الله تخته و خشت ملک غاصب
گردد و قیمت باز باید داد ه و اگر تخته غصب کند و در کشتی سازد بیرون باید کرد
و اگر کشتی در میان دریا باشد بنگریم اگر در کشتی هیچ جانور نیست و مال هیچ
کس نیست مگر مال غاصب یا مال کسی که در آن حال که مال در کشتی می نهاد
می دانست که در کشتی تخته مغصوب است واجب آید تخته برکندن و بخداوند باز دادن

هر چند کشتی غرق شود و اگر در کشتی جانوری باشد یا مال کسی باشد که معلوم او
نبود نیست که در کشتی تختهٔ مغصوب است در حال نشاید تخته کندن تا بخشک بیرون
اید و بر غاصب قیمت تخته واجب اید چون بخشک بیرون امد تخته بیرون کند و باز دهد
و قیمت باز نستاند ۰ و اگر زمینی غصب کند و در انجا درخت نشاند یا کشت کند بفرماید
تا درخت و کشت بیرون برند و ضمان نقصانی که در زمین اید بدهد و سزا مزد ان مدتی که
در دست او بود نیز دهد ۰ و اگر خاک بیرون برد دست واجب باشد عین ان خاک باز اورد

یا معطل بوده در
بیرون بردن درخت و کشت

و در زمین هموار کردن که بر گرفته است و اگر چاهی کنده باشد چاه سخت کند و اگر خداوند
رضا دهد که سخت نکند غاصب را اید که سخت کند از بهر انک او بکندن ان چاه
متعدی بوده است اگر کالای کسی دران افتد و تباه شود تاوان بروی لازم اید
و اگر سرای غصب کند و در انجا عمارت کند بنگرند اگر ازان خویش عین مالی بکار
برد است چون خشت و چوب که بر تواند گرفت بر گیرد و نقصانی که در سرای اید
تاوان بدهد و اگر هم از خاک ان سرای عمارت کرد است و باز دهد او را هیچ نباید بسبب
عمارت و اگر از خاک زمین سرای نو ساخت خداوند را اید که بفرماید تا ان سرا
باز کند و خاک هم بدان صفت که بود نیز هموار کند ۰ و اگر از گل ان زمین خشت زده
باشد خداوند را انک بفرماید تا هم بدان حال باز برند که بود است اگر خداوند رضا دهد
غاصب را نباید که خشت تباه کند یا مزد طلب کند ۰ و اگر مردی خمر کسی بریزد
یا سرکین بسوزد یا سگی شکاری بکشد یا خوک ترسائی هلاک کند هیچ واجب
نیاید از بهر انک این چیزها در دین اسلام مال نیست او را قیمت نباشد و بقول ابو حنیفه
رحمه الله اگر مسلمانی خمر ترسائی بریزد یا خوک او بکشد ضمان واجب اید و اگر صلیب
ترسائی فرو گشاید یا طنبور یا بربط یا چنگ را ایشان فرو گشاید هیچ واجب
نیاید ۰ و اگر بشکند بنگرند اگر پیوند فرو گشاده یا شکسته در مباحی بکار
توان داشت نقصان شکستن واجب اید و اگر نتواند داشت هیچ واجب نیاید و اگر
کالای غصب کند و بفروشد و در دست مشتری هلاک شود قیمت بر مشتری واجب اید
هر چند ندانسته است که مغصوب است خداوند کالا هر کرا خواهد مطالبت کند
بقیمت اگر از غاصب بستاند او بمشتری رجوع کند و اگر از مشتری بستاند

او بغاصب رجوع نتواند کرد اما اگر ان کالا مغصوب را بودیعت نزدیک کسی
بنهد و در دست انکس هلاک شود و انکس نداند که ان مغصوب است قیمت بر
غاصب اید و اگر بعاریت بکسی دهد و در دست و هلاک شود قیمت بر عاریت ستاننده
باشد اگر خداوند از غاصب بستاند غاصب بعاریت ستاننده رجوع کند ۰ و اگر غلامی
غصب کند و از دست غاصب بگریزد خداوند قیمت از غاصب بستاند پس چون
غلام باز اید غاصب بخداوند باز دهد و قیمت باز ستاند ۰ و اگر کسی مرغی دارد
در قفص یا ستوری در خانه بسته یا شکیل بر پای نهاده کسی در قفص یا در خانه
بگشاید یا شکیل از پای اسب بر گیرد اگر مرغ بپرد یا اسب بگریزد بنگرند اگر در
وقت ان که در بگشاد یا شکیل بر گرفت تا اسب بگریزد یا مرغ بپرد ضمان واجب اید
و اگر در وقت بیرون نیاید پس از ساعتی بیرون اید ضمان واجب نیاید و بقول ابو حنیفه
رحمه الله علیه هیچ حال ضمان واجب نیاید ۰ و اگر خیکی روغن یا سرکه را سر بگشاید
تا بریزد تاوان واجب اید و اگر خیکی راست نهاده باشد و بگشادن چیزی بیرون
نیاید اگر باد بیند از دو بریزد تاوان واجب نیاید و اگر کسی دیگر بیفکند تا بریزد
تاوان بر افکننده باشد ۰ و اگر روغن افسرده باشد و سر خیک باز کند پس افتاب
بر تابد و بگدازد تاوان نیاید بوجه درستتر و اگر کسی دیگر بیفکند یا بریزد
بوجه درستتر تاوان باید داد و اگر بر زمین خویش اتش کند و بخرمن همسایه در افتد
بنگرند اگر در وقتی اتش کند که بادی اید یا چون اتش کند غایب شود یا بخسبند
تا اتش تعدی کند تاوان واجب اید ۰ و اگر در وقت اتش کردن باد از مبدء باشد
پس باد بر خیزد تاوان نیاید و اگر زمین را اب دهد و اب در زمین همسایه افتد
و مال او تباه کند بنگرند اگر در موضعی که اب می دهد سوراخی باشد هر چند او
نمی داند یا بیش از عادت اب در گذارد تا بگذران زمین بیرون شود تاوان واجب
اید و اگر اب سوراخ کند تاوان نیاید و اگر در ملک خویش چاهی کند یا جوئی کند
و اب چاه همسایه کم شود یا چون اب در جوی گذارد دیوار همسایه نم گیرد
و بیفتد تاوان نیاید و اگر در ملک خویش خراسی نهد یا اهنگری کند و خانه
همسایه از گردش خراس و زخم اهن خلل گیرد تاوان نیاید از بهر انک تصرف در ملک

واکر سنکی در راه بنهد یا پوست خربزه بیفکند و پای کسی یا اسپی بلغزد و بشکند
ضمان واجب اید و اکر در شاه راه چاهی کند از بهر مصلحت خویش و زدر سرای
دکانی بند کسی در چاه افتد یا پای در دکان آید و هلاک شود یا اندامی تباه شود
دیت بر عاقله لازم آید و اکر کالای تباه شود ضمان در مال او واجب اید و اکر
چاه از بهر مصلحت خلق کند یا خم آب بنهد از بهر مصلحت خلق و پای کسی دراز اید
بشکند اکر راه تنک باشد ضمان واجب اید و اکر فراخ باشد ضمان واجب نباید ٥ و اکر اسپی
کالای کسی تباه کند بشکند اکر خداوند اسپ بر اسپ باشد تاوان واجب اید و اکر
اسپ کداشته باشد کسی بشکند اکر شب باشد ضمان واجب اید و اکر روز باشد تاوان
واجب نباید چنین حکم کرد رسول صلی الله علیه وسلم از بهر انک عادت رفتست که
اسپان روز بیرون کذارند و شب در خانه دارند نکاه داشتن روز بر خداوندکان
باشد و اکر اسپ رها کند باشد یا کریخته باشد که قصد مرغزار کند بر خداوند واجب اید
شب و روز از انک نکاه داشت کردن بهر وقت که رها کند و کالای تباه کند ضمان بر
خداوند واجب اید و بقول ابوحنیفه رحمه الله علیه اکر اسپی کالای کسی تباه کند اکر
خداوند اسپ با وی باشد تاوان بروی نباشد هیچ حال اکر با اسپ باشد و از پس
میراند تاوان واجب اید و اکر بر اسپ نشسته باشد یا زمام می کشد هرچه بدست و دهان
تباه کند تاوان واجب اید و هرچه بپای و دم کند تاوان واجب نباید

باب الشفعة قال النبی صلی الله علیه وسلم

الشفعة فیما لم یقسم فاذا وقعت الحدود فلا شفعة اکر جایی باشد مشترک
میان دو تن مشاع یک شریک نصیب خویش بفروشد شریک دیکر را شفعه ثابت باشد
چون جای قسمت پذیر باشد از مشتری بستانند بدان بها که خریدست اکر بزر خریدست
یا بسیم یا بچیزی مثلی چون حبوب و مانند آن بود مثل بوی باز دهند و اکر بچیزی متقوم
خرید باشد چون جامه یا بنده قیمت آن چیز بدو باز دهند و جای بستانند ٥ و اکر جای
قسمت کنند پس یک شریک حصه خویش بفروشد دیکر را شفعه نباشد و بقول بعضی از
اهل علم همسایه هم پهلو را شفعه اند و همسایه برابر را چون کوی بن بسته باشد
و مذهب سفیان ثوری و عبدالله مبارک و اصحاب رای اینست ٥ و اکر جایی باشد که

قسمت

قسمت نپذیرد میان دو تن چون کرمابه خرد که از و دو کرمابه نتوان کرد یا چاهی یا اسیابی
باشد که یک شریک نصیب خویش بفروشد دیکر را شفعه نباشد بر قول درستتر و اکر
زمینی یا درختی باشد میان دو تن مشترک یک شریک نصیب خویش بفروشد و دیکر را
لیکن که زمین یا درخت شفعه بستاند هرچند در درخت تنها شفعه نباشد و شریک
چون بدانست فروختن جای باید که در وقت شفعه بستاند و بمجلس حکم رفتن شرط نیست
اکر تاخیر کند بی عذری شفعه بیفتد همچنانک عفو کند ٥ و اکر بطعام خوردن
مشغول باشد یا بطهارت یا بنماز چون بماند تاخیر کند تا فارغ شود و اکر بشب
باشد تاخیر کند تا روز آید باطل نشود و اکر بیمار باشد وکیلی طلب کند بطلب
کردن اکر نتواند کواه بر کیرد که بشفعه بستدم اکر نتواند حق وی باطل نشود
هرکاه که امکان باشد بستاند و اکر شفیع تاخیر کند پس کوید مرا علم نبود به
بفروختن جای قول قول او باشد با سوکند و اکر شفیع بمیرد پیش از انک بداند وارث
او شفعه بستاند و اکر ورثه جماعتی باشند هرکس بقدر حصه خویش از میراث
بستانند و اکر جایی باشد میان سه تن یکی را یک نیمه و یکی را یک سیک و سدیکر را
سدسی یک شریک نصیب خویش بفروشد شریکان دیکر در شفعه یکسان باشند بر
یک قول و مذهب ابوحنیفه رحمه الله علیه هرچند در شرکت بر تفاوت اند و قولی
دیکر هست که شریکان در شفعه بر تفاوت باشند اکر خداوند یک نیمه حصه خویش
بفروخته است یک سیک شفعه خداوند شش یک را باشد و دو بهر خداوند
سیک را و اکر یک شفیع عفو کند حق دیکر نیفتد اکر خواهد جمله بستاند نباید
او را که کوید حصه خویش بس نستانم و اکر شریک جای خویش بهای موجل بفروشد
شفیع را نباید که بها موجل بستاند اکر خواهد بهای نقد بستاند و اکر خواهد
صبر کند تا چون اجل بیاید و مشتری بها بدهد انکاه وی بشفعه بستاند

فرا زهم

باب المساقاة والمزارعه

روی عن عبدالله بن عمر رضی الله عنهما قال اعطی رسول الله صلی الله علیه وسلم
خیبر الیهود ان یعملوها ویزرعوها ولهم شطر ما یخرج منها
مساقاه در خرما و رز روا باشد که بکسی دهند تا دران کار کند و تعهد کند

چون میوه برسد یک یک نیمه یا یک سیک یا چند انک شرط کرده باشد معلوم عامل را
باشد و باقی خداوندرا و بیشتر اهل علم روا دارند مکر ابو حنیفه رحمة الله علیه
از بهر انک خیبر رسول صلی الله علیه وسلم بجهودان داد بنیمه و مساقات در
دیکر میوهها روا نباشد بر قول درستتر و قولی دیکر هست که درست باشد در خرما
و انکور اما در تره زار و درختانی که میوه نیارند چون توز و سرو و مشک روا
نباشد و اما مزارعه و مخابره روا نباشد و این ان باشد که زمینی بکسی دهد
تا بکارد تا انج حاصل اید میان ایشان باشد ولکن در مزارعه تخم از خداوند زمین باشد
و در مخابره از عامل و این عقد بمذهب شافعی رحمه الله علیه روا نباشد مکر در باخرماستان
بمساقاه بکسی دهد و در میان خرماستان و رز زمینی باشد که دران تخم و کشت
توان کرد و هر کاه که رز و خرماستان اب دهند از زمین اب خورد عقد مزارعه
بران زمین روا باشد تبع رز و خرماستان و بیرون ازین موضع روا ندارند مزارعه را
و از علما صحابه و تابعین رضی الله عنهم بسیار بوده اند که مزارعت کرده اند و روا
داشته اند و مساقاه و عقد مساقاه پیش از بیرون امدن میوه روا باشد اما
پس ازانکه میوه بیرون امد روا نباشد بر قول درستتره و در مساقاه مدتی معلوم
باید کرد و مدت باید نهاد که میوه دران مدت فرا رسد اگر مدت بدین نکند
فاسد باشد بخلاف قراض حق عامل در سود باشد و سود را وقتی معلوم نیست و در
مساقات حق عامل در میوه باشد و وقت میوه بیرون امدن معلوم است و در
مساقات درست اگر میوه را افتی رسد که هیچ بحاصل نیاید عامل را
هیچ چیز نباشد از بهر انک حق او در میوه است همچنانک در قراض اگر سود نباید
عامل را هیچ چیز نباشد اما اگر مساقات فاسد باشد عامل را رسد که سزا مزد
بستاند هر چند از میوه چیزی بحاصل نیاید و در مساقات اب دادن حایط
و رز و اب راه پاک کردن و رز پاک کردن و کیاه زیانکار بریدن و خرما بنان را کشن
دادن و هر کاه که دران زیادتی میوه بود همه بر عامل باشد هر چند در عقد شرط
نکند اما دیوار کردن و رخنه سخت کردن و جوی نو نهادن یا چاه کندن و دولاب
نهادن و التی که عامل را بدان حاجت باشد چون بیل و تیشه و داس و الت

زراعت

زراعت این همه بر خداوند زمین باشد و اما زمین بکاو کردن و تخم درافکندن
و نکاه داشتن میوه از مرغ و نکاه داشتن الت بر عامل باشد و میوه بریدن و کشت
و درو کردن و پاک کردن بر هر دو باشد ه و اگر زمینی بکسی دهد تا یک سال از بهر
کشت بمزدی معلوم زر یا سیم یا کالائی درست بود و باید که مدت معلوم کند و مدت
چندانی نهد که کشت درو فرا رسد و باید که ان زمینی را آبی باشد رانده از جوی
یا چاه یا چشمه که بران کشت کنند و ان شرب در مطلق عقد اید و اگر زمین بر سر
کوه باشد که اب بدو نرسد الا از باران یا سیل این زمین را روا نباشد بمزد دادن
از بهر کشت را و اگر زمین اب خوار را بیک سال بمزد ستانند از بهر کشت را تا یک غله
بردارد در میان سال اب منقطع شود بنکریم اگر از جای دیکر اب توان داد بر خداوند
زمین باشد اب اوردن و اگر نتوان اب اوردن مستاجر را باید که عقد فسخ کند
در باقی مدت و بدان قدر از مزد بیفتد و اگر زمین بمزد ستانند از بهر کشت را و در میان
سال این زمین را رنک بزد یا اب غرق کند عقد منفسخ شود و مزد باقی سال بیفتد
و اگر اب چنان بر زمین نشسته است که اومید هست که بکند عقد منفسخ نشود
ولکن ستاننده اگر خواهد عقد فسخ کند و اگر سیلی بزرگ بیرون کذرد و کشت
تباه شود و مقام نکند نماند عقد فسخ کردن از بهر انک در زمین هیچ خلل نیست
و اگر زمینی بمزد ستانند مدتی از بهر کشت را چون مدت بکذرد در زمین در
کشت باشد نارسیده بنکریم اگر تقصیر از جهت مستاجر بوده است بهنکام کشتن
بفرماید تا بردارند ه و اگر از و تقصیر نباشد ولکن باقی دیرتر رسید نباید خداوند
زمین را که مطالبت کند بفارغ کردن زمین و لکن بکذارد بسزا مزد تا تمام برسد
و اگر زمینی باجارت بستانند مدتی تا درخت کارد یا بنا کند مدتی بنکریم اگر
شرط کند که چون مدت بکذرد بردارد هر کاه که مدت بکذرد درخت و بنا
بر باید داشت و اگر این شرط نکند نباید که خداوند زمین را که درخت و بنا را رایکان
بردارد و لکن اگر خواهد بها مزد رها کند یا بردارد و نقصانی که در درخت
و بنا اید بر داشتن بدهد تا درخت و بنا بجملکی نکاه دارد و قیمت باز دهد
و اگر چیزی بمزد ستانند ظالمی از مستاجر غصب کند عقد اجارت دران مدت

که در دست غاصب باشد باطل شود و مزد آن از مستاجر بیفتد و بر غاصب سزا مزد
واجب آید خداوند را و اگر چیزی بمزد ستاند بعقد فاسد و قبض کند و مدتی نگاه
دارد سزا مزد بر وی واجب آید هرچند بکار ندارد و بقول ابو حنیفه رحمه الله اگر بکار ندارد
واجب نیاید

باب الاجارة

قال الله تعالى فان ارضعن لكم فآتوهن اجورهن اجارت آن باشد
که چیزی که از آن منفعت توان گرفت و عین آن بر جای باشد بکسی دهد مدتی معلوم
بمالی معلوم یا منفعتی دیگر روا باشد و در اجارت مدت باید که معلوم باشد
یا عمل بیان مدت آن باشد که گوید این سرای یک سال بتو دادم بچندین تا در وی نشینی
یا این بنده بتو دادم تا یک ماه تا فلان کار کند و بیان عمل آن باشد که گوید ترا بمزد ستدم
بچندین تا این کرباس مرا پیراهن دوزی یا دیواری بنا کنی یا این بار بفلان جای نقل کنی
اگر عمل معلوم نکند یا مزد پدید نکند یا مزد چیزی کند که بیع آن روا نباشد چون
خمر و خنزیر و سرگین و مانند آن اجارت فاسد باشد و بر ستانده سزا مزد از مدت
که در دست او باشد واجب آید ه و اگر اسپی بکرا ستاند بیک درم تا بشهری دیگر شود
کرا از نقد این شهر باشد که از آنجا می رود ه و اگر کرا فاسد باشد ده روز در یک
شهر بکار دارد و ده روز در شهری دیگر کرا هر ده روز از نقد آن شهر باشد که
در آن بکار داشته است و چون عقد اجارت بسته شد بر چیزی و آن چیز بمستاجر
تسلیم افتاد بر مستاجر واجب شود که مزد تمام در وقت تسلیم کند مگر که مزد موجل باشد
چنانک گوید این جای یک سال بده درم بتو دادم یا یک ماه تا یک ماه بنکند واجب نیاید
مزد تسلیم کردن و بقول ابو حنیفه رحمه الله واجب نیاید مزد جمله تسلیم کردن تسلیم جای
چون جمله مطلق مزد دهد ه و اگر از کالا یک نیمه مشاع بمزد دهد روا باشد پس مستاجر
با خداوند دیگر نیمه بهم منفعت میگیرد و اگر اسپی بکرا دهد از بهر نشستن خداوند اسپ
باید که در وقت عقد بر نشیننده را ببیند و اگر از بهر بار برنهادن می دهد باید که وزن
بار معلوم کند یا بچشم ببیند و بدست بیازماید و چیزی که او سخنی باشد چون مطهره
و سفره و مانند این معلوم کند بوزن باید بدار و اگر به زامله خواهد نشست یا محمل
وزن زامله و محمل را معلوم کند و اگر حاضر باشد بدست آزمایش کند و اگر چیزی از اینها

مجهول

مجهول باشد عقد درست نیاید و اگر اسپی بکرا ستانند تا بشهری رود معلوم باید کرد
که هر روز چند فرسنگ روند و اگر معلوم نکنند بنگرند اگر منازل آن مرد معلوم باشد روا
باشد و بر منازل فرود می آیند و اگر منازل پدید نباشد یا مختلف باشد درست نیاید
تا معلوم نگردد منازل یا بفرسنگ و اگر اسپی معین بکرا ستاند بمزد در مجلس تسلیم
کردن شرط نیست و اگر آن اسپ هلاک شود عقد باطل باشد چون اسپ تسلیم کرد
بر خداوند اسپ واجب نیاید پالان و زین دادن و با اسپ رفتن و اگر در راه باشد بر وی نباشد
بار برنهادن و فرو نهادن و در بر نشستن یاری دادن اما اگر خداوند اسپ بمزد گیرد
گوید ترا بمزد گرفتم تا مرا بر اسپ خویش بفلان جای بری یا این بار بفلان شهر بری یا گوید
در گردن تو کردم بردن فلان بار بفلان شهر بچندین و او قبول کند درست باشد
و مزد در مجلس تسلیم باید کردن بر وجه درست بر وی پالان و زین بر نهادن و فرو گرفتن بر
خداوند اسپ باشد و اگر بر نشستن را بستاند و بر نشستن زنی باشد یا مردی ضعیف
و اگر اشتر باشد اشتر بخواباند و او را یاری دهد در بر نشستن و فرود آمدن و اگر
مردی قوی باشد خوابانیدن اشتر شرط نیست و لکن باز دارد تا بر نشیند و بوقت
نماز فریضه و طهارت کردن باز دارد و اسپ نگاه دارد و انتظار کند و اگر اسپ هلاک
شود یا بیمار شود بدل بدهد و اگر چیزی بکرا بدهد بمدتی معلوم مدت از وقت عقد
باشد ه اگر چون ماه نو شود بکرا دادم درست نباشد و اگر اسپ بکرا دهد تا یک گوید
ساعت خداوند بر می نشیند و یک ساعت ستاننده درست نیاید اما اگر یک نیمه اسپ
بکرا دهند از بهر بر نشستن را روا باشد پس بر آنچ اتفاق کنند روز بروز یا میل بمیل
بر می نشینند و همچنین اگر یک اسپ بدو تن بکرا دهند روا باشد پس بر آنچ اتفاق
کنند بر می نشینند ه و اگر مردی را بمزد گیرد از بهر کار را وقت طهارت و نماز را جدا آنکه
فریضه و سنت بگزارد از حکم او بیرون باشد و اگر آن شغل کار روز باشد تا شب
رها کند تا بیاساید و اگر کار شب باشد چون پاسبانی بروز رها کند تا بیاساید ه و اگر
از بهر نگاه داشت چیزی باشد شب و روز بقدر طاقت نگاه می دارد و می آساید
و اگر جای بمزد دهد بمدتی پس آن جای بفروشد بکسی دیگر در میان مدت بیع درست باشد
بر قول درست و لکن در دست مستاجر رها کنند تا مدت او بگذرد پس بمشتری

تسلیم کند و اگر مشتری را معلوم نباشد که جای در اجارت دیگر کسی است او را آید
که بیع فسخ کند و قولی دیگر هست که بیع درست نباید تا مدت اجارت بگذرد
اما اگر اینجا مستاجر فروشد در مدت اجارت درست باشد و عقد اجارت
برخیزد و مدت اجارت در دست مشتری باشد بحکم اجارت و بحکم ملک و اگر
بنده باجارت دهد پس خداوند وی را آزاد کند آزاد شود ولکن عقد اجارت بر
نخیزد در دست مستاجر باشد تا مدت او بگذرد و بنده را خداوند هیچ نباید
و اگر سرای باجارت دهد و درمیان مدت سرای فروداید یا بنده باجارت دهد یا اسبی
درمیان مدت بنده یا اسب بمیرد اجارت در باقی مدت برخیزد و بدان قدر از مزد بیفتد
و اگر در سرای سقف یا دیوار خلل کند تا مگر دو خانه فروداید یا اسب لنگ شود عقد برنخیزد
ولکن اگر مستاجر خواهد عقد فسخ کند و مزد باقی مدت بیفتد و اگر فسخ نکند
مسمی تمام واجب آید ه و اگر چیزی بمزد دهد پس از دو یکی بمیرد عقد برخیزد اگر دهنده
بمیرد در دست مستاجر بگذارند تا مدت او بگذرد و اگر مستاجر بمیرد میراث او
نگاه دارند تا مدت بگذرد و بقول ابو حنیفه رحمة الله علیه هر کدام از ایشان بمیرد
عقد برخیزد و اگر جای یا اسبی بکرا دهند و تسلیم کند و مستاجر بکار ندارد تا مدت
بگذرد مزد تمام بروی واجب آید و اسب باز دهد نشاید که بکار دارد پس از آن مدت
و اگر اسبی بکرا ستانند تا بجائی رود و بجائی دیگر برد بکریم اگر این جانب دیگر راه درشت
تر باشد یا بخوف تر در ضمان او آید تا اگر در اسب نقصان گیرد یا هلاک شود تاوان
واجب آید و مسمی واجب آید ه و اگر میان هر دو راه تفاوتی نباشد تاوان دار نگردد
و همچنین اگر اسبی بکرا ستاند برنشستن را پس کسی دیگر را برنشاند که از او گران تر باشد
تاوان دار گردد و اگر همچون خویش کسی را برنشاند روا باشد و تاوان دار نگردد
فصل عین مال در دست مستاجر امانت باشد اگر هلاک شود بی تعدی
ضمان واجب نیاید اما اگر ضایع گذارد یا اسبی را بیش از عادت براند یا بیش از آنک
شرط کرده است بار برنهد یا براند تاوان دار گردد و اگر از پس آن هلاک شود ضمان
واجب آید ه و اگر چیزی به پیشه ور دهد تا در وی عمل کند چنانک ریسمان بافنده را
دهد تا کرباس کند یا جامه بگازر دهد تا بشوید یا گندم بخراس باز دهد تا آس
کند

کند یا اسب برایض دهد تا ریاضت کند یا به بیطار دهد تا ناخن گشاید یا غلام
بحجام دهد تا حجامت کند یا ختنه کند آن چیز در دست پیشه ور امانت باشد اگر در
دست او هلاک شود بی تعدی ضمان واجب نیاید ه و اگر گازر جامه را بکوبد چنانک
صلاح مثل آن جامه باشد یا رایض اسب را براند و از حد زخم رایضان بیرون شود
تاوان واجب نیاید و زخم رایض قوی تر از زخم راکب باشد

فصل

اگر کسی را بنده یا اسبی بگریزد و دیگری آنرا باز طلبید و بخداوند باز آرد بی گفت
خداوند هیچ واجب نشود او را هر چند مزد معروف باشد بدان کاره و اگر خداوند
گوید هر که باز آرد او را چیزی بدهم هر که بشنود و باز آرد مزد مثل مزد واجب شود و اگر
کسی گوید اگر گریخته مرا باز آری ترا ده درم بدهم چون باز آرد ده درم واجب شود
و اگر بشهر باز آرد بیش از آنک بخداوند رساند اگر بنده بگریزد یا بمیرد مزد واجب
نیاید ه و اگر گوید هر که مرا خبر دهد از گریخته مرا او را چیزی بدهم و کسی خبر دهد
و نیاید هیچ چیز واجب نشود از بهر آنک در خبر دادن هیچ عمل واجب نیاید و مزد
درمقابلهٔ عمل واجب شود والله اعلم

باب المسابقة والمناضلة

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا سبق الا في نصل او خف او حافر تیراندازی و سواری کردن و ادب سلاح آموختن
مشروع است از بهر جهاد با کافران و دیگر هر چه لهوها همه باطل است
الا سه تیراندازی و اسب تاختن و مردی که با عیال خود بازی کند ه و روا باشد مال را
شرط کردن در تیراندازی و اسب تاختن هر که ظفر او را بود مال بستاند و رسول
صلی الله علیه وسلم نهی کرده است از ستدن مال مگر در تیراندازی یا اشتر یا اسب تاختن
و شرط مال در سواری و تیراندازی بر سه وجه است یکی آنک مال از کسی باشد بیرون
از آنها که اسب می تازد یا تیر اندازد چنانک یکی گوید مر دو سوار را که بهم می تازند
هر که پیشتر بسر میدان رسد چیزی بدهم و مال مسمی کند روا باشد هر که پیش شود مال
بستاند باید که اسبان در قوت هر دو یکسان باشند و غایت آنک تا آنجا شوند معلوم
باشد و در تیراندازی همچنین اگر کسی دو تیرانداز را گوید ده تیر بیندازید هر که از
شمایان بر نشانه زند چندین بدهم روا باشد و باید که بیان کند که بعد چند اندازند

وچند بر نشانه زنند و وجهی دیگر آنست که مال هم از آن سواران باشد از یک جانب
مثلا دو تن گویند اسب بتازیم تا فلان جای اگر تو پیش شوی من چندین بدهم و اگر من
پیش شوم تو هیچ واجب نباشد یا بر تیر اندازی گویند صد تیر بیندازیم اگر
از این صد بچندین بر نشانه زنی چندین بدهم و اگر من بچندین بر نشانه زنم چندین بدهی
این روا نباشد و قمار باشد بر تو هیچ چیز نباشد پس اگر دست تیر باشد که مال او را
شرط کردند مال بستانند و اگر دیگر را باشد همچنین نباید و وجه سیم آنست که مال از هر دو
جانب باشد چنانکه سواران یکدیگر را گویند اگر تو پیش شوی چندین بدهم و اگر من پیش شوم
تو چندین بدهی یا اگر در انداختن گویند اگر تو بچندین بر نشانه زنی من چندین بدهم و اگر من بر
نشانه زنم چندین بدهی این قمار بود و روا نباشد و قمار آن باشد که هر یکی متردد باشد
میان مال ستدن یا دادن اگر بین صورت باشد سیم دیگری را در میان آرند بدان که از پیش
شود پیش مال بستانند و اگر باز پس ماند هیچ ندهند روا باشد این کس را محلل
خوانند از بهر آنکه بسبب او مال حلال می شود اگر ده تن باشند یا زیادت محلل پس میان
ایشان یک تن روا باشد و کفایت باشد و اسب محلل باید که بقوت مانند اسبان ایشان برابر
باشد پس اگر محلل پیش شود و ایشان باز پس باشند بهم یا از پس یکدیگر مسمی واجب آید
بر هر دو محلل و اگر محلل باز پس ماند و ایشان هر دو پیش شوند بهم اگر هر دو
بهم بسر میدان رسند هیچ واجب نشود و اگر یکی از پس دیگر باشد بر دوم مسمی واجب آید
آنکس را که پیش شده است ٥ و اگر محلل با یکی بهم بسر میدان رسند و یکی باز پس ماند بر آن کس
که باز پس مانده است مسمی واجب آید ایشان هر دو را و اگر محلل در میان باشد بر آنکس
که باز پس است مسمی واجب آید پیشین را و باید که در اسب تاختن ابتدا میدان و انتها بدید
کنند ٥ و اگر یکی در میدان پیش شود و دیگر بآخر پیش شود ظفر آن را باشد که بآخر
میدان پیش شود و پیشی بکتف باشد اگر بر اشتر باشد و اگر بر اسب باشد پیشی بگردن
باشد چون بعضی از گردن یک اسب پیش باشد ظفر او را باشد و در اسب تاختن باید که اسب
معین باشد اگر شرط کنند که هر که خواهد مرکب بدل کند روا باشد و اگر مرکب یکی
هلاک شود عقد بر خزد و اگر سوار بمیرد عقد بر نخزد و وارث او بجای او قیام کند
و اگر در تیر انداختن تیر یا کمان بدل کنند روا باشد و اگر بشکند دیگری برگیرد و اگر تیر

اندازنده

بمیرد عقد بر نخزد از بهر آنکه در تیر انداختن مقصود از ماشی تیر انداز نده نیست و در
سواری از ماشی مرکب است مقصود از ماشی اسبست چون هلاک شود عقد بر خزد والله اعلم ٥

باب احیاء الموات

روی عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال من احیا ارضا میتة فهی له
اگر مسلمانی در دار اسلام زمینی مرده را که در اسلام و در عهد ملک کسی نبوده است
زنده کند ملک او گردد و اگر در اسلام یا در عهد ملکی بوده است ولکن بروزگار
دراز خراب شده باشد و اثر عمارت از آن برخاسته کسی عمارت آن کند ملک او نشود
و زنده کردن زمین تا ملک شود بر مقصود زنده کننده زمین گردد و اگر سرای خواهد کرد
چنانکه در آنجا بتوانند نشست یا کرده گرد او دیوار نکند اند و بنا کند و سقف بر نهد
ملک نشود ٥ و اگر بستان خواهد کرد بگرد او دیوار کند و جوی بهد و درخت بنشاند
و راه آب آوردن سازد و اگر کشت خواهد کرد شیار کند و گرد اگرد او خاک بر
دهد و آب بر نهد و تخم در افکنده ٥ و اگر حظیره اسب میکند گرد اگرد او دیوار بگل
یا بسنگ یا بچوب بکند و اگر زمینی را گرد اگرد او سنگ بر چند از بهر زنده کردن را یا اگر
سرا خواهد کرد دیوار کند و بنا نکند ملک نشود و لکن او بدان اولیتر باشد از دیگری
همچنین سلطان اگر زمین مرده بکسی دهد باقطاع ملک او نشود و لکن او بدان اولیتر
از دیگری باشد ٥ و هر که او زمینی زنده کرد چندانی که از مصالح آن زمین باشد گرد بر گرد
آن ملک او شود تا اگر دهی زنده کند از جوانب او چندانی که راه در رو باشد و چراخور اسبان
دیه باشد و جای خاک افکندن همه ملک او شود و اگر جوی نهد در موات یا چاهی
کند چندانی که در وقت آب کشیدن بدان حاجت آید یا در وقت پاک کردن جوی
وچاه وخاک او بیفکنند ملک او شود

فصل

روی عن رسول الله صلی الله علیه وسلم المؤمنون شرکاء فی ثلث الماء والکلاء والنار
هر موضع معدنی که نفع او ظاهر باشد که بی مؤنت بتوان داشت چون نمک
و نفط و گوگرد و قیر و مومیای آن نشاید با قطاع دادن و چون در زمین
موات باشد نشاید کسی را که از موضع بملکی بگیرد همه مردمان در آن
یکسان باشند و همچون آب و گیاه و هیزم که در زمین مباح باشد و هر که از بر معدن

جزی برکرد انچ برداشت ملک او شود همچنانک در زمین مباح باب و کیا و هیزم برکرد
و اکر جماعتی بر ان معدن ایند و معدن بزرک باشد هر کس چندانی که خواهد بر
می کیرند و نباید کسی را که دیکری باز دارد ٭ و اکر معدن خرد باشد که جمله از ان نفع
نتوانند کرفت یکبار هر که پیش اید اولیتر باشد و اکر بهم ایند قرعه زنند میان ایشان
اما اکر معدنی که نفع او ظاهر نباشد بکار کردن حاصل باید کردن چون معدن زر و سیم
و اهن و مس و کنج و مانند ان اکر کسی انرا زنده کند و زنده کردن معدن ان باشد که چندانی
دران کار کند که بمنفعت رسد بر یک قول ملک شود همچون زمین که زنده کند و روا باشد
که سلطان انرا باقطاع دهند و بر قول دیکر ملک نشود از بهر انک عمل دران سپری نشود
هر روز دران عمل باید کرد تا منفعت بر توان داشت و برین قول اقطاع نشاید و برین
قول اکر یکی درین معدن کار می کند روا باشد که دیکران باز دارد هر چند معدن بزرک باشد
که جماعتی دران کار نتوانند کردن چون او بکذارد هر که پس از ان پیش اید اولیتر باشد
همچون منزلی در بادیه که جماعتی انجا فرود ایند ایشان بران منزل اولیتر باشند
چون برخاستند هر که فرود اید بحق او روا باشد ٭ و همچنین اکر مسافری در رباطی در
موضعی رخت بنهد او بدان موضع اولیتر باشد چون برود جای بکذارد هر که خواهد
بکیرد و اکر در ملک کسی معدنی باشد ظاهر کسی از انجا چیزی برکیرد یا معدن باطن
باشد کسی از ان چیزی بیرون کند بی دستوری خداوند جای او را باید که باز ستاند
همچنانک از زمین کسی کیاه و هیزم بردارند باز ستانند از بهر انک هر چه از ملک
رود خداوند ملک را باشد ٭ و اکر در موات چاهی کند از بهر ملک تا اب بدید
نیاید ملک او نشود چون اب بر امد چاه ملک او شود اما ابی که از ان چاه بر اید یا از چشمه
که در ملک کسی باشد اب بر اید ملک نباشد بر وجه درستر چون سبوی بردارد
یا در حوضی جمع کند انکاه ملک او شود تا اکر اب از ملک روان کردد کسی بردارد
ملک انکس باشد از بهر انک اب از عین ان موضع بیرون اید همچون سیلی که در زمین کسی
اید او بدان اولیتر باشد اکر بیرون شود هر که بردارد ملک او شود و اب چاه چیزی
از حاجت او بیش اید نشاید که از مواشی و دیکران باز دارد و عوض نشاید ستدن بدان
و روا باشد از زمین و کشت دیکران باز داشتن و اولیتر ان بود که باز ندارد والله اعلم

بابُ الوقف

قال عمر بن الخطاب رضی الله عنه لرسول الله صلی الله علیه وسلم اِنّی اَصَبْتُ مالاً
لَمْ اُصِبْ مِثْلَه قَطُّ فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم قد مَلَکْتُ مِایةَ سَهْمٍ
مِنْ خَیْبَرَ وَقَدْ اَرَدْتُ اَنْ اَتَقَرَّبَ بِه اِلَی اللهِ عَزَّ وَجَلَّ و دار حَبِّسِ
الاَصْلَ وَسَبِّلِ الثَّمَرَةَ ٭ وقف کردن روا باشد از بهر خدای عز و جل و هر چیز که
بیع ان روا باشد و از ان منفعت توان کرفت چنانک عین ان بر جای باشد وقف ان
چیز درست باشد چون سرای و زمین و اسب و جامه ٭ اما وقف زر و سیم
و طعام روا نباشد (درست) و وقف روا باشد که بر جماعتی که اوصاف ایشان معلوم باشد
چون درویشان و علما و غازیان و حاجیان و بر فرزندان و بر موالی و بر عمارت مواضع خیر
چون مسجد و پل و رباط و بهر چه وقف کند باید که اخر وقف بفقرا و مساکین باز برد
که ایشان همیشه موجود باشند و بلفظ بکوید که وقف کردم یا سبیل کردم فلان چیز
بر فلان کس یا بر فلان جای تا ان غله بران جای صرف کنند و از پس ایشان بر درویشان و
مسکینان و قبول کسی در وقف شرط نیست و تسلیم شرط نیست و قیم وقف همانکس
باشد که وقف کرده است و چون او بمیرد هر کرا او نصب کند قیم باشد و اکر کسی را
نصب نکند قاضی قیمی نصب کند در تیمار داشت ان وقف یا باجاره می دهند و از غله
ان وقف را عمارت می کنند و باقی بمصارف می رسانند و عین ان چیز که وقف کرده است
ملک هیچ کس نباشد بیع و بخشیدن آن روا نباشد و میراث نشود همچون بنده که
ازاد کند اما غله ملک انکس را باشد که بر وقف کرده اند و نشاید که وقف را تغییر و
تبدیل کنند و اکر در محلتی مسجدی خراب شود و محلت ویران شود و مردمان پراکنده
شوند زمین مسجد را نشاید فروختن اما الات بنا مسجد اکر بمسجدی دیکر صرف کنند
روا باشد و اکر چاهی سبیل کرده است چون ویران شود و معطل شود و علاج نپذیرد
خشت و الت ان بچاهی دیکر یا بحوضی صرف کنند روا باشد اما بمسجد صرف نکنند
و اکر بنده وقف کند پس ازاد کند ازاد نشود و شرط وقف در وقف نکاه باید داشت
و اکر جایی بر فرزندان درویش وقف کند بتوانکران نشاید دادن و اکر توانکر درویش
کردد بر وی صرف کردن روا باشد و اکر وقف کند بر فرزندان و فرزند فرزندان تا از نسل من

می باشند

دور و نزدیک ایشانرا و فرزند پسر و فرزند دختر یکسان باشند و اگر گوید وقف کردم
بر فرزندان پس بر فرزندان فرزند تا از فرزندان صلبی کسی باشد بطن دیگر ندهند
و اگر گوید وقف کردم بر فرزندان و فرزندان فرزند و بیش ازین نگوید یا گوید وقف کردم
بر فلان و فرزندان او و اخر وقف بر فقرا و مساکین باز نبرد بر یک قول درست نیاید
و بر یک قول دیگر درست شود و وقف شود و این درست تر پس چون ازان قوم که مسمی
کرده است کسی نماند بقرابات واقف صرف کنند هر کس که بدو نزدیکتر و اگر ایشانرا کسی نماند
بفقرا و مساکین صرف کنند **باب**

الهبة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس لواهب ان يرجع فيما وهب الا الوالد من ولده اگر کسی چیزی بدیگری بخشد و انکس قبول کند درست باشد
ولکن ملک انکس نشود تا قبض نکند بدستوری بخشنده چون قبض کرد ملک او شد و قبض
منقول بنقل باشد و قبض عقار آن باشد که بخشنده دست ازان کوتاه کند و بان کس
رها کند و چون تسلیم کرد باز نتواند گشت مگر مادر یا پدر که چیزی بفرزند و فرزند فرزند
بخشد باز تواند گشت هرچند تسلیم کرده باشد بقول بعضی از اهل علم اگر بفرزند بخشد
یا بیکی از محارم و مذهب اصحاب رای و سفین ثوری چنین است ٥ و اگر کسی را هدیه
فرستد چون بدانکس رسید قبض کند مال او گردد و اگر کسی گوید این سرا یا این کالا
ملک تو کردم یا بدادم تا زندگانی تست و انکس قبول کند ملک او گردد چون بدو تسلیم کند
همچون بخشیدن اگر انکس بمیرد بوارثان او شود هرچند بگفته است پس از مرگ بوارث بود
و کسی را که فرزندان باشد باید که در عطا دادن و نوازش همه را یکسان دارد تا از
حسد ایشان ایمن باشد **باب**

اللقطة روى عن النبي صلى الله عليه وسلم انه سئل عن اللقطة فقال عليه السلام اعرف عفاصها و وكاءها ثم عرفها سنة فان جاء صاحبها والا فشانك بها
و لقطه گم شده باشد از ان کسی که دیگری بیابد بنگرد اگر جانور نباشد زر یا سیم یا متاعی
بردارنده صفت آن چیز را معلوم کند تا اگر کسی دعوی کند صدق او بداند پس اگر
خواهد همیشه نگاه دارد تا خداوند پدید آید و اگر خواهد بقاضی دهد تا نگاه دارد خویشی صح
و اگر خواهد یکسال تعریف کند پس اگر خداوند پدید نیاید تملکی کند و هر تصرفی که

خواهد

خواهد می کند و اگر خواهد بخورد هرچند توانگر باشد اگر خداوند پس ازان پدید آید قیمت باز
دهد و تا اختیار تملک نکند پس از تعریف ملک او نشود تا اگر خداوند پدید آید پس از
اختیار تملک عین خواهد عین باز دهد و خواهد قیمت هرچند کالا برجای باشد و گروهی
از اهل علم گفته اند توانگر را نشاید لقطه خوردن و تملک کردن پس از تعریف صدقه بدرویش
دهد و قول سفین ثوری و عبد الله مبارک و اصحاب رای اینست ٥ و واجب نباشد
لقطه برگرفتن و چون برگیرد دوست داریم که دو عدل را بران گواه کند تا اگر او را وفاة
اید وارثان تملکی نکنند و تعریف از باشد که یکسال بروز در بازارها و جایی که
مجمع باشد و بر در مسجدها ندا می کند که اگر چیزی گم شده است بلجنس بگوید که کراسیم یا زر
گم شده است و وزن و صفت نگوید تا کسی بدروغ دعوی نکند و بیشتر تعریف کند
بجایی که ان موضع یافته است و شب و روز در مداومت بر تعریف شرط نیست و لکن بر
عادت در هفته اول هر روز دو بار در طرف روز ندا کند و در دیگر هفته هر روز
یکبار پس در هر هفته یکبار و مونت تعریف بر خداوند کالا باشد اگر پدید آید
و اگر پدید نیاید ٥ و باید تملکی کرد بروی باشد و اگر لقطه چیزی اندک باشد
کم از دانکی و نیم زر یکسال تعریف شرط نیست دو سه روز تعریف کند و اگر جوانی
بیند ضایع بنگرد اگر جوانی باشد که خویشتن را از ددگان نگاه تواند داشت
بقوت چون اشتر و گاو و اسب و خر یا بتک چون اهو که بروی اثر ملک باشد یا بقوت
بر پریدن بنگرد اگر صحرا باشد در صحرا نشاید همچنین را گرفتن از بهر انک این
جانوران را در صحرا رها کنند باعتماد قوت ایشان ٥ و اگر در آبادانی باشد
یا در حایطی بدو نزدیک روا باشد که بگیرد بر وجه درستتر از بهر انک عادت
نرفته است که در آبادانی چنین چهارپای بی نگاهبانی رها کنند ظاهر حال انست که از
خداوند غایب شده است اما اگر جوانی باشد که خود را از ددگان نگاه نتواند داشت
چون گوسفند و گوساله و جانوری پای شکسته و مانند ان روا باشد که بگیرد پس
اگر خواهد نگاه دارد و تعریف کند یکسال پس تملکی کند و اگر خواهد بفروشد
و اگر جانوری باشد که گوشت او حلال باشد اگر خواهد بسمل کند و بخورد و قیمت در
گردن او باشد و همچنین اگر طعامی باشد که انرا نگاه نتوان داشتن خواهد بفروشد

وخواهد بخورد و قیمت در کردن او باشد و چون بفروشد قیمت خدامی دارد و تعریف میکند
این چیز را که یافته است چون سال بکذرد قیمت را ملکی کرد و اکر خورد همچنین تعریف کند
وعلف این جانوران بر وی نباشد اکر تبرع دهد بقاضی بردارد تا بعضی از ان بفروشد
و بعلف صرف کند ٥ و اکر در حرم مکه لقطه یابد همیشه تعریف می باید کرد نشاید
بیش از یکسال ملک در شدن و اکر کسی نیابد و لقطه را دعوی کند نشاید بوی دادن تا
لقطه را صفت کند اکر در دل یابد نشان صدق او نشاید دادن بوی و اکر
در دل او افتد روا باشد که بوی دهد ولکن واجب نیاید تا کواه بیاورد در لقطه خویش

باب فی اللقیط

ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال لرجل وجد منبوذا اذهب فهو حر
ولك ولاؤه وعلینا نفقته ٥ کودکی خرد که جای نهاده بینند نشاید
بجای رها کردن ضایع اکر کسی او را بردارد نکاه دارد و تعهد کند و انکس مسلمان باشد
و ازاد و عدل باشد در دست او رها کنند و هر جامه که بر تن وی باشد و پیرایه که بر وی باشد
و جامه که در زیر وی باشد و نقدی که بر جامه او بسته باشد یا در زیر فراش او باشد
همه ملک او باشد ٥ و اکر بر اسپی باشد اسپ ملک او باشد اما اکر بنزدیک او مالی نهاده
باشد یا اسپی ایستاده باشد ملک او نباشد و چون لقیط بر کرد دست دارم که دو
عدل را کواه کند بر لقیط و بر انچه بر وی باشد و نفقه لقیط بر مال او باشد اکر
با او مال باشد ٥ و نشاید این کس را که او را برداشته است از مال او برو نفقه کردن
بی دستوری حاکم و بی دستوری او روا باشد و اکر حاکم نباشد او لی تران باشد
که مال بدست امینی نهد پس بقدر حاجت می ستاند و اکر خود نکاه دارد و نفقه
می کند روا باشد و اکر لقیط را مال نباشد نفقه او در بیت المال باشد اکر در بیت
المال نباشد نفقه او بر همه مسلمانان باشد حاکم از هر کس بقدر بسیار او می ستاند
و نفقه می کند ٥ و اکر حاکم بفرماید این کس را که لقیط با وی است تا او وام می کند و نفقه
می کند روا باشد و اکر این کس که لقیط برداشته است فاسقی باشد از دست او بدر
کنند و با امینی دهند و اکر بنده باشد از دست او بیرون کنند مکر که خواجه رضا دهد
بنکاه داشت او انکاه همچنان باشد که خواجه بر کرد اکر ذمی بر کرد در دار

اسلام

اسلام از دست او بیرون کنند و حکم کنند باسلام او و اکر مردی بیابانی در
شهر اید و لقیطی بر کرد و خواهد که ببیابان برد رها نکنند از بهر انک باشد که انکس
که بیابان نشست مرا ازین خلل طلب کند و دیکر از بهر انک در شهر لقیط را موافق تر از
بیابان و اکر کسی دعوی کند که لقیط فرزند منست حکم کنند بفرزندی وی و بوی باز دهند

باب الفرایض

قال الله تعالی للرجال نصیب مما ترك الوالدان والاقربون الایه میراث بسه سبب
باید شود یکی خویشاوندی و دیکر زناشوئی که زن و شوی از هم میراث برند و سدیکر
ولاء اکر کسی بنده ازاد کند ازاد کننده و عصبات او از ازاد کرده میراث برند
اما ازاد کرده از ازاد کننده میراث نبرد و انکس که بنکاح میراث برد
او را فرض باشد مقدر و انکس که بولا میراث برد او را فرض مقدر نباشد
میراث او میراث تعصیب باشد و تعصیب ان باشد که اکر تنها باشد جمله ترکه بر
کیرد و اکر با او صاحب فرض باشد انچ از صاحب فرض بماند او بر کیرد ٥ و جمله میراث
برندکان بیست و پنج تن اند پانزده از مردان و ده از زنان ٥ اما از مردان پسرست
و پسر پسر اکرچه دور فرو شود ٥ و پدر و جد پدر پدر اکرچه بلند بر شود ٥ و برادر
مادر پدری ٥ و برادر پدری ٥ و برادر مادری ٥ و پسر برادر مادر پدری ٥ اکرچه دور
فرو شود ٥ و عم مادر پدری ٥ و عم پدری ٥ و پسر عم مادر پدری ٥ اکرچه دور
فرو شود ٥ و پسر عم پدری همچنین ٥ و شوی که از زن میراث برد و مرد ازاد کننده ٥ اما
از زنان دختر است و دختر پسر اکرچه دور فرو شود و مادر و جده مادر مادر و جده
مادر پدر و خواهر مادر پدری و خواهر پدری و خواهر مادری و زن که
از شوی میراث برد و زن که بنده را ازاد کرده باشد ازو میراث برده ٥ اما
فرزندان دختر و جد پدر مادر و فرزندان خواهر و فرزندان برادر مادری و دختران
برادر و دختران عم و عم مادری و عمه و خال و خاله این جمله از ذوی الارحام
اند ایشانرا میراث نباید و بقول ابو حنیفه رحمه الله علیه میراث ایدون لزا صحاب
فرایض و عصبات کسی نباشد و اختیار عزنی رحمه الله اینست

فصل

قال النبی صلی الله علیه وسلم لا یرث المسلم الکافر ولا الکافر المسلم

چهار چیز از میراث باز دارد اختلاف دین و بندگی و کشتن و پوشیدگی مرگ
مراد از اختلاف دین آنست که مسلم از کافر و کافر از مسلم میراث نبرد اما کافران هرچه
دین ایشان مختلف است از یکدیگر میراث برند و مرتد از هیچکس میراث نبرد و هیچکس از وی میراث
نبرد که مال او چون بمیرد ذمی باشد مسلمانان را و بنده از کسی میراث نبرد و هیچکس میراث
او نبرد که او را ملک نباشد و اگر کسی خویشاوند خویش را بکشد عمدا یا خطا از وی میراث
نبرد اگرچه کشنده کودک باشد یا دیوانه ۰ و مراد از پوشیدگی مرگ آنست که اگر
دو خویشاوند بیکبار در آب غرق شوند یا خانه بر ایشان فرود آید و هلاک شوند
یا در غربت بمیرند و ندانند که کدام از پیش مرد ایشان را از یکدیگر میراث ندهند
میراث هر یکی از ایشان وارثان زنده او را باشد

فصل

قال الله تعالی وهو یرثها ان لم یکن لها ولد

این جماعت وارثان که بیان کرده شد بعضی از ایشان مر بعضی را حجب کنند و حجب
باز داشتن باشد از میراث و حجب بر دو قسمست حجب حرمانست که از میراث
محروم کنند و حجب نقصانست که نصیب وارث بسبب دیگری کمتر شود اما حجب حرمان
آنست که مادر مرده جده را حجب کند اما مادر مادر را حجب نکند و اگر دو جده
باشند یکی نزدیکتر و یکی دورتر اگر نزدیکتر از جانب مادر باشد دورتر را حجب کند
و اگر از جانب پدر باشد نیز هم اگر دورتر هم از جانب پدر باشد حجب کند و اگر از جانب
مادر باشد حجب نکند چنانک مادر مادر پدر و مادر پدر پدر را و مادر پدر پدر
را حجب کند اما مادر پدر مرده مادر مادر مادر را حجب نکند هر دو یکسان
باشند و هر عصبه که نزدیکتر است دورتر را حجب کند ۰ و عصبه نزدیکتر
پسر است پس پسر پسر هرچند دورتر شود پس پدر پس پدر پدر هرچند بلندتر شود
و برادر مادر پدری و پدری با جد یکسان باشند چون جد نباشد برادر مادر پدری اولیتر
پس برادر پدری پس پسران ایشان هرچند دورتر شوند هر که نزدیکتر اولیتر هرچند
نزدیکتر پدری باشد و دورتر مادر پدری چنانک پسر برادر پدری اولیتر از پسر پسر
برادر مادر پدری چون در درجت هر دو یکسان باشند مادر پدری اولیتر و از پس
پسران برادر عم اولیتر باشد برادر پدر مادر پدری پس عم پدری پس پسران ایشان

هم

هم بدین ترتیب پسران برادر پس عم پدر پس پسران او پس عم جد هم بدین ترتیب و چون از
نسب کسی نباشد و برده و لا باشد میراث بعصبات ولا شود ۰ و برادران
و خواهران مادری بچهار تن بیفتند بفرزند و فرزند پسر و پدر و جد و برادران
و خواهران مادر پدری بسه تن بیفتند بپسر و پسر پسر و پدر اما
بجد و جد نیفتند و برادران و خواهران پدری هم بدین سه بیفتند و برادر مادر پدری
هم بیفتند اما حجب نقصان چنان باشد که شوی را از زن میراث یک نیمه باشد هرگاه
که زن را فرزند و فرزند پسر نباشد اگر زن را فرزند باشد یا فرزند پسر شوی را چهار یک
باشد و زن را از میراث شوهر چهار یک باشد هرگاه که شوی را فرزند و فرزند پسر
نباشد ۰ اگر شوهر را فرزند باشد یا فرزند پسر زن را هشت یک باشد و مادر را
از میراث فرزند سه یک باشد هرگاه که مرده را فرزند و فرزند پسر نباشد و از خواهر
و برادر دو نباشد ۰ و اگر فرزند باشد یا فرزند پسر یا از خواهران و برادران دو باشند
یا زیادت مادر را شش یک باشد ۰ هر کس که میراث نیابد بسبب اختلاف دین یا بسبب
کشتن یا بسبب بندگی هیچکس را از میراث حجب نکند تا اگر مسلمانی بمیرد و از وی پسری
ماند کافر یا بنده یا کشنده بنده باشد و آن مسلمان را زن باشد و مادر و برادر چهار
یک زن را باشد و سه یک مادر را و باقی برادران پسر ایشان را حجب نکند و اگر مردی بمیرد
و از وی مادر ماند و پدر و دو برادر برادران میراث نیابند بسبب پدر و لکن مادر را
از سه یک حجب کنند بشش یک باز آرند شش یک مادر را باشد و باقی پدر را و اگر این
برادران بنده باشند یا کافر یا کشنده برادر باشند حجب نکنند مادر را سه یک باشد
باقی پدر را

فصل

روی عن ابن عباس رضی الله عنهما انه قال
الحقوا الفرایض لاهلها فما بقی فهو لاولی رجل ذکر فروض شش است
نیمه و چهار یک و هشت یک و دو بهر و سه یک و شش یک نیمه
فرض پنج گروه است فرض شوی چون زن را فرزند نباشد و فرزند پسر نباشد ۰ و فرض
یک دختر ملب ۰ و فرض یک دختر پسر و فرض یک خواهر مادر پدری و فرض یک خواهر
پدری اما چهار یک فرض دو گروه است فرض شوی چون زن را فرزند باشد
یا فرزند پسر و فرض زن چون شوی را فرزند نباشد و فرزند پسر و اگر چهار زن باشند

چهار یک ضمان هر چهار باشد اما هشتیک فرض زنانست چون شوهر را فرزند باشد
یا فرزند پسر اما دو بهره فرض چهار گروه است فرض دو دختر صلب یا زیادت
و دو دختر پسر یا زیادت و فرض دو خواهر مادر و پدری یا زیادت و فرض دو خواهر پدری یا
زیادت اما سه یک فرض سه گروه هست فرض مادر مرده را چون مرده را فرزند
و فرزند پسر نباشد و از خواهران و برادران دو تن نباشند و فرض جد است چون مرده را
برادران و خواهران باشد در بعضی احوال و فرض دو تن یا زیادت از خواهران و برادران
مادری اما شش یک فرض هفت گروه است فرض پدر چون مرده را فرزند باشد
یا فرزند پسر و فرض مادر چون مرده را فرزند باشد یا فرزند پسر یا دو تن از خواهران و
برادران و فرض جد چون مرده را فرزند باشد یا فرزند پسر یا خواهران و برادران در
بعضی احوال و فرض جده مادر یا مادر مادر پدر و اگر دو جده باشند یا زیادت
در درجه برابر آیند شش یک میان ایشان باشد یکسان و فرض یک برادر یا یک خواهر
مادری و فرض دختران پسر چون دختر صلب یکی باشد شش یک ایشانرا باشد
تا تمامی دو بهره و فرض دو خواهر پدری یا زیادت و فرض خواهر پدری چون مادر
و پدری یک خواهر باشد شش یک با ایشان دهند تا تمامی دو بهره

فصل في ميراث الأولاد

قال الله تعالى يوصيكم الله في أولادكم للذكر مثل حظ الأنثيين

اگر مرده را یک پسر باشد جمله میراث او را باشد
و اگر یکی بیش باشد میراث همه را باشد یکسان و اگر پسران و دختران باشند
میراث میان ایشان باشد هر پسری دو چند آنکه دختر را اگر یک دختر باشد یک نیمه او را
باشد و اگر دو دختر باشد یا زیادت دو بهره ایشانرا باشد و فرزندان پسر
در میراث همچون فرزندان صلب باشند و اگر فرزند صلب و فرزند پسر مانده بنگریم
اگر فرزند صلب پسر باشد فرزند پسر را هیچ نباید و اگر فرزند صلب دختر
باشد بنگریم اگر یکی باشد نیمه او را باشد پس فرزند پسر اگر یک دختر باشد
یا دختران بسیار ایشانرا شش یک باشد تا تمامی دو بهره و اگر فرزندان پسر پسر باشد
باقی ایشانرا باشد و اگر پسران و دختران باشند باقی میان ایشان باشد
للذكر مثل حظ الأنثيين و اگر یک دختر صلب باشد و دختر پسر و پسر پسر

پسر

پسر دختر صلب را نیمه باشد و دختر پسر را شش یک باقی پسر پسر را
و اگر دختر صلب دو باشند یا زیادت ایشانرا دو بهره باشد پس اگر پسر و پسر
دختر پدر او را هیچ نباشد و اگر پسر پسر باشد باقی او را باشد و اگر پسر پسر
و دختر باشند باقی میان ایشان للذكر مثل حظ الأنثيين
همچنین اگر دو دختر صلب باشد و دختران پسر و از ایشان دورتر پسر پسر پسر
باشد دو بهره دو دختر صلب را باشد و باقی میان دختران پسر و میان این پسر و دورتر
للذكر مثل حظ الأنثيين

فصل في ميراث الاخوة

قال الله تعالى ان امرؤ هلك ليس له ولد وله اخت فلها نصف ما ترك

میراث برادران و خواهران مادر و پدری
یا پدری همچون میراث فرزند است یک خواهر را نیمه و دو خواهر را دو بهره چون
هر دو مادر و پدری باشند یا پدری و اگر یک خواهر مادر و پدری باشد و یک
خواهر پدری مادر و پدری را نیمه باشد و پدری را شش یک تا تمامی دو بهره و اگر دو
خواهر مادر و پدری باشد و خواهران پدری باشند مادر و پدری را دو بهره باشد
و پدری را هیچ نباشد اگر با پدری برادری باشد باقی میان ایشان و للذكر مثل
حظ الأنثيين باشد و خواهران و برادران مادری چون دو باشند یا زیادت
ایشانرا سه یک باشد برادر و خواهر هر دو برابر و اگر یکی باشد او را شش یک با شد
و برادران پدری بمنزلت مادر و پدری باشند و چون مادر و پدری نباشد مگر
در مسئله مشترکه زنی بمرد و از وی شوی ماند و مادر ماند و دو برادر
یا دو خواهر مادری یا دو خواهر مادری و برادر مادر و پدری شوی را نیمه
آید و مادر را شش یک و برادران و خواهران مادری را سه یک از ترکه هیچ جز
نماند برادران مادر و پدری با فرزندان مادری در سه یک شرکت کنند سه یک میان
ایشان جمله قسمت کنند برادران و خواهران یکسان ٥ قول عمر و عثمان و
عبدالله بن مسعود و زید بن ثابت رضی الله عنهم است و مذهب شافعی و مالک و
بقول جماعتی از اهل علم گویند شرکت نکنند مادر و پدری را هیچ چیز نیاید
و قول علی و عبدالله عباس رضی الله عنهما اینست و مذهب سفین ثوری و اصحاب رای

و اگر بجای برادر مادری برادری باشد پدری او را هیچ نباید باتفاق
و اگر مادری پدری یا پدری خواهر باشد فرض وی بدهند و مسئله عول باشد
و خواهران مادر پدری یا پدری با دختر عصبه باشند همچون برادر اگر مرده را
دختری باشد و خواهری یا زیادت مادر پدری یا پدری دختر را نیمه باشد
و باقی خواهرانرا و اگر دو دختر باشد و خواهری مادر پدری و یکی پدری دو دختر را
دو بهر باشد و باقی خواهر مادر پدری را

فصل

فی میراث الاباء قال الله تعالی ولابویه لکل واحد منهما السدس مما ترک ان کان له ولد

پدر را در میراث سه حالتست یکی آنک بتعصیب میراث برد چون مرده را فرزند نباشد
و حالت دوم آنک بفرض میراث برد چون مرده را پسر باشد پدر را ششی یک
باشد باقی پسر را و حالت سیم آنک بهر دو میراث برد چون مرده را دختر
باشد پدر ششی یک بردارد و دختر فرض خویش بردارد و باقی پدر را باشد و مادر بفرض
میراث برد و او را سه حالت است دو فرض و یکی آنک مرده را فرزند باشد یا فرزند
پسر یا از خواهران و برادران دو باشند مادر را ششی یک اند و حالت
دیگر آنک مرده را فرزند و فرزند پسر نباشد و از خواهر و برادران دو نباشند مادر را
سه یک اید مگر در دو مسئله که مادر را سیک ما بقی نام برند یکی آنک زنی بمیرد
و از وی شوی ماند و مادر و پدر ترکه را بشش سهم کنند یک نیمه سه سهم شوی را
باشد و مادر را سیک ما بقی یک سهم و باقی پدر را و مسئله دوم آنک مردی
بمیرد و از وی زن ماند و مادر و پدر ترکه بچهار سهم کنند چهار یک یک سهم زن را
و مادر را سیک ما بقی یک سهم و باقی پدر را اما جده مادر مادر یا مادر پدر او را
ششی یک اند اگر هر دو بهم گرد ایند ششی یک هر دو را باشد

فصل

فی میراث الجد روی عن عمران بن حصین ان رجلا اتی النبی صلی الله علیه
وسلم فقال ان ابنی مات فما لی من میراثه قال لک السدس
قال الراوی لا ادری مع من جد بنه پدر گرچه بلند تر شود بمنزلت پدر باشد

هرگاه که پدر نباشد مگر در چهار مسئله یکی آنک زنی بمیرد و از وی شوی ماند و
مادر و پدر و دیگر آنک مردی بمیرد و از وی زن ماند و مادر و پدر در این دو مسئله است
مادر را سیک ما بقی باشد پس از نصیب شوی و زن و اگر بجای پدر جد باشد مادر را
سیک باشد تمام و سدیگر آنک مادر پدر بمیرد هستند بجد بیفتند و چهارم
آنک خواهران و برادران جمله بپدر بیفتند اما بجد خواهران و برادران مادر پدری
و پدری بیفتند بجد قول عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم و زید بن ثابت و عبدالله بن مسعود
است و گروهی گویند خواهران و برادران جمله بجد بیفتند قول ابوبکر صدیق و عبدالله
عباس رضی الله عنهم است و مذهب ابوحنیفه رحمه الله همین است و هرگاه که جد
با برادران و خواهران افتد بنگریم اگر در مسئله صاحب فرض نباشد جد همچون برادر
باشد با ایشان قسمت کند تا قسمت او را بهتر از سه یک باشد هرگاه که سیک همه مال
از قسمت بهتر باشد یا هر دو یکسان باشند سیک بوی دهند باقی بخواهران و برادران
و تفصیل است که با یک خواهر و یک برادر یا با سه خواهر جد را قسمت بهتر باشد
للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند چون بیش زیادت شوند
جد را سیک باشد و اگر در مسئله صاحب فرض باشد چون شوی یا زن یا دختر یا دختر
پسر یا مادر یا جده جد را از سه چیز هر کدام بهتر باشد قسمت با ایشان کند
یا ششی یک همه مال یا سیک ما بقی پس از نصیب صاحب فرض اگر فرض یک نیمه باشد
یا کمتر جد با سه خواهر یا با خواهری و برادری قسمت کنند چون بیش زیادت شوند
جد را سیک ما بقی باشد و اگر فرض از نیمه زیادت باشد و از دو بهر کمتر جد با یک برادر
قسمت کنند چون زیادت شوند جد را ششی یک باشد و اگر فرض دو بهر باشد جد با یک
خواهر قسمت کنند چون زیادت شوند جد را ششی یک باشد و اگر فرض از دو بهر زیادت
باشد جد را ششی یک باشد در همه احوال و خواهر را با جد فرض نباشد مگر در مسئله
اکدریه و اکدریه آنست که زنی بمیرد و از وی شوی ماند و مادر و جد
و یک خواهر مادر پدری یا پدری اصل مسئله از شش باشد شوی را نیمه و مادر را سه
یک و جد را ششی یک از مال چیزی نماند خواهر را نیمه فرض کنند سه سهم و مسئله
عول شود بنه پس نصیب خواهر با نصیب جد چهار سهم میان ایشان قسمت کنند

لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الأُنْثَيَيْنِ چهار سهم بر سه قسمت نتوان کرد سه در نه
که اصل مسله است یا عول ضرب کنند بیست و هفت شود نه سهم شوی را و سه
سهم مادر را و ما بقی دوازده سهم میان جد و خواهر قسمت کنند هشت سهم جد را و چهار
سهم خواهر را ه و اگر درین مسله بجای خواهر برادر باشد برادر را هیچ نیابد و اگر
بجای یک خواهر دو باشد شوی را یک نیمه باشد و مادر را شش یک و جد را شش یک
و باقی خواهران را ه و اگر با جد برادران و خواهران مادر پدری و پدری گرد آیند در حق جد
جمله را در حساب آرند پس چون جد نصیب خویش برگرفت بنگریم اگر مادر پدری برادر باشد
باقی او را باشد و پدری را هیچ نماند و اگر مادر پدری خواهر باشد بنگریم اگر
در باقی از فرض او زیادت باشد جمله او را باشد و اگر از فرض او زیادت باشد آن زیادت
پدری را باشد بیان این اگر مردی بمرد از وی جد ماند و یک برادر مادر پدری
و یک برادر پدری جد را سیک باشد و باقی برادر مادر پدری را و اگر جد ماند و یک خواهر
مادر پدری و یکی پدری مال میان جد و خواهر مادر پدری بود نیم باشد ه و اگر جد
ماند و خواهر مادر پدری و برادری پدری جد را قسمت بهتر باشد ترکه بده سهم
کنند چهار سهم جد را و پنج سهم خواهر مادر پدری را و یک سهم برادر پدری را

فصل فی الحساب

روی از علی رضی الله عنه سُئِلَ عن
زوجة و ابوین و بنتین فقال فی نصیب الزوجة صار ثمنها تسعا
هر مسله که در آن صاحب فرض نباشد همه عصبه باشند مال بریشان قسمت کنند
و اگر پسر و دختر باشند هر پسری را دو دختر نهند چنانک یک پسر ماند و یک دختر
مال بسه سهم کنند دو سهم پسر را و یک سهم دختر را و اگر در مسله صاحب فرض
باشد اصل مسله بر فرض بنا کنند و اصول حساب که فرض برو بنا شود هفت است
دو و چهار و هشت و سه و شش و دوازده و بیست و چهار
چون فرض نیمه باشد اصل آن دو باشد و اگر فرض چهار یک باشد اصل مسله از
چهار باشد و اگر هشت یک باشد اصل از هشت یک باشد و اگر فرض سیک باشد
یا دو بهر اصل مسله از سه باشد ه و اگر فرض شش یک باشد یا نیمه و سیک اصل
مسله از شش باشد ه و اگر چهار یک یا شش یک با سیک یا با دو بهر گرد آید اصل

مسله از دوازده باشد و اگر هشت یک با شش یک یا دو بهر گرد آید اصل مسله از بیست
و چهار باشد و ازین هفت اصل که یاد کرده شد در سه عول افتد در شش و دوازده
و بیست و چهار و عول آن باشد که چون فروض در مسله گرد آیند و مال بدان وفا نکند
از نصیب هر کس چیزی کم کنند و عدد سهام زیادت کنند اما اصل شش چهار
عول پذیرد بیش یک عول شود تا بهفت و سیک عول شود تا بهشت و نیمه
عول شود تا بنه و دو بهر عول شود تا بده

فصل عول تا هفت
زنی بمرد و از وی شوی ماند و دو خواهر مادر پدری یا پدری اصل مسله از شش باشد
شوی را نیمه سه سهم و خواهران را دو بهر چهار سهم مسله بهفت سهم کنند

فصل عول تا هشت زنی بمرد و از وی شوی ماند و دو خواهر
مادر پدری و مادر

فصل عول تا بنه زنی بمرد و از وی شوهری
ماند و دو خواهر مادر پدری و دو خواهر مادری

فصل عول تا بده
هم اینها ماند و مادر اما اصل دوازده سه عول پذیرد بیفتد نیم شش یک
عول شود تا سیزده و چهار یک عول شود تا پانزده و چهار یک و شش یک
عول شود تا هفده

فصل عول تا سیزده مردی بمرد و از
وی زنی ماند با دو خواهر مادر پدری یا پدری و مادر اصل مسله از دوازده
باشد زن را چهار یک سه سهم و خواهران را دو بهر هشت سهم و مادر را شش
یک دو سهم ترکه بسیزده سهم کنند

فصل عول تا پانزده
مردی بمرد و از وی زن ماند و دو خواهر مادر پدری و دو خواهر مادری

فصل
عول تا بهفده هم اینها باشند و مادر اصل بیست و چهار در آن یک عول افتد
هشت یک عول شود تا به بیست و هفت ستانه مردی بمرد و از وی
زن ماند و دو دختر و مادر و پدر را اصل مسله از بیست و چهار باشد دو بهر شانزده
سهم و مادر را شش یک و پدر را شش یک هر یکی چهار سهم و زن را هشت یک
سه سهم ترکه به بیست و هفت سهم کنند

فصل اگر در یک
تن از جهات دو خویشاوندی گرد آید که بحلال آن عقد نبندد در اسلام
چنانک گبری دختر خود را بزنی کند یا مسلمانی را شبهت این بیفتد و فرزندی

دو دختر را صح

این فرزند ثابت نسب باشد و مادر خویش را هم فرزند باشد و هم خواهر از پدر را
بهر دو سبب میراث برد اگر مادر بمیرد این فرزند بفرزندی میراث برد و بخواهری
برد از بهر آنک فرزندی قوی تر و اگر فرزند بمیرد سبک مادر باشد بمادری و بخواهری
میراث نیابد و بقول ابو حنیفه رحمة الله علیه بهر دو میراث برد ه و اگر مردی با زنی
زنی کند و فرزندی بیاید این فرزند از مرد میراث نیابد و نه این مرد از وی از بهر آنک
بزنا نسب ثابت نشود اما از جهت مادر نسب ثابت شود و از یکدیگر میراث
برند هر کسی فرض خویش و همچنین اگر کسی فرزند را بلعان نفی کند از یکدیگر میراث
نیابند اما از جهت مادر نسب بریده نشود

فصل في الولا

روی عن عایشة رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله علیه وسلم
قال انما الولاء لمن اعتق اگر آزاد کرده بمیرد و او را از جهت نسب عصبه نباشد
میراث آزاد کننده را باشد فرق نباشد میان آنک آزاد کننده مرد باشد یا زن ه
و اگر آزاد کننده بر جای نباشد عصبات او را باشد پس آزاد کننده آزاد کننده
را پس عصبات او را و ترتیب عصبات آزاد کننده همچون ترتیب عصبات نسب است
مگر در پنج مسئله یکی آنک در نسب پسر مرده دختر را عصبه کند و برادر خواهر را
عصبه کند و در ولا اگر آزاد کننده را پسر باشد و دختر میراث پسر را باشد ه و اگر
برادر باشد و خواهر میراث برادر را باشد و زنان را از میراث ولا نصیب نباشد
مگر زن آزاد کننده را یا آزاد کننده آزاد کننده را و دوم آنک در نسب برادر
مرده و جد اگرچه بلندتر شود در میراث یکسان باشند و در ولا اگر آزاد کننده را برادر
باشد مادر پدری یا پدری و جد اندرین دو قول است بر یک قول برادر و پسر برادر اگرچه دور
فرو شود اولیتر از جد همچنانک پسر آزاد کننده اولیتر از پدر او و بقول دیگر برادر و جد هر دو
یکسان اند پس برین قول هر که نزدیکتر اولیتر جد از پسر برادر و برادر از پدر جد اولیتر
بخلاف نسب و پدر جد با پسر برادر یکسان باشند برین قول و بدیگر قول جد با برادران قسمت
کند اگرچه برادران بسیار باشند از بهر آنک در ولا فرض نباشد و اگر آزاد کننده را جد
باشد و دو برادر یکی مادر پدری و یکی پدری بر قول اول جمله مال برادر مادر پدری را
باشد و بر قول دیگر میان جد و برادر مادر پدری باشد یکسان بخلاف نسب که الجد را

سبک

سبک باشد و چهارم در نسب پدر جد اولیتر از عم و در ولا اگر آزاد کننده را عم باشد
و پدر جد همین دو قول است بر یک قول عم اولیتر و بر قول دیگر هر دو یکسان باشند و پنجم
در نسب اگر دو پسر عم باشد یکی با مرده برادر مادری باشد ششیک آنرا باشد
که با او از مادر است و باقی میان هر دو یکسان ه و در ولا اگر آزاد کننده را دو پسر عم
باشد یکی با او از مادر درین اختلاف کرده اند گروهی گویند ترکه میان هر دو باشد
برابر و گروهی گویند که جمله آنرا باشد که با او از مادر است و هر که بنده آزاد کند او را بر همه
فرزندان آزاد کرده ولا باشد و بر پسر و دختر و بر فرزندان پسر او اما بر فرزندان دختر ولا
نباشد چون پدر فرزندان آزاد باشد ه و همچنین اگر مردی کنیزکی آزاد کند او را بر
فرزندان کنیزک ولا نباشد چون پدر ایشان آزاد باشد اما اگر پدر فرزندان بنده باشد
ولا بر فرزندان کنیزک آزاد کننده مادر را ثابت باشد پس چون پدر آزاد شود ولا با آزاد
کنندگان پدر شود

فصل في ذوي الارحام

قال الله تعالى واولوا الارحام بعضهم اولى ببعض الاية اگر کسی بمیرد و او را وارثی نباشد
نه از جهت نسب و نه از جهت ولا ترکه او بیت المال را باشد و قال النبي صلى الله علیه وسلم
الخال وارث من لا وارث له و ابو بکر صدیق رضي الله عنه و زید ثابت و عبد الله عمر
و مذهب زهری و اوزاعی و مالک و شافعی رحمة الله علیهم اینست که مال بیت
المال را باشد چون مرده را وارث نبود و گروهی گویند میراث بذوی الارحام دهند
و این قول علی بن ابی طالب و عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما و مذهب سفین ثوری
و اصحاب رای و احمد اینست ه و بر قول ایشان اگر وارثان اصحاب فرایض باشند
بیرون از شوی و زن آنچ فرض ایشان زیادت آید هم بر ایشان رد کنند بقدر میراث
ایشان و رد بر اصحاب فرایض مقدم باشد بر ذوی الارحام و ترتیب میراث ذوی
الارحام بقول ابو حنیفه رحمه الله اینست تا از فرزندان دختر اگرچه دور فرو شود کسی
مانده باشد میراث پدر مادر و بمادران پدر مادر ندهند و از پس فرزندان دختر
پدران مادر اولیتر پس فرزندان خواهر و دختران برادر پس عمات و خالان و خالات پس
فرزندان ایشان و از فرزندان دختر هر که بمرده نزدیکتر باشد اولیتر باشد و اگر هر دو
در درجه یکسان باشند آنکس که بوارث مرده شود اولیتر چنانک دختر دختر

پسر اولیتر از دختر دختر از بهر آنک دختر پسر وارث است باتفاق و چون هر دو درین معنی
یکسان باشند و یکی پسر باشد و یکی دختر مال میان ایشان قسمت کنند للذکر مثل
حظ الانثیین پس چون از فرزندان دختر کسی نباشد پدران مادر و مادران و پدران پدر مادر
هر که نزدیکتر اولیتر و اگر پدر پدر مادر باشد و پدر مادر مادر دو بهر پدر پدر مادر را
باشد و یک بهر پدر مادر مادر را پس چون از ایشان کسی نباشد فرزندان خواهر و دختران
برادر هر که نزدیکتر اولیتر هرچند او از مادر باشد و دیگران از مادر و پدر و اگرچه در درجه
یکسان باشند آنکس که اتصال او بوارث باشد اولیتر از هر جهت که باشد چنانک دختر
برادر مادر پدری اولیتر از پسر پسر خواهر از بهر آنک پسر برادر وارث است باتفاق
چون هر دو درین معنی یکسان باشند آنکس که برادر مادر پدری باشد اولیتر پس پدری
پس مادری چون هر دو درین معنی یکسان باشند و یکی پسر باشد و یکی دختر مال میان ایشان باشد
للذکر مثل حظ الانثیین مگر که از فرزندان خواهر و برادر مادری باشند
پسر و دختر هر دو یکسان باشند پس از اینها عمات و خال و خالات و فرزندان ایشان هر کس
که نزدیکتر از هر جهت که باشد از جهت عمات و از جهت خال و خالات و چون در درجه
یکسان باشند آنکس که اتصال او بوارث پس باشد اولیتر چنانک دختر پسر عم اولیتر از پسر
دختر عم چون درین معنی یکسان باشند بنگریم اگر فرزندان اعمام و عمات تنها باشند یا فرزندان
اخوال و خالات تنها باشند مادر پدری اولیتر پس پدری پس مادری و اگر فرزندان
اعمام و عمات و فرزندان خالات و خال گرد آیند در درجه یکسان باشند دو بهر
فرزندان اعمام و عمات را باشد هرچند ایشان مادری باشند و یک بهر فرزندان اخوال
و خالات را هرچند ایشان مادر پدری باشند پس برادر دو بهر میان فرزندان اعمام
و عمات ترتیب حال ایشان نگاه داریم و در یک بهر میان فرزندان اخوال و خالات
همچنین باشد که گفته آمد

باب الوصایا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

ما حق امری مسلم له شی یوصی فیه یبیت لیلتین الا و وصیته مکتوبة عنده
واجب است بر هر مسلمانی که مرگ همیشه پیش چشم خود دارد و از مظالم
خویش امروز آزاد و چیزی که اندیشد تعجیل کند و وصیت نامه بنویسد و ملکی

تفویض

تفویض کند و گواه برگیرد و اگر بمال کسی را وصیت کند خود وارثان نگاه دارد و قصد
نکند تا ایشانرا محروم گرداند و اگر کسی را وصیت کند دوست داریم که از سیک کم کند
و اگر سیک کند کراهیت نباشد و اگر زیادت کند کراهیت باشد و وارث پس از
مرگ وصیت کننده اگر خواهند آنچ از سیک زیادتست رد کنند و اگر خواهند روا دارند
و اگر وارث روا ندارد آنچ از سیک زیادتست مردود باشد و اگر وارث خویشرا
بمالی وصیت کند یا در بیماری مرگ چیزی ببخشد باطل باشد و گروهی گویند
اگر دیگر وارثان روا دارند و امضا کنند شاید و اگر دیگر وارثان روا ندارند رد
کنند و مذهب ابو حنیفه رحمه الله اینست و اگر کشنده خویشرا وصیت کند چنانک
کسی را جراحت کند پس این مجروح بمالی وصیت کند جراحت کننده را با ضمان جراحت
بوی بخشد پس در آن جراحت بمیرد روا ندارد و قولیست همچنین اگر مردی کسی را وصیت
کند بمالی پس آنکس وصیت کننده را بکشد بر یک قول وصیت باطل باشد همچنانک
میراث نیابد کشنده را و بر قول دیگر درست باشد همچنانک چیزی بجراحت کننده خویش
فروشد درست باشد ه و اگر مردی بنده کسی دیگر را وصیت کند بچیزی بنگریم اگر آن
وصیت کننده بمرد پیش از آنک آن بنده آزاد شود وصیت خواجه را باشد چون بنده
قبول کند ملک خواجه شود و اگر بنده آزاد شود پس وصیت کننده بمیرد او قبول
کند او را باشد خواجه را دران نصیب نباشد ه و اگر زنی حامله باشد و کسی حمل او را
وصیت کند بمالی درست آید اگر بکم از شش ماه بار نهد از وقت وصیت پس قیم
او را قبول کند بوی دهند و اگر دو فرزند دارد و بایشان دهد پسر و دختر یکسان را
و اگر زیادت از شش ماه از وقت وصیت وصیت باطل باشد از بهر آنک یقین
ندانیم که این فرزند روز وصیت موجود بوده است یا نه و اگر وصیت کند حملی را
که پس از این پدید آید و در وقت موجود نباشد درست نیاید ه و اگر فرزندان کسی
را وصیت کند بچیزی قبول همه شرط باشد و واجب باشد بهمه رسانیدن
یکسان پسر و دختر و اگر پسران فلانرا وصیت کند بدختران ندهند و اگر بنو تمیم را
یا بنو هاشم را وصیت کند قبول همه شرط نیست از بهر آنک ایشان محصور
نیستند و پسر و دختر یکسان باشند از بهر آنک مراد از این لفظ قبیله بنو تمیم باشد

وصیت کم نشاید داد معنا آنک اگر درویشانرا وصیت کنند همه درویشان دادن
شرط نیست از بهر آنک ممکن نباشد و بسه تن کم نشاید دادن و وصیت بچیزی مجهول
روا باشد و اگر گوید از ترکهٔ من چیزی یا سهمی فلان را دهید بیان آن بوارث
باشد آنکه اگر بگفت چیزی که نام مال بران افتد تفسیر کند بیش از آن واجب نیاید
و اگر کسی را وصیت کند بیک نیمه مال خویش و دیگری را بسه یک اگر وارث روا دارد
ترکه بشش سهم کنند و سه سهم آنرا کی او را بنیمه وصیت کرده است و دو سهم دیگر را و یک سهم
وارث را و اگر وارث زیادت از سه یک روا ندارد سه یکی به پنج سهم کنند هم بران نسبت
که در حال اجازت بود از ین پنج سهم سه سهم آنرا دهند که او را بنیمه وصیت کنند
و دو سهم آنرا که بدو دانگ و دو بهره ترکه وارث را باشد و اگر کسی را وصیت کند
بحمل کنیزکی که در شکم مادر باشد درست باشد پس اگر کنیزک کم از شش ماه بار نهد از وقت
وصیت بوی دهند و اگر زیادت نهد باطل باشد از بهر آنک تواند بود که حمل پیش از
وصیت حامل شده است و اگر کسی را وصیت کند بمنفعت بنده یا بغله دکانی یا منفعت
سرای یا میوهٔ درختی درست آید و جمله قیمت آن عین از سه یک گیرند و نقصان بیع
بر وارث وصیت کننده باشد از بهر آنک رقبه ملک اوست و پس از آن وصیت کننده
بمرد و او قبول کند روا باشد کی آن بنده را باجارت دهد و اگر بمرد آن منفعت بوارث
او شود و اگر وصیت چنین کند گوید وصیت کردم که این بنده ترا خدمت کند
تا تو درین سرای نشینی درست آید و منفعت از سه یک باشد نه رقبه و نشاید آنکس را
که آن باجارت دهد همچون چیزی که بعاریت ستاند و اگر کسی را بچیزی وصیت کند
ملک آنکس شود پیش از مرگ وصیت کننده و پس از مرگ او قبول آنکس شرط باشد چون
قبول کرد حکم کنند او را بملک از وقت مرگ وصیت کننده تا اگر زیادتی حاصل آمده
باشد پس از مرگ و پیش از قبول چون میوهٔ درخت و کسب غلام و بچه جانور همه
آنکس را باشد و اگر رد کند وارث وصیت کننده را باشد و آنچ پس از مرگ وصیت
کننده حاصل شود وصیت کننده را باشد بمحصول آن وصیت کننده را باشد در همه احوال

فصل فی تصرف المریض

روی عن عمران بن حصین ان رجلا اعتق عند موته ستة مماليك وليس له شی

غیرهم

غیرهم فبلغ النبی صلی الله علیه وسلم فاقرع بینهم فاعتق اثنین وارق
اربعة هر تبرعی که بمرگ معلق باشد از سه یک باشد هر چند آن وصیت
در حال تن درستی کند اما اگر در بیماری مرگ تصرف کند بنگرند اگر در آن تصرف
تبرع نباشد چنانک کالا بفروشد بنقد ببها یا چیزی بخرد ببها درست
باشد هر چند آن تصرف با وارث باشد و اگر با همگانه را باشد درست باشد از سر مال و اگر در
تصرف او تبرع باشد چنانک بنده آزاد کند یا چیزی بصدقه دهد یا وقف کند
یا کسی بخشد یا کردن او لم داری بسر آرد یا چیزی بنسیه فروشد اگر از سه یک بیرون
آید درست باشد و اگر قیمت آن چیز از سه یک بیرون نیاید وارث را اذن باشد از سر آنکه
که زیادتی رد کند و اگر کالا بغبن بفروشد یا چیزی بغبن بخرد بنگرند اگر غبنی اندک
باشد که اهل بصر مثل آن افتد از سه یک نباشد و اگر زیادت از آن باشد از سه یک باشد و همچنین
اگر سرای یا بنده بمزد دهد بکم از سزا مزد یا بمزد ستاند بزیادت آن زیادتی در ستدن
و نقصان در دادن از سه یک باشد و اگر در بیماری زن را طلاق دهد یا بکم از سزا کابین باز
فروشد یا مادر و فرزند را آزاد کند از سه یک نباشد از بهر آنک وارث را در بها
حقی نباشد پس از مرگ از سه یک چیزی را اعتبار کند که آن جز وارث را بماند اگر
تصرف کننده در وقت بمیرد و اگر مرد در بیماری مرگ زن کند بسزا کابین یا طعامی خرد
یا جامه یا از روی دل بسزا بها درست باشد از سر مال و اگر زنی بزنی کند بزیادت
از سزا کابین آن زیادت همچون وصیت باشد اگر زن را از و میراث نشود که بنده باشد
یا ترسا باشد و مرد مسلمان آن زیادت از سه یک باشد و اگر زن در بیماری مرگ شوی کند
بکم از سزا کابین بنگرند اگر این شوی بصفتی باشد که از زن میراث نشود او را سزا
کابین واجب شود و اگر از و میراث نشود که بنده باشد آنچ مسمی کرده اند بس واجب
نیاید و نقصان از سه یک نباشد از بهر آنک منفعت تن او وارث را نماند همچنانک اگر
در بیماری خویشتن را مزد دهد بکم از سزا مزد یا بعارت دهد از سه یک نباشد و اگر
زن خویشتن را در بیماری مرگ از شوی باز خرد بسزا کابین از سه یک نباشد و اگر زیادتی
باز خرد آن زیادت از سه یک باشد و اگر وارث روا ندارد بقدر سزا کابین بیش
واجب نیاید و اگر کسی را بچیزی وصیت کند روا باشد که از آن رجوع کند و اگر چیزی در بیماری بخشد

روا اندازد بقیه سه ... بیش واجب نباید و اگر کسی را بچیزی وصیت کند روا باشد
که از ان رجوع کند و اگر چیزی در بیماری بخشد و تسلیم کند یا بحابا بفروشد
وان از ثلث بیرون اید رجوع نتواند کرد ٥ و اگر در بیماری مرگ سه بنده ازاد کند
بیکبار یا گوید پس از مرگ من ازادید و بیرون از ایشان مال ندارد و وارث روا ندارد
ثلث در یک بنده جمع کنند و میان ایشان قرعه زنند هر کرا قرعه ازادی بیرون
اندازد ازاد باشد و دیگران بنده و بقول ابوحنیفه رحمه الله قرعه نزنند از هر یکی
ثلثی ازاد شود و بفرمایند ایشان را تا بکار کرده قیمت باقی خویش باز دهند تا جمله ازاد
شوند ٥ و در خبرست از عمران حصین که مردی در بیماری مرگ شش بنده ازاد کرد
وچهار را بر بندگی بداشت ٥ اما اگر جمله یکبار ازاد نکنند یک یک را بر ترتیب ازاد
می کند در بیماری ترتیب نگاه می دارند اگر یکی بیش از ثلث بیرون نیاید اول ازاد شود
و اگر دو از ثلث بیرون اید دو اول ازاد شوند و سدیگر بنده باشد و اگر بمرگ معلق کند
چنانک گوید پس مرگ من فلان بنده ازاد است و فلان ازاد است و فلان ازاد است
ترتیب نگاه ندارند اگر جمله از ثلث بیرون نیاید قرعه زنند مگر چنین گوید که از پس مرگ من
فلان بنده ازاد است پس فلان پس فلان ترتیب نگاه دارند اگر یکی بیش از ثلث بیرون نیاید
ان اول ازاد شود

باب العتق

قال الله تعالی فک رقبة وقال النبی صلی الله علیه وسلم من اعتق رقبة مومنة اعتق الله بکل عضو منه عضوا من النار

در بنده ازاد کردن ثواب بسیارست و در خبرست که هر که بنده مسلمان ازاد کند
خدای تعالی بهر اندامی از ان بنده اندامی از ازاد کننده از اتش ازاد کند ٥ اگر بنده را
گوید یک اندام تو ازادی ازاد شود و اگر اندامی از بنده ازاد کند گوید دست یا پای تو
یا موی تو ازاد یا ثلث تو ازاد همه ازاد شود و در لفظ ازادی نیت شرط نیست که ان
صریح است و تازی دو لفظ صریح است لفظ عتق و تحریر اگر بنده را گوید اعتقتک
و حررتک ازاد شود هر چند نیت نکند و اگر گوید ای بوسه ... بیرون شو
طلقت دادم اگر بدین الفاظ نیت ازادی کند ازاد شود و اگر نه ازاد نشود و اگر کنیزکی
دارد حامله مادر را ازاد کند فرزند که در شکم بود ازاد شود و اگر فرزند که در شکم بود ازاد
کند

و بیرون از بعضا ... رسول صلی الله علیه ... ازاد کرد

کند فرزند ازاد شود و مادر نه و اگر بنده باشد مشترک میان دو تن و یک شریک نصیب خویش
ازاد کند نگریم اگر خداوند او بسیار دارد که قیمت نصیب شریک باز دهد نصیب شریک
بروی واجب شود و بنده همه ازاد شود بروی و ولا او را باشد و اگر این ازاد کننده
را هیچ چیز نباشد نیمه او ازاد شود و نیمه شریک بنده باشد کسب او یک نیمه او را
باشد و نیمه دیگر مالک را اگر بهم مواضعت نهند که مدتی خویشتن را کار می کند و مدتی
خواجه را روا باشد ٥ و بقول بعضی از اهل علم نصیب شریک دیگر ازاد نشود اگر چه ازاد
کننده مال دارد ولکن بنده را بفرمایند تا کار می کند و قیمت نصیب شریک باز دهد تا جمله
ازاد شود و مذهب سفین ثوری و اصحاب رای اینست ٥ و در خبرست از عبدالله عمر که
رسول صلی الله علیه وسلم گفت هر که او در بنده شرکت دارد و نصیب خویش ازاد کند
و مال دارد قیمت حصة شریکان بدهد و بنده ازاد شود و همچنین اگر کنیزکی باشد
میان دو تن مشترک یک شریک با او دخول کند و فرزندی بیاید اگر این شریک را که دخول
کرده است خداوند او بسیار دارد که قیمت نصیب شریک بروی واجب شود و جمله کنیزک را حکم مادر
فرزندی او ثابت شود و ملک شریک بخرد و اگر او را هیچ نباشد یک نیمه را حکم مادر فرزندی
ثابت شود و نصیب شریک دیگر بر حال خویش باشد و فرزند یک نیمه بنده باشد و یک نیمه نباشد
و اگر بنده باشد میان دو تن مشترک و یک شریک نصیب خویش مدبر کند درست اید پس
اگر یکی بمرد نصیب دیگر مدبر نشود و اگر هر دو شریک بنده را مدبر کنند درست اید
پس اگر یکی بمرد نصیب او ازاد شود و نصیب شریک دیگر ازاد نشود هر چند از ین مرده
ترکه مانده باشد ٥ و اگر مردی را دو بنده یا زیادت باشد گوید از ین بندگان
یکی ازاد کردم بنگریم اگر در دل یکی را تعیین کرده باشد بفرمایند تا بیان کند در هر کدام
که بیان کند ازاد شود و دیگری را اید که بروی دعوی کند که مرا خواسته و قول
قول خواجه باشد اگر از سوگند نکول کند بنده سوگند خورد و هر دو ازاد شوند
اول ببیان او و دیگر بسوگند بنده پس از نکول خواجه ٥ و اگر در دل یکی را تعیین
نکرده باشد او را بفرمایند تا تعیین کند چون در یکی معین کند ازاد شود و دیگر را
نباید که دعوی کند همچنانک بنده را ابتدا ازاد کند ٥ و همچنین در طلاق اگر مردی
دو زن دارد گوید یکی را طلاق دادم اگر در دل یکی دارد تعیین بفرمایند تا بیان کند

و اگر بنده چندانی که ... کرده است ازاد شو...

که چون در یکی بیان کرد عدت او از وقت باشد که لفظ طلاق گفته است و اگر زن
دیگر دعوی کند بروی که مرا طلاق داده قول قول شوهر باشد با سوگند اگر نکول
کند زن سوگند خورد و حکم کنند بطلاق ه و اگر در دل یکی را تعین کرده باشد و فرماند هردو واحد
تا تعین کند چون تعین کرد عدت او از وقت تعین باشد و دیگر را نباید که تعین کند فصل

روی عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لن یجزی ولد عن والده الا ان یجده مملوکا فیشتریه فیعتقه
اگر کسی پدر خویش را بخرد یا مادر را یا فرزند را یا یکی را از اجداد و جدات یا از فرزندان
فرزند یا بسببی دیگر در ملک او آید آزاد شود اما اگر برادر را یا عم را یا خال را یا خاله را
بخرد آزاد نشود بقول شافعی رضی الله عنه و بقول بیشتر اهل علم و مذهب سفین ثوری
و زهری و اصحاب رای هر خویشی که محرم او باشد آزاد شود و اگر از پدر یا مادر یا از
فرزند بعضی در ملک او آید آن قدر آزاد شود پس بنگریم اگر باختیار در ملک او آمده است
بدانک بخریده است یا بدو بخشیده اند یا وصیت کرده اند قبول کرده است همه بروی
آزاد شود اگر بسیار دار دیاقی بهمت باز دهد و اگر نه باختیار در ملک او آمده است
چنانک میراث یافته است باقی آزاد نشود

باب التدبیر روی عن جابر قال دبر رجل غلاما لیس له مال غیره
فقال النبی صلی الله علیه وسلم من یشتریه منی فاشتراه نعیم بن النحام
اگر بنده را مدبر کند و گوید تو از پس مرگ من آزادی یا گوید ترا مدبر کردم
هرگاه که بمیرد یا بکشند بنده آزاد شود از سه یک مال و اگر از سه یک بیرون نیاید
و وارث روا ندارد بدان قدر که از سه یک بیرون آید آزاد شود و اگر پیش از مرگ
این بنده را بفروشد روا باشد بقول بیشتر اهل علم و گروهی گویند روا نباشد
همچون مادر فرزند و مذهب زهری و اوزاعی و سفین ثوری و اصحاب رای رحمهم الله
و اگر بشرطی مقید کند و گوید اگر درین بیماری بمیرم یا درین شهر بمیرم یا درین ماه بمیرم
تو آزادی اگر برین صفت بمیرد آزاد شود و اگر ازان بیماری بهتر شود پس بمیرد یا در
شهری دیگر یا در ماهی دیگر آزاد نشود و پس از مرگ باتفاق بیع او روا باشد و اگر بنده را
مدبر کند پس رجوع کند برک قول تدبیر برخیزد و همچنانک کسی را بمالی وصیت کند پس رجوع
کند

کند و صفت بر خیزد و بر قول دیگر بر نخیزد همچنانک اگر آزادی بنده را معلق کند گوید اگر با فلان
سخن گویی یا در بغداد در سرای شوی آزادی بیع این بنده روا باشد ولکن اگر خواهد که ازان رجوع
کند روا نباشد ه و اگر مدبر را بفروشد پس باز خرد بر قول اول تدبیر برخیزد و بر قول
دیگر همچنان باشد که آزادی بنده بچیزی معلق کند پس این بنده را بفروشد پس باز
خرد آن آزادی معلق بر جای باشد یا نه اندرین دو قول است بر یک قول بر جای باشد چون آن
صفت یافته شود آزاد شود و بر قول دیگر بر جای نباشد و آزاد نشود ه و اگر بنده را مدبر
کند و بر خواجه او وام باشد هم چندانک او از بنده هیچ آزاد نشود از بهر آنک آزادی
بنده مدبر وصیت باشد و وام بر وصیت مقدم باشد و اگر او وام ندارد و لکن ترکه او
غایب باشد بیشتر هیچ مدبر آزاد نشود تا ترکه بوارث نرسد چون دو چند بهای مدبر
از ترکه بوارث رسد مدبر آزاد شود و اگر کنیزک را مدبر کند یا آزادی او بچیزی معلق
کند روا باشد که با او دخول کند و چون با او دخول کند رجوع نباشد از ان تدبیر و چون
فرزندی بیاید از خواجه حکم مادر فرزندی ثابت شود و بمرگ خواجه آزاد شود از سر مال
و اگر کنیزک را مدبر کند یا آزادی وی معلق کند پس این کنیزک را فرزندی اندر شوی
یا از زنا حکم مدبری فرزند را ثابت نشود بر قول درست تا اگر خواجه بمیرد یا آن
صفت یافته شود کنیزک آزاد شود و فرزند آزاد نشود ه و بر قول دیگر حکم مدبری در
فرزند ثابت شود همچون مادر فرزند که فرزندی از او با شوی یا از زنا بمرگ خواجه آزاد شود
با مادر اما اگر کنیزک مدبر را یا آنک آزادی وی معلق باشد ان روز که آزاد شود بار
در شکم مادر باشد فرزند آزاد شود باتفاق بتبعیت مادر

باب الکتابة قال الله تعالی والذین یبتغون الکتاب مما ملکت ایمانکم فکاتبوهم
ان علمتم فیهم خیرا بنده که در وی امانت باشد و قوت دارد در کسب
از خواجه درخواهد که او را مکاتب کند دوست دارم که او را مکاتب کند
و اگر این دو معنی در و نباشد اولیتر آن باشد که مکاتب نکند لکن اگر بکند درست آید
و کتابت آن باشد که بنده را گوید ترا مکاتب کردم بچندین مال معلوم کنند
بوصف تا این مال بدو نجم یا زیادت از دو نجم بدهی هر نجمی چندین مدت هر نجم
معلوم کنند چون مال ادا کنی آزادی بدل نیت آزادی کند که هرگه که این مال ادا کرد آزاد باشد

وبنده گوید بدین رضا نیم و اگر بیکم از دو نجم کتابت کند درست نباید و بقول ابو حنیفه رحمه الله
کتابت بی اجل و بر یک نجم درست آید و اگر بنده را مکاتب کند بر دو جامه یا دو چیز
که سلم در آن روا باشد و صفت بگوید و بیان کند که هر یکی بفلان وقت بدهد و دیگر بفلان
وقت درست باشد و اگر بر یک جامه مکاتب کند و صفت آن بگوید بر آن که یک نیمه بفلان
وقت بدهد و یک نیمه بفلان وقت درست نباید از بهر آنکه چون یک نیمه در نجم اول بدهد
و بگزارد دو دیگر نیمه از جامه متغیر شود دیگر نجم را و کتابت بعیب درست نباید و اگر مکاتب کند
بر آنکه یکماه خواجه را خدمت کند و خدمت معلوم کند و بآخر ماه دیناری بدهد
درست آید از بهر آنکه در وقت بخدمت مشغول تواند شد و دینار موجل است مجوز دو
اجل باشد و عقد مکاتبت از جهت خواجه لازم باشد فسخ نتواند کرد مگر که بنده
از گزاردن مال عاجز گردد آنگاه فسخ تواند کرد و هر نجمی که اجل آن تمام شد و از گزاردن
مال آن نجم عاجز باشد فسخ تواند کرد اما از جهت بنده لازم نباشد و گزاردن مال بروی
واجب نباشد هر چند دارد بی جبر بگزارد خواجه اگر خواهد فسخ کند و اگر مکاتب بمیرد
پیش از آنکه مال کتابت تمام بدهد بنده مرده باشد هر چند در دست او مال بسیار باشد ثابت
و آن مال همه خواجه را باشد و بعضی از اهل علم گویند اگر او را مال باشد چندانی که حق
خواجه بدهند آزاد بمیرد و مذهب مالک و سفیان ثوری و اصحاب رای رحمهم الله اینست
و اگر خواجه بمیرد کتابت نیفتد مکاتب را چون اجل تمام شود مال بوارث دهد و آزاد
شود و اگر وارث دو باشند مال بهر دو باید داد اگر جمله بیکی دهد نیمه دستوری
دیگر آزاد نشود و اگر مکاتب پیش از آنکه اجل او تمام شود خواهد که مال بگزارد بنگریم
اگر خواجه را در ناستدن مال غرض باشد بر آنکه بروزگار نا امن باشد بترسد که
بغارت برند یا آن مال طعامی باشد بعلف حاجت افتد یا کالای گران باشد در نگاه داشتن
آن مؤونت افتد واجب نیاید پیش از اجل پذیرفتن و اگر ازین معانی چیزی نباشد واجب آید
قبول کردن تا بنده آزاد شود و از مکاتب هیچ آزاد نشود تا مال تمام بدهد اگر
آخر نجم کالا باشد بخواجه دهد و خواجه بر آن عیبی یابد بنگریم اگر خواجه بر آن عیب
رضا دهد مکاتب آزاد شود و اگر رضا ندهد رد کند و مکاتب بنده باشد
و اگر مکاتب از گزاردن مال عاجز شود و خواجه کتابت را فسخ کند مال کتابت آن وی

بیفتد

بیفتد اگر در دست بنده مالی باشد خواجه را باشد اگر مکاتب را او امی نباشد
و اگر بروی او امی باشد او ام از مال او بگزارد و باقی خواجه را باشد و اگر مکاتب
مال کتابت خواجه بگزارد و آزاد شود آنچه از مال کتابت بسر آید همه مکاتب
را باشد و همچنین اگر مکاتب آزاد شود یا از مال کتابت کردن او را آزاد کند
آزاد شود و مال کتابت بیفتد و آنچه در دست دارد او را باشد

فصل

اگر مردی بنده را مکاتب کند کتابتی نادرست چنانکه بی اجل کتابت کند
یا بر یک نجم یا بر مالی مجهول یا شرطی فاسد کند در عقد چنانکه گوید هرگاه که خواهم
فسخ کنم یا فلان کالا از من بخری و مانند این عقد فاسد باشد چون عقد
فاسد شد حکم آزادی معلق بر خیزد هرگاه که بنده آنچه خواجه بروی مسمی کرد دست
بدهد آزاد شود و خواجه را بروی قیمت رقبه وی واجب شود و آنچه بخواجه
داده است باز ستاند و اگر پیش از آنکه مسمی بخواجه دهد خواجه کردن او از آن
مسمی بیزار کند آزاد نشود همچنانکه بنده را گوید هرگاه که صد درم بدهی تو
آزادی چون صد درم بدهد آزاد شود و اگر خواجه گردن او از صد درم بیزار کند
آزاد نشود و هرگاه که خواجه کتابت فسخ کند حکم او بر خیزد و اگر پس از آن مسمی
بگزارد آزاد نشود و اگر پیش از فسخ خواجه بمیرد باطل شود همچنانکه آزادی معلق باطل
شود بخلاف کتابت درست که بمرگ خواجه بر نخیزد و کتابت فاسد در دو حکم همچون
کتابت صحیح است یکی آنکه کسب بنده او را باشد چون مال بگزارد و آزاد شود آنچه
کسب کرده است در مدت کتابت او را باشد و فرزندی که آمده است آزاد شود

فصل قال الله تعالی وآتوهم من مال الله الذی آتاکم

بر خواجه واجب باشد چون بنده را مکاتب کند که از مال کتابت چیزی از وی فرو
نهد یا از آنچه بستاند چیزی بوی باز دهد و از هر نجمی که فرو نهد روا باشد
و اگر جمله بستاند بعضی از آنکه ستده است باز باید داد و اگر از مالی دیگر بدهد مکاتب را
باید که قبول کند و این تقدیری نیست پیش اهل زر و واجب نیاید که اسم مال بروی افتد
و گروهی گویند چندانی واجب آید که بدان غنیتی حاصل آید و دوست دارم که
چهار یکی فرو نهند اگر نه هفت یکی و اگر مردی یک نیمه از بنده مکاتب کند بنگریم اگر

دیگر نیمه آزاد باشد کتابت درست شد و اگر دیگر نیمه بنده باشد درست نباشد و قولی دیگر
هست اگر گویند مشترک باشد و یک شریک نصیب خویش مکاتب کند بدستوری دیگر
درست آید پس چون مال کتابت بگزارد نیمه او آزاد شود اگر بسیار دارد آزادی
نصیب شریک سرایت کند و قیمت نصیب شریک باز دهد و قول اول درست‌تر که درست نیاید
و نیز حکم آزادی معلق ثابت شود تا اگر آنچ مسمی کرده است بدهد پیش از آنک خواجه از کتابت
رجوع کند نصیب او آزاد شود و بنده بخواجه بازنج داده باشد رجوع کند و خواجه قیمت
از یک نیمه او وی بستاند ۰ و چون نصیب وی آزاد شد اگر مال دارد که قیمت نصیب
شریک باز دهد جمله بروی آزاد شود و اگر دو شریک بهم جمله را مکاتب کنند درست آید
پس چون مال بدیشان دهد آزاد شود و ولاء هر دو را باشد **فصل**
اگر بنده را مکاتب کند روا نباشد خواجه را که او را بفروشد یا ببخشد یا گرو کند
و نشاید که بکار خویش مشغول کند اگر مشغول کند سزا مزد بر خواجه واجب آید
و اگر مالی در گردن مکاتب دارد بکسی فروشد درست نیاید و اگر کسی را وصیت کند بدان
درست آید از سبک و اگر مکاتب را کنیزکی باشد روا نباشد خواجه را با او دخول کردن
و اگر دخول کند حد واجب نیاید و سزا واجب شود مکاتب را بر خواجه و همچنین اگر
کنیزکی را مکاتب کند نشاید که با او دخول کند اگر بکند حد واجب نیاید و سزا
واجب آید و اگر فرزندی حاصل شود حکم مادر فرزندی ثابت شود و کتابت نیز ... و اگر مال
کتابت بدهد آزاد شود و اگر پیش از آنک مال کتابت بدهد خواجه بمیرد هم آزاد شود و اکساب
او او را باشد همچنانک در حال حیوة او را آزاد کند ۰ و اگر کنیزکی را مکاتب کند پس آن
کنیزک را فرزندی آید از شوی یا از زنا حکم کتابت آن فرزند را ثابت آید بر قول درست
تا اگر مال کتابت بگزارد و آزاد شود فرزند آزاد شود همچون فرزند مادر فرزند
که از کسی دیگر آرد بمرگ خواجه آزاد شود و قول دیگر هست که فرزند را حکم کتابت ثابت
نشود ملک خواجه باشد همچون دیگر بندگان **فصل** مکاتب را
خرید و فروخت روا باشد و روا باشد که بسفر بیرون شود از بهر حاصل کردن مال تصرف او
با خواجه درست آید و اگر تبرعی کند بدانک چیزی بخشد یا بمحابا بفروشد یا چیزی باوام
دهد بی دستوری خواجه درست نیاید و بدستوری خواجه درست آید بر قول درست

واگر

و اگر بنده آزاد کند یا مکاتب کند درست نیاید از بهر آنک با آزادی ولا ثابت شود و مکاتب
از اهل ولا نیست و اگر مکاتب بنده خویش را یا فرزند را بخرد بی دستوری خواجه درست
نیاید و بدستوری او درست آید بر قول درست‌تر و حکم کتابت ثابت شود در بنده
و فرزند تا اگر خواهد مکاتب که او را بفروشد روا نباشد و چون مال کتابت بگزارد
و آزاد شود بنده و فرزند آزاد شوند و اگر عاجز آید و کتابت فسخ کند همه بنده خواجه
باشند و مکاتب را روا نباشد زن کردن بی دستوری خواجه و بدستوری او درست
باشد بر قول درست‌تر همچون تبرع و اگر زن را طلاق دهد یا خلع کند بجز آنک درست آید
هرچند بی دستوری خواجه باشد ۰ و کنیزک مکاتب بی دستوری خواجه شوی نتواند کرد
خواجه او را بی دستوری او بشوی نتواند داد و بدستوری او روا باشد و اگر مکاتبه
خویشتن را از شوی باز خرد بی دستوری خواجه مال خلع در دست او باشد چون آزاد شود
بدهد و همچون کنیزک که خویشتن باز خرد و اگر بدستوری خواجه باز خرد مال خلع در
کسب او باشد بر قول درست‌تر همچون تبرع و مکاتب را روا نباشد با کنیزکی که بخرد
دخول کردن هرچند خواجه دستوری دهد همچنانک بنده را تسری داشتن روا نباشد
و اگر دخول کند حد واجب نیاید از بهر شبهت ملک و اگر فرزندی حاصل شود حکم کتابت
در فرزند ثابت شود تا اگر مکاتب آزاد شود فرزند آزاد شود و اگر آزاد نشود و کتابت فسخ
کند بنده خواجه باشد اما کنیزک را حکم مادر فرزندی ثابت شود یا نه دو قول است بر یک
قول ثابت نشود و روا باشد مکاتب را که او را بفروشد و بر قول دیگر ثابت شود و نشاید
فروختن آن و اگر مکاتب آزاد شود مادر فرزند او باشد و اگر کتابت فسخ کند ملک
خواجه باشد اگر خواهد بفروشد **فصل** اگر بنده یا مدبری کسی را
بکشد یا اندامی ببرد بعمد قصاص واجب آید و اگر ولی عفو کند بر مال یا جنایت خطا باشد
ضمان بر قیمت او متعلق باشد او را بفروشد و ضمان جنایت از قیمت او بدهد اگر ضمان جنایت وفا نکند قیمت صح
بر خواجه هیچ واجب نیاید و اگر خواجه بنده را تسلیم نکند تا بفروشند روا باشد ضمان جنایت بدهد
ارش جنایت یا قیمت بنده هر کدام کمتر و اگر بنده بمیرد پیش از آنک خواجه او را منع کند از بیع بر خواجه
هیچ نباید اگر پس از منع بمیرد ضمان بر خواجه واجب آید و اگر مادر فرزندی جنایتی کند یا مالی
هلاک کند ضمان بر خواجه باشد از بهر آنک او را نتوان فروخت بسبب مادر فرزندی و بر خواجه ضمان

جنایت واجب آید

یا قیمت رقبه هر کدام کمتر و اگر مکاتب کسی را بکشد یا اندامی ببرد بعمد قصاص واجب شود
همچنان دیگر بندگان و اگر عفو کند بر مال یا جنایت خطا باشد یا مالی هلاک کند لازم آید
خواجه را از آن بیگانه ضمان لازم از مالی که در دست وی است اگر عاجز آید لازم باشد ضمان جنایت
یا قیمت رقبه او و اگر مال ندارد کتابت فسخ کند و در ضمان جنایت او را بفروشند و اگر خواجه
مکاتب را آزاد کند یا گردن او از مال کتابت بیزار کند آزاد شود و ضمان جنایت بر خواجه
مکاتب باشد قیمت مکاتب یا ارش جنایت هر کدام کمتر و اگر مکاتب مال کتابت بگزارد
و آزاد شود بر خواجه همچنین واجب شود از بهر آنک قبول مال کتابت بحکم شرع بروی واجب
باشد و ضمان جنایت بر مکاتب باشد قیمت یا ارش جنایت هر کدام کمتر

باب عن امهات الاولاد

قال عمر بن الخطاب رضي الله عنه ايما وليدة ولدت من سيدها فانه لا يبيعها
ولا يهبها وهو يستمتع منها ما عاش فاذا مات فهي حرة
اگر مردی با کنیزکی که ملک خویش باشد نزدیکی کند و فرزندی بیاید زنده یا مرده
کنیزک را حکم مادر فرزندی ثابت شود و حکم مادر فرزندی آن باشد که خواجه را نشاید
که او را فروشد یا بخشد یا گرو کند اما ملک او بخزد روا باشد یا او نزدیکی کردن
و خدمت فرمودن و باجارت دادن و بشوی دادن بی رضای او همچون دیگر کنیزکان هرگاه
که خواجه بمیرد آزاد شود و اگر مردی کنیزکی بزنی کند و از و فرزندی آید فرزند بنده باشد
خواجه کنیزک را پس اگر آن کنیزک ملک او گردد حکم مادر فرزندی ثابت شود از بهر آنک
حکم آزادی مادر را بسبب آزادی فرزند است و اندرین موضع فرزند بنده آمده است و اگر مادر فرزند را
فرزندی آید از شوی یا از زنا حکم آن فرزند حکم مادر است ملک خواجه باشد و لکن نشاید
فروختن و بمرگ او آزاد شود همچون مادر و اگر مردی با کنیزکی از آن فرزند خویش نزدیکی
کند حد واجب نیاید هرچند که می داند که حرامست از بهر آنک پدر را در مال فرزند شبهت
ملک است و کابین بروی واجب آید و اگر از آن نزدیکی فرزندی حاصل شود فرزند آزاد
باشد و کنیزک مادر فرزند پدر شود و ملک فرزند بپدر رسد هرچند پدر درویش باشد
و بر پدر کابین کنیزک و قیمت او هر دو واجب آید فرزند را و بقول ابو حنیفه رحمه الله قیمت واجب آید
اما کابین واجب نیاید و اگر پدر بنده باشد با کنیزک فرزند نزدیکی کند و فرزند بیاید فرزند

بنده

کنیزک

بنده باشد و کنیزک را حکم مادر فرزندی ثابت نشود و ملک فرزند بر نخیزد
از کنیزک از بهر آنک بنده را ملک نباشد و کابین در ذمت بنده باشد تا آزاد شود
بنهد و اگر بنده خواهد که کنیزک فرزند خویش بزنی کند بنگریم اگر پدر بنده باشد روا
باشد و اگر آزاد باشد روا نباشد اما اگر مردی کنیزکی بزنی کند پس فرزند او آن بازخرد
درست آید و نکاح باطل نشود هرچند که باطل نکاح روا نباشد و اگر فرزندی با کنیزک پدر
نزدیکی کند همچنان باشد که با کنیزک بیگانه و شوی کنیزک نیز همچنین اگر می داند
حد واجب آید و فرزند بنده باشد و اگر جهل کند حد واجب نیاید و کابین واجب آید
و اگر فرزندی بیارد فرزند آزاد شود و قیمت فرزند واجب آید و اگر فرزندی بیارد خرد
خداوند کنیزک را و فرزند را روا باشد که کنیزک پدر بزنی کند و اگر مردی را بنکاح
حاجت باشد و یسار آن ندارد که کابین بدهد و فرزند را یسار باشد بر فرزند واجب باشد
که کنیزکی بخرد از مال خویش و بپدر دهد از بهر حرمت پدر یا کابین زنی بوی دهد تا نکاح کند
و بر پدر واجب نیاید زن دادن فرزند

باب النکاح

بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تعالی ولقد ارسلنا رسلا
من قبلک وجعلنا لهم ازواجا وذریة نکاح از سنت انبیاست علیهم السلام
هر کسی که بنفس او بنکاح میل دارد سنت است که زن کند اگر کابین و نفقه تمام
تواند کرد و اگر زن باشد شوی کند و اگر یسار ندارد شهوت را بروزه بر دوام بشکند
که چنین فرموده است رسول صلی الله علیه وسلم و اگر بنفس او بنکاح میل ندارد فاضل تر آنک
بعبادت مشغول شود و زن نکند و چون نکاح خواهد کردن زن دیندار اختیار کند
و اصل پاک نژاد دارد بمال و جمال ننگرد و چون زنی بزنی خواهد کرد دوست داریم که
پیش از خطبه زن را ببیند چنین فرموده رسول صلی الله علیه وسلم و بی دستوری او از حاجت
نباید در نگریستن بدو و روی و دست و پیش نبینند از بهر آنک همه تن زن آزاد عورت است
مگر روی و دست تا بگردن و اگر زنی را بفروشند تا اعضای او را بتامل ببینند و او را
خرد هند روا باشد و چون بالغه را خواهنده آید درخور او و زن را بر آن رغبت افتاد
بر ولی واجب باشد با او عقد نکاح کردن و نکاح بعبارت زن بسته نشود و اگر زنی
خویشتن را بشوی دهد یا دیگری را دست نباید از بهر آنک رسول صلی الله علیه وسلم گفت

ایّما امرأة نکحت بغیر اذن ولیّها فنکاحها باطل باطل باطل
اَمّت هستنی که شوی کند بی دستوری ولی نکاح او باطلست سه بار بگفت و بقول
ابو حنیفه رحمة الله علیه نکاح بعبارت زن بسته شود و در خبرست که لا نکاح الا بولیّ
نکاح نیست بی ولی ه اگر مردی نکاح کند بی ولی بعقد هر دو را زمال واجب شود و قاضی
ایشانرا از هم باز دارد و اگر پیش از آنک قاضی ایشانرا از هم باز دارد شوی با وی نزدیکی کند
حد واجب نیاید از بهر اختلاف علما و سزا اگر چه واجب شود بر مرد و عقد نکاح درست نیاید
تا دو مرد عدل الخ حاضر نباشند ه عمران بن حصین روایت کند از رسول صلی الله علیه وسلم
لا نکاح الا بولیّ وشاهدی عدل نکاح نیست مگر بولی و دو گواه عدل و بقول ابو حنیفه
رحمه الله بگواهی دو فاسق و بگواهی یک مرد و دو زن درست آید

فصل

قال الله تعالی اذا نکحتم المؤمنات وقال فانکحوهن وقال فلما قضی زید
منها وطرا زوّجناکها عقد نکاح جز بدو لفظ منعقد نشود لفظ نکاح یا
تزویج چنانک ولی گوید زوّجتک بنتی او گوید قبلت نکاحها
یا قبلت تزویجها یا گوید تزوّجتها یا نکحتها
و اگر معنی این الفاظ بپارسی یا بزبانی دیگر عقد کنند درست آید و گر دیگر گویند
اگر تازی داند و بزبانی دیگر عقد کند درست نیاید ه و اول درستتر و بقول ابو حنیفه
رحمه الله علیه بلفظ بیع و هبه و تملیک درست آید و اگر عقد نکاح وکیل می کند
زن و شوی را نام باید برد و وکیل ولی گوید دختر فلان بن فلان الجندی زینب بفلان دادم و نام شوی
بگوید و وکیل شوی گوید نکاح او پذیرفتم فلانرا و اگر طفل بی پدر ولی گوید دختر خویش
را لجندی بپسر تو فلان دادم پدر گوید نکاح او پذیرفتم پسر خویش را و در بیع نام بردن
موکل شرط نیست اگر وکیل بایع گوید و وکیل مشتری را بتو فروختم و او گوید خریدم فلانرا نا گوید
خریدم و بیع کند فلانرا درست آید

فصل

قال عمر بن الخطاب رضی الله عنه
لا تنکح المرأة الا باذن ولیّها او ذوی الرای من
اهلها او السلطان ه ولایت نکاح کردن عصبات نسب را ثابت شود
اگر کسی از عصبات نسب نباشد و پدر و مادر باشد عصبات ولا را ثابت شود
اگر ولا نباشد قاضی عقد کند بولایت و ولایت نکاح نسب مادرا ثابت نشود که در

نسب با زن مشارک باشد چون زن و جد و برادر مادری و خواهر مادری یا پدری و پسر برادر و عم مادری و پدری
بایذری و پسر عم اما پسر برادر مادر و ولایت نکاح نباشد مگر که مادر در نسب مشارک
باشد چنانک پسر پسر عم مادر باشد یا آزاد کننده مادر باشد یا قاضی باشد از نکاه
پسر عمی یا بولا یا بقضا مادر را بشوی تواند داد چون نزدیکتر از وی نباشد و بقول ابو حنیفه
رحمة الله علیه پسر برادر مادر و لایت باشد و پدر مقدم باشد و تا ولی نزدیکتر باشد
دورتر را نباشد ولایت و ترتیب عصبات نسب در ولایت نکاح همچون ترتیب
میراث باشد مگر در دو مسئله یکی آنک در نکاح پسر را ولایت نباشد و دیگر آنک جد و برادر یکسان
باشند و در ولایت نکاح جد و پدر مقدم باشند بر برادر و ترتیب عصبات ولا در نکاح
همچون ترتیب میراث است ه پسر معتق را ولایت نکاح ثابت شود همچون میراث
و مقدم باشد بر پدر آزاد کننده و اگر زنی کنیزکی آزاد کند و آن کنیزک را ولی نباشد از
نسب ولی اولی آزاد کننده او باشد و پسر زن آزاد کننده را ولایت نکاح نباشد تا مادر
زنده است از بهر آنک او ولی مادرست و اگر مادر مرده باشد ولایت پسر آزاد کننده را
باشد پس پدر او را و فاسق را ولایت باشد در نکاح بر قول درستتر و مذهب ابو حنیفه
و اگر عصبه نزدیکتر دیوانه باشد یا کودک یا سفیه که بند حجر کرده باشند ولایت
عصبه دورتر را باشد و اگر ولی نزدیکتر غایب باشد چنانکه اگر میان ایشان کم از
مسافت قصر باشد بی دستوری وی عقد نتوان کرد و اگر مسافت قصر بود قاضی عقد کند
و عصبه دورتر را ولایت نباشد ه همچنین اگر ولی حاضر باشد و عضل کند قاضی عقد کند
و بقول ابو حنیفه اگر ولی نزدیکتر غایب بود و بجایگاهی باشد که کاروان از آن شهر یک دور
بدان شهر شود ولایت عصبه دورتر را باشد ه و اگر ولی نزدیکتر بیهوش شود بیماری
یا بعلتی انتظار کنند تا بهوش باز آید و هر مجلس را از اولیاء زن ثیب را بشوی نتوان داد
مگر بدستوری او و باید که زن بزبان صریح بگوید و اگر گنگ باشد اشارت کند و اگر ولی
مردی اختیار کند و زن ثیب دیگری را که در خور او باشد اختیار کند اختیار زن
اولیتر و اگر این ثیب نا رسیده بود هر مجلس عقد او نتوانند کرد تا برسد دستوری دهد
و بقول ابو حنیفه رحمه الله روا باشد اما اگر زن بکر باشد پدر و وکیل را روا باشد
بی دستوری وی نکاح کردن هر چند بالغه باشد و ناخواهان و اگر پدر و جد مردی

اختیار کنند و زن بکر دیگری اختیار کند اختیار پدر و جد اولیتر و لکن دوست داریم که این بکر بالغه باشد با او بگویند و خاموشی او رضا باشد ٥ و گروهی از اهل علم گویند پدر را روا نباشد که بکر را بشوی دهد بی دستوری او و مذهب سفین ثوری و اصحاب رای اینست و باتفاق خاموشی او دستوری باشد اما بیرون از پدر و جد هیچ ولی را نشاید که بکر نارسیده بشوی دهند و بکر بالغه را روا باشد پس از آنک ازو دستوری خواهند و خاموشی او رضا باشد رسول صلی الله علیه گفت **البکر تستامر اذنها صماتها** از بکر دستوری خواهید و دستوری او خاموشی باشد و گروهی از اهل علم گویند روا باشد هر ولی را که باشد بشوی دادن نارسیده همچون پدر و جد پس چون فارغ شود نکاح فسخ تواند کرد و مذهب ابو حنیفه رحمه الله اینست اما اگر زن دیوانه باشد روا باشد پدر را یا جد را او را بشوهر دادن هر چند ثیب باشد و نارسیده اما بیرون از پدر و جد هیچکس را روا نباشد از اولیا پیش از بلوغ او را بشوهر دادن و پس از بلوغ قاضی بشوی دهد بدستوری اولیا و اولیا بی دستوری قاضی عقد نتوانند کرد و پدر را و جد را روا باشد که پسر نابالغ را زن خواهند و خود از جهت او قبول کنند و هیچکس دیگر را بیرون از پدر و جد روا نباشد و اگر پسر بالغ باشد بی دستوری پدر و جد زن تواند کرد و اگر محجور باشد بسفه بی دستوری ولی نتواند کرد و اگر بکند باطل باشد و ولی او را بی دستوری او زن نتواند داد اگر ولی مال او بی دستوری او قبول کند یا او را دستوری دهند تا نکاح کند روا باشد چون او را بدان حاجت باشد بدانک شهوت برو غالب باشد یا ضعیف باشد و محرمی ندارد که او را تعهد کند ٥ و اگر پسر دیوانه باشد روا نباشد پدر را پیش از بلوغ زن دادن و پس از بلوغ هم روا نباشد چه او را بدین حاجت نباشد و اگر بدین محتاج باشد از بهر شهوت را یا محرمی ندارد که او را تعهد کند روا باشد او را زن دادن و پدر یا جد قبول کند و اگر پدر و جد ندارد قاضی قبول کند و کسی دیگر را روا نباشد بی دستوری قاضی و برده و کنیزک هیچکس را ولایت نیست از قرابات مگر خواجه را که روا باشد که او را بشوی دهد بی دستوری او و فرق نباشد میان بکر و ثیب و رسیده و نارسیده و میان مدبر و دیوانه و مادر فرزند و اگر کنیزک باشد زنی را ولی زن بدستوری زن کنیزک او را بشوی دهد و بدستوری کنیزک حاجت نباید و اگر پسر عم خواهد که دختر عم را بزنی کند و او را ولی نباشد نزدیکتر ازو نشاید که او را بخویشتن دهد نه ولی دور

تر

ترا و لکن قاضی عقد کند بدستوری زن و همچنین آزاد کننده اگر خواهد آزاد کرده را بزنی کند قاضی عقد کند بدستوری زن و اگر قاضی خواهد که زنی بزنی کند که او را ولی نباشد خلیفتی فراز کند تا عقد کند یا والی که قضا بوی داده است بر دارد تا عقد کند و بقول ابو حنیفه رحمه الله ولی را روا باشد که بخویشتن دهد و اگر کافر را دختری باشد مسلمان روا نباشد پدر را که او را بشوی دهد و لکن اگر ولیی دارد دورتر مسلمان عقد کند و اگر ندارد قاضی عقد کند ٥ و همچنین اگر مسلمانی را دختری باشد جهود یا ترسا نشاید پدر را که او را بشوی دهد و لکن اگر ولیی کافر دارد دورتر عقد کند و اگر ندارد قاضی مسلمانان بحکم ولایت عقد کند اما اگر مسلمان را کنیزکی باشد شد جهود یا ترسا روا باشد که او را بشوی دهد همچنانک روا باشد که با او دخول کند و اگر کنیزکی گبر باشد روا نباشد از بهر آنک نکاح گبر در حکم اسلام حرامست

فصل

هیچ ولی را نشاید که زن را بی دستوری او بشوی دهد با نا کفو و شرایط کفاءت هفت است مسلمانی و آزادی و عدالت و نسب و پیشه و پاکی از چهار عیب دیوانگی و پیسی و جذام و سستی آلت نکاح و هفتم یسار که قادر باشد بر نفقه و کابین زن کافر کفو زن مسلمان نباشد و بنده کفو آزاد نباشد و آزاد کرده کفو آزاد اصلی نباشد و فاسق کفو زن بصلاح نباشد و عجمی کفو زن عربیه نباشد و عربی که قرشی نباشد کفو زن قرشیه نباشد و جاهل کفو زن عالمه نباشد و مردی که پیشه دون کند کفو بازرگان و بزاز نباشد و مردی که ازین چهار عیب یکی در وی باشد کفو زنی بی عیب نباشد و درویش که او را استطاعت آن نباشد که کابین و نفقه زن تمام کند کفو زن با یسار نباشد ٥ و اگر زنی را بمردی نا کفو دهند بنگریم اگر زن مسلمان باشد و او را بکافر دهند درست نباید هر چند زن رضا دهد اما در دیگر شرایط اگر مرد کفو زن نباشد چنانک زن آزاد را به بنده دهند یا آزاد اصلی را با آزاد کرده دهند یا پارسا را بفاسق دهند یا قرشیه را بغیر قرشی دهند یا بی عیب را بکسی دهند که ازین چهار عیب یکی در وی باشد بنگریم اگر بی دستوری زن عقد کنند درست نیاید و اگر بدستوری زن کنند بنگریم اگر عقد ولی از جهت نسب کنند یا ولی ازولا درست آید و اگر قاضی کند اندرین دو قول است بر یک قول درست آید و قول دیگر نه درست

بمهر دهد بی نسبت و روا اگر مرد خصی باشد همچون آلت برنده باشد و اگر خواجه کنیزک را به بنده
دهد بی رضای او روا باشد و اگر مردی دهد که از چهار عیب یکی در وی باشد بی رضای
او درست نباید و اگر پسر طفل را زن دهد که از چهار عیب یکی در وی باشد و اگر
بابی یا جذام یا آنکه محل مباشرت نیست باشد چنانکه با او جماع نتوان کرد عقد درست نباید
و اگر نکاح کنیزکی ملک پسر طفل را ببندد درست نباید و اگر زن بالغه از ولی درخواهد تا او را
با کفو دهد واجب نباید با کفو دادن و اگر درخواهد تا او را با کم از سزا کابین با کفوی دهد
که او را خطبه می کند واجب باید دادن اگر ندهند عاصی باشد قاضی عقد کند و بقول ابوحنیفه
واجب نباید دادن و اگر ولی نزدیکتر زن را با کفو دهد برضا زن ولی دورتر را نباید که برو
اعتراض کند و اگر زن را اولیا باشند همه در یک درجه چون برادران یا عمان او لیکن آن باشد
که از زن همه شوهری خواهند اول پس آنکس که از ایشان بهتر و پارساتر عقد کند برضا دیگران
اگر یکی از ایشان برضای زن او را با کفوی دهد بی رضای دیگران نکاح درست باشد و دیگران را
اعتراض نرسد و اگر یکی از ایشان برضای زن او را با ناکفوی دهد بی رضای دیگران درست
نباید بر قول دیگر و بر یک قول دیگر درست باشد و لکن دیگران را باشد که نکاح فسخ کنند و بقول
ابوحنیفه رحمه الله نکاح درست باشد و دیگران را اعتراض نرسد

فصل

وکیل کردن در عقد نکاح از جهت ولی و از جهت شوی بقول نکاح درست باشد و ولی را در وکیل
کردن بدستوری زن حاجت نباید و لکن هر ولی که بی دستوری زن عقد نتواند کرد وکیل کردن
از و درست نباید پیش از آنکه زن او را بنکاح دستوری دهد چون دستوری داد بنکاح
ولی خواهد خود عقد کند و خواهد وکیل کند و اگر زن گوید ولی را وکیل مکن
خود عقد کن نشاید وکیل کردن و اگر ولی کسی را وکیل کند و شوی معین نکند یا زن ثیب
ولی را دستوری دهد و شوی معین نکند روا باشد پس نشاید او را که با ناکفو دهد
اگر با ناکفو دهد درست نباید و اگر کم از سزا کابین عقد کند بر یک قول درست نباید و بر یک
قول درست باشد و سزا کابین تمام بعقد واجب باشد و اگر ولی کابین مسمی کند وکیل کم از آن
ندهد درست نباید و همچنین اگر پدر دختر بکر او را کم از سزا کابین بشوهر دهد بر یک قول
درست نباید همچنانکه با ناکفو دهد و بر یک قول درست باشد و سزا کابین بعقد تمام واجب آید
و اگر غلامی بنده را اذن کند بی دستوری خواجه نکاح باطل باشد اگر دخول کند

سزا

سزا کابین در ذمت بنده باشد تا آزاد شود بدهد همچون اوام معاملت و اگر
بدستوری خواجه نکاح کند درست باشد و کابین و نفقه در کسب بنده باشد و اگر زیادت
از سزا کابین نکاح کند درست باشد و زیادتی در ذمت او باشد و اگر خواجه گوید بنده را چندانی
که تو خواهی زن کن زیادت از سزا کابین نکاح کند جمله کابین در کسب او باشد و بنده
چون نکاح کرد خواجه را روا باشد که بنده را روز بخدمت خویش مشغول کند و بشب
رها کند تا بنزدیک عیال رود و روا باشد که او را با خویشتن بسفر برد پس خواجه او را
بخدمت مشغول کند کابین و نفقه زن با سزا مزد آن مدت هر کدام کمتر بر خواجه واجب شود

باب من یحل من النساء

قال الله تعالی فانکحوا ما طاب لکم من النساء مرد آزاد را روا باشد که چهار زن
آزاد بزنی کند و زیادت روا نباشد و اگر حقوق چهار بقیام نتواند خود زیادت
از آن نکند و اگر حقوق ایشان قیام تواند کرد و پنج زن بیکبار عقد کند همه باطل باشد و اگر
بر ترتیب کند نکاح پنجم باطل باشد و بیک بار دو خواهر را نشاید کرد و اگر مردی زن را
طلاق دهد پس در عدت او بیرون از زوجها دیگر را عقد کند یا خواهر زن را نکاح کند
بنگرم اگر طلاق رجعی باشد روا نباشد و اگر طلاق بائن باشد روا باشد و بقول ابوحنیفه
روا نباشد تا عدت او بنکند و مرد آزاد را روا نباشد کنیزک کسی بزنی کردن مگر
بدو شرط یکی آنکه چندانی بسار ندارد که کابین زن آزاد بدهد و دیگر آنکه می ترسد
که در زنا افتد از بهر آنکه خدای عز و جل میفرماید ومن لم یستطع منکم طولا ان ینکح
المحصنات المؤمنات فمن ما ملکت ایمانکم من فتیاتکم المؤمنات
پس باخر آیت می گوید ذلک لمن خشی العنت منکم لفظ هر که جدای
وسعت ندارد که آزاد زنی مومنه بزنی کند کنیزکی مومنه بزنی کند و این آنکس راست که از زنا
می ترسد و بقول ابوحنیفه رحمه الله چون در نکاح او زن آزاد نباشد روا باشد کنیزک بنده بزنی
کردن هر صفت که باشد و اگر مردی آزاد کنیزکی بنده را و زنی آزاد را بیک عقد بزنی کند
نکاح بنده درست نباشد و نکاح زن آزاد بر قول درستتر درست باشد و غلام بنده را روا
باشد کنیزکی بنده را بزنی کردن هر چند زن آزاد دارد و اگر این غلام میان آزاد
و بنده بیک عقد جمع کند هر دو درست باشد و بقول ابوحنیفه رحمة الله علیه درست نباشد

نکاح نیک و اگر مردی آزاد کنیزکی را بنده بزنی کند پس آزاد نکند هر دو شرط در روا باشد پس از آن
تو انکه شود و آزاد زنی بزنی کند درست آید و نکاح کنیزک بی‌بخرد و مرد مسلمان را
روا باشد آزاد زن ترسا و جهود بزنی کردن چون از نسل بنی اسرائیل باشند یا در دین
ایشان شده باشند پیش از نسخ و پیش از آنکه دین را تبدیل کرده باشند و کشتار ایشان
حلال باشد اما اگر پس از نسخ یا پس از تبدیل در دین ایشان شده است نکاح او و کشتار او
حلال نباشد و مرد مسلمان را روا نباشد کنیزک بنده را که ترسا باشد یا جهود بزنی کردن از بهر آنکه خدای
عز و جل میگوید **مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ** ایمان شرط می‌کند
در کنیزک و اگر نکاح کند باطل باشد فرق نباشد میان آنکه این مسلمان آزاد باشد یا بنده
و بقول ابو حنیفه رحمة الله علیه روا باشد اما اگر مسلمانی را کنیزکی باشد ملک و کنیزک
جهود باشد یا ترسا روا باشد با او نزدیکی کردن ٭ و اگر کنیزک گبر
باشد روا نباشد با او نزدیکی کردن ٭ والله اعلم

فصل

قال الله تعالی حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ الآیه نکاح
هفت گروه از قرابات حرام است یک گروه مادر و جدات از جانب پدر و مادر
هر چند بلندتر شود و دیگر دختران و دختران فرزند هر چند دورتر فرو شود و سدیگر
خواهران از هر جهت که باشد و چهارم عمات خواهران پدر و خواهران جد هر چند بلندتر
شوند و پنجم خالات خواهران مادر و خواهران جدات هر چند بلندتر شود و ششم
دختران برادر و هفتم دختران خواهر و دختران فرزندان ایشان هر چند دورتر فرو شوند و هر زنی
که بخویشاوندی نسب حرام شود بشیرخوردگی هم حرام شود رسول صلی الله علیه گفت **ان الله
حَرَّمَ مِنَ الرَّضَاعِ مَا حَرَّمَ مِنَ النَّسَبِ** گفت خدای عز و جل حرام الرَّضَاعَةِ
کرد بشیرخوارگی آنچ حرام کرد بنسب که زنی کودکی را شیر دهد همه فرزندان
شیر دهنده و فرزندان مردی که شیر از وی است با این شیرخورده خواهر و برادر باشند
آنچ پیش آمده است و آنک پس از آن آید همه فرزندان فرزندان ایشان با شیرخورده خواهر
زاده و برادرزاده باشند و مادر زن شیر دهنده و مادران مردی که شیر از وی است
و اجداد و جدات ایشان از نسب و از رضاع این شیرخورده را جد و جده باشند و خواهران
و برادران این شیر دهنده و از آن مردی که شیر از وی باشد و خواهران اجداد و جدات

ایشان این شیرخورده را اعمام و عمات و اخوال و خالات باشند و هر فرزند که این شیرخورده
را باشد پس از آن از نسب یا از رضاع همه فرزند باشند زن شیر دهنده را و این مرد را که شیر
از وی است و بسبب وصلت نکاح چهار گروه حرام شوند ٭ و اگر مردی زنی بزنی کند
این زن بعقد نکاح بر پدر این مرد و بر پسر او حرام شود اگر او را طلاق دهد پیش از دخول
اگر سوی پدر رود روا نباشد همچنین از پدران و اجداد شوی و پسران و پسران فرزندان
او از جهت نسب یا شیرخوردگی این زن را نکاح کند ٭ و روا نباشد این شوی را که مادر
این زن را یا همچنین از جدات او را از نسب یا از رضاع نکاح کند اما اگر زن را طلاق دهد
یا این بمیرد و خواهد که دختر زن را نکاح کند بنگریم اگر با وی دخول نبوده است روا باشد و اگر
دخول بوده است روا نباشد و همچنین از فرزندان و فرزندان فرزندان این زن بنسب یا برضاع
نکاح روا نباشد بسبب

**فصل قال الله تعالی وَرَبَائِبُكُمُ
اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ
بِهِنَّ** ٭ مادر زن را بمجرد نکاح حرام کرد و دختر زن را بدخول حرام کرد
و اگر مردی با کنیزک خویش دخول کند یا با زنی بشبهت دخول کند مادر و دختر
آن زن بر این مرد حرام شود و آن کنیزک و آن زن بر پسر و پدر این مرد حرام شوند
و اگر با زنی زنا کند آن زن بر پدر و پسر زناکننده حرام نشود و مادر و دختر زن
بر زناکننده حرام نشود و بمذهب ابو حنیفه رحمة الله علیه حرام شود و باتفاق بفعل زنا
عدت واجب نشود و نسب ثابت نشود حرمت مصاهرت همچنین باشد ٭ و اگر زن
خویش را بشهوت بدست بساود یا با او مباشرت کند بیرون از فرج دختر او
حرام شود یا نه دو قول است و همچنین اگر زن بیگانه را بشهوت بساود در حال
شبهت این فعل همچون دخول باشد در حرام شدن دختر و مادر آن زن اندرین دو قول است
بر یک قول حرام نشود همچنانک بشهوت در او ننگرد و بر یک قول دیگر و بیشتر
قول اهل علم حرام شود همچنانک دخول کند و هر زنی که بسبب خویشاوندی یا
بسبب شیرخوردگی یا بوصلت نکاح باید که در ملک نیز حرام شود محرمی ثابت شود نا روا
باشد این مرد را با این زن بخلوت نشستن و او را بسفر بیرون بردن اما اگر بشبهت با زنی
دخول کند مادر و دختران زن را محرم نشود و پدر و پسر این مرد محرم آن نشود هر چند نکاح

باید که

با او دخول کرده است صح

نا روا نباشد با ایشان خلوت نشستن و بسفر بردن شان و اگر مردی زن دارد روا نباشد خواهر آن
زن را یا عمه یا خاله او را با او بهم در نکاح جمع کردن چون او را طلاق باین دهد یا او بمیرد روا
باشد پس از آن خواهر و عمه و خاله او را نکاح کردن ❁ و اگر دو خواهر را بخرد یا کنیزکی
با عمه او بخرد چون با یکی دخول کرد نشاید با دیگری دخول کردن تا آنرا که بر خویشتن حرام
نکند هر گاه که او را بفروشد یا بکسی بخشد و تسلیم کند یا آزاد کند یا مکاتب کند
یا بشوی دهد آن وقت روا باشد با دیگری نزدیکی کردن ❁ و اگر کنیزکی بخرد پس خواهر
این کنیزک را بزنی کند درست نباشد و نشاید با این کنیزک نزدیکی کردن تا خواهر در نکاح اوست

فصل
قال الله تعالی وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا
عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ هر زنی که در نکاح
مردی باشد یا در عدت رجعت او باشد نشاید کسی دیگر را که آن زن را خطبه کند
نه بتصریح و نه بتعریض ❁ و هر زنی که در عدت کسی باشد نشاید کسی دیگر را خطبه
کردن او بتصریح اما اگر بتعریض خطبه کند بنگریم اگر در عدت وفات باشد روا باشد
و همچنین اگر در عدتی باشد که شوی اول او را نکاح نتواند کرد که لعان کرده باشد
یا سه طلاق داده باشد روا باشد خطبه او کردن بتعریض ❁ و اگر در عدتی باشد که شوی اول
او را نکاح تواند کرد که نه لعان کرده باشد یا نه سه طلاق داده در آن دو قول است بر یک
قول روا نباشد همچون عدت رجعت و بر دیگر قول روا باشد خطبه را بتعریض
همچون عدت وفات اما شوی اول را روا باشد خطبه او بتصریح در این عدت
و تعریض آن باشد که بنماید که او را می خواهد و صریح نباشد چنانک گوید چون بینمت
نیک بسیار دوست تو را می شوی نخواهی ماند چون عدت بگذرد مرا خبر کن و مانند این الفاظ
و اگر زن را بدو رغبتی باشد بتعریض مانند این جواب دهد و اگر مردی زنی را خطبه کند
و اگر مردی زنی را خطبه کند و او اجابت کند نشاید کسی دیگر را خطبه کردن آن زن
تا خاطب او از خطبه باز نماند که رسول صلی الله علیه و سلم نهی کرده است و اگر زن خاطب
اول را اجابت نکند یا خاموش باشد روا باشد کسی دیگر را خطبه کردن آن زن و اعتبار
با جابت در باشد ❁ و اگر زن بکر باشد و ولی او پدر باشد با جد اعتبار با جابت پدر و جد باشد

باب نکاح المشرکین

بخلاف

رُوِيَ أَنَّ امْرَأَةَ صَفْوَانَ أَسْلَمَتْ ثُمَّ أَسْلَمَ صَفْوَانُ فَاسْتَقَرَّتْ
عِنْدَهُ بِذَلِكَ النِّكَاحِ وَأَسْلَمَتْ أُمُّ حَكِيمٍ امْرَأَةُ عِكْرِمَةَ
ابْنِ أَبِي جَهْلٍ ثُمَّ أَسْلَمَ عِكْرِمَةُ فَثَبَتَا عَلَى نِكَاحِهِمَا ذَلِكَ ❁
اگر کافری در حال کفر زن کند بر اعتقاد خویش پس هر دو بهم مسلمان شوند ایشان را
بر آن نکاح قرار دهند هر چند مثل آن نکاح در اسلام روا نباشد چنانک بی گواهی
و بی دستوری زن بستد کرده باشند و اعتقاد ایشان چنان باشد که درست است
و ایشان را قرار دهند هر که حلال نا شد پس از اسلام ❁ اما اگر مادر را یا دختر را نکاح
کرده باشد یا زن سه طلاق را پیش از شوی دیگر باز خواسته باشد قرار ندهند ❁ و اگر در
عدت کسی دیگر خواسته است پس مسلمان شوند بنگریم اگر آن روز که مسلمان شوند عدت
گذشته باشد قرار دهند و اگر چیزی از عدت باقی باشد قرار ندهند از بهر آنک
خلل باقی است ❁ و اگر از دو یکی مسلمان شوند بنگریم اگر شوی مسلمان شود و زن جهود
باشد یا ترسا قرار دهند و اگر زن کبر باشد یا بت پرست و مسلمان نشود با شوی
بنگریم اگر پیش از دخول باشد نکاح برخیزد با سلام شوی و اگر پس از دخول باشد نکاح
میان ایشان موقوف باشد بر گذشتن عدت اگر زن مسلمان شود در عدت نکاح میان
ایشان بر جای باشد و اگر مسلمان نشود تا عدت بگذرد حکم میان ایشان با سلام شوی
برخاسته است و عدت گذشته و همچنین اگر زن اول مسلمان شود و شوی مسلمان نشود
بر هر دینی که باشد اگر پیش از دخول باشد نکاح برخیزد و اگر پس از دخول باشد موقوف
باشد در گذشتن عدت اگر پیش از آنک عدت زن بگذرد شوی مسلمان شود
نکاح بر جای باشد و اگر مسلمان نشود تا عدت زن بگذرد حکم کنیم که نکاح با سلام
زن برخاسته است و همچنین اگر زن و شوی مسلمان باشند و هر دو بهم مرتد شوند یا یکی مرتد
شود اگر پیش از دخول باشد نکاح برخیزد و اگر پس از دخول باشد موقوف باشد اگر
با سلام باز آیند پیش از گذشتن عدت آن نکاح بر جای باشد و اگر باز نیاید حکم کنیم
که نکاح بمرتد شدن اول برخاسته است ❁ و بقول ابو حنیفه رحمه الله علیه اگر هر دو بهم
مرتد شوند نکاح برنخیزد و اگر یکی مرتد شود نکاح برخیزد در حال هر چند پس از دخول
باشد و هر گاه که مرد مرتد شود پیش از دخول زن را نیمه کابین بر شوی باشد و اگر

هر دو هم مسلمان شوند یا زن مسلمان شود پیش از دخول هیچ کابین بر شوی نباشد و همچنین
اگر هر دو کافر اصلی باشند و زن مسلمان شود پیش از دخول و شوی تخلف کند نیز کابین
نباشد و اگر شوی مسلمان شود و زن کتابیه باشد یا بت‌پرست تخلف کند نیمه کابین
واجب آید و اگر شوی مسلمان شود پس از دخول و زن بر کفر قرار گیرد زن را نفقهٔ عدت نباید
چون مسلمان شود پیش از عدت گذشتن زن را وقت نفقه واجب شود و اگر زن مسلمان شود
پس از دخول و شوی بر کفر قرار گیرد بر شوی نفقهٔ زن در حال عدت واجب آید همچنانکه زن
نماز کند یا روزهٔ فریضه گیرد نفقهٔ او بنیفتد و اگر کافری مسلمان شود و در نکاح او
چهار زن زیادت باشد و زنان او مسلمان شوند با اسلام ایشان در عده گرداید چهار را از ایشان
اختیار کند و اگر دو خواهر باشند در نکاح او یکی اختیار کند و فرق نباشد میان آنکه همه را
بیک عقد کرده باشد یا بترتیب و اگر بترتیب نکاح کرده باشد روا باشد که آخر را اختیار
کند که نوفل بن معاویه مسلمان شد و پنج زن داشت رسول صلی الله علیه وسلم گفت یکی را
بگذار و چهار نگاه دار یکی را که بیشتر خواسته بود بگذاشت و فیروز الدیلمی
مسلمان شد و دو خواهر زن داشت رسول صلی الله علیه وسلم گفت هر کدام که خواهی بگذار
و یکی را اختیار کن و بقول ابو حنیفه و سفیان ثوری رحمة الله علیهما اگر همه را بیکبار نکاح کرده
باشد نکاح همه باطل باشد و اگر بترتیب نکاح کرده باشد چهار اول نگاه دارد و اگر
دو خواهر باشند نخستین را نگاه دارد و نکاح دیگر باطل باشد و خبر حجت است بر وی
و اگر شوی از اختیار کردن توقف کند قاضی او را حبس کند تا اختیار کند و نفقهٔ جمله بر وی باشد
تا اختیار نکرده است

باب خیار العتق والعیب

روی عن عائشة رضی الله عنها ان بریرة اعتقت فخیرها رسول الله صلی الله علیه وکان زوجها عبدا

اگر کنیزکی آزاد شود و در نکاح مردی باشد بنده اگر شوی بنده باشد او را رسد که
با آن شوی مقام نکند و نکاح فسخ کند و اگر شوی آزاد باشد نباید فسخ کردن و بقول
جماعتی از اهل علم آنکه فسخ کنند و مذهب سفیان ثوری و اصحاب رای اینست
وحق فسخ بر تعجیل باشد چون بدانست که آزاد شد باید که در وقت فسخ کند و اگر باسباب لشکر
مشغول شود چنانکه برداشتن و خشم را حاضر کردن یا شب باشد تاخیر کند تا روز شود یا بطعام

یا

یا بطعام مشغول باشد تاخیر کند تا فارغ شود باطل نشود و اگر بی عذری تاخیر کند
حق فسخ باطل شود و چون فسخ کرد اگر پیش از دخول باشد کابین بیفتد و اگر پس از دخول باشد
کابین تمام واجب شود و خواجهٔ کنیزک را باشد و فسخ نکاح بعیب روا باشد دیوانگی
و پیسی و جذام آنرا باشوی هرگاه که از این سه عیب یکی در وی باشد دیگر را باید که فسخ نکاح
کند و دو عیب بر شوی باشد یکی آنکه آلت مباشرت بریده باشد و دوم عنت و عنین آن باشد
که آلت بر جای باشد و قادر بر مباشرت نباشد چون از این دو عیب یکی در شوی باشد
زن را آید که نکاح فسخ کند و دو عیب در زن باشد رتق و قرن رتق آن باشد که محل استمتاع
بگوشت بسته باشد و قرن آن باشد که باستخوان بسته باشد چون از این دو یکی در زن باشد
شوی را آید که نکاح فسخ کند و اگر شوی خصی باشد و آلت مباشرت بر جای باشد قول
درستتر این باشد که زن را آید که نکاح فسخ کند و بقول ابو حنیفه رحمه الله فسخ نکاح
بعیب روا نباشد اما اگر شوی را آلت بریده باشد یا عنین باشد بقاضی بردارد تا میان
ایشان بتطلیق بردارد و جدا کنند و هر کجا فسخ ثابت کردیم بر تعجیل باشد چون بدانست
باید که در وقت باسباب فسخ مشغول شود اگر تاخیر کند بی عذر پس از آن فسخ نتواند
کرد مگر بعیب عنت که یکسال اجل دهند و چون بسبب عیب از دو یکی نکاح
فسخ کرد اگر پیش از دخول باشد نیز کابین و متعه لازم نشود و اگر پس از دخول باشد
نیز کابین واجب شود بر ظاهر مذهب و قولی دیگر هست که مسمی واجب شود و اگر در
وقت نکاح عیب نباشد و پس از عقد نو شود فسخ ثابت شود فرق نباشد میان آنکه
پس از دخول نو شده باشد یا پیش از دخول مگر عنت اگر پس از دخول نو شود فسخ و
خیار نباشد و اگر مرد عنین باشد و زن از حال بقاضی بردارد قاضی یکسال مدت
دهد و مدت از آن وقت باشد که بقاضی بردارد و چون یکسال بگذرد و مباشرت
نتواند کرد قاضی حکم کند بعنت و نکاح فسخ کند بدرخواست زن یا زن فسخ کند
چون قاضی حکم کرد و اگر پس از گذشتن سال زن با او مقام کند حق فسخ بیفتد و اگر در
عقد نکاح شرط کند که زن یا شوی آزاد است و بنده باشد یا از نسبی شریف است و نباشد
عقد درست باشد بر قول درستتر و از دیگر را آید که نکاح فسخ کند اگر پیش از دخول باشد
کابین و متعه واجب نشود و اگر پس از دخول باشد نیز کابین واجب آید بر ظاهر مذهب و بر قول

دیگر مستسعی واجب آید واگر آزادی زن شرط کرده باشد از جهت خواجه شوایند بود ازو کیل تواند بود
چون نر بنده بود نداید وفرزند امة باشند فرزند آزاد باشد هرچند شوی بنده باشد وقیمت
فرزند بر شوهی واجب آید خواجه کنیزک را وقیمت بدان روز واجب شود که از مادر جدا شود
و پس از آنک قیمت بدهد بدانکس رجوع کند که غره از جهت او بوده است واگر شوی بنده
باشد قیمت فرزند بدهد در ذمت او باشد تا آزاد شود بدهد پس رجوع کند اما بمکاتب رجوع
نتواند کردن بهر آنک استمتاع کرده است

فصل

قال الله تعالی نساؤکم حرث لکم الایه شرع رخصت داده است
مرد را با زن و کنیزک خویش صحبت کردن در هر حالی که زن پاک باشد از حیض و نفاس و
عذری نباشد که با او نزدیکی کند چنانک خواهد خفته یا نشسته یا بر پای بشرط آنک
دخول در موضع محل فرزند باشد و روا باشد که از جانب پس بدان موضع شود اما
در موضع غایط حرام است مباشرت کردن و معصیت بزرگ [illegible] و مرد را با زن و کنیزک را
با خواجه روا باشد همه اندام یکدیگر دیدن و لکن در فرج نگرستن کراهیت باشد و شوی را باید که زن
را اجبار کند در غسل حیض و جنابت و ناخن باز کردن و موی زیر برداشتن و او را باز دارد از خوردن سیر
و پیاز و از بیرون رفتن و بمسجد شدن و اگر ترسا باشد باز دارد از خمر خوردن و گوشت خوک خوردن و بکلیسا رفتن

فصل

قال الله تعالی ولا یبدین زینتهن
الا لبعولتهن الایه عورت مرد با مرد میان ناف است و زانو و زن با زن همچنین
و ناف و زانو عورت نیست و حرام نیست نظر کردن در زبر ناف و زیر زانو مگر که محل فتنه
باشد و حرام است نظر کردن در روی کودک امرد چون محل فتنه باشد و زن بیگانه
همه تن او در حق مرد بیگانه عورت باشد مگر روی و دست تا بکردن قال الله تعالی
ولا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها
در تفسیر چنین آورده اند که ما ظهر منها روی است و دست و نشاید بقصد
در روی زن بیگانه نظر کردن و چون نظر بر افتد چشم فراز کند یا روی بگرداند و اگر او را
در نگرستن مقصودی باشد که میخواهد که او را نکاح کند یا گواهی تحمل کند یا کنیزکی باشد
و میخواهد که بخرد روا باشد در روی وی نظر کردن بتامل و اگر در عورت زن ریشی باشد
یا علتی روا باشد طبیب امین را که در آن موضع نظر کند از بهر معالجت همچنانک ختان در وقت

خنه

خنه کردن و دارو بر نهادن در فرج نظر کند و عورت کنیزک بنده چون عورت مرد است
از ناف تا زانو و عورت زن با کسی که محرم او باشد پشت یا شیر خوردگی یا مصاهرت
همچنین است و زن را روا باشد که جامه بر کشد از بهر غسل یا غرضی را در پیش کودک
طفل بیگانه که تمییز ندارد و اگر کودک بمحل تمییز رسد و لکن بالغ نیست روا باشد پیش او برهنه
شدن و روا باشد او را که بخانه تنهی بیگانه در شود و لکن در سه وقت دستوری خواهد
پیش از صبح و پس از نماز خفتن و نیم روز از بهر آنک زن اندرین سه وقت جامه بیرون کند از بهر خواب
و آسایش و محارم اندرین سه وقت هم بدستوری درآیند قال الله تعالی
لیستاذنکم الذین ملکت ایمانکم والذین
ملکت ایمانکم والذین لم یبلغوا الحلم و مرد ممسوح بیگانه همچون کودک باشد
بالغ نزدیک و اگر زن را غلامی باشد ظاهر آنست که او چون محرم است و قومی
گویند که چون بیگانه است و مذهب بوحنیفه آنست و عورت مرد بیگانه با زن بیگانه همچنین
است که گفتیم از ناف تا زانو و گفته اند همه تن او در حق زن بیگانه عورت است همچنان
زن بیگانه بر مرد مگر روی و دست و نشاید مرد را با مرد و زن را با زن در یک جامه خفتن و
کودک چون ده ساله شد جامه خواب او از آن مادر و پدر و خواهر و برادر جدا باید کرد
که چنین فرموده است رسول صلی الله علیه و سلم از بهر آنک بلوغ درین سن ممکن باشد پس ایمن
نتوان بود که از وی فتنه تولد کند

باب الصداق

قال الله تعالی واتوا النساء صدقاتهن نحلة کابین در عقد نکاح سنت
است تا اگر غلام خویش را بکنیزک خویش دهد دوست دارم که کابین مسمی کند هرچند
واجب نشود و کابین را نقد بر سنه اگر اتفاق کنند از مال اندک یا بسیار واجب شود
همچون کالای که بفروشند بهای آن اندک یا جای باجارت دهد بچیزی اندک روا باشد
و دوست دارم که در کابین خفیف نگاه دارند و از ده درم کم نکنند و بقول مالک کم از سه
درم روا نباشد و بقول ابوحنیفه رحمة الله علیه کم از ده درم روا نباشد و کابین زنان
رسول را صلی الله علیه و سلم از پانصد درم بنوذی و اگر منفعتی که عقد اجارت
بر آن روا باشد کابین کنند چنانک عقد بندد بر آنک شوی جامه زن را بدوزد یا فلان
سورت از قرآن او را بیاموزد روا باشد و [illegible] گفته اند لازم شود و بقول ابوحنیفه رحمة الله علیه

قرآن آموختن کابین شاید کرد و عقد اجارت بدان روا نباشد و در خبر است که رسول صلی الله علیه
وسلم زنی را بمردی داد تا چند سورة از قرآن او را بیاموزد ه و اگر عقد نکاح کند بچیزی
مجهول یا بچیزی که مال نباشد چون خمر و مردار نکاح درست باشد و سزا کابین واجب شود
و زن او مجهول گردد در نکاح شرطی کند فاسد چنانکه گوید ترا نفقه ندهم یا بر سر تو زن نکنم
و مانند آن نکاح درست باشد و کابین مسمّی فاسد شود و زن را سزا کابین لازم شود و اگر زنی
کابین نکاح کند بی تسمیه نکاح درست آید و کابین بعقد واجب نیاید بر قول درست تر
چون دخول کند سزا کابین واجب شود و پیش از دخول روا نباشد زیرا که شوی را مطالبت کند
تا او را کابین مسمّی کند و اگر نکند بقاضی بردارد تا قاضی بقدر سزا کابین وی را مسمّی کند
و هر چه قاضی فرض کند یا ایشان اتفاق کنند بر چیزی همچنان باشد که در وقت عقد مسمّی کنند
و اگر پیش از فرض و پیش از دخول شوی او را طلاق دهد متعه واجب آید ه و اگر از دو یکی
مرد پیش از دخول و پیش از فرض بر یک قول سزا کابین واجب آید همچنانکه دخول کند و مذهب احمد
و سفین ثوری و اصحاب رای است و بر قول دیگر کابین واجب نشود همچنانکه طلاق دهد و قول
امیر المؤمنین علی و زید ثابت و عبد الله عباس رضی الله عنهم است و هر کجا زن را سزا کابین واجب گشتم
سزا کابین آن باشد که بنگرند تا کابین زنان عصبات او چند بوده است هر زنی که بسن
و جمال و عقل و توانگری و ادب با این برابر بوده است چندانی واجب شود ه پس اگر درین زن
صفتی زیادت باشد کابین این زن زیادت کنند ه و اگر درین نقصی بوده است که در
زنان عصبه نبوده است کابین او کم کنند و زنان عصبات آن باشند که با این زن ایشان را
در نسب مشارکت باشد چون خواهران مادر پدری یا پدری و خواهر از بنه مادر و پدر
یا از پدر و دختران برادر و دختر از عم مادر پدری یا پدری و بکابین مادر و جده ننگرند
و اگر این زن را قرابت نباشد بکابین زنانی اعتبار کنند که مانند وی باشند اندر آن شهر

فصل قال الله تعالی وإن طلقتموهن من قبل أن تمسوهن وقد فرضتم لهن فريضة فنصف ما

اگر مرد زنی کند
و در عقد کابین مسمّی کند کابین بعقد تمام واجب شود و بدخول قرار گیرد تا اگر پیش از
دخول طلاق دهد یک نیمه از کابین بیفتد هرچند خلوت بوده باشد ه و از عمر رضی الله عنه
روایت کنند که چون خلوت کرد کابین تمام واجب شود و مذهب اصحاب رای است و اگر زن

مرتد

مرتد شود پس از دخول جمله کابین بیفتد و تسلیم کابین بر زن آنگاه واجب شود
که زن خویشتن تسلیم خواهد کرد بشوی و روا باشد که زن خویشتن را بشوی تسلیم نکند
تا کابین بستاند تا کابین نستاند مگر که کابین مؤجل باشد نشاید خویشتن را
از شوی باز داشتن و بستدن کابین ه و اگر خویشتن تسلیم کند پس از آنکه کابین ستاند پیش از آن
نشاید خویشتن را از شوی باز داشتن از بهر ستدن کابین خویشتن تسلیم کند
و کابین طلب کند ه و اگر زن خرد باشد چنانکه جماع احتمال نکند بر ولی واجب نکند او را بشوهر
دادن و بر شوی واجب نباید او را کابین و نفقه دادن تا چنان شود که جماع احتمال کند ه
او و چون تسلیم او بشوی واجب آید بر شوی کابین بدهد و نفقه واجب شود ه و اگر پیش از
دخول زن را طلاق دهد یک نیمه از کابین بشوی باز آید مگر که شوی نصیب خویش بزن بخشد
جمله زن را باید داد و اگر یک نیمه خویش بشوی بخشد جمله بشوی باز آید ه و اگر عین کابین در دست
زن بجای نباشد یک نیمه قیمت بشوی باز دهد بنگرند تا از آن روز که از کابین کرد دست
تا آن روز که زن تسلیم کرد کدام روز قیمت کمتر بود یک نیمه بقیمت آن روز واجب شود ه و اگر زن
کابین بشوی بخشد پس شوی او را طلاق دهد پیش از دخول بر وی هیچ نباید از بهر آنکه
خویشتن را تعجیل کرد پیش از طلاق و اگر یک نیمه کابین بشوی بخشد پس شوی ورا طلاق دهد
پیش از دخول اندرین دو قول است درست تر آنست که حق شوی تعجیل کرد دیگر نیمه زن را بماند و بر
قول دیگر از باقی یک نیمه بستاند و آنچ بخشیده است یک نیمه از حق شوی باشد و یک نیمه از حق زن
و اگر زن خلع کند پیش از دخول بیک نیمه کابین که در حصت زن خواهد بود درست آید و جمله
کابین بشوی باز آید ه و اگر بر جمله کابین خلع کند پیش از دخول یک نیمه از این کابین نصیب شوی است
دیگر آن فاسد باشد و ذکر دیگر نیمه که نصیب زن نیست درست باشد بر قول درست جمله کابین
بر زن واجب آید در مقابله نیمه شوی که ذکر او فاسد است

فصل قال الله تعالی وللمطلقات متاع بالمعروف

هر زنی که شوهر او را پیش از دخول طلاق دهد بنگریم اگر در عقد نکاح او مسمّی نبود است او را
متعه واجب آید و متعه را تقدیر نیست بقدر یسار مرد قاضی لازم کند و اگر در عقد
نکاح او را مسمّی بود است او را متعه نباید یک نیمه مسمّی واجب آید و اگر مسمّی در عقد
فاسد بود است سزا کابین واجب آید و اگر پس از دخول طلاق دهد زن را کابین تمام واجب آید

یک نیمه

از بهر دخول را ومتعه واجب اید بر قولی دست تر و قولی دیکر هست که چون کابین واجب شد متعه واجب نشود واین مذهب ابو حنیفه است رحمه الله علیه ٥ واکر میان زن وشوی جدایی افتد بطلاق بنکریم اکر هرکه باشد که از دو یکی بهر در زن را متعه نباید واکر در حال خلوة باشد بنکریم اکر از جهت شوی باشد یا از جهت بیکانه ان همچون طلاق باشد در حق متعه چنانک سوی مرتد شود یا هر دو کافر باشند شوهر مسلمان شود و نکاح برخیزد یا لعان کند یا زن را خلع کند یا پدر وشوهر هر دو شیرخواره باشند بیکانه هر دو را شیر دهد یا نکاح برخیزد متعه واجب اید ٥ واکر از جهت زن باشد که مرتد شود یا مسلمان شود یا شوی شیرخواره خویش را شیر دهد یا بر شوی عیبی یابد نکاح فسخ کند یا شوی بر زن عیبی یابد فسخ کند زن را متعه نباید

باب القسم بین النساء

قال الله تعالی ولهن مثل الذی علیهن بالمعروف خدای عز وجل زن وشوی را بر یک دیکر حقوق واجب کردست حق شوی بر زن انست که او را طاعت دارد و هرکاه که بخوشتن خواند و زن را عذری نه باشد اجابت کند و در خانه بنشیند ٥ وحق زن بر شوی انست که او را نیکو دارد و در نفقه و کسوت او تقصیر نکند و در قسمت میان او و دیکر زنان راستی نکاه دارد و کاری که شرع بروی نهادست او را بران تکلیف نکند و بر هر یکی واجبست چو دیکر را دارد نه کراهیت واکر مردی یک زن دارد بروی واجب نباید نزدیک وی بودن ولکن معروف انست که شب نزدیک او باشد واکر نه از چهار شب یک شب نزد بیش او باشد ٥ واکر یک زن زیاده دارد و نزدیک ایشان نه باشد اکراه نکنند مکر بر طریق معروف وحسن صحبت و چون نزدیک یکی از ایشان بباشد واجب کند بروی دیکر انرا باوی یکسان داشتن در انک شب نزدیک ایشان باشد ٥ اما در جماع یکسان داشتن واجب نباید که ان بر نشاط دل کردد واکر بدل یکی را دوست تر دارد عفو باشد چون در قسمت یکسان دارد از بهر انکه دل بدست وی نیست ٥ واکر از زنان یکی نوبت خویش بدیکری بخشد در حق شوی لازم نشود و روا باشد شوی را که در نوبت وی نزدیک او باشد و اوی بدیکری رضا ندهد پس اکر شوی رضا دهد بنکریم اکر این زن حق خویش مطلق دست باز دارد نه انک بیکی دهد شوی را نباید که ان نوبت بدیکری دهد ولکن از یک زن را از قسمت بیرون کند و میان دیکران راستی نکاه می دارد

واکر این زن نوبت خویش بیکی دهد معین روا باشد پس شوی دو نوبت نزدیک آن زن باشد چنانک سوده زن رسول صلی الله علیه وسلم نوبت خویش بعایشه بخشید رسول صلی الله علیه دو شب نزدیک عایشه رضی الله عنها بودی و نزدیک دیکران یک شب واکر بخشیده باز کردد روا باشد پس از ان نشاید شوهر را نوبت او بکسی دیکر دادن ٥ و عماد قسمت شب است که وقت سکون و راحتست و دیکر روز تبع شب است واکر مردی باشد که کار بشب کند چون پاسبان که عماد قسمت در حق او روز باشد و شب تبع روز باشد ٥ واکر مردی دو زن دارد یکی آزاد و یکی بنده دو شب پیش آزاد باشد و یکشب پیش بنده و هر شبی که نوبت یک زن باشد نشاید در ان شب بخانه زن دیکر شدن نه بعیادت نه بکاری دیکر و اکر در شود بدان قدر از نوبت ان زن این قضا باید کرد و بروز اکر نزدیک دیکری در شود بکاری تا بیمار پرسی روا باشد و قضا واجب نباید واکر یکی از ایشان بیمار شود یا درد زه بکیرد و متعهد ندارد روا باشد شوی را که در نوبت دیکران نزدیک او شود و تیمار داشتن پس چندان نوبت را از نوبت ان بیمار قضا کند و نوبت قسمت میان زنان کم از یک شب روا نباشد واکر نوبت دو شب یا سه شب نهند بر هم روا باشد و زیادت روا نباشد ٥ واکر زن نشوز کند یا بی دستوری شوی بسفر شود حق او از قسمت و نفقه بیفتد واکر مردی زن دارد پس زنی دیکر بخواهد و بخانه آورد بنکریم اکر این زن نو بکر باشد هفت شب نزدیک او بباید بود حق زفاف را واکر ثیب باشد سه شب تا بهم کستاخ شوند وحشمت برخیزد واین مدت دیکر انرا قضا نباید کرد و بعضی از اهل علم کویند قضا باید کرد و مذهب اهل رای اینست واکر این زن نو ثیب باشد و درخواهد که شوی نزدیک او هفت شب بباشد روا باشد پس جمله هفت شب دیکر انرا قضا باید کرد و حق ثیب سه شب است نه قضا با هفت شب بشرط قضا و اکر هفت شب نزدیک ثیب باشد نه درخواست او چهار شب بیش قضا باید کرد دیکر انرا ٥ واکر مردی را زنان باشند و خواهد که بسفری رود و بعضی را با خویشتن برد بنکریم اکر جای دیکر بنیت مقام می شود نشاید بعضی را تخصیص کردن واکر بعضی را با خویشتن برد واکر بنیت مقام رود و بعضی برد شاید ولکن میان ایشان قرعه زند وانرا که قرعه سفر براید برد و قضا واجب نباید اما در مسله اول قضا لازم اید و فرق نباشد میان سفر دراز و کوتاه واکر در شهری زیاده از چهار روز مقام کند از زیادت

فصل قضا باید کرد دیگر انرا تا مدت بازگشتن قضا نباید کرد
شوی را روا نباشد که زن از خانه بیرون نگذارد و از بیمار پرسی و زیارت مادر و پدر و فرزندان باز
دارد و اگر یکی از ایشان بمیرد باز دارد از انک بجنازه رود و لکن دوست داریم که از زیارت
و عیادت ایشان باز ندارد و اگر بمیرد دستوری دهد تا بشستن و دفن او حاضر شود و صلت رحم را اما از پس جنازه
دستوری ندهد و نشاید مرد را که دو زن در یکی سرای دارد بی دستوری ایشان اگر در سرای دو حجره باشد

کتاب الخلع

قال الله تعالی فان خفتم الا یقیما حدود الله فلا جناح علیهما فیما افتدت به
اگر مردی زن را خلع کند بکاوینی که در نکاح بودست یا بمالی دیگر
اندک یا بسیار و زن قبول کند درست اید و نکاح برخیزد و انچ مسمی کرده اند از مال بر زن
واجب اید شوی دادن و اگر بر کاوین خلع کرده است کاوین از شوی بیفتد و بهم باز نتواند شد
مگر بنکاح نو پس اگر این خلع در حال ناسازکاری باشد با زن صحبت شوی کراهیت می دارد
و حق او تمام نمی تواند کرد خویشتن باز خرد تا در معصیت نیفتد کراهیت نباشد و اگر در حال
موافقت باشد کراهیت باشد ۵ و اگر بر مالی مجهول خلع کند یا چیزی فاسد نام برد چون خمر
و مردار و مانند ان نکاح برخیزد و بر زن سزا کاوین واجب اید شوی را و اگر بر منفعتی معلوم
کند درست اید همچون نکاح و اگر در خلع شرطی فاسد کند چنانک خلع کند پس از دخول بدان شرط
که بر زن عدت نباشد یا بران شرط که هر گاه شوی خواهد مال باز دهد و رجعت کند یا شرط کند
که این جدایی بیش از یک ماه نباشد و مانند این نکاح برخیزد و جدایی افتد و لکن مسمی فاسد
شود و بر زن سزا کاوین واجب اید همچون نکاح که بر وی شرطی فاسد کند نکاح درست باشد و شرط در
مسمی اثر کند سزا کاوین واجب اید ۵ و اگر زن را گوید ترا طلاق دادم بچندین یا گوید تو هشته
بهزار درم زن گوید پذیرفتم یک طلاق باین بر افتد و اگر زن نگوید پذیرفتم هیچ بر نیفتد و همچنین
اگر زن ابتدا کند که مرا طلاق ده بهزار درم گوید دادم جدایی بر افتد و یک طلاق کم شود و اگر
و اگر بلفظ خلع گوید ترا خلع کردم یا ترا بتو باز فروختم بهزار درم زن گوید پذیرفتم یا باز خریدم
جدایی افتد و این لفظ طلاق باشد بر قول درست تر و (مذهب) بیشتر اهل علم و از سه طلاق یکی کم
شود ۵ قولی دیگر هست که لفظ خلع فسخ باشد عدد طلاق کم نشود بدان و قول طاوس و مذهب
احمد اینست ۵ و اگر خلع کند و مال را نام نبرد چنانک گوید ترا خلع کردم یا ترا بتو باز فروختم

دل

[illegible] والله اعلم

زن گوید بپذیرفتم گروهی گویند طلاق باین باشد و بر زن سزا کاوین واجب اید و گروهی گویند طلاق
رجعی باشد و اگر با زن خلع کند پس در عدت او را طلاق دهد بر نیفتد و بقول سفین ثوری
و اصحاب رای بر افتد و حکم خلع در بعضی الفاظ حکم معاوضه دارد و حکم معاوضه ان باشد
که جواب زن در وقت باید و پیش از جواب مرد از انچ گفتست باز تواند امد و در بعضی الفاظ حکم
طلاق معلق دارد که اگر انچ از جهت زن باشد زن را نیز باشد و مرد از گفت
خویش باز نتواند امد ۵ بیان این اصل انست که مردی گوید زن را ترا طلاق دادم بهزار درم دیگر
باید که زن گوید بپذیرفتم اگر قبول نکند تا پس از ان که فصلی دراز بر اید قبول کند هیچ
بر نیفتد ۵ و اگر پیش از قبول مرد گوید ازین که گفتم باز امدم پس زن قبول کند هیچ بر نیفتد
همچون بیع و اگر گوید ترا سه طلاق دادم بهزار درم زن گوید یکی قبول کردم بسی هزار درم
درست نباشد و اگر دو زن دارد گوید شما را طلاق دادم بهزار درم یکی قبول کند و دیگر
نکند هیچ بر نیفتد همچنانک دو تن را گوید این بنده را بهزار درم بشما فروختم یکی قبول کند
درست نباشد ۵ و اگر زن را گوید هرگاه که خواهی ترا طلاق دادم بهزار درم این حکم طلاق
معلق دارد اگر زن گوید خواستم طلاق بر افتد و هزار درم واجب شود و لفظ او که خواستم
در وقت شرط نیست مرد از گفته خویش باز نتواند امد و اگر بلفظ هرگاه نگوید گوید اگر
خواهی ترا طلاق دادم بهزار درم باید که در وقت گوید خواستم تا طلاق بر افتد و هزار درم
لازم اید ۵ و اگر در وقت نگوید تا فصلی دراز بر اید پس گوید خواستم هیچ بر نیفتد همچون
معاوضه و پیش از انک گوید خواستم مرد از گفته خود باز تواند امد همچون طلاق معلق
و همچنین اگر گوید هرگاه که تو مرا هزار درم ضمان کنی ترا طلاق دادم هر وقت که گوید ضمان
کردم طلاق بر افتد و هزار درم لازم شود و اگر گوید اگر مرا هزار درم ضمان کنی ترا طلاق دادم
باید که در وقت ضمان و پیش از ضمان مرد از گفته باز نتواند امد و همچنین اگر گوید هرگاه
که هزار درم بدهی ترا طلاق دادم هر گه کی هزار درم از ملک خویش بدهد طلاق باین بر افتد
و هزار درم ملک شوی شود و هزار درم در وقت دادن شرط نیست ۵ و اگر گوید اگر هزار
درم بدهی ترا طلاق دادم هزار درم در وقت باید که بدهد اگر دیرتر دهد بر نیفتد و شوی از
گفته باز نتواند امد اما اگر ابتدا سخن زن کند گوید مرا طلاق ده بهزار درم یا گوید
اگر مرا یا هرگاه مرا طلاق دهی ترا هزار درم بدهم مرد گوید طلاق دادم طلاق بر افتد و هزار درم

واجب شود مرد با آنکه در وقت گوید دادم اگر فصلی در میان آید پس گوید طلاق دادم همچنان باشد
که اینجا. اگر خویشتن طلاق دهد بر زن هیچ واجب نشود و همچنین اگر زن از گفته خویش رجوع کند
پیش از آنکه شوی طلاق دهد گفته زن بخرد و اگر زن گوید مرا طلاق ده بهزار درم مرد گوید
طلاقت دادم بپانصد درم طلاق برافتد و پانصد درم لازم آید و حکم آن از جهت زن حکم جعاله
باشد همچنانک گوید تنگ ریخته من بهزار درم باز آر با پانصد درم باز آرد اگر زن گوید مرا
سه طلاق ده بهزار درم یا گوید اگر مرا سه طلاق بدهی ترا هزار درم بر من مرد یک طلاق بدهد
آن طلاق برافتد و سه یک هزار درم واجب شود و اگر مردی دو زن دارد و هر دو گویند یک بار
ما را طلاق ده بهزار درم هر دو را طلاق دهد برافتد و هزار درم بر سزا کابین ایشان موزع
کنند بر یک قول و بر قول دیگر مسمی فاسد باشد بر هر یکی سزا کابین او واجب شود و اگر مرد از
دو یکی را طلاق دهد بر وی طلاق برافتد و سزا کابین واجب شود بر یک قول و بر قول دیگر
حصه او از مسمی و اگر مرد زن را خلع کند با بیگانه درست آید پس اگر آن بیگانه بدستوری زن
وی را باز خرد وکیل باشد مال بر زن واجب شود و اگر نه بدستوری زن باز خرد مال بر وی
واجب آید و اگر بعین مالی از آن زن باز خرد نه بدستوری او بنگریم اگر بزن اضافت کند گوید
بدین کالا زن را گوید بکاوین [?] باز خریدم طلاق رجعی باشد و مال واجب نشود و اگر
بزن اضافت نکند طلاق باین باشد و سزا کابین بر بیگانه واجب آید و اگر مرد زن را
گوید خویشتن را طلاق ده بهزار درم زن در وقت گوید دادم برافتد و هزار درم واجب شود
و اگر در وقت نگوید طلاق دادم تا فصلی در میان آید آنگاه گوید طلاق دادم هیچ برنیفتد
و همچنین اگر گوید خویشتن را طلاق ده اگر مرا هزار درم ضمان کنی زن در وقت گوید طلاق دادم
و ضمان کردم طلاق برافتد و مال بر وی واجب شود و اگر زن در حجر سفه باشد شوی او را
گوید ترا طلاق دادم بهزار درم زن گوید پذیرفتم طلاق برافتد رجعی و مال واجب نشود از بهر
آنک قبول مال از محجور درست نباشد و اگر قبول نکند هیچ برنیفتد همچنانک طلاق بخواست او معلق
کند با نخواهد برنیفتد و اگر مردی کسی را وکیل کند تا زن او را خلع کند بنگریم اگر مال مسمی کند گوید
بصد دینار خلع کن و وکیل بکم از صد دینار خلع کند یا بجنسی دیگر خلع کند طلاق برنیفتد و اگر مطلق
وکیل کند و مال مسمی نکند و وکیل سزا کابین خلع کند یا بزیادت درست آید و اگر بکم از سزا
کابین خلع کند درست نباشد و هیچ برنیفتد اما اگر زن کسی را وکیل کند بخلع بنگریم اگر مال مسمی

کند گوید بصد دینار خلع کن و وکیل بصد یا کمتر خلع کند درست باشد و مال بر زن واجب شود
و اگر بزیادت از صد دینار خلع کند جدایی آید و خلاف وکیل را جدایی باز ندارد
خلاف وکیل شوی. پس بنگریم اگر بزن اضافت کند مسمی فاسد شود و بر زن سزا کابین واجب شود
و اگر بزن اضافت نکند جمله مسمی بر وکیل باشد و وکیل بصد دینار بر زن رجوع کند و اگر مطلق
وکیل کند و وکیل سزا کابین یا کمتر خلع کند مال بر زن واجب آید و اگر بزیادت کند
بنگریم اگر بزن اضافت کند سزا کابین بس واجب آید و زیادت لغو باشد و اگر بزن اضافت
نکند جمله مسمی بر وکیل واجب باشد پس وکیل سزا کابین رجوع کند بزن اگر نیت رجوع داشته است

فصل

قال النبی صلی الله علیه وسلم لا طلاق الا بعد النکاح ولا عتق الا بعد الملک. اگر مرد زن بیگانه را گوید هرگاه که ترا بزنی
کنم تو طالقی پس او را نکاح کند طلاق برنیفتد و همچنین اگر گوید هر زنی که بزنی کنم طالقست
یا هر بنده که بخرم آزاد است پس زنی بزنی کند یا بنده بخرد طلاق برنیفتد و بنده آزاد نشود
و قول بیشتر اهل علم است و گروهی گویند طلاق برافتد و بنده آزاد شود و مذهب زهری و اصحاب
رای است. و بقول مالک و سفین ثوری اگر زنی را معین کند برافتد و اگر بر عموم گوید برنیفتد
و باتفاق اگر بملک اضافت نکند زن بیگانه را گوید هرگاه که در خانه شوی طالقی یا بنده کسی را
گوید هرگاه که با فلان سخن گویی آزادی پس از آن او را بزنی کند و در خانه شود یا آن بنده را
بخرد و با فلان کس سخن گوید طلاق برنیفتد و بنده آزاد نشود. اما اگر طلاق زن خویش معلق کند
بصفتی چنانک گوید اگر با فلان سخن گویی طالقی و پیش از آنک سخن گوید او را طلاق دهد بنگریم اگر طلاق
رجعی باشد و در عدت سخن گوید یا پس از آنک رجعت کند سخن گوید طلاق برافتد و اگر طلاق باین
باشد چنانک خلع کند پیش از دخول طلاق دهد بنگریم اگر در حال جدایی سخن گوید هیچ برنیفتد
و سوگند برخیزد و اگر در حال جدایی سخن نگوید تا شوی او را نکاح کند پس سخن گوید اندرین دو قول است
بر یک قول و مذهب ابو حنیفه رحمه الله علیه طلاق برافتد از بهر آنک تعلیق در ملک بود و صفت
در ملک یافته شد است و بقول دیگر برنیفتد از بهر آنک در میان این دو حال بیگانه شده است
اما اگر سه طلاق بدهد پس باز خواهد پس از شوی دیگر آنگاه سخن گوید طلاق برنیفتد. والله اعلم

کتاب الطلاق

قال الله تعالی یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن واحصوا العدة. طلاق دادن

دردو حال حرام و بدعت باشد یکی در حال حیض یا در حال نفاس و دیگر در حال پاکی زن که در آن پاکی
شوی با وی نزدیکی کرده باشد اگر درین دو حال طلاق دهد برافتد ولکن شوهر عاصی باشد و بر وی
ازین دو حال اگر طلاق دهد روا باشد ولکن کراهیت باشد از بهر آنک سبب وصلت قطع می کند
مگر که میان ایشان موافقت نمی باشد و کراهیت درین نباشد و اندرین دو حال طلاق از وی حرام
باشد که بی عوض طلاق دهد و زن باز دارد اما اگر خلع کند با زن و یا زر دارد در حالی که سرخی
می بیند یا شوی او نزدیکی کرده یک طلاق دهد عاصی باشد ۰ و همچنین اگر پیش از دخول زن را در
حال حیض طلاق دهد یا زنی را که هرگز حیض نیفتاده است یا به پیری حیض او منقطع شده باشد
اگر او را پس از دخول طلاق دهد عاصی نباشد از بهر آنک در طلاق این یاران سنت و بدعت نیست
عاصی در جونی باشد که او را حیض می باشد و عدت او بعد شش پاکی باشد اگر او را بی
عوض در حال حیض یا در حال پاکی که با او نزدیکی کرده باشد طلاق دهد عاصی باشد و طلاق بدعی
باشد ۰ و چون اندرین دو حال یکی طلاق دهد دوست داریم که رجعت کند تا از آن حالت بیرون آید
پس اگر خواهد طلاق دهد و اگر مرد زن را بیکبار سه طلاق دهد در حال پاکی عاصی نباشد
ولکن دوست داریم که این طلاقها پراکنده دهد در پاکی پاکی تا اگر در میانه پشیمان شود
تدارک تواند کرد ۰ و گروهی از اهل علم گویند هر سه طلاق بیکبار دادن بدعت باشد و مذهب
مالک و اصحاب رای است

فصل الطلاق مرتان فامساک بمعروف او تسریح باحسان

۰ طلاق مجرد بنیت نیفتد تا بزبان نگوید
و سه لفظ بتازی صریح است لفظ طلاق و فراق و سراح اگر مرد زن را گوید
طلقتک یا فارقتک یا سرحتک طلاق برافتد هرچند نیت نکند و بپارسی اگر
گوید ترا طلاق دادم یا ترا از زنی من هشته طلاق برافتد هرچند نیت نکند و لفظ
خلع و خرید و فروخت هم صریح است و بیرون ازین الفاظ هر لفظی که بدان لفظ از جدایی عبارت
توان کرد کنایت باشد چنانک بتازی گوید انت خلیة بریة بتة بتلة
حرام و بپارسی گوید برو شو برو شوی کن برخر سر خویش دست از تو بداشتم
و مانند این الفاظ اگر بدان نیت طلاق کند بدین الفاظ برافتد و اگر نیت نکند نیفتد و هر
لفظی که در شهری بزبان اهل آن شهر غالب باشد در طلاق لیکن لفظ در حق ایشان صریح باشد
چنانک گویند ترا طلاق دادم یا گویند حلال خدای بر من حرام و برین قیاس اگر گوید ترا دست باز

داشتم از در حق ایشان صریح باشد بی نیت طلاق برافتد همچنانک هندی یا رومی بزبان خویش
طلاق دهد برافتد و اگر زن را گوید تو آزادی یا ترا آزاد کردم و نیت طلاق کند برافتد و اگر
بنده را گوید ترا طلاق دادم و نیت آزادی کند آزاد شود و اگر لفظی گوید از جدایی عبارت
نتوان کرد چنانک گوید بقای تو باد یا بس خوب روی تو یا کوزه آب بمن ده و مانند این الفاظ
هیچ برنیفتد هرچند نیت طلاق کند ۰ و اگر زن را گوید تو طلاقی پس گوید بدین طلاق نکاح نخواستم
آن خواستم که بر پای او بند نیست یا بنده را گوید تو آزادی پس گوید من بدین سخن آزادی از بندگی نه
خواستم آن خواستم که بچهره بازاری ماند این قول بظاهر از وی نشنوند و حکم کنند
بطلاق و آزادی بنده اما در باطن میان او و خدای تعالی روا باشد که زن را و بنده را نگاه
دارد و زن و بنده را نشاید بظاهر او را طاعت داشتن و اگر لفظی از کنایات در حال خشم بگوید
یا در آن حال که زن طلاق میخواهد طلاق برنیفتد تا نیت نکند و بقول ابوحنیفه رحمه الله کنایت
در حال خشم و در آن حال که زن طلاق میخواهد صریح باشد بنیت حاجت نباید ۰ و اگر بلفظ صریح
زن را طلاق دهد گوید ترا طلاق دادم یا بکنایات گوید و نیت کند یک طلاق برافتد و اگر بدو
نیت دو طلاق کند یا سه آنچ نیت کرد درست برافتد ۰ و گروهی گویند اگر بلفظ گوید طلاق
و بدل زیادت از یکی نیت کند یکی برافتد و مذهب سفین ثوری و احمد و اصحاب رای رحمهم الله است
و اگر بلفظ کنایت یک طلاق یا دو طلاق بدهد پس از دخول رجعت تواند کرد همچون صریح و بقول ابو حنیفه
رحمه الله اگر بلفظ کنایت طلاق دهد رجعت نتواند کرد و گروهی از اهل علم گویند لفظ بته
سه طلاق باشد و مذهب مالک و اوزاعی است ۰ و اگر زن را گوید من خویشتن را از تو
طلاق دادم اگر بدین سخن نیت طلاق دادن کند طلاق برافتد و اگر نکند برنیفتد و اگر
زن را گوید ترا بر خویشتن حرام کردم بنگریم اگر بدین لفظ طلاق خواهد برافتد و اگر ظهار
خواهد ظهار باشد و اگر آن خواهد تن زن بر وی حرام شود باشد یا هیچ نیت نکند کفارت سوگند
بدین لفظ واجب شود و همچنین اگر کنیزک را گوید این لفظ اگر بدان آزادی خواهد آزاد شود
و اگر نه کفارت سوگند واجب آید ۰ و اگر غلام را گوید و نیت آزادی نکند یا طعامی را که
بر خویشتن حرام کردم هیچ واجب نیاید و جماعتی از اهل علم گویند این لفظ سوگند باشد
اگر زن را گوید یا کنیزک را ترا بر خویشتن حرام کردم تا مباشرت نکند کفارت واجب نیاید
و اگر طعامی را گوید چون بخورد کفارت واجب آید همچنانک سوگند خورد که با زن نزدیکی

با طعامی بخورد و این قول عایشه است رضی الله عنها و مذهب اوزاعی و اصحاب رای است
واگر مردی طلاق زن خویش بر جایی نویسد و بزبان نگوید بنگریم اگر مرد کتابت باشد طلاق بر افتد
واگر مرد سخن گوی باشد اگر بدان نیت نکند بر نیفتد واگر نیت کند طلاق بر افتد و گروهی
گویند اگر زن غایب باشد بر افتد واگر در آن مجلس باشد بر نیفتد از بهر آنکه با حاضر نیستن
خطاب نکنند با غایب نکنند و گروهی از اهل علم گویند در حق غایب و خویش طلاق بر افتد
هر چند نیت نکند و مذهب احمد و اصحاب رای است واگر زن را گوید امر تو بدست تو کردم
اگر بدین لفظ آن خواهد که طلاق تو بتو کردم چون زن خویشتن را طلاق دهد در وقت طلاق
بر افتد همچنانک صریح گوید خویشتن را طلاق ده واگر بدین لفظ آن نخواهم که طلاق بتو کردم هیچ
بر نیفتد و همچنین اگر گوید اختیار بتو کردم زن خویشتن را اختیار کند بنگریم اگر مرد
بدین سخن طلاق نوی کردن خواهد و زن بدین که خویشتن اختیار کردم طلاق دادن خویش
خواهد یک طلاق بر افتد رجعی و بقول ابو حنیفه رحمه الله باین بر افتد واگر از دو
یکی نیت نکند هیچ بر نیفتد ه واگر زن گوید اختیار کردم هیچ بر نیفتد و نگوید
خویشتن را یا گوید شوی را ترا اختیار کردم هیچ بر نیفتد واگر زن را گوید ترا نیم طلاق
دادم یک طلاق بر افتد واگر گوید یکی و پاره دادم دو بر افتد واگر گوید دو طلاق
و نیم دادم سه بر افتد واگر گوید ترا یک روز طلاق دادم همه عمر بر افتد واگر طلاق
با اندامی اضافت کند که سر ترا یا موی ترا یا تن ترا طلاق دادم طلاق بر افتد و بقول
ابو حنیفه رحمه الله اگر با اندامی اضافت کند که یکی از اندام تن را بقا نبود چون سر
و روی و گردن طلاق بر افتد واگر با اندامی دیگر اضافت کند بر نیفتد ه و باتفاق اگر
گوید جزوی از ترا طلاق دادم یا یک سیک یا چهار یک از تو طلاق دادم طلاق بر افتد
واگر زن را گوید انت طالق انت طالق انت طالق یا پارسی گوید تو طلاقی تو طلاقی
تو طلاقی یا گوید ترا طلاق دادم ترا طلاق دادم ترا طلاق دادم بنگریم اگر پیش از دخول است
یک طلاق بر افتد واگر پس از دخول باشد بنگریم اگر هر لفظ طلاق نو خواهد هر سه
طلاق بر افتد ه واگر بدین دو لفظ آخر تکرار اول خواسته است یکی بیش بر نیفتد
واگر مطلق گوید و اندر آن هیچ نیت نکند اندرین دو قولست یکی آنک هر سه بر افتد
از بهر آنکه ظاهر است که بهر لفظی طلاق نو خواهد اگر خواهد تاکید بر یک لفظ اقتصار

کردی و دیگر قول آن که یکی بیش بر نیفتد از بهر آنک تکرار محتمل است و طلاق بشک بر
نیفتد ه واگر گوید انت طالق و طالق و طالق و بپارسی اگر گوید تو طلاقی و طلاقی و طلاقی
و پیش از دخول باشد دو طلاق بر افتد بدو لفظ اول از بهر آنک لفظ دوم همچون
لفظ اول بگفته است بر طریق عطف گفته است و لفظ سوم همچون لفظ دوم گفته است
اگر بدان تکرار خواهد دو بیش بر نیفتد واگر طلاق نو خواهد هر سه بر افتد
واگر زن را گوید تو طلاقی بل نیستی بر افتد از بهر آنک لفظ بل باز گشتن راست از گفت
اول و بلفظ اول طلاق بر افتاد پس باز نتواند آمد واگر گوید تو طلاقی یا نیستی هیچ
بر نیفتد از بهر آنک یا حرف شک است و بشک طلاق بر نیفتد ه واگر طلاق نیز
معلق کند بوقتی یا بفعلی درست آید تا آن وقت نیاید یا آن فعل بر نیفتد طلاق بر
نیفتد و از آن جمله یکی آنست چنانک گوید چون ماه رمضان آید تو طلاقی هر گاه ماه
رمضان نو شود طلاق بر افتد واگر این سخن در ماه رمضان گوید تا ماه رمضان دیگر
نیاید بر نیفتد ه واگر گوید هر گاه که در خانه شوی طلاقی هر گاه در خانه شود یا ده
یا سوار طلاق بر افتد واگر کسی او را بر گیرد و در آرد اگر بدستوری او باشد بر افتد
واگر نه بدستوری باشد بر نیفتد واگر بفراموشی در شود یا باکراه بر یک قول
طلاق بر افتد و مذهب زهری و اوزاعی و سفین ثوری و اصحاب رای است
و بقول دیگر بر نیفتد و مذهب شعبی و عطا است واگر زن گوید در شدم و مرد
منکر باشد قول قول مرد باشد با سوگند ه اما اگر زن را گوید هر گاه حایض شوی
طلاقی و زن گوید حایض شدم و مرد منکر شود قول قول زن باشد با سوگند از بهر
آنک زن حیض خویش داناتر اما اگر طلاق بیک زن حیض دیگری معلق کند آن زن
گوید حایض شدم و مرد منکر شود قول قول مرد باشد با سوگند واگر زن را گوید اگر ترا طلاق
دهم تو طلاقی پس او را طلاق دهد بنگریم اگر پیش از دخول باشد یک طلاق بیش بر نیفتد
واگر پس از دخول باشد دو بر افتد واگر گوید هر بار که طلاق من بر تو افتد تو طلاقی پس یک
طلاق بدهد پس از دخول هر سه طلاق بر افتد از بهر آنک لفظ هر بار تکرار را باشد
بهر طلاق که بروی افتد دیگری بروی افتد تا هر سه تمام شود واگر زن را گوید اگر با زید
سخن گویی تو طلاقی واگر با عمرو سخن گویی تو طلاقی واگر با بکر سخن گویی تو طلاقی

و مالک

واشان هرسه بهم نشسته باشند وزن برشان سلام کند هرسه طلاق
برافتد واکر کوید اکر با مردی سخن کویی طلاقی واکر با فقیهی سخن کویی
طلاقی واکر با کسی سخن کویی که نام او زید باشد طلاقی اکر با مردی فقیه
زید نام سلام کند هرسه طلاق برافتد از بهر انک هرسه صفت یکبار حاصل
امد ه واکر زنرا کوید ترا سه طلاق دادم مکر یکی دو طلاق بیش برنیفتد واکر کوید
سه طلاق دادم مکر دو طلاق پس یکی برافتد واکر مرد چهار زن دارد و کوید همه
زنان خویش را طلاق دادم مکر فلانرا همه را طلاق برافتد مکر انک استثنا کرده
باشد ه واکر بدل یکی را استثنا کند بنکرند اکر در حال خصومت نباشد قول
او بشنوند در ظاهر حکم واکر در حال خصومت باشد چنانک زن او را می کوید
تو زنی دیکر داری او کوید هر زنی که مراست طلاق دادم مکر این خصومت
کننده و بر دیکران همه را طلاق برافتد واکر کوید من بدان خصومت کننده را
خواستم بشنوند در ظاهر و در باطن واکر زنرا کوید ترا طلاق دادم اکر
خدای خواهد یا بنده را کوید ترا ازاد کردم اکر خدای خواهد هیچ برنیفتد
از بهر انک او خواست خدای نداند و همه عقدها همچنین است ه واکر
کوید ترا طلاق دادم اکر فلان خواهد اکر فلان کوید طلاق خواستم در ان
مجلس یا پس ازان بمدتی در ان حال که خواهد طلاق برافتد اما اکر زنرا
کوید ترا طلاق دادم اکر تو خواهی خواست او در وقت شرط است اکر در وقت
کوید خواستم طلاق برافتد واکر مدتی درنک کند پس کوید خواستم برنیفتد

فصل روی عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال
لا طلاق ولا عتاق فی اغلاق طلاق کودک و دیوانه برنیفتد واکر در
حال مستی طلاق دهد برافتد و افعال و اقوال مست همچو افعال و اقوال
هشیاران باشد بر قول بیشتر اهل علم اکر کسی بکشد قصاص کنند
واکر زنا کند حد زنند واکر قذف کند حد واجب شود واکر مرتد شود
قتل واجب شود و قولی دیکر هست که افعال و اقوال مست چون دیوانه باشد
مکر انک مست عاصی باشد و قضای نمازها بروی واجب اند و بر دیوانه

نباید

نباید و این قول عثمان است و عبد الله عباس رضی الله عنهم و مذهب طاوس و عمر
عبد العزیز است واکر مردی را بباطل اکراه کنند تا زنرا طلاق دهد
یا بنده ازاد کند طلاق برنیفتد و بنده ازاد نشود و هیچ تصرف در باب
اکراه بباطل درست نباید و قول بیشتر اهل علم اینست ه و جماعتی کویند
طلاق و ازادی در حال اکراه برافتد و مذهب زهری و اصحاب رای است
و باتفاق اکر کلمه کفر باکراه بکوید کافر نشود و اکراه ان باشد که او را بعقوبتی
بیم کنند که او را دران وقت طاقت ان باشد چنانک کویند اکر زنرا طلاقی ندهی
بکشیم یا اندام ببرم یا چاه جوب زنم یا در زندان باز دارم نی طعام و شراب
و این مرد که اکراه میکنند قاهری باشد که انچ می کوید بتواند کرد اما
اکر تهدیدی کند که انچ می کوید نتواند کرد حقیقت اکراه نباشد ه واکر
تهدید بعقوبت وقتی بکند کوید ترا فردا بکشیم یا زخمی اندک بکنم یا دو تا زیا نه
بزنم یا تهدید بعقوبت کسی دیکر بکند کوید اکر بکنی فرزندت بکشم
اکراه نباشد و امر سلطان بر یک قول اکراه باشد

فصل

قال الله تعالی فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره
اکر مردی ازاد زنرا سه طلاق بدهد بیکبار یا براکنده نشاید که او را باز
خواهد تا شوی دیکر کند و ان شوی را با او دخول باشد پس ازان از شوی
جدا شود و عدت او برآید پس روا باشد شوی اول را که او را نکاح کند
چون نکاح کرد بسه طلاق زن او باشد واکر زنرا یک طلاق دهد یا دو
طلاق و زن شوی دیکر کند و شوی با او دخول کند پس طلاق دهد و شوی اول
او را باز خواهد باقی طلاق زن او باشد اکر در نکاح اول یک طلاق داده است
درین نکاح بدو طلاق زن او باشد واکر در نکاح اول دو طلاق داده است درین نکاح
بیک طلاق نیز و مسیب و بقول ابو حنیفه رحمه الله بسه طلاق زن او باشد واکر زنرا
سه طلاق دهد و شوی دیکر کند بنده یا ازاد یا دیوانه یا خصی و با او دخول کند
حلال کردد شوی اول را و تا حشفه در فرج غایب نشود حلالی حاصل نیاید واکر
شوی دوم نابالغ باشد نکرهم اکر بحلی باشد که فعل مباشرت از و حاصل اید هر کاه دخول

کرد

حلال کردد و اکر طفل باشد که از وفعل مباشرت نیاید زن آلت او را بجای رساند
حلالی حاصل نیاید ۝ و اکر این زن سه طلاق زنا کند او را با شبهت وطی کنند
یا نکاحی فاسد کند یا کنیزک باشد خواجه با او دخول کند حلالی حاصل نیاید

فصل

قال الله تعالی وبعولتهن احق بردهن فی ذلک اکر مرد آزاد زن را یک
طلاق یا دو طلاق بدهد نکرم اکر پیش از دخول باشد یا پس از دخول خلع کند
رجعت نتواند کرد و لکن روا باشد که بنکاح باز خواهد بباقی طلاق زن او باشد
و اکر در نکاح اول دو طلاق داده است در نکاح دیکر بیک طلاق تنزوی است
و بقول ابوحنیفه رحمه الله بسه طلاق زن او باشد ۝ و اکر زن را سه طلاق دهد
و شوی دیکر کند بنده یا آزاد یا دیوانه یا خصی و با او دخول کند حلال کردد شوی اول
را و تا حشفه در فرج غایب نشود حلالی حاصل نیاید و اکر شوی دوم نابالغ
باشد اما اکر طلاق یا دو طلاق را یکبار بدهد پس از دخول روا باشد روا باشد
که رجعت کند تا در عدت است و رجعت آن باشد که کوید او را خویشتن باز آوردم
یا رجعت کردم و رجعت روا باشد بی رضای زن و بی رضا ولی و اکر کنیزکی
باشد بی رضا خواجه و دوست داریم که بمشهد دو مرد عدل رجعت کند و پس از
رجعت نشاید با او بخلوت نشستن اکر دخول کند عاصی باشد و کابین واجب
آید و حد واجب نیاید و بدخول رجعت حاصل نیاید و بقول ابوحنیفه رحمه الله
دخول رجعت باشد و طلاق مرد آزاد سه است هرچند زن بنده باشد و طلاق
مرد بنده دو است هرچند زن آزاد باشد چون بنده زن را دو طلاق بدهد
تا شوی دیکر نکند حلال نکردد و بقول ابوحنیفه عدد طلاق بر زن کردد
اکر زن بنده باشد مرد را بروی دو طلاق و بیش نباشد هرچند مرد آزاد باشد
و اکر زن آزاد باشد شوی بنده را بروی سه طلاق باشد

کتاب الایلا

قال الله تعالی للذین یؤلون من نسائهم تربص اربعة اشهر
ایلا در شرع آن باشد که مردی سوکند خورد بخدای که با زن خویش جماع نکند
زیادت از چهار ماه یا مطلق بکوید حکم او است که چون چهار ماه بکذرد
زن آید که شوهر را بر حاکم برد و مطالبت او بکند تا او نزدیکی کند یا طلاق دهد

اکر

اکر بکند حاکم زن را یک طلاق بدهد و آن طلاق رجعی باشد اکر پس از دخول باشد
و اکر دخول کند پس از چهار ماه یا پیش از چهار ماه از ایلا بیرون آید و کفارت
سوکند بروی واجب شود و قول بیشتر اهل علم این است و قول سفیان ثوری
و اصحاب رای چون چهار ماه بکذرد طلاق باین بر افتد و اکر سوکند خورد
که پنج ماه جماع نکند چون چهار ماه بکذرد مطالبت کنند اکر مطالبت نکنند
تا پنج ماه بکذرد ایلا برخیزد و مطالبت بیفتد و اکر چهار ماه سوکند خورد
یا کمتر حکم ایلا ثابت نشود ۝ و لکن اکر پیش از مدت جماع کند کفارت
واجب آید و بقول ابوحنیفه رحمه الله چهار ماه ایلا باشد چون بکذرد طلاق بر افتد
و اکر با زن کوید اکر با تو نزدیکی کنم بنده من آزاد یا دیکر زن طلاق ایلا باشد چون
چهار ماه بکذرد مطالبت کنند تا نزدیکی کند یا طلاق دهد اکر نزدیکی کند
بنده آزاد شود و زن دیکر طلاق شود و اکر کوید که با تو نزدیکی کنم تو طلاقی ایلا باشد
چون چهار ماه بکذرد مطالبت کنند اکر نزدیکی کند چون حشفه در فرج غایب
شد طلاق بر افتد و نشاید فعل تمام کردن خویشتن را باز باید آورد ۝ و اکر مرد
ایلا کند و زن دیوانه باشد یا کودک باشد ایلا درست باشد و مدت محسوب
باشد و لکن شوی را پس از چهار ماه مطالبت نکنند تا زن بهش باز آید و بالغ شود
آنکاه مطالبت کنند از بهر آنک این حق زن است و لکن شوی را پند دهند و کویند
بر سبیل نصیحت از خدای بترس و در رنج ایشان مکوش یا طلاق ده یا نزدیکی کن
و اکر زن بالغه حق خویش بکذارد و مطالبت نکند کسی دیکر را مطالبت
ثابت نشود و اکر کنیزک باشد حق مطالبت او را باشد اکر چه کدخدا خواجه را
مطالبت باید کرد و اکر زن پس از آنک رضا دهد خواهد که مطالبت کند روا
باشد و اکر پس از مطالبت شوی او را طلاق دهد یا در میان مدت طلاق
دهد پس مراجعت کند مدت از سر دیکر باز نهند ۝ و اکر طلاق باین باشد
یکی یا دو پس نکاح کنند حکم ایلا باز آید یا نه اندرین دو قول است همچون طلاق اکر
کوییم باز آید مدت دیکر باز نهند و پس از چهار ماه مطالبت کنند و اکر کوییم
باز نیاید مطالبت ثابت نشود و لکن حکم سوکند بر جای باشد تا اکر با او نزدیکی کند

کفارت واجب آید همچنانک زن سوگند خورد که با تو نزدیکی نکنم
پس او را زن کند حکم ایلا ثابت نشود ولکن اگر نزدیکی کند کفارت لازم
آید و اگر در عدت رجعت ایلا کند درست آید ولکن مدت محسوب نباشد
چون مراجعت کند مدت ابتدا کنند ۵ و اگر زن صغیره باشد که با او جماع نتوان
کرد از خردی یا از بیماری یا نشوز کرده باشد شوی ایلا کند درست آید
ولکن مدت محسوب نباشد و چون از عدت برخیزد مدت ابتدا کنند و همچنین
اگر زن را حبس کنند یا احرام گیرد مدت محسوب نباشد ۵ و اگر شوی در میان
مدت دیوانه شود یا غایب شود یا بیمار شود یا محرم شود این مدت محسوب
باشد ۵ و اگر زن حایض شود یا نفسا مدت محسوب باشد ۵ پس اگر بعد از
مدت آلت شوی بریده شود یا محبوس گردد بظلم یا غایب شود بفرمایند تا
فی بزبان کند یا طلاق دهد و فی بزبان آن باشد که گوید پشیمانم ازین گفت و غایب
و محبوس بگوید چون قدرت باشد بفعل جماع کنم و اگر پس از گذشتن مدت
شوی محرم باشد یا روزهٔ فرضی دارد یا ظهار کرده باشد و کفارت نداده
باشد بدان که بزبان فی کند مطالبت نیفتند ۵ و اگر او نکنند بر نزدیکی کردن
درین حال از بهر آنک معصیت باشد ولکن او را گویند دو کار بر تو جمع شد پس اگر
طلاق دهی زن از تو جدا شود و اگر نزدیکی کنی عاصی شوی هر کدام بکنند حکم
آن بروی رانند و اگر پس از چهار ماه زن حایض باشد یا در نفاس باشد یا در
احرام باشد یا در اعتکاف یا روزه دار باشد اندرین حال او را نشاید مطالبت
کردن و همچنین اگر در حبس باشد یا بیمار باشد که با او جماع نتوان کرد مطالبت واجب نیاید

باب الظهار

قال الله تعالی والذین یظاهرون من نسائهم ثم یعودون لما قالوا فتحریر رقبة

ظهار آن باشد که مرد زن را گوید انت علی کظهر امی یا بپارسی گوید تو بر
من چون پشت مادری این لفظ حرامست گفتن و چون گفت حکم او آنست که اگر پس
ازین لفظ زن را نگاه دارد تا چندانی بگذرد که زن را طلاق تواند داد و طلاق
ندهد کفارت واجب آید و مراد از عود که خدای عز و جل میفرماید ثم یعودون
لما قالوا این است و بقول جماعتی مراد از عود بچشم نزدیکی کردن است
و مذهب مالک و احمد و اصحاب رای اینست و بقول جماعتی مراد از وی جماع است
و این قول طاوس است و زهری ۵ و اگر پس از لفظ ظهار در وقت طلاق دهد
یا از دو یکی بمیرد یا کنیزکی بنده باشد شوی او را بخرد پیش از امکان طلاق کفارت
واجب نیاید ۵ و اگر پس از ظهار طلاق رجعی بدهد پس مراجعت کند بمراجعت
کفارت واجب کند و اگر طلاق باین دهد پس نکاح کند حکم ظهار باز آید یا نه
اندرین دو قولست همچون طلاق اگر گویم باز آید کفارت واجب شود و اگر در عدت
رجعت با زن ظهار کند ظهار درست آید ولکن کفارت واجب نیاید چون مراجعت
کند کفارت واجب آید ۵ و اگر زن را باندامی دیگر از آن مادر مانند کند چنانک
گوید تو بر من چون دست مادرمی یا چون پای مادرمی یا گوید دست تو چون پشت
مادر منست یا بزنی مانند کند که محرم او باشد بنسب یا بشیر خوردن چون
جده و خواهر و خاله و عمه هم ظهار باشد و کفارت واجب آید و در ظهار
چون عود حاصل شد کفارت حاصل شد نشاید شوی را با زن نزدیکی کردن تا
کفارت بندهد اگر پیش از کفارت نزدیکی کند عاصی باشد ۵ و اگر پیش از
کفارت قبله دهد یا بشهوت دست بروی نهد درین دو قولست بیک قول
و مذهب ابوحنیفه رحمه الله روا نباشد همچون زن حایض قبله دادن او را روا باشد
و جماع او نه و اگر کفارت بروزه کند در میان ماه بشب نزدیکی کند عاصی باشد
از بهر آنک جماع پیش از تمامی کفارت کرد ولکن روزه دو ماه از سر واجب نیاید
داشتن و بقول ابوحنیفه واجب آید

باب الکفاره

قال الله تعالی فتحریر رقبة من قبل ان یتماسا

کفارت بر دو نوع است یکی بر ترتیبست و یکی بر تخییر اما آنچ بر ترتیب است
کفارت ظهارست و کفارت جماع در ماه رمضان و کفارت مردم کشتن
واجب آید که برده آزاد کند کنیزکی یا غلامی اگر برده ندارد و بهای برده ندارد
دو ماه پیوسته روزه دارد اگر از روزه عاجز باشد شصت درویش را
طعام دهد اما آنچ بر تخییر است کفارت سوگند است اگر کسی سوگند خورد

بخدای که فلان کار نکند پس دروغ کند کفارت واجب آید و او در آن کفارت
مخیر باشد خواهد ده درویش را طعام دهد و خواهد ده درویش را جامه
کند و خواهد برده آزاد کند اگر از این هر سه عاجز باشد سه روز روزه دارد
فکفارته اطعام عشرة مساکین من اوسط
ما تطعمون اهلیکم او کسوتهم او تحریر رقبة فمن لم یجد فصیام ثلثة ایام
و برده که در کفارت آزاد کند مومن باید در همه کفارتها و بقول سفین ثوری
و اصحاب رای کافر روا باشد مگر در کفارت قتل که باتفاق مومن باید و اگر
برده با عیب آزاد کند بنگریم اگر عیبی باشد که در کار کرد نقصان نیارد چنانک
کر باشد یا گوش و بینی بریده باشد یا یک چشم یا خصی باشد یا ذکر بریده باشد
یا ابرص باشد روا بوده و اگر در کار کرد نقصان باشد چنانک یک دست یا یک
پای ندارد یا نابینا یا مقعد باشد روا نباشد و اگر انگشتان پای بریده بود روا باشد
و اگر انگشتان دست بریده باشد بعضی بنگریم اگر ابهام یا سبابه یا وسطی از این سه
یکی بریده دارد روا نباشد و اگر خنصر یا بنصر بریده دارد روا باشد و اگر هر دو بریده
دارد از یک دست روا نباشد و اگر دیوانه باشد یا گنگ که اشارت و نبشته
نداند روا نباشد و اگر گنگ اشارت یا نبشته می داند روا باشد و اگر بیمار باشد
که امید بهتر شدن ندارد روا نباشد و اگر امید بهتر شدن دارد روا باشد و کودک
خرد روا باشد و بقول اصحاب رای اگر یک دست یا یک پای بریده باشد روا باشد
اما اگر هر دو بریده باشد روا نباشد و اگر مکاتب را یا مادر فرزند را در کفارة
آزاد کند آزاد شود و از کفارت محسوب نباشد و اگر مدبر را آزاد کند
روا باشد و اگر پدر را یا مادر را یا فرزند را بنیت کفارت آزاد شود
و از کفارت محسوب نباشد و بقول اصحاب رای محسوب باشد و اگر کسی را
گوید بنده خویش از کفارت من آزاد کن آنکس آزاد کند درست آید و ولا
آن کس را باشد که درم خواهد و هیچ بر وی واجب نیاید اگر گفته باشد
بهزار درم آزاد کن هزار درم واجب آید

فصل

قال الله تعالی فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین اگر در کفارت ظهار یا

جماع

جماع یا در کفارت قتل برده ندارد که آزاد کند و بهای برده ندارد از نفقه خویش
و عیال خویش زیادت دو ماه پیوسته روزه دارد و اگر بنده دارد و لکن بخدمت
آن بنده محتاج است بدانک بیمارست یا پیرست یا صاحب مروت است که عادت
نکرده دست بخدمت خویش تمام کردن واجب نیاید بنده آزاد کردن روزه دارد
و بقول ابو حنیفه رحمه الله بنده آزاد باید کرده و باتفاق اگر بهای برده دارد
و لکن بدان محتاج است روا باشد بروزه شدن و اگر مسکن دارد که بدان محتاج
است روا باشد بروزه شدن و واجب نیاید فروختن آن و اگر مال او غایب باشد
تاخیر کند تا مال رسد نشاید بروزه شدن و گفته اند که در کفارت ظهار
روا باشد از بهر آنک با زن مباشرت نتواند کردن پیش از کفارت رنجش رسد در صبر
کردن چون از برده آزاد کردن عاجز باشد دو ماه پیوسته روزه دارد و اگر در
میان بعمد یک روز بگشاید یا نسی فراموش کند دو ماه از سر باید گرفت
و اگر بعذر بیماری یا بعذر سفر بگشاید ظاهر مذهب همین است که از سر باید گرفت
و اگر بعذر حیض بگشاید در کفارت قتل یا در کفارت جماع چون پاک شود بنا کند
و واجب نیاید از سر گرفتن و در کفارت سوگند چون عاجز باشد از طعام و کسوت
و آزاد کردن برده سه روز روزه دارد و پیوستن روزه شرط نیست بر یک قول
از بهر آنک خدای تعالی می گوید فصیام ثلثة ایام و تتابع یاد نکرده است
و بر قول دیگر و مذهب ابو حنیفه رحمه الله شرط است پس برین قول اگر زن
بعذر حیض بگشاید از سر باید گرفت یا نه دو قول است بر یک قول چون پاک شود
بنا کند همچون کفارة قتل و بر قول دیگر از سر گیرد از بهر آنک سه روز بی
حیض روزه تواند داشتن و دو ماه پیوسته بی حیض کم باشد و چون روزه دو ماه
از سر ماه ابتدا کند هر دو ماه بهلال باشد هر چند ماه کم آید و اگر در کفارت
سوگند خواهد که پنج درویش را طعام دهد و پنج را جامه کند روا نباشد و بقول
ابو حنیفه رحمه الله علیه روا باشد

فصل

قال الله تعالی فمن لم یستطع فاطعام ستین مسکینا چون در کفارت ظهار و جماع در
ماه رمضان و در کفارت قتل از روزه داشتن عاجز باشد بعذر بیماری یا پیری

یا بهانک شهوت بر وی غالب باشد از مباشرت صبر نتواند کرد شصت درویش را
طعام دهد هر یکی را یک مد از غالب قوت ایشان در آن شهر چنانک در صدقه
فطر یاد کرده شد و مدی دو بهر یک من باشد نیم و ستش سیر و دو بهر یک سیر
کم ازین روا نباشد و اختیار آنست که هر یکی را از دو مد کم ندهند و بقول
ابو حنیفه رحمه الله اگر طعام شصت تن یک تن دهد در شصت روز روا باشد
و طعام کفارت بنده و مکاتب و اهل ذمت نشاید داد و بمادر و پدر
و فرزند خویش نشاید داد ۝ و در کفارت سوگند اگر کسوت اختیار کند ده درویش
را هر یک یک جامه دهد دستاری یا مقنعه یا پیراهنی یا ازاری یا ردایی
دوخته و اگر خواهند نادوخته و اگر مردی بزرگ را جامه دهد که کودک
خرد را شاید یا مرد را جامه دهد که زن را شاید روا باشد و قول مالک و
قول قدیم اینست که هر کسی را چندان بباید داد که نماز او در آن روا باشد و این نیکوتر

فصل و اگر مرد توانگر باشد آن روز که کفارت واجب شود
پس درویش شود پیش از آنک کفارت بدهد قول درست تر آنست که اعتبار
بدین وقت باشد که کفارت میدهند روا باشد که روزه دارد و اگر از روزه عاجز
شود طعام دهد و اگر آن روز که واجب شود درویش باشد پس توانگر شود پیش
از آنک روزه دارد بنده آزاد باید کرد

باب اللعان

قال الله تعالی والذین یرمون ازواجهم ولم [لهم]
یکن لهم شهداء الا انفسهم فشهادة احدهم اربع شهادات
اگر کسی دیگری را قذف کند و قذف آن باشد که او را بزنا منسوب کند
گوید ای زنا کننده یا تو زنا کرده یا گفتم اگر آن کس که او را قذف کرده است
محصن باشد بر قذف کننده حد واجب آید هشتاد تازیانه اگر آزاد باشد
و اگر بنده باشد چهل تازیانه ۝ و اگر قذف کننده کودک باشد یا دیوانه حد
واجب نیاید و اگر آنکس که او را قذف کرده اند محصن نباشد حد واجب نیاید
بر قذف کننده و محصن آن باشد که پنج خصلت در و باشد ۝ اسلام و عقل
و بلوغ و آزادی و پاکی از زنا و اگر کافری را یا کودکی یا دیوانه یا بنده

یا

یا کسی را که زنا کرده باشد قذف کنند تعزیر قذف کننده را و حد واجب نیاید
و اگر مردی با زنی زنا کند در جوانی در حال آزادی یا بندگی پس آزاد شود و
توبه کند و مدتی برآید اگر کسی او را قذف کند حد واجب نیاید و اگر محصن را
قذف کند پس پیش از آنک حد بر محصن زنا کنند حد از قذف کننده بیفتد بخلاف آنک
مرتد شود حد نیفتد و اگر کسی را بلواطت منسوب کند حد واجب آید و اگر
بکبیره دیگر منسوب کند چنانک گوید ای دزد یا خمر خورده و مانند این حد واجب
نیاید تعزیر کنند و اگر گوید یا فاسق یا فاجر یا حرام زاده این کنایت باشد
اگر بدین قذف زنا خواهد حد واجب آید ۝ و اگر گوید قذف زنا نخواستم سوگند
خورد و تعزیر کنند ۝ و اگر عربی گوید ای نبطی هم کنایت باشد اگر بدین قذف
زنا خواهد قذف مادر او را باشد طلب حد مادر را باشد و اگر فرزندی را
گوید تو فرزند فلان کس نیستی این قذف مادر او را باشد و اگر گوید من بدین آن
خواستم که بدو نمانی بفعل یا پدر او نشنوند و حد واجب آید ۝ و اگر پدر
فرزند را گوید که فرزند من نیستی و گوید قذف نخواستم آن خواستم که نه بر
سیرت منست قول او مقبول باشد از بهر آنک پدر را حاجت آید که فرزند را
بمثل این سخن تادیب کند و مالش دهد و حد قذف حق آدمیست اگر کسی را
قذف کند و حد یا تعزیر واجب شود پس مقذوف پیش از آنک عفو کند
یا استیفا کند بمیرد وارث او را آید که طلب کند و حد تعزیر بر او ارث
و همه وارثانرا ثابت شود همچون قصاص و اگر مرده را قذف کنند وارث را
آید که حد طلب کند و اگر کسی را قذف کند پس چهار گواه بیاورد
بر زنا مقذوف یا مقذوف اقرار کند بر زنا حد از قذف کننده بیفتد
و زن نباشد میان آنک بیگانه را قذف کند یا زن خویش را و در حق زن خویش
اگر لعان کند هم حد بیفتد از بهر آنک مرد چون زن خویش را بر فاحشه
بیند اندر آن قهر صبر نتواند کرد و باشد که گواه نتواند آورد شرع در حق او
لعان را چون گواه نهاد و لعان از زنان و ذمی درست آید همچون طلاق
و بعضی از اهل علم گویند اگر زن یا شوی بنده باشند یا ذمی یا او را در قذف

حد زده باشد لعان نباشد میان ایشان و مذهب زهری و اوزاعی و اصحاب
رای اینست و کیفیت لعان این باشد که حاکم مرد را و زن را هر دو حاضر کرداند
پس مرد را بپای کند و کلمات لعان او را تلقین کند گوید بگو گواهی دهم بخدای
عز و جل که من راستی گویم در انچ این زن را گفتم کی او زنا کرد است و بزن اشارت
کند یا نسب زن بگوید فلان دختر فلان چهار بار همچنین بگوید پس از تلقین
حاکم و پنجم بار بگوید پس از تلقین حاکم لعنت خدای بر من باد اگر دروغ می گویم برین
زن که او زنا کرد است و اگر مردی را یا جماعتی را مسمی کرده است که با ایشان
زنا کرد است نام ایشان در لعان در هر کلمه جداگانه بگوید که فلان زنا کرد است
و اگر فرزندی باشد از زنا یا حملی باشد در شکم میخواهد که نفی کند در هر کلمه
بگوید کی این فرزند یا این حمل از زناست و اگر یک کلمه ازین کلمات بی تلقین حاکم
گوید محسوب نباشد ٥ و چون چهار کلمه بگفت حاکم خواهد که کلمه لعان تلقین
کند سنت اینست که او را بایستانند و پند دهند و این ایت برخوانند

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا

و گویند از خدای بترس نباید که لعنت ترا دریابد و اگر باز نباشد بفرماید
کسی را تا دست بر دهن وی نهد و بگوید هر اینه اگر دروغ می گوی مستحق
لعنت و عقوبت کردی و عقوبت دنیا سهل تر از عذاب اخرت پس اگر باز
نباشد کلمه لعن تلقین کنند و چون مرد از لعان فارغ شد پنج حکم بران ثابت شود
یکی انک میان ایشان جدای باشد و دوم انک حرامی موبد باشد که هرگز بهم
باز نتوانند شد و سوم حد قذف از مرد بیفتد و چهارم حد زنا بر زن واجب
شود و اگر زن محصن باشد سنگسار کنند و اگر نباشد صد تازیانه زنند و پنجم
انک نسب فرزند از مرد بریده شود پس اگر زن خواهد که حد زنا از خود بیفکند
لعان کند بر خیزد و چهار بار بگوید پس از تلقین حاکم گواهی دهم بخدای عز و جل
و شوی را نام بر دیا بدو اشارت کند اگر حاضر باشد که دروغ می گوید بر من
که زنا کرده و حاکم چون کلمه پنجم تلقین خواهد کرد و برا پند دهد و زنی را بفرماید
تا دست بر دهن وی نهد و پنجم بار بگوید خشم خدای بر من اگر او راستی گوید کی

بو زنا کرده هر اینه اگر دروغ گوی مستحق خشم خدای باشی چون باز نباشد تلقین کند
چون فارغ شود حد ازو بیفتد و بقول اصحاب رای بقذف شوی را حد واجب
نشود لعان واجب شود اگر نکند حبس کنند تا لعان کند و چون او لعان کند
در زن واجب نشود لعان واجب شود و چون هر دو لعان کنند جدای
نیفتد بقول او تا قاضی حکم نکند ٥ و اگر مرد زن را قذف کند بمردی حد قذف
از مرد را واجب شود چون لعان کرد همچنانک حد زن بیفتد حد از مرد
بیفتد و لکن بلعان او حد زنا بر مرد واجب نشود و قولی دیگر هست که حد از مرد
بنیفتد تا او را مسمی نکند در لعان و اگر مردی زن را قذف کند و زن شوی را
تصدیق کند یا شوی چهار گواه بیارد تا زن را حد قذف عفو کند حد از شوی
بیفتد پس از ان لعان نتواند کرد مگر که فرزندی باشد میخواهد که نفی کند
لعان کند ٥ و اگر زن پس ازانک لعان کند تصدیق شوی کند حد زنا بر زن واجب
شود و اگر شوی پس از لعان اقرار کند که بر زن دروغ گفتم حد قذف بر مرد واجب
شود و حد زنا از زن بیفتد و نسب فرزند ثابت شود لکن حرامی برنخیزد شایند
که هرگز بهم باز شوند و بقول ابو حنیفه رحمه الله شاید که بهم باز شوند و اگر
زن را قذف کند در عدت رجعت حد واجب اید و لعان کند همچنانک در صلب
نکاح و چون لعان کرد بر زن حد زنا واجب شود و اگر زن را طلاق باین بدهد
پس قذف کند حد واجب اید و لعان نتواند کرد هرچند زنا را بنکاح اضافت کند
مگر که فرزندی باشد که نفی خواهد کرد لعان کند و چون از بهر فرزند
لعان کرد بنگریم اگر ان قذف بنکاح اضافت کرد است گفته است تو در
نکاح من زنا کرده چون لعان کرد حد زنا بر زن واجب شود چون زن لعان کند
بیفتد و اگر بنکاح اضافت نکرده باشد حد زنا بر زن واجب نباید و اگر
در نکاح زن را قذف کند پس پیش از لعان طلاق باین بدهد چون زن حد
طلب کند روا باشد شوی را که لعان کند هرچند فرزند نباشد و چون لعان کند
حد زنا بر زن واجب شود و چون لعان بکند بیفتد همچنانک در صلب نکاح
و اگر زن را قذف کند بزنای که پیش از نکاح کرد است حد واجب اید و لعان نتواند کرد

هرچند فرزند باشد از بهر آنکه ضرورت نسب اورا اضافت کردن زنا حاصل شد از
نکاح پس اگر خواهد که فرزند را نفی کند دیگر بار مطلق قذف کند و لعان کند
و اگر کسی را قذف کند و چهار گواه بیارد پس کسی دیگر همان کس را قذف کند
حد قذف بر آن دیگر کس واجب نباید تعزیر کنند اما اگر شوی زن را قذف کند
و لعان کند پس کسی دیگر آن زن را قذف کند حد قذف بر آنکس واجب آید هرچند زن را
بلعان شوی حد قذف زده باشند از بهر آنکه لعان حجت است بر زنا زن در حق شوی زناهم
علی الخصوص و اگر شوی پس از لعان زن را دیگر بار قذف کند حد قذف واجب
نباید تعزیر کنند از بهر آنکه لعان شوی دلیل صدق وی است بر زن **فصل**
اگر زنی در نکاح مردی فرزندی آرد بنگریم اگر امکان آن بوده است که مرد بزن رسد
چنانکه وکیل کند کسی را بقبول نکاح در غیبت پس پیش از آنکه امکان آن باشد
که بزن رسد فرزندی بیارد آن فرزند منفی باشد از شوی ٥ و همچنین اگر شوی غایب
شود بجایی که ممکن نباشد که بزن رسد و پس از چهار سال از غیبت مرد فرزندی
آرد منفی باشد و بقول ابوحنیفه فرزند شوی باشد هرچند امکان دخول نباشد
اما اگر امکان آن باشد که شوی بزن رسد و فرزندی بیارد در مدتی که
ممکن باشد که از شوی است نسب ثابت شود باتفاق پس هر کجا نسب ثابت
کردیم بظاهر بنگریم اگر شوی را نفی باشد که از وی نیست که دخول نکرده باشد
یا پس از دخول بکم از شش ماه آورده باشد یا به زیادة از چهار سال نشاید که
آنرا قبول کند نفی باید کرد بلعان ٥ و اگر فرزند زیادت از شش ماه آورد از
وقت دخول و بکم از چهار سال اگر استبرا نکرده است نشاید نفی کردن
و اگر استبرا کرده باشد و پس از استبرا بزیادت از شش ماه بیارد و زن تهمت
زده باشد نفی باشد نفی کردن و لکن اولیتر آن باشد که نفی نکند و هرکجا نفی
ثابت کنیم و تعجیل باشد اگر پس از آنکه بدانست که عنهی تاخیر کند پس از آن نفی
نتواند کرد و اگر زن یک شکم دو فرزند بیارد یکی را بعد بزرد دیگر را نفی نتواند کردن
و اگر هر دو را نفی کند پس یکی در بذیرد نسب هر دو ثابت شود و اگر مردی
زن را طلاق دهد پس آن زن فرزندی بیارد بکم از چهار سال از وقت فراق فرزند

شوی

شوی باشد و اگر پس از طلاق شوی زن چون عدت بگذارد شوی دیگر کند
پس فرزندی بیارد بنگریم اگر بکم از شش ماه آرد از وقت نکاح دوم فرزند شوی اول باشد
اگر از وقت طلاق او کم از چهار سال باشد و اگر زیادت از چهار سال باشد
منفی باشد از هر دو و اگر زیادت از شش ماه آرد از وقت نکاح دوم فرزند از شوی دوم
باشد هرچند بکم از چهار سال باشد از وقت طلاق **فصل**
قال عمر بن الخطاب رضی الله عنه لا تاتینی ولیدة اعترف سیدها
ان قد الم بها الا الحقت به ولدها ٥ اگر مردی کنیزکی دارد و فرزندی
بیارد نسب آن فرزند از خواجه ثابت نشود تا خواجه اقرار نکند بدان که او نزدیکی
با او کرده است اگر اقرار کند که با او نزدیکی کرده است و دعوی استبرا نکند
و فرزند بیارد بشش ماه یا زیادت از وقت نزدیکی کردن فرزند وی باشد و بانکار
او نفی نشود و لعان نتواند کرد و بقول ابوحنیفه رحمه الله تا خواجه بفرزند اقرار نیارد
نسب ثابت نشود و اگر خواجه دعوی کند که استبرا کرده ام پس از نزدیکی و استبرا
آن باشد که حیض آید پس از نزدیکی بنگریم اگر فرزند بکم از شش ماه آرد از وقت استبرا
آن استبرا را حکم نباشد و نسب از خواجه ثابت باشد و اگر بزیادت از شش ماه
آرد از وقت استبرا آن فرزند منفی باشد **فصل**
روی ان رجلین تداعیا ولدا فدعا له عمر القافة فقالوا قد
اشترکا فیه فقال له عمر وال ایهما شئت ٥ اگر دو مرد بزیادت با زنی
نزدیکی کنند بشبهت یا کنیزکی مشترک باشد میان دو تن هر دو با او نزدیکی
کنند و فرزندی بیارد در وقتی که ممکن باشد از هر یکی فرزند بقایف نمایند
بهر کدام که الحاق کنند فرزند او باشد و همچنین اگر دو تن نسب کودکی مجهول
نسب دعوی کنند هر یکی گوید فرزند منست بهر دو الحاق نکنند بقایف نمایند
و اگر بقایف نباشد یا قایف بهر دو الحاق کند بدان حکم نکنند تاخیر کنند
تا فرزند بالغ شود بهر کدام که دل آمیز کند و خویشتن بدو باز خواند فرزند
او باشد و اگر یکی از ایشان دو تن گواه آرد گواه مقدم باشد بر قول قایف
و اگر گواه قایف نباشد و فرزند پس از بلوغ یکی را اختیار کند پس قایف بدناند

و اگر ابو بکر الحاق کند قول قایف مقدم باشد و بقول اصحاب رای بقول
قایف حکم نکنند اگر چه دو تن بشهادت نسب فرزندی دعوی کنند فرزند بهر دو الحاق کنند
و از صحابه و علما و سلف ائمه است که ایشان بقول قایف حکم کرده اند و قایف
آن که مردی باشد مسلمان و عدل و آزاد و عاقل و بالغ و گروهی گویند باید
که از بنی مدلج باشند و قیافت بدیشان مخصوص است و گروهی گویند آن علمی است که
هر کس که بیاموزد بقول او حکم کنند

کتاب العدة قال الله تعالی والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء

اگر میان زن و شوی جدایی افتد در حال حیات
بطلاق یا بسببی دیگر بنگریم اگر پیش از دخول باشد عدت واجب نیاید و اگر پس از
دخول باشد عدت واجب آید بر زن ۰ پس بنگریم اگر زن بار دارد عدت
بنهادن حمل باشد قروء نباشد میان زن آزاد و بنده و اگر حمل دو فرزند باشد
تا هر دو از وی جدا نشود از عدت بیرون نیاید ۰ و اگر فرزندی ناقص خلق بیارد
یا پاره گوشت بیفتد و دایگان گویند که اثر خلقت آدمی در باطن او پدید است
از عدت بیرون آید و اگر گویند پدید است از عدت بیرون نیاید هر چند گویند
گوشت فرزند است همچنانک علقه از وی جدا شود ۰ و اگر زن بار ندارد
بنگریم اگر زنیست که هرگز او را حیض نیفتاد نیست یا پیر است که حیض او منقطع شد
عدت او سه ماه باشد اگر آزاد است و اگر بنده است دو ماه باشد و گفته اند
یک ماه و نیم و گفته اند سه ماه همچون آزاد و اگر زنی است که او را حیض می افتد
عدت او سه قروء باشد و قروء پاکی باشد ۰ پس اگر طلاق در حال پاکی داده است
بقیت آن پاکی یک قروء گیرند پس از آن هر دو پاکی از پس دو حیض بگذرد دو حیض
بنگر ببینند از عدت بیرون آید و اگر طلاق در حال حیض داده است تا سه
پاکی تمام بگذرد چون در حیض چهارم شود از عدت بیرون آید و عدت کنیزک
دو پاکی باشد و اگر طلاق در حال پاکی باشد چون در حیض دوم شود از عدت
بیرون آید و اگر در حال حیض باشد چون در حال حیض سیم شود از عدت بیرون آید
و این که قروء تمام پاکی است قول زید بن ثابت است و عبد الله بن عمر و قول

عایشه و قول فقهاء سبعه و مذهب زهری و مالک رضی الله عنهم و جماعتی گویند
قروء تمام حیض است اگر طلاق در حال پاکی باشد تا از حیض سیم پاک نشود
از عدت بیرون نیاید و اگر در حال حیض بوده است تا از حیض چهارم پاک نشود
و این قول عمر است و علی و عبد الله مسعود رضی الله عنهم و مذهب اوزاعی و سفیان
ثوری و اصحاب رای اما اگر شوی زن را عدت وفات واجب آید هر چند پیش
از دخول باشد پس بنگریم اگر زن بار دارد چون بار بنهد از عدت بیرون آید
هر چند از پس مرگ شوی در حال بنهد و اگر بار ندارد عدت او چهار ماه و ده
روز باشد قروء نباشد میان زنی که حیض می بیند یا نمی بیند و اگر زن بنده باشد
دو ماه و پنج روز پس اگر شوی او وفات یابد و از ماه کم از ده روز مانده باشد
از پس ماه وفات چهار ماه هلال باشد اگر چه کم آید و باقی ده روز از ماه ششم
تمام کنند ۰ و اگر ماه از ده روز زیادت مانده است سه ماه از پس ماه بهلال
باشد و آن ماه وفات را سی روز تمام کنند از ماه پنجم پس ده روز دیگر با آن ضم کنند
و اگر عدت طلاق بماه می دارد بنگریم اگر طلاق باخر ماه معلق کرده است هر سه ماه
بهلال باشد و اگر در میان ماه طلاق داده است دو ماه از پس ماه طلاق بهلال
باشد و ماه طلاق را از ماه چهارم سی روز تمام باید کرد ۰ و اگر زن را طلاق دهد
پس در میان عدت شوی بمیرد بنگریم اگر طلاق رجعی باشد بیرون عدت وفات واجب آید
از وقت وفات شوی چهار ماه و ده روز عدت دارد و اگر طلاق بائن باشد عدت وفات
واجب نیاید و اگر کنیزک در میان عدت آزاد شود عدت آزادان تمام باید کرد و اگر
زن را طلاق رجعی بدهد پس در میان عدت طلاق دهد یا لعان کند واجب نیاید
عدت از سر گرفتن بر قول درست تر زیرا که گذشته بنا کند و اگر رجعت کند پس
طلاق دهد پیش از دخول عدت از سر باید گرفت بر قول درست تر و مذهب
ابو حنیفه رحمه الله و اگر زن را طلاق بائن دهد پس در میان عدت نکاح کند پس طلاق
دهد پیش از دخول باقی عدت اول بیش واجب نیاید و از کابین آن نکاح یک نیمه
واجب آید ۰ و اگر زنی که هرگز او را حیض نیفتاده است بماه عدت می دارد پیش
از آنک سه ماه تمام شود حایض شود عدت با قروء باید داشت هر چند از سه ماه یک روز

بیش نیابدست و انچ حکم سنت نیست یک پاکی که بیند بر یک قول و بر قول دیگر
کذشته محسوب نباشد ازین وقت که حایض شود سه پاکی تمام عدت دارد
اما اکر پس ازان که سه ماه کذشته باشد حایض شود واجب نیاید باقی عدت داشتن
و اکر زنی که حیض می بیند شوی او را طلاق دهد و حیض او منقطع شود بسببی
پیش ازانک پیری بدان درجه رسد که حیض زنان عشیرت او منقطع شود از عدت بیرون
نیاید تا سه پاکی بکذرد یا پیری بدان جای رسد که حیض زنان عشیرت او منقطع شود انکاه
سه ماه عدت دارد اکر زنی عدت می دارد بماه یا باقرا در میان عدت تهمت حمل
بیند نشاید شوی کردن تا ان تهمت برنخیزد و اکر پس ازانک بماه یا باقرا عدت
داشته باشد این تهمت بیند بنکریم اکر نکاح کرده باشد نکاح باطل نکنند و اکر پیش
ازانک نکاح کنند این تهمت بیند انتظار کنند تا این تهمت برخیزد اکر بدین تهمت شوی کند
بر یک قول نکاح باطل باشد و بر یک قول موقوف باشد اکر فرزند درست شود حکم کنند
ببطلان نکاح و اکر شوی در غیبت زن را طلاق دهد یا بمیرد عدت زن از روز طلاق
باشد و از وقت مرک تا اکر پیش ازانک خبر بوی رسد سه پاکی بکذرد یا اکر شوی
مرده باشد چهار ماه و ده روز بکذرد از عدت بیرون امده و اکر شوی غایب شود
و خبر او منقطع شود نشاید زن را شوی دیکر کردن تا وفاة شوی یا طلاق او یقین نشود

فصل روی عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه ایما امرأة نکحت
فی عدتها فان کان الذی تزوجها دخل بها فرق بینهما ثم اعتدت
بقیة عدتها من الاول ثم اعتدت اکر مردی زنی را طلاق دهد پس در عدت با او بشبهت
نزدیکی کند عدت تمام بر زن واجب شود ازین وقت که نزدیکی کرد و چندانی
مدت که از عدت نخستین مانده است از هر دو عدت محسوب باشد چنانک پس از
دو پاکی نزدیکی کند پس از نزدیکی بسه پاکی عدت باید داشت و یک پاکی از هر دو
عدت محسوب باشد تا اکر طلاق او رجعی بودست اندرین یک پاکی رجعت تواند کرد
اما اکر دو عدت از دو تن واجب شود از هر یک جداکانه عدت باید داشت
و بقول کروهی از علما یک عدت از حق هر دو بیرون اید و این مذهب مالک است
و اصحاب رای پس چون دو عدت بروی واجب شود بنکریم اکر زن حمل ندارد

من الاخر

عدت

عدت اول تمام کند پس از دوم عدت دارد چنانک شوی زن را طلاق دهد پس در میان عدت
کسی با ان زن بشبهت نزدیکی کند عدت اول تمام کند پس از دوم عدت دارد و اکر در
میان عدت باشد شوی دیکر کند و ان شوی نمی داند که در عدت است با او نزدیکی
کند این مدت که با شوی دوم می باشد از عدت هیچکس محسوب نباشد چون از هم جدا شوند
یا قاضی ایشان را از هم باز دارد باقی عدت شوی اول تمام کند پس از دوم عدت
تمام بدارد و اکر طلاق شوی رجعی باشد در باقی عدت رجعت تواند کرد و چون رجعت
کرد عدت اول بیفتد و عدت دوم ابتدا کند و اکر طلاق شوی باین باشد و خواهد
که در باقی عدت نکاح کند کروهی روا دارند رجعت و کروهی روا ندارند اما اکر زن
باردارد عدت انکس که حمل از وی است مقدم باشد اکر حمل از شوی اول است
چون حمل بنهد عدت دوم ابتدا کند و اکر حمل از دوم است چون حمل بنهد عدت
دوم بکذرد پس باقی عدت اول تمام کند و اکر طلاق شوی رجعی باشد چون بار
بنهد روا باشد شوی را رجعت کردن در باقی عدت اما پیش از نهادن بار شوی را
رجعت روا نباشد اما اکر طلاق دهد بر اقبل و قیاس انست که اکر از دو یکی
بمیرد دیکر را میراث شود و اکر شوی بمیرد بر زن عدت وفات واجب شود
چون بار بنهد عدت وفاة شوی ابتدا کند.

جهوز صح

فصل قال الله تعالی وان کن اولات حمل فانفقوا علیهن اکر شوی زن را طلاق رجعی دهد
نفقه و جامه زن و سکنی بر شوی واجب شود تا زن در عدت است و سکنی
ان باشد که جایی که زن در ان بعدت بنشیند بر شوی باشد و اکر طلاق باین باشد
بدانکه خلع کند یا سه طلاق بدهد یا لعان کند زن را سکنی واجب اید بر شوی
اما نفقه و جامه واجب نیاید مکر که باردار زن نفقه و جامه واجب اید و بقول
بعضی از علما نفقه واجب اید هرچند باردار نبود و این قول عبدالله مسعود است و سفین
ثوری و اصحاب رای و ظاهر قران حجت است بر انک واجب نیاید که خدای عز و جل
می کوید وان کن اولات حمل فانفقوا علیهن حتی یضعن حملهن کفت اکر
باردارند بر ایشان نفقه کنید اما اکر نکاح فسخ کنند بعیبی که بعهد بکر یابد یا بغرور
یا زن ازاد شود و شوی بنده باشد زن نکاح فسخ کند پس از دخول زن را سکنی واجب

نباید و نفقه واجب نباید اگرچه بار دارد بر ظاهر مذهب همچنانک در عدت وطی
شبهت و نکاح فاسد اما اگر شوی بمیرد زن را نفقه و جامه واجب نباید
در عدت وفات و در سکنی دو قولست بر یک قول واجب نباید همچون نفقه است
و این قول امیر المومنین علی است رضی الله عنه و عبدالله عباس و مذهب عطا و اصحاب رای
و بر قول دیگر و مذهب مالک واجب اید همچنانک در عدت طلاق و این قول عمر است
و عثمان و عبدالله مسعود رضی الله عنهم و مذهب مالک و سفیان ثوری و احمد رحمهم الله اینست

فصل

قال الله تعالی و اتقوا الله ربکم لا تخرجوهن من بیوتهن
زن را در عدت نشاید از خانه بیرون آمدن مگر بضرورت یا حاجتی اگر بیرون آید عاصی بود
و شوی را رسد که او را منع کند از بیرون آمدن و اگر شوی مرده باشد وارث شوی را
اید که منع کند ۵ اما اگر ضرورت باشد بدانک خانه فرو خواهد افتاد یا بیم آتش و غرق بود
یا جای نا ایمن باشد بیرون آید ۵ و اگر بحاجتی بیرون آید چون ریسمان فروختن یا پنبه
خریدن بروز روا باشد ۵ در خبرست که جماعتی از زنان شهیدان احد در خانها
مستوحش می شدند رسول صلی الله علیه وسلم ایشان را دستوری داد تا بنزدیک
یکدیگر جمع شوند بحدیث کردن و بوقت خواب هر کسی بخانه خویش باز شوند ۵ و خاله
جابر را دستوری داد تا خرما بریدن بیرون شود و شوی او را طلاق داده بود و هر کرا
که سکنی بروی واجب کردیم در آن سرای عدت باید داشت که جدایی میان او و شوی
در آنجا بوده است مگر که در آنجا زیانی کند خویشان شوی آنگاه سکنی او بیفتد
بخانه خویش باز شود و آنجا عدت دارد و مراد از آنکه خدای عز و جل می فرماید
الا ان یاتین بفاحشة مبینة اینست و این آنجا باشد که سرای ملک شوی باشد
و بزرگ باشد چنانک خویشان شوی با زن در آنجا باشند اما اگر سرای خرد باشد
هر دو گروه را کفایت نباشد و در وقت نکاح زن همسایگی در آنجا می بوده است
بر موافقت شوی بعد از زیانی او را بیرون نکنند و قوم شوی بیرون شوند و سرای بزن
رها کنند ۵ و اگر چه سرای عاریتی باشد و عاریت دهند مزد طلب کنند مزد بر شوی
باشد و اگر از عاریت رجوع کنند یا سرای باجارت باشد مدت بگذرد دباورد
آنگه بر شوی واجب باشد که زن را بسرای دیگر برد نزدیک از سرای که در خور او باشد نقل کند

و اگر سرای بزرگ باشد نشاید شوی را با زن در آنجا بودن مگر که زن را در آنجا محرمی
محرم باشد یا مرد را زنی محرم باشد و همه یکدیگر را نبینند یا در حجره باشد جدا و هر یک
از دیگر جدا هر یکی در حجره باشند روا باشد و اگر شوی زن را دستوری دهد تا بشهری
دیگر شود پس شوی بمیرد یا زن را طلاق دهد بنگریم اگر هنوز از آن بود که از آبادانی شهر
بیرون شود نشاید بیرون رفتن هم درین شهر عدت بدارد و اگر بدان شهر رسیده باشد
هم در آنجا عدت بدارد اگر بمقام دستوری داده است و اگر بنزهت یا زیارت
دستوری داده است سه روز پس مقام نکند و اگر بحج باشد چون فارغ شود باز آید
مگر که راه مخوف باشد یا بیم صحبت نباشد هم آنجا عدت بدارد و اگر در راه باشد
که فراق آمد زن اگر خواهد که باز آید و در آن شهر عدت دارد و اگر خواهد بدان شهر رود
پس اگر بمقام دستوری داده است همانجا مقام کند و آنجا عدت بدارد و اگر
دستوری مقام نداده است بحج یا تجارت یا بنزهت داده است یا شوی او را بسفری
می برد در راه بمیرد یا طلاق دهد سه روز پس مقام نکند و اگر بحج باشد چندانی که
فارغ شود و اگر شوی گفته باشد که ده روز مقام کن بر یک قول همچنان باشد که
دستوری مطلق باشد بیش از سه روز مقام نکند ۵ و بر قولی دیگر آنک آن
روز که شوی دستوری داده است مقام کند و اگر زن از اهل بادیه باشد که از جای
بجای می شوند از بهر آب و گیاه زن در عدت با ایشان می گردد و اگر خواهد که در دهی
یا در محله مقام کند تا عدت بگذارد روا باشد

فصل

قال النبی صلی الله علیه وسلم لا تحل لامرأة تؤمن بالله و الیوم الآخر
ان تحد علی میت فوق ثلثة ایام الا علی زوج اربعة اشهر
و عشرا ۵ بر هیچ مرده زن نشاید که زیادت از سه روز سوک دارد مگر
که زن در عدت وفات شوی باشد سوک داشتن بروی فریضه است ۵ و اگر در عدت
طلاق باشد بنگریم اگر طلاق رجعی باشد سوک داشتن واجب نیست و اگر طلاق
باین باشد دو قولست بر یک قول و مذهب ابو حنیفه رحمه الله واجب است و بر قول
دیگر واجب نیست همچو مادر فرزند که خواجه او را آزاد کند در عدت استبرا
سوک داشتن بروی واجب نیست و سوک داشتن آن باشد که از آرایش و بوی خوش باز

قد وقف هذا الكتاب حضرت جعفر پاشا لاهل ... ويعمل بواقفه
وشرط التولية الحسينية لمولانا شمس الدين خليفة بن مولى ... الحرفانه
والاختصار

نشاید بوی خوش کردن و روغن بر سر نهادن اما سر شستن و ناخن چیدن
و موی عانه ستردن روا باشد و اگر روغن بر تن مالد روا باشد چون روغن بوی
خوش نباشد و نشاید سرمه در چشم کردن اما توتیا سبز روا باشد و اگر چشم
بدرد آید و سرمه حاجت آید شب درکشد و بروز پاک کند و نشاید اسفیداج
و گلگونه و خضاب کردن و پیرایه پوشیدن نشاید و حریر و دیبا پوشیدن نشاید و روا
باشد جامه خز و کرباس و ابریشم و کتان باشد پوشیدن اگرچه نفیس باشد و
و اگر جامه رنگ کرده باشد اگر رنگ زینت باشد چون سرخ و زرد روا نباشد و اگر
رنگ زینت نباشد چون سیاه و کحلی روا باشد و ازرق تابان روا باشد و زرد صافی
روا نباشد و در سوگ فرونشستن میان آزاد و بنده و دیوانه و نارسیده و بر ولی واجب باشد
زن نارسیده و دیوانه را از چیزها بازداشتن

فصل في الاستبرا

قال النبي صلى الله عليه وسلم نهى عام سبي اوطاس الا لا توطا حامل حتى تضع ...

اگر مردی کنیزکی خرد یا بسببی دیگر در ملک او آید نشاید با او نزدیکی کردن تا
استبرا نکند فرق نباشد میان کنیزک نارسیده و رسیده بکر یا ثیب هرچند
فروشنده استبرا کرده باشد و استبرا آن باشد که اگر بار دارد تا بار بنهد
و اگر بار ندارد تا حایض شود و پاک شود و اگر در میان حیض خرد آن حیض محسوب نباشد
تا دیگر بار حایض شود و پاک شود و اگر کنیزکی باشد که او را حیض نیفتاده است یا پیر
باشد که حیض او منقطع شده باشد تا یک ماه بگذرد و اگر پیش از آنک ماه بگذرد
حیض افتد استبرا بحیض باشد و اگر کنیزکی خرد و پیش از حیض حایض شود از آن
حیض محسوب نباشد بر وجه درستر و در مدت استبرا نشاید که خواجه او را
قبله دهد یا بشهوت بپساود و اگر در مدت استبرا او را شوی دهد
بنگرم اگر بایع با او نزدیکی کرده باشد روا نباشد تا مدت استبرا بگذرد
مگر که بنکاح بایع دهد روا باشد و اگر بایع با او نزدیکی نکرده است یا کرده
است بایع استبرا کرده باشد روا باشد بشوی دادن پس اگر بشوی دهند شوی
او را پیش از دخول طلاق دهد استبرا از خواجه بیفتد یا نه دو وجه است بر یک
وجه و مذهب ابوحنیفه رحمه الله بیفتد اگر کنیزکی خرد که در نکاح کسی باشد

محسوب باشد و اگر پیش از حیض ...
و در زمان رضاع حایض شود ...

شوی را

شوی را روا باشد با او نزدیکی کردن پس اگر این شوی او را پیش از دخول طلاق دهد
یا پس از دخول طلاق دهد و عدت او بگذرد بر خواجه استبرا واجب آید یا نه اندرین
دو قولست و همچنین اگر مردی کنیزکی دارد و او را بشوی دهد پس شوی او را طلاق
دهد پیش از دخول یا پس از دخول و عدت او بگذرد استبرا واجب آید یا نه دو قولست
بر یک قول واجب آید همچنانک کنیزکی را بفروشد پس باز خرد یا بعیب بوی رد کنند استبرا
باید کرد و بر قول دیگر واجب نیاید از بهر آنک ملک زایل نشده است بنکاح و اگر
کنیزکی بخرد و در وقت آزاد کند و خواهد که بشوی دهد یا بزنی کند روا بود
و اگر کنیزکی در نکاح او باشد و او را بخرد نکاح برخیزد و استبرا واجب نیاید از بهر
آنک پیش از خریدن او را حلال بوده است و اگر مردی مادر فرزند خویش را آزاد کند
یا خواجه بمیرد آزاد شود نشاید او را شوی کردن تا استبرا نکند و استبرا او بدان
باشد که حمل بنهد و اگر حمل ندارد بیک حیض باشد و اگر از اهل حیض نیست یک ماه
و بقولی دیگر سه ماه و بقول بعضی از اهل علم استبرای مادر فرزند که آزاد شود بسه
حیض باشد همچون عدت زن آزاد و این قول امیر المؤمنین علی است رضی الله عنه
و قول عبدالله مسعود و عطا و مذهب سفیان ثوری و اصحاب رای و اگر خواجه
مادر فرزند را آزاد کند پس از استبرا آن استبرا محسوب نباشد بر قول درستر
و اگر مادر فرزند در نکاح شوی باشد یا در عدت شوی باشد که خواجه بمیرد
یا او را آزاد کند استبرا واجب نیاید و اگر شوی او را طلاق دهد پیش از دخول
یا پس از دخول و عدت بگذرد پس خواجه بمیرد یا او را آزاد کند بر قول درستر
استبرا واجب آید و قولی دیگر هست که استبرا واجب نیاید از بهر آنک فراش خواجه
بنکاح شوی برخاسته است باز نیاید تا خواجه دیگر بار با او نزدیکی نکند والله اعلم

کتاب الرضاع

قال الله تعالی وامهاتکم اللاتی ارضعنکم

اگر زنی کودکی را شیر دهد پنج بار جدا کنده آن زن مادر آن
کودک باشد و آن مرد که شیر از وی است پدر باشد و هر زنی که بخویشاوندی
نسب حرام باشد بشیر خوردن حرام باشد و بسبب شیر خوردگی دو حکم از
احکام نسب ثابت شود یکی آنک نکاح روا نباشد و دیگر محرمی که روا باشد با محرم

شیرخوردگی خلوت نشستن و بسفر شدن و اگر شیر زن از زنا باشد میان زن و کودک
حرمت شیرخوردگی ثابت شود اما با زناکننده ثابت شود همچنانک نسبت ثابت شود
و اگر زن بکر باشد و او را شیر آید و بدان شیر کودکی را شیر دهد حرمت ثابت شود
و اگر مرد را شیر آید کودکی را شیر دهد حرمت ثابت نشود و حرمت شیرخوردگی
ثابت شود تا پنج بار پراکنده کودک را شیر نهد پس از آنک کودک دو ساله شود
بسال هلال اگر پس از آنک دو ساله شود شیر دهد یا بعضی از این پنج بار پس از دو سال
باشد حرمت ثابت نشود و بقول ابو حنیفه رحمه الله مدت رضاع سی ماه هست
و بسیار از اهل علم بر آنند که یکبار که شیر دهند حرمت ثابت شود و مذهب
زهری و سفیان ثوری و مالک و اوزاعی و عبد الله مبارک و اصحاب رای اینست
و در خبرست از رسول صلی الله علیه وسلم که گفت لا تحرم الرضعة ولا الرضعتان
یک شیرخوردن و دو حرمت ثابت نکند و عایشه رضی الله عنها روایت کند در حکمی
که خدای عز و جل فرستاده بود آن بود که حرمت شیرخوردگی بده بار ثابت شود
پس منسوخ شد بپنج بار باز آمد و آن پنج بار پراکنده باشد هرچند در هر بار
یک قطره بیش بباطن کودک نرسد و پراکندگی آن باشد که میان هر بار
قطع کند چنانک کودک برخیزد و برود یا مادر او را بگذارد و بکاری دیگر مشغول
شود اما اگر نه آنک قطع کند کودک شیر یک پستان همه خورد پس بدیگر گرداند
تا همه خورد این همه یکبار باشد هرچند کودک در میان بلهو پستان دست باز دارد و
روی می گرداند و باز می گردد و شرط نیست که شیر از پستان خورد اگر شیر بدوشند
و بحلق کودک فرو ریزند یا به بینی فرو ریزند تا بدماغ فرو شود حرمت ثابت شود و اگر
و اگر حقنه کند یا بفصد فرو ریزند تا بمثانه رسد اندرین دو قول است بیک قول ثابت
شود همچنانک روزه دار را روزه بدین فعل تباه شود و اگر در آن شیر ترید کنند
یا با آرد خمیر کنند یا روغن از وی جدا کنند پس روغن یا دوغ بکودک دهند حرمت
ثابت شود و بقول ابو حنیفه رحمه الله ثابت نشود و اگر کودکی از پستان زن مرده
شیر خورد حرمت ثابت نشود و بقول ابو حنیفه ثابت شود و اگر مردی زنی شیرخواره
بزنی کند مادر این مرد یا جده یا خواهر او یا دختر او این شیرخواره را پنج بار شیر

نکاح برخیزد و نیمه کابین مسمی بر شوی واجب آید زن شیرخواره را و شوی یک
نیمه سزا کابین او بدین شیر دهنده رجوع کند از بهر آنک این نکاح بسبب او
برخاسته است ❁ و اگر مردی دو زن دارد یکی بزرگ و یکی شیرخواره این زن بزرگ
زن شیرخواره را شیر دهد نکاح هر دو برخیزد از بهر آنک هر دو مادر و
فرزند شدند پس اگر شیر از این شوی بوده است نشاید شوی را هیچ کس از ایشان
باز خواستن و کابین شیر دهنده بتمام بر شوی واجب آید از بهر دخول و یک نیمه از کابین
شیرخواره واجب آید و بشیر دهنده رجوع کند و اگر شوی را با زن بزرگ
دخول نبوده است و شیر از کسی دیگر دارد شیر دهنده را باز نتواند خواست
اما شیرخواره را روا باشد که زن بزرگ مادر است مر زن خرد را و چون
نکاح مادر پس از دخول برخیزد روا باشد دختر را نکاح کردن ❁ و اگر مردی دو زن
شیرخواره دارد زنی بیگانه هر دو را شیر دهد یکبار نکاح هر دو برخیزد
از بهر آنک هر دو یکبار خواهر شدند پس روا باشد که هر کدام که خواهد تنها
نکاح کند و اگر بر ترتیب شیر دهد بشیر دادن نخستین نکاح برنخیزد چون
دوم را شیر دهد نکاح دوم برخیزد و در نکاح نخستین دو قول است بر قول درست
و مذهب ابو حنیفه رحمه الله برخیزد از بهر آنک هر دو یکبار خواهر شدند و بر قول
دیگر برنخیزد از بهر آنک خواهری میان ایشان بشیر دادن نخستین تمام می شود
و شیر دادن نخستین با دوم بهم نبودست ❁ و اگر مردی زنی بزنی کند زنی دیگر
بیاید و گوید من ایشان را بهم شیر داده ام و شوی را این معلوم نباشد بقول او
تنها حکم شیرخوردگی ثابت نشود و لکن ورع آنست که زن را طلاق دهد
و اگر نکاح نکرده است ورع دارد نکاح نکند ❁ و اگر چهار تن عدل گواهی دهند
بشیرخوردگی حکم ثابت شود و گواهی شیر دهنده مسموع باشد والله اعلم ❁

کتاب النفقات

قال الله تعالی لینفق ذو سعة من سعته   اسباب واجب شدن نفقه
سه است نکاح و ملک یمین و قرابت اما بنکاح نفقه زن بر شوی واجب آید
هرچند زن توانگر باشد و بملک یمین نفقه بنده بر خداوند واجب شود و قرابت نفقه

نکاح کند
بهر آنک

مادر و بنده و فرزند بر مهر دیگر واجب شود بوقت حاجت و نفقه بنده و قرابت را
مقدر نیست بر قدر کفایت باشد و نفقه زن بر شوی مقدر نیست و تقدیر آن بر
توانگری و درویشی مرد کرده‌اند و بقول ابو حنیفه رحمه الله بر حال زن کرده‌اند در بیش
خوردن و کم خوردن و ظاهر قرآن اینست که بر حال مرد کرده‌اند خدای تعالی می‌فرماید
لینفق ذو سعة من سعته پس اگر شوی توانگر باشد بروی هر روز دو مد واجب آید
از غالب قوت امثال او در آن شهر و اگر درویش باشد یک مد و اگر میانه باشد
یک مد و نیم و اگر شوی بنده باشد یا مکاتب بر و نفقه درویشان واجب آید و اگر
زنی باشد که مثل او را خادمی باشد که بخدمت خاص او قیام کند بر شوی واجب باشد
که خادمی را بخدمت او فرا کند که هرچند شوی درویش باشد یا بنده اگر خواهد
کنیزکی بخرد یا مزدوری گیرد یا بعاریت تا خدمت زن کند و نفقه خادم پس واجب
نیاید و اگر زن خادمه با خویشتن از خانه آورده باشد شوی را نشاید که او را بدل کند
بدیگری مگر برضای زن یا بدان که خیانتی پیدا آید از آن خادمه آنگاه خادمه
دیگر بدل کند و اگر زن با خویشتن یک خادمه بیش آورد شوی را آید که بزیادت از
یکی رضا ندهد و چون زن با خویشتن خادمه دارد نفقه خادمه بر شوی واجب آید
اگر توانگر باشد هر روز یک مد و ثلثی و اگر درویش باشد یا میانه هر روز یک مد
و اگر زن خادمه را مزد گیرد خادمه را نفقه نباید مزد آید و مزد بر شوی باشد و اگر
زن گوید من بخدمت خویش قیام کنم و مزد خادمه بمن ده تا نم شوی را آید که رضا ندهد
و اگر شوی گوید من خود بخدمت تو قیام کنم زن را آید که رضا ندهد و بدین
خدمت آن می‌خواهم که بخاص زن قیام کند چون آب مستنجی بردن و آب بر دست او
کردن و جامه وی از آلایش حیض شستن اما کار خانه چون جای رفتن و طعام پختن
و جامه شستن بر زن و خادمه زن نباشد بر شوی باشد خواهد بخویشتن قیام کند
و خواهد بدیگر کس و اگر زنی باشد که امثال او را خادمه نباشد بر شوی خادمه
واجب نیاید زن خود بخدمت خود قیام کند و کار خانه بر وی نباشد و نفقه زن
از غالب قوت امثال او واجب شود در آن شهر گندم یا جو یا ارزن و مانند آن
و اگر غالب قوت ایشان گوشت باشد یا از اهل بادیه باشد و غالب قوت ایشان پینو

باشد

باشد آن واجب آید و چون گندم یا جو دهد مؤونت آرد کردن و پختن بباید داد
و اگر نان دهد روا باشد چون زن رضا دهد و نانخورش واجب آید زن را
و خادمه او را همچون نفقه آنچ از غالب آن شهر باشد روغن گاو یا زیت
یا سرکه و نانخورش را تقدیری نیست حاکم اجتهاد آنچ مصلحت بیند بفرماید
و بر توانگر دو چندان فرض کند که بر درویش و خادمه را کم از آن که
زن را و در هر هفته یکبار گوشت دهد اگر گوشت گران باشد و گر ارزان
هر روز یا هر دو روز واجب شود که چون صبح بدمد نفقه آن روز زن را و خادمه را
تسلیم کند و اگر در میان روز زن بمیرد یا شوی او را طلاق دهد نفقه آن روز واجب
آید تمام و اگر در اول روز شوی توانگر باشد و در آخر روز درویش شود نفقه
آن روز نفقه توانگران آید و اگر در اول روز درویش باشد و در میانه توانگر شود
نفقه درویشان آید و اگر مدتی نفقه ندهد و زن در طاعت شوی باشد
نفقه زن و نفقه خادم و نان خورش در گردن شوی دوام باشد و بقول ابو حنیفه رحمه الله
دوام نباشد چون روز بگذشت نفقه آن روز واجب نیاید مگر که قاضی فرض کند
و هر که نفقه او بر کسی فرض شود از زن یا بنده یا قرابت کسوت او واجب شود
و بر شوی واجب باشد کسوت زن پیراهن و مقنعه و کفش و در زمستان جبه
و فراش لحاف و بالش و بساطی که بگسترد در زمستان نمد و در تابستان حصیر
اما موزه واجب نیاید از بهر آنک او را نشاید بیرون شدن و بر توانگر جامه نفیس‌تر
واجب شود و بر میانه فروتر بقیمت و بر درویش بقیمت کمتر و خادمه را مقنعه
و پیراهن و شلوار و کفش و موزه از بهر آنک او را بیرون شدن واجب آید و در زمستان
پوستین یا گلیمی و کسوت خادمه بقیمت کمتر باشد و زن را واجب آید روغن و
گل سرشوی و شانه و اشنان و صابون و شخار جامه شستن و خادمه را
اینها واجب نیاید و کسوت سال چون سر سال باشد تسلیم باید کردن و چون نفقه
و کسوت بزن تسلیم کرد اگر زن بوجهی دیگر صرف کند شاید و چون در لباس
و خوردن خویشتن تقصیری بکند که ضرر آن بشوی باز گردد و چون روز بگذرد و نفقه
بر جای باشد دیگر روز نفقه نو واجب باشد و همچنین اگر کسوت سال بستاند

وسال بگذرد وان برجای باشد کسوت دیگر سال واجب اید و اگر انچ ستده باشد
بدزدند یا بسببی دیگر هلاک شود پیش از گذشتن روز و در کسوت پیش از گذشتن
سال دیگر بار واجب نیاید • و اگر مدتی بگذرد و کسوت زن بوی ندهد وام باشد
بر شوی همچون نفقه و اگر زن بیمار شود مزد داروها و مزد طبیب و مزد حجام
و فصاد واجب نیاید همچون مزد ختان که واجب نشود اما نفقه بیماری بیفتد
و اگر بر زن غسل واجب شود بسبب جماع شوی یا نفاس بهای آب بر شوی واجب شود
و اگر بسبب احتلام یا حیض باشد واجب نیاید • و اگر زن بمیرد کفن بر شوی واجب بود در قول درست

فصل برخورد نفقه زن آنگاه واجب شود که خویشتن بشوی
تسلیم کند اگر پیش از زفاف باشد چون کس بشوی فرستد که کابین مده تا خویشتن
تسلیم کنم از آن وقت نفقه بر شوی واجب شود و پیش از آن واجب نشود و این سؤال از
جهت زن باید اگر زن عاقله و بالغه باشد و اگر دیوانه باشد یا نارسیده و لکن بمحل
جماع باشد از جبر کردن از جهت ولی باشد • و اگر زن خرد باشد چنانک با او جماع
نتوان کرد نفقه واجب نیاید و اگر زن بمحل جماع باشد و لکن شوی خرد باشد واجب
آید نفقه زن • و اگر زن نشوز کند و طاعت شوی ندارد یا کسی اورا از شوی باز دارد
اورا نفقه نباید هرچند زن دیوانه باشد چون طاعت شوی ندارد بدو آنکه
نفقه بیفتد • و اگر زن بیمار شود که طاقت جماع ندارد یا بر شود یا حایض شود
یا رتقا باشد که محل مباشرت سخت باشد نفقه واجب شود و اگر روزه دارد از فرض
یا تطوع یا باعتکاف نشیند نفقه واجب شود همچنانک نماز کند و اگر احرام
کرد بی دستوری شوی یا بسفری دیگر بیرون شود نفقه بیفتد و اگر بدستوری
شوی احرام کرد یا بسفری دیگر شود بکار خویش اگر شوی با وی باشد نفقه نیفتد
و اگر نباشد بیفتد بر قول درست تر اما اگر شوی اورا بکار خویش فرستد نیفتد
و اگر شوی غایب شود نفقه زن نیفتد تا در خانه شوی باشد اگر از خانه شوی
بیرون شود بکرهم اگر بزیارت یا بعیادت بیرون شود نیفتد و اگر بنشوز بیرون شود
بیفتد و چون بخانه شوی باز آید نفقه واجب اید و اگر کنیزک بشوی دهد
بر خواجه واجب نیاید تسلیم او بشوی هرچند کابین ستده باشد بخلاف آزاد زن

که

که چون کابین ستاند واجب شود بروی خویشتن بشوی تسلیم کردن پس اگر کنیزک را
بخانه شوی فرستد بر شوی نفقه زن واجب شود و تسلیم کابین و اگر نفرستد واجب نشود

فصل سُئِلَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ عَنِ الرَّجُلِ لَا يَجِدُ
مَا يُنْفِقُ عَلَى امْرَأَتِهِ قَالَ يُفَرَّقُ بَيْنَهُمَا قِيلَ سُنَّةٌ فَقَالَ
سُنَّةٌ • اگر شوی عاجز باشد از نفقه دادن زن روا اند که شوی را بقاضی برد
تا نکاح میان ایشان فسخ کند بر قول درست هرچند زن توانگر باشد همچنانک
اگر شوی از مباشرت عاجز باشد زن را اند که از نکاح بیرون اید و قولی دیگر هست
که فسخ ثابت نشود زن را و مذهب زهری و اصحاب رای اینست و فسخ آنگاه
ثابت شود که از نفقه درویشان عاجز شود اما اگر بر نفقه درویشان قادر باشد
و از نفقه توانگران عاجز فسخ ثابت نشود و همچنین اگر از ناخورش یا نفقه خادمه
عاجز باشد فسخ ثابت نشود و اگر از کسوت عاجز باشد فسخ ثابت شود
بر قول درست همچون نفقه و چون روز بگذرد و شوی عاجز باشد
از نفقه آن روز فسخ نتواند کرد و گفته اند تا سه روز بر نیستی بگذرد فسخ نتواند
کرد و اگر بیگانه بتبرع نفقه می دهد چو فسخ بیفتد و اگر کسی نفقه
از سوی ضمان کند نیفتد • و اگر زن بدرویشی شوی رضا دهد پس خواهد که نکاح
فسخ کند روا باشد از بهر آنک هر روز حقی نو او را ثابت است در نفقه اما
از نیستی کابین رضا دهد پس از آن فسخ نتواند کرد از بهر آنک آن حقی نیست که هر روز
نو شود • و اگر زن بنده باشد فسخ بسبب نفقه زن روا باشد اگر رضا دهد
خواجه فسخ نتواند کرد لکن نفقه او بر خواجه واجب نیاید تا از نکاح مرد بیرون نیاید •

فصل فی نفقة الاقارب

قال النبي صلی الله علیه و سلم لِهِنْدٍ خُذِي مَا يَكْفِيكِ وَوَلَدَكِ بِالْمَعْرُوفِ اگر کسی درویش باشد و زمن که
نفقه خویش حاصل نتواند کرد و اورا فرزندی باشد دارنده یا کسوب یا فرزند
فرزندی یا پدری یا مادری یا جدی یا جده اگر چه بلند بر شود دارنده یا کسوب
نفقه او بر ایشان واجب اید • و اگر مرد مال دارنده باشد یا تندرست باشد
که نفقه خویش حاصل تواند کرد نفقه او بر مادر و پدر و فرزند واجب نیاید و بیرون از آن

بدران و مادران و فرزندان نفقه همجنس از خویشاوندان واجب نیاید و بقول
ابوحنیفه رحمه الله نفقهٔ هر کسی که محرم است از قرابات چون برادر و خواهر
و عم و عمه و خال و خاله واجب آید و هر کسی که نفقهٔ او واجب آید
کسوت و سکنی او را واجب آید بقدر کفایت و اگر مدتی نفقهٔ ایشان ندهد
اوام نگردد بخلاف نفقهٔ زن و بر پدر نفقهٔ زن پسر واجب نیاید و بر پسر نفقه
زن پدر واجب آید چون بی مال ناداره باشد و اگر درویش را دو فرزند دارنده باشد
نفقه بر هر دو واجب آید یکسان هر چند یکی از ایشان پسر باشد و یکی دختر یا یکی
توانگر باشد و همچنین اگر یکی توانگر باشد و یکی کسوب باشد بر هر دو واجب آید و همچنین
فرزند فرزند اگر در درجت یکسان باشند و اگر یکی نزدیکتر باشد نفقه بر نزدیکتر
بوده و اگر نزدیکتر درویش باشد بر دورتر واجب آید و اگر درویش را فرزند باشد
و پدر هر دو توانگر نفقه بر فرزند باشد تا از فرزند و فرزندان فرزند کسی باشد توانگر
بر پدر واجب نیاید بر وجه درستتر و اگر پدر دارد و مادر هر دو توانگر بر پدر است
همچنانک در حال خردی نفقهٔ او بر پدر باشد و بر جد نه بر مادر و اگر مردی را زن باشد
و پدر و مادر و فرزند همه درویش و از قوت روز او بقدر نفقهٔ این چهار تن
زیادت آید از زیادت بر هر چهار صرف کنند و اگر نفقه یک تن زیادت آید زن بدان
نفقه اولیتر و اگر نفقهٔ یک تن زیادت آید و او را پدر باشد و مادر بمادر صرف کند
و اگر پسر باشد و فرزند و هر دو درویش باشند گروهی گویند بپسر صرف کند که
حرمت پدر واجبتر و زیادت تر از حرمت فرزند و گروهی گویند بفرزند صرف کند
همچنانک فرزند خرد باشد اولیتر باشد و اگر دو فرزند دارد هر دو یکسان باشند
و اگر یکی نزدیکتر باشد نزدیکتر اولیتر و گفته اند هر دو یکسان باشند

فصل

حکم نفقهٔ فرزند بالغ و مادر و پدر گفته شد اما فرزند طفل تا بمحل کسب نرسد
چون او را مال نباشد نفقه و کسوت و کفایت او بر پدر باشد و اگر پدر ندارد
بر جد باشد بر مادر نباشد هر چند مادر توانگر باشد و اگر پدر غایب باشد
مادر را وام کند و بر فرزند نفقه کند چون پدر باز آید وام بگزارد و بدستوری
حاکم حاجت نیاید در وام ستدن بر وجه درستتر و اگر مادر از مال خویش نفقه کند بر آن

نیت

نیت که از پدر باز ستاند پس گواه کند چون پدر باز آید بوی رجوع کند و اگر پدر
درویش باشد و مادر توانگر گروهی گویند نفقه بر پدر باشد و اگر مدتی
نفقه ندهد اوام باشد در گردن همچون نفقهٔ زن و گروهی گویند بر مادر باشد
و اوام شود بر پدر همچون نفقهٔ فرزند بالغ • و اگر زن را فرزند آید بر مادر واجب نیاید
شیر دادن مگر لبانی که فرزند را از آن بقا نباشد پس بر پدر واجب باشد
که زنی بمزد گیرد تا فرزند را شیر دهد اگر کسی یافته نشود آنگاه بر مادر واجب (اند)
شیر دادن و اگر مادر مزد خواهد بر پدر واجب آید مزد دادن و اگر مادر رغبت کند
و بیگانه یافته می شود مادر اولیتر و اگر مادر بی مزد شیر می دهد و بیگانه
رایگان شیر می دهند بر یک قول مادر اولیتر که او بر فرزند مشفق تر باشد • و اگر مردی
زن خویش را بمزد گیرد تا فرزند را شیر دهد با همه کار خانه بکند روا باشد و بقول ابوحنیفه رحمه الله
چون فرزند از زن باشد روا نباشد در حال نکاح و اگر شوهر بنده باشد یا مکاتب
نفقهٔ فرزند وی بروی واجب نیاید بر مادر باشد اگر مادر آزاد است و اگر بنده است
فرزند بنده باشد و نفقه بر خواجهٔ فرزند باشد

فصل في الحضانة

روی عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
خیّر غلاما بین ابیه وامه هر گاه که میان مادر و پدر جدایی افتد فرزند کم
از هفت سال باشد با مادر اولیتر بود اگر رغبت کند چون مسلمان و آزاد و عاقله
و با امانت باشد با شوی دیگر نکند و اگر مادر در فرزند داشتن مزد طلب کند پدر را
مزد بباید داده و اگر شیرخواره بود و مادر شیر ندارد یا ندهد پدر را زنی بمزد بباید گرفت
تا شیر دهد نزدیک مادر و اگر مادر بنده باشد یا نه امانت کافره و پدر مسلمان و آزاد
فرزند با پدر باشد • و چون مادر مسلمان شود و عاقله با امانت گردد و بفرزند رغبت کند
بوی باز دهند و اگر مادر شوی کند حق پدر را باشد مگر که شوهر عم کودک باشد آنگاه
حق مادر باطل نشود و چون شوی کند و شوی او را طلاق دهد باین یا رجعی فرزند
بوی باز دهند و اگر پدر بسفری می شود بنگریم اگر شهری با قامت روند و ایمن
باشد و مسافت قصر در میان باشد و مادر نرود فرزند بپدر باز دهیم
و اگر خلاف این جمله باشد فرزند مادر را باشد و اگر مادر کافره باشد یا دیوانه

مانند یا شوی کنند و رغبت نکنند بفرزند فرزند مادر مادر را و جده را اولیتر
بداشتن باشد و چون مادر مادر شوی کند حق او بیفتد مگر که جد کودک را
بشوی کند حق او نیفتد چون از جدات کسی نباشد حق پدر را بود و از زنان قرابت (از پذرم)
هیچ یک را با پدر حق نباشد مگر مادران مادر را چون پدر نباشد مادر پدر و مادران مادر
پدر هر چند بلندتر شود اولیتر از پدر پدر باشد پس چون از مادران پدر کسی نباشد
حق جد را باشد پدر پدر پس مادر جد را پس مادر مادر جد را چون ازیشان کسی نباشد
پدر جد را هم برین ترتیب اما مادر پدر مادر را و پدر مادر پدر را در حضانه هیچ حق ندارند
از بهر آنک پدر مادر را حق نیست چون از مادران مادر و مادران پدر و جد کسی نباشد
و زنان قرابت منازعت کنند در داشتن فرزند اولیتر خواهر مادر پدری باشد
پس خواهر پدری پس خواهر مادری پس خاله مادر پدری پس خاله پدری پس مادری
پس عمه مادر پدری پس پدری پس مادری چون از زنان قرابت بدین ترتیب کسی نباشد
حق مردان عصبه را باشد برادر مادر پدری را پس برادر پدری را پس پسر برادر را پس
عم را پس پسر عم را و خاله و عمه برین مردان مقدم باشند و پسر عم را آنگاه حق
باشد که فرزند پسر باشد اگر دختر باشد او را حق نباشد از بهر آنک او محرم نیست
چون از عصبات کسی نباشد کودک را با ذوی رحم دهند و خال را و برادر
مادری را حق نباشد و چون فرزند هفت یا هشت ساله شد و با عقل و تمیز باشد
او را مخیر کنند میان مادر و پدر هر کرا اختیار کند نزدیک او باشد و چون هر دو
مسلمان و آزاد و با امانت و مقیم باشند اگر یکی ازیشان برین صفت نباشد نزدیک
دیگر باشد و اگر هر یکی بشهری دیگر باشند و میان ایشان مسافت قصر است
یا مادر شوی کند نزدیک پدر باشد و اگر کودک هفت ساله است و لکن عقل و
تمیز ندارد همچون طفل باشد و چون در وقت تمیز یکی را اختیار کند بدیگر دهند و اگر
تردد بسیار می‌کند او همچون دیوانه باشد مادر بداشتن او اولیتر و اگر کودک را
پدر نباشد او را مخیر کنند میان مادر و جد و میان مادر و برادر و عم که عصبه
باشند و چون مادر را اختیار کند پس برادر یا عم خواهند که بشهری دیگر روند
بنقل تمام و میان ایشان مسافت قصر باشد و مادر با ایشان نشود کودک را

برادر

برادر و عم دهند تا نسب او ضایع نشود اما برادر مادری را و خال را و آزاد کننده را
و پدر رضاع را حق تخییر و نقل نیست همچنانک حق حضانت نیست و چون فرزند را تخییر
کردیم و مادر را اختیار کرد پدر را باز ندارند از آنک او را بعلم و پیشه آموختن دهد
و ادب او را بیاموزد پس شب بخانه مادر باز آید و اگر پدر را اختیار کند مادر را
باز ندارند از زیارت فرزند و فرزند را از آنک بزیارت مادر شود اگر پسر باشد
و اگر دختر باشد روا باشد پدر را که او را باز دارد از بیرون شدن اما مادر را از وی باز ندارد
و اگر بیمار شود و مادر خواهد که او را تیمار دارد در خانه پدر او را باز ندارند و چون
بمیرد او را از شستن و دفن باز ندارند و چون کودک بالغ شد و رشید باشد بنگریم
اگر پسر باشد او را اختیار کنند تا نزدیک مادر و پدر باشد و لکن دوست
داریم که بی رضا ایشان ازیشان جدا نشود و اگر دختر باشد با ایشان باشد تا شوی
کنده و پدر و جد اولیتر که ایشان ولی نکاح اند چون از شوی بیرون آید آنجا که خواهد
باشد و اگر تهمت زده باشد نزدیک مادر و پدر باشد یا نزدیک محرمی که او را باشد
و اگر فرزند بنده باشد حق حضانت خواجه را باشد و دوست داریم که مادر آزاد باشد
و رغبت کند بر داشتن فرزند که خواجه او را از مادر باز ندارد و اگر فرزند آزاد
باشد و مادر و پدر بنده حق حضانت در بیت المال باشد امام کسی را بمزد بگیرد از بیت المال
تا کودک را بدارد و پرورش کند

باب نفقة المملوک

قال النبی صلی الله علیه وسلم للمملوک طعامه وکسوته بالمعروف ولا یکلف من العمل الا ما یطیق

نفقه بنده و کسوت او بر خواجه باشد
بقدر کفایت از طعام چندانی که سیر شود و از جامه چندانک همه تن پوشد از آنچ
غالب قوت بندگانست در آن شهر و غالب لبس ایشان و اگر مردی باشد که در لباس و خورش
خورش تکلف کند طعامها لذیذ خورد و جامها باریک نفیس پوشد واجب نباشد که بنده را هم
از آن خورد و پوشاند و اگر کنیزکی دارد با جمال او را بر دیگران فضل نهد در طعام و لباس خوب (تر)
روا باشد و اگر یکی از بندگان طعام سازد و پیش آرد دوست داریم که او را تخصیص کند بدانک با
خویشتن بنشاند تا بخورد از طعام و اگر نه یک دو لقمه چرب بوی دهد چنین فرمود رسول صلی الله (علیه)
و نشاید که بنده را کاری فرمایند که طاقت آن ندارد و بر آن مداومت نتواند کرد

چون بنده بروز کار کند شب رها کند تا بیاساید و اگر بشب کار کند بروز آسایش
دهند و بتابستان بروز رها کنند تا قیلوله کند و بزمستان اگر باول
و آخر شب کار فرماید روا باشد ۰ و اگر بر بنده ضریبه نهد که هر روز چندی
بخواجه باز می دهد برضای او کند و زیادت از آنچ بکسب او حاصل آید نشاید بروی
نهادن و چندانی بروی نهد که نفقه و کسوت او از آن بیرون آید اگر بیرون نیاید نفقه
و کسوت بر خواجه باشد ۰ و اگر بنده باشد زمن یا نابینا که از وی کاری نیاید نفقه
و کسوت بر خواجه باشد اگر آزاد کند از وی بیفتد و اگر کنیزک را فرزندی آید نشاید
که او را تکلیف کند بدانک فرزندی دیگر را شیر دهد تا از فرزند او زیادت نیاید
و نشاید او را اجبار کردن که فرزند را از شیر باز کند پیش از آنک فرزند از شیر مستغنی شود
و طعامی دیگر غذا او شود هر چند دو سال تمام شده باشد و اگر پیش از دو سال از
شیر مستغنی شود بطعام دیگر روا باشد که بفرماید تا از شیر باز کند و کودک دیگر را
شیر دهد ۰ اما زن آزاد که فرزند او پیش از دو سال از شیر مستغنی شود و مادر و پدر
اتفاق کنند بر آنک او را از شیر باز کنند روا باشد ۰ و اگر از دو یکی خواهد که دو سال
تمام کند دیگر را نشاید که باز دارد چون دو سال تمام شد هر کدام که خواهد از شیر باز کند
و اگر باتفاق زیادت کنند روا باشد

فصل

روی عن ام سلمة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول فی مرضه الصلوة وما ملکت ایمانکم
اگر کسی را اسبی باشد علف و آب دادن بر وی واجب باشد و اگر اسب زمن باشد
یا نابینا علف از وی نیفتد اگر علف ندهد سلطان او را اکراه کند و مالی که
او را باشد در علف آن بفروشند ۰ و اگر اسبی چرای باشد و در زمین گیاه باشد
واجب باشد که اسب را علف دهد یا بچرا رها کند و اگر گیاه خشک باشد هر جا نیز که
و خشک چرا نکند در خانه علف باید داد و اگر جانور را بچه آید نشاید شیر آن
بکار بردن تا از بچه او زیادت نیاید

کتاب القصاص

قال الله تعالی ولا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق وقال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی
کشتن آدمی بناحق از جمله کبایر است و هیچ کبیره پس از شرک عظیم تر از خون بناحق نیست

و هر که

و هر که کسی را بکشد که کفو او باشد بعمد قصاص بر وی واجب شود و شرط کفاءت در حرمت است
مسلمانی و آزادی اگر مسلمانی کافر حربی را بکشد یا آزادی بنده را بکشد قصاص واجب
نباشد رسول صلی الله علیه وسلم فرمود لا یقتل مومن بکافر و قول بیشتر اهل علم
اینست و بعضی از اهل علم مسلمان را بکافر و آزاد را ببنده قصاص کنند و مذهب
شعبی و اصحاب رای اینست ۰ و اگر ذمی ذمی را بکشد پس مسلمان شود یا بنده
بنده را بکشد پس کشنده آزاد شود قصاص از وی بیفتد باتفاق ۰ و اگر ذمی
مسلمان را بکشد یا بنده آزاد را قصاص واجب آید باتفاق ۰ و بنده را ببنده قصاص کنند
هر چند یکی مکاتب باشد یا مادر فرزند یا قیمت با تفاوت باشد و مرد و زن را بیکدیگر
قصاص کنند و شریف و وضیع را و عالم و جاهل را و اگر پدر یا مادر یا جد یا جده
فرزند را بکشد قصاص واجب نیاید و فرزند را بپدر و مادر قصاص کنند و برادر را
ببرادر قصاص کنند ۰ و اگر مردی عاقل بالغ کودکی را یا دیوانه بکشد قصاص
واجب آید و اگر کودک یا دیوانه کسی را بکشد قصاص نباشد و اگر جماعتی یکی را
بکشند جمله بوی قصاص کنند هر چند بعضی را عدد جراحت بیش از دیگر باشد و اگر
ولی بعضی را قصاص کند و از بعضی حصهٔ او از دیت بستاند روا باشد اگر یکی
جراحت کند پس دیگر بیاید و آن مجروح را گردن بزند قصاص در نفس بر دوم
آید یا دیت تمام و بر اول ضمان جراحت پس نیاید ۰ اگر از آن اندامی بریده باشد بر آن
اندام قصاص واجب آید و اگر جماعتی گرد آیند و یک تن را بعصا خرد بزنند تا بمیرد
بنگریم اگر هر کس چندانی زخم زده است که اگر تنها بودی در آن قصاص آمدی
همه را قصاص کنند و اگر هر یکی یک دو زخم بیش نزنند چنانک در آن زخم تنها هلاک
نشدی قصاص نیامدی ۰ پس بنگریم اگر بهم اتفاق کنند در زخم پس بزنند همه را
قصاص کنند و اگر نه اتفاق هر یک زنند قصاص نباید از بهر آنک بیک دو زخم زیانه
قصد کشتن نکنند هر یک از ایشان شریک کسی است که فعل او عمد محض نیست دیت بر
عاقله ایشان واجب آید و چون بهم اتفاق کنند بر زخم قصد کشتن کرده بود هر یکی
که بدان قتل حاصل آید قصاص واجب شود و قصاص در اطراف واجب آید همچنانک
در نفس چون که هر دو طرف در سلامت یکسان باشند دست مسلمان بدست کافر

قصاص نکنند و همچنین آزاد به بنده و دست کافر به مسلمان و دست بنده به آزاد قصاص
کنند و دست فرزند به پدر قصاص کنند و پدر را به فرزند قصاص نکنند و مرد و زن را به یکدیگر
قصاص کنند و دو بنده را به یکدیگر قصاص کنند هرچند در بها برتفاوت باشند و بقول
اصحاب رای میان مرد و زن و میان بنده و آزاد و میان دو بنده قصاص در اطراف
ثابت نشود ه و اگر دستی شل ببرند بنگریم اگر برنده را دست هم شل باشد قصاص کنند
و اگر درست باشد قصاص نکنند حکومت واجب آید و اگر دستی درست ببرد
و دست برنده شل باشد اگر به قصاص رضا دهد قصاص کنند و اگر نه دیت بستانند
و اگر جماعتی دست یک تن یا اندامی ببرند بنگریم اگر به یکبار کارد برنهند و جدا کنند
قصاص بر همه واجب آید و بقول ابوحنیفه رحمه الله در اطراف جماعت را بیکبار
قصاص نکنند اما اگر هر یکی از جایی ببرند تا کارد بهم رسد قصاص نباید باتفاق
از بهر آنک فعل همه در بریدن همه دست نامتشابه نشده است ولکن بر هر یکی حکومتی
واجب آید که جمله آن حکومتها دیت یک دست باشد ه و اگر یک تن جماعتی را بکشد
بنگریم اگر بر ترتیب کشته باشد او را قصاص باول بازکنند و دیت دیگران از ترکهٔ او بستانند
و اگر اول عفو کند بدوم قصاص کنند و اگر همه را بیکبار کشد میان اولیا قرعه
زنند آنکس که قرعه او را آید قصاص کند و دیگران دیت از ترکهٔ او بستانند
و اگر یکی از اولیا که او را قرعه برنیامد سبقت کند و قصاص کند بروی هیچ
نباید و دیت دیگران از ترکه بستانند ه و همچنین اگر یک تن دست جماعتی ببرد
بر ترتیب باول قصاص کنند و دیگران را دیت واجب آید و اگر بهم ببرند قرعه زنند
و بقول ابوحنیفه رحمه الله اگر یک تن جماعتی را بکشد او را به همه قصاص کنند
و دیت واجب نیاید ه و اگر یک تن دست جماعتی ببرد همه با او ببرند باقی چو هر یک
از دیت بستانند و اگر مردی دست کسی را ببرد و دیگری او را بکشد اول دست را قصاص
کنند هرچند دست ببریده باشد پس بودست پس به دیگر بکشند ه و همچنانک اگر
دزدی کند و کسی را بکشد دست او بسبب دزدی ببرند و پس بقصاص بکشنده

فصل روی عن انس رضی الله عنه ان یهودیا رضخ راس جاریة
بین حجرین فامر به النبی صلی الله علیه فرضخ راسه بالحجارة

ام

کشتن بناحق از سه نوع است یکی عمد محض و دیگر خطا محض و سه دیگر شبه عمد
و قصاص بعمد محض بشرع واجب شناسند و عمد محض آن بود که او را زخمی زنند که غالب آن زخم
هلاک باشد قصاص باید کرد و اگر عفو کنند دیت مغلظه در مال کشنده واجب آید
و خطا محض آن باشد که قصد زخم او نداشتند قصد چیزی دیگر داشتند سلاح او بخطا بروی آید
هلاک شود قصاص واجب نشاید و دیت مخففه واجب آید بر عاقله و شبه عمد آن باشد
که قصد زخم او کنند بچیزی که غالب آن نباشد که بر او هلاک شود اتفاق افتد که هلاک
شود قصاص نباید کرد دیت مغلظه واجب آید بر عاقله و اگر کسی را جراحتی کند با آهن یا
غیر آن یا چوبی گران یا سنگی بروی زند هلاک شود یا حلق وی بگیرد یا از بالا دراندازد
یا در آب غرق کند یا در آتش اندازد کی از آن نتواند بیرون آمدن یا در آتش اندازد یا زهر
قاتل بحلق فرو ریزد تا هلاک شود قصاص واجب آید ه و بقول اصحاب رای اگر بچوب
یا بسنگ بکشند یا گلو بگیرد یا از جایی دراندازد قصاص واجب نشاید تا بتیغ جراحت نکنند
و اگر سوزنی بکسی فرو برد و هلاک شود بنگریم اگر در حلق یا سینه یا جایی که مقتل باشد
فرو برد قصاص واجب آید و اگر بموضعی فرو برد که مقتل نباشد آن شبه عمد باشد
قصاص واجب نیاید ه و اگر مردی را بعصا سبک یا بتازیانه بزند تا هلاک شود
بنگریم اگر بسیار زنند قصاص واجب آید و اگر یکی دو بیش نزند بنگریم اگر مردی بیمار باشد
یا کودکی خرد باشد یا در سرما سرد باشد که غالب آن باشد که از مثل آن زخم هلاک
شود قصاص واجب آید ه و اگر لیکن اسباب چیزی نباشد شبه عمد باشد ه و اگر
مردی را در خانه باز دارند نان و آب تا از گرسنگی و تشنگی هلاک شود بنگریم
اگر سوال نتواند کرد قصاص واجب آید و اگر بتواند کردن و نکند یا طعام دارد از ترس
نخورد هیچ چیز واجب نشاید و اگر کسی را جادوی کنند تا بمیرد و مقر آید که جادویی از
بهر کشتن کردم و غالب آن جادوی مهلک باشد قصاص واجب آید و اگر گوید که آن جادوی
من باشد کی بمیرد و باشد که نمیرد شبه عمد باشد و اگر کسی را اکراه کند
تا دیگری را بکشد قصاص بر اکراه کننده واجب آید و در کشنده دو قول است
بر یک قول و مذهب ابوحنیفه رحمه الله هیچ واجب نشاید ه و اگر سلطانی کسی را بفرماید
تا دیگری را بظلم بکشد امر سلطان بر یک قول اکراه باشد همچون امر دیگران

قصاص بر کشنده اند و بر قول دیگر اکراه باشد و این درستر و اگر مردی بنده خویش را بفرماید
تا دیگری را بکشد بگیرهم اگر بنده صبی باشد طاعت خواجه بر هرچه فرماید واجب
داند قصاص بر خواجه واجب اند و بنده مجهول الت باشد و اگر بنده عاقل و متمیز باشد
قصاص بر بنده واجب اند و اگر عفو کنند ضمان در رقبه بنده باشد همچنانک بی دستوری
خواجه کنده و اگر کسی را کودکی یا ابلهی بکشد یا دست من ببر ببرد قصاص و دیت
واجب نیاید همچنانک کوید بنده را هلاک کن هلاک کند خواجه را بر هلاک کننده
هیچ واجب نیاید و اگر دو تن یکی را جراحت کنند و در آن هلاک شود و یکی از ایشان مخطی باشد
قصاص بر هیچ کس واجب نیاید یک نیمه دیت در مال عامد واجب اند و یک نیمه بر عاقله
مخطی و اگر آن کس که عمد کرد دست اندامی بریده است در آن اندام بروی قصاص اند و بر
عاقله مخطی یک نیمه دیت مخففه و اگر فعل هر دو عمد باشد و لکن در یکی قصاص نباشد
چنانک مردی فرزند خویش را جراحت کند بعمد و کسی دیگر آن فرزند را جراحت کند و در هر دو
هلاک شود بر پدر قصاص نیاید و بر بیگانه واجب اند و بقول ابوحنیفه رحمه الله بر
بیگانه واجب نیاید همچون شریک خاطی و همچنین اگر مسلمانی با وی شرکت کند در کشتن
ذمی بر مسلمان قصاص واجب نیاید بر ذمی واجب اند و اگر یک تن دو دست یکی ببرد
یک دست بعمد و دیگر بخطا و در هر دو هلاک شود قصاص در نفس واجب شود دیت
واجب اند یک نیمه در حال او و دیگر نیمه بر عاقله و اگر ولی خواهد که آن دست را
که بعمد بریده است قصاص کند و یک نیمه دیت از عاقله بستاند روا باشد و اگر
مسلمانی دست ذمی ببرد پس ذمی مسلمان شود پس از دست دیگر همان مسلمان ببرد
و در هر دو هلاک شود قصاص در نفس واجب اند و در دست دوم که در مسلمانی بریده است
قطع واجب اند و اگر عفو کند دیت تمام واجب اند در مال او و همچنین اگر آزادی
دست بنده ببرد پس آزاد شود پس همان مرد اندامی دیگر از آن وی ببرد و در هر دو
هلاک شود قصاص در نفس واجب نیاید و در اندامی که در حال آزادی بریده است واجب اند
و اگر عفو کند دیت تمام در مال او واجب اند

فصل

هر جراحتی که ابتدا آن مضمون نباشد سرایت آن مضمون نباشد و اگر ابتدای آن مضمون
باشد سرایت آن مضمون باشد و در تقدیر ضمان انتها نگاه دارند چنانک اگر مردی حربی را
با

با زندی را جراحت کند پس حربی و مرتد مسلمان شوند و در آن جراحت بمیرند بر جراحت
کننده هیچ نیاید اما اگر مسلمان ذمی را جراحت کند یا آزادی بنده را جراحت
کند پس ذمی مسلمان شود و بنده آزاد شود و در آن هلاک شوند قصاص واجب نیاید
و لکن دیت تمام واجب شود و اگر خواجه بنده خویش را جراحت کند پس او را آزاد کند
و در آن جراحت بمیرد بر خواجه ضمان واجب نیاید و همچنین اگر دست کسی بسبب زندی یا قصاص
ببرد و در آن هلاک شود هیچ واجب نیاید و اگر مسلمانی تیری بذمی اندازد و ذمی
مسلمان شود پس تیر بوی رسد و هلاک شود یا آزادی تیری به بنده اندازد بنده آزاد
شود پس تیر بوی رسد و هلاک شود قصاص نیاید بر اندازنده و لکن دیت تمام واجب اند

فصل في القصاص والجراح

قال الله تعالى والجروح
قصاص اگر کسی اندامی از آن کسی ببرد که آن از مفصلی باشد و از مفصل جدا کند قصاص
واجب اند اگر دست از کوع یا از زنگجه ببرد یا انگشتی ببرد یا یک پیوند از انگشت
ببرد یا گوش یا بینی ببرد یا دندانی برکند یا ذکر مردی یا خصیتی ببرد قصاص کنند
و اگر جراحتی کند که کاردی بوی فرو کنند قصاص نکنند حکومت اند مگر بر سر
یا روی و اگر جراحتی کند که با استخوان رساند آن را موضحه خوانند قصاص در آن واجب
شود و اگر عفو کنند پنج اشتر واجب اند و اگر جراحت با استخوان نرساند حکومت
واجب اند و اگر مردی یک انگشت برنده دارد و دو دست در دست از آن کسی ببرد دست او باز
برند و دیت یک انگشت بستانند و بقول ابوحنیفه رحمه الله دیت یک انگشت واجب نیاید
همچنانک دست قاطع شل باشد و اگر مردی که دست او درست باشد دست کسی
ببرد که یک انگشت ندارد دست او باز نبرند اگر خواهد چهار انگشت او باز برد
و حکومت کف بستانند و اگر عفو کند دیت چهار انگشت بستانند و حکومت یک کف
و اگر مردی جوان ذکر مردی پیر یا کودک یا خصی یا عنین ببرد قصاص واجب اند از بهر
آنک عیب عنت در ذکر نیست در طبع است همچنانک اگر مردی شنوا گوش کری ببرد
یا کسی که بوی چیزها یابد بینی اخشم که بوی نیابد ببرد قصاص واجب اند از بهر آنک
کری و بویایی در جرم گوش و بینی نیست بخلاف آنک بینا چشم نابینا برکند یا گویا زبان
گنگ ببرد قصاص نیاید از بهر آنک بینایی در حدقه است و گویایی در زبان و اگر زبان کودک

طفل بزند بكريم اكر زبان بجنباند قصاص واجب اند واكر نجنباند يا بمحل سخن كفتن نرسيد
سخن نه كويند قصاص نباشد حكومت اند واكر دندان كودك خرد كه هنوز دندان نفكنده
باشد بركند قصاص و دست نشايد از بهر انك غالب انست كه دندان او برايد پس اكر نبايد قصاص
يا ديت تمام واجب نه و اكر دندان كسى بركند كه دندان او افتاده باشد و برامده قصاص واجب اند
واكر بيش از انك قصاص كنند دندان وى برايد بر يك قول قصاص بيفتد همچون كودك خرد
و بر قول ديكر نيفتد از بهر انك خلاف عادتست نعمتى است كه خداى عز و جل اورا كرامت كرد
واكر مردى انكشت كسى ببرد و ان جراحت بديكر انكشتان و بكف سرايت كند و كف بيفتد قصاص
در ان يك انكشت واجب اند و در ديكر انكشتان نه اما ديت واجب شود اكر انكشت را قصاص
كند ديت چهار انكشت بستانند بخلاف انك جراحت بنفس سرايت كند و بميرد و اورا باز كشتند
از بهر انك هلاك كردن روح جز بطريق سرايت نتواند بود كه روح را نتوان ديد اما
اكر سر كسى را جراحت كند و روشناى چشم بشود در چشم قصاص واجب شود يا ديت تمام
از بهر انك بهتر طريق قصد روشناى چشم كند و قصاص چنان كنند كه اهنى كرم كرده
پيش چشم وى نزديك ببرند يا ميل كشند چنانك روشناى بشود و حدقه مجروح نكردد فصل
روى عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال من قتل له قتيل
فاهله بين خيرتين ان احبوا قتلوا وان احبوا اخذوا العقل
اكر كسى را بكشند ولى را قصاص واجب شود اكر عفو كند بر ديت دست يابد هر چند
كشنده بديت راضى نباشد و بقول ابوحنيفه رحمه الله بى رضاى جنايت كننده ديت ثابت
واجب نشود اما اكر مطلق عفو كند ديت واجب نباشد بر قول درستتر و قولى ديكر هست
كه ديت واجب اند مكر كه كويد عفو كردم و انكار انكاه دست نباشد و قصاص و ديت هم
وارثانرا ثابت شود همچون ديكر مالها و اكر يكى از ايشان عفو كند قصاص بيفتد و ديت
واجب شود ديكرانرا و عفو كننده را ديت نباشد بر قول درستتر مكر كه بر ديت عفو كند
و اكر وارث طفل باشد يا ديوانه نشايد كه ولى او را قصاص كند يا عفو كند تا بالغ شود
و ديوانه بسر باز امده و اكر از جمله وارثان يك طفل باشد اكر بالغ عفو كند قصاص بيفتد
اما اكر بالغ خواهد كه قصاص كند روا نباشد تا كودك بالغ شود و بقول ابوحنيفه
روا باشد بالغ را قصاص كردن و باتفاق اكر يكى غايب باشد روا نباشد حاضر را قصاص كردن

تاغايب

تا غايب باز ايد واكر مردى دو دست و دو پاى و كوش و بينى و ذكر كسى ببرد بكريم اكر سرايت نكند
و بتك شود پنج ديت بروى واجب شود و اكر خواهد ولى بعضى را قصاص كند و بعضى را ديت
بستاند روا باشد و اكر پس از انك جراحت بتك شود بميرد پيش از كردن او ببرند ديت نفس
واجب اند يا ديت اطراف و اكر اين جراحتها پيش از انك بتك شود بنفس سرايت كند
يا پس از انك بتك شود هم اين مرد او را اكر دو بزنند يك ديت بيش واجب نباشد از بهر انك
اطراف تبع نفس است چون ديت نفس واجب شود پيش از انك ديت اطراف قرار كيرد بنيك
شد ديت اطراف بيفتد و اكر قصاص خواهد كرد خواهد اطراف وى ببرد خواهد
ابتدا كردن او ببرند و اكر يكى اطراف ببرد پس ديكرى بيايد و كردن بزند ديت اطراف
بر برنده اطراف واجب اند هر چند كردن زدن پيش از بتك شدن اطراف باشد فصل
قال الله تعالى ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لوليه سلطانا فلا
يسرف فى القتل ۝ اكر كسى را قصاص يا حد قذف بر كسى ثابت شود بى دستورى امام
استيفا نكند اكر بكند تعزير كنند و چون بامام بردارد اكر ولى از اهل ان باشد
كه خوشتن قصاص تواند كرد امام تفويض كند بوى و بفرمايد تا بشمشير تيز قصاص كند
و زهر الود نباشد ۝ و اكر از اهل ان نباشد كه خوشتن قصاص تواند كرد بكسى ديكر شايد
تفويض كند و اكر جماعتى باشند و متنازع كنند ميان ايشان قرعه زنند و اكر
قصاص در طرف باشد او را نكاه دارند در وقت بريدن تا اضطراب نكند و اكر
از موضع موضحه خطى رنكين بروى كشند و مرد را نكاه دارند و با اهنى تيز قصاص كنند
و اكر همه سر كسى موضحه كنند و سر جراحت كننده بزركتر باشد بقدر سر مجروح بيش قصاص نكنند
و اكر سر جراحت كننده خردتر باشد همه سر او قصاص كنند و بقدر انك بماند از ارش
موضحه بستانند ۝ و اكر دست ببرند و واجب شود بر كسى بسبب قصاص و قصاص كنند
پس دست هر دو سرايت كنند بنفس بنفس جنايت كننده بنفس ديكر قصاص شود و اكر
دست مقطوع بتك شود و جراحت ظالم كه او را قصاص كرده اند سرايت كند و هلاك
شود بر مقطوع هيچ واجب نشود و بقول ابوحنيفه رحمه الله ديت تمام بر مقطوع واجب
اند ۝ و باتفاق اكر امام دست دزدى بسبب دزدى ببرد و بنفس سرايت كند هيچ واجب
نيايد و اكر مردى را بسنك بكشد يا در اب غرق كند يا در اتش اندازد تا هلاك شود

یا از بالای در انداز داو لشر آن باشد که هر که قصاص خواهد کرد تیغ کردن زند و اگر خواهد
هم بدین طرف که او را کشته است قصاص کند روا باشد که در خبر هست که جهودی سر زنی
بسنگ خرد کرد رسول صلی الله علیه بفرمود تا سر او بسنگ خرد کردند و گروهی از علما گویند
قصاص نشاید کردن مگر بتیغ ه و اگر بر زن حامل قصاص باشد در نفس یا در طرف یا عقوبتی دیگر
واجب شود نشاید عقوبت بروی راندن تا بار بنهد چون بار بنهاد اگر عقوبت حد خدای
باشد تا کودک از شیر باز نگیرد و کودک را کسی در نیابد بر زن حد بروی نرانند ه و اگر حق
آدمی باشد چون قصاص هرگاه که بار بنهاد عقوبت برانند و کودک را بشیر بکسی دیگر دهند
مگر کسی نیابند که شیر دهد عقوبت تاخیر کنند تا کسی یافته شود یا کودک از شیر باز کنند

قال الله تعالی

باب الدیات

ومن قتل مؤمنا متعمدا فتحریر رقبة مؤمنة ودیة مسلمة الی اهله

خطأً

دیت مرد آزاد مسلمان صد اشتر هست پس اگر کشتن عمد باشد یا شبه عمد دیت مغلظه باشد
سی استر حقه و سی جذعه و چهل استر ه و اگر کشتن خطا باشد دیت مخففه باشد
بیست اشتر بنت مخاض و بیست بنت لبون و بیست ابن لبون و بیست حقه و بیست جذعه
و بقول بعضی از اهل علم استر واجب شود مغلظه بقول ایشان بیست و پنج بنت مخاض تا
و بیست و پنج بنت لبون و بیست و پنج حقه و بیست و پنج جذعه و در مخففه پنج قسمت باشد
و لکن بجای بیست ابن لبون بیست ابن مخاض واجب کند و این قول عبد الله مسعود است
و مذهب احمد و اصحاب رای ه و اگر اشتر یافته نشود قیمت اشتر واجب آید بر ظاهر مذهب
و بر قول قدیم هزار دینار زر خالص واجب آید یا دوازده هزار درم نقره پاک و بقول بعضی از
اهل علم در دیت از سه جز یکی واجب آید و مذهب مالک و سفین ثوری و احمد و اصحاب رای اینست
بقول مالک و احمد ده هزار درم و بقول سفین ثوری و اصحاب رای دیت خطا در سه موضع
مغلظه آید یکی آنکه محرمی از قرابات بکشد و دیگر آنکه در حرم مکه کشد و سوم آنکه
در ماه حرام کشد در رجب یا ذوالقعده یا ذوالحجه یا محرم دیت خطا در سه
موضع همچون شبه عمد باشد و دیت زن نیم دیت مرد باشد تا پنجاه اشتر و دیت
اطراف وی بر نیمه اطراف مرد باشد و دیت جهود و ترسا که در ذمت باشند یا در امان
سیک دیت مسلمان باشد و دیت زنان ایشان بر نیمه مردان ایشان و دیت گبران پنج یک

دیت

دیت ترسایان باشد شش استر و دو بهر یک اشتر و دیت زن بر سیک یا مانند دار
اسلام اند همچنین و دیت زن بر نیمه و چون اشتر یافته نشود قیمت واجب آید و بقول
قدیم دیت جهود و ترسا چهار هزار درم و دیت گبر هشتصد درم و بقول بعضی از اهل
علم دیت جهود و ترسا و گبر همچند دیت مسلمان باشد و مذهب سفیان ثوری و اصحاب
رای اینست و گروهی گویند دیت جهود و ترسا نیم دیت مسلمان باشد و مذهب مالک و احمد اینست

روی از النبی صلی الله علیه

فصل فی دیات الاطراف

کتب فی کتاب عمرو بن حزم فی النفس مائة من الابل و فی الموضحة
خمس و فی المأمومة ثلث النفس و فی الجائفة مثلها و فی
العین خمسون و فی الید خمسون و فی الرجل خمسون و فی کل اصبع مما هنالک
عشر من الابل و فی الانف اذا اوعب جدعا مائة من الابل و فی السن
خمس ه اگر کسی را بر سر یا بر روی جراحتی کند که با استخوان رسد آنرا موضحه خوانند
پنج استر واجب شود هر چند جراحت خرد باشد و اگر دو موضع یا زیادت موضحه کند در
هر یکی پنج اشتر واجب آید و اگر جراحتها بهم پیوسته باشد در همه پنج اشتر بیش واجب نشود
و اگر جراحت بر سر یا روی هاشمه باشد ده اشتر واجب شود و هاشمه آن باشد که
استخوان بشکند و در هاشمه قصاص نباید اگر خواهند از موضحه قصاص کند و پنج اشتر
بستانند روا باشد یعنی آنکه موضحه کند پنج اشتر بس واجب نباید و اگر جراحت بر سر
یا روی منقله باشد پانزده استر واجب آید و منقله آن باشد که استخوان از جای
بجای برده و اگر جراحت مامومه باشد یک سیک از دیت واجب آید سی و سه شتر و یک
سیک شتری و مامومه آن باشد که جراحت بخریطه دماغ رسد و اگر خریطه بدرد
و بدماغ رسد پس آنگاه زندگانی نماند دیت تمام واجب آید و اگر کسی را جایفه کند
یک سیک از دیت واجب آید و قصاص نباید و جایفه آن باشد که شکم سوراخ کند یا طعنه
بر پشت زند یا بر سینه یا در حلق که در درون راه کند و اگر هر دو گوش کسی ببرد دیت تمام
واجب آید و اگر یک گوش ببرد نیم دیت واجب آید و اگر گوش ببرد و مرد کر شود دو دیت
واجب آید و اگر چیزی بر سر کسی زند که عقل او بشود دیت تمام واجب آید و اگر چیزی بر
سر او زند و روشنای چشم بشود دیت تمام واجب آید و اگر روشنای یک چشم بشود نیم دیت واجب آید

و بیک گوش بر نیم دیت واجب
اگر کر باشد

واکر در بینایی نقصانی کرد حکومت واجب آید و اکر هر دو چشم کسی بر کند دیت تمام واجب آید
و اکر یک چشم بر کند نیم دیت واجب آید و اکر اجفان چشم هر چهار ببرد دیت تمام واجب آید
و اکر دو جفن یک چشم ببرد نیم دیت واجب آید و اکر یک جفن ببرد چهار یکی از دیت واجب آید
و اکر مژه کسی بر کند چنانک نیز بر نیاید حکومت واجب آید و اکر کسی را بینی ببرد آنچ نرمه است از استخوان دیت
و اکر یک جانب ببرد نیم دیت واجب آید و اکر بینی ببرد و بوی چیزها نشنود دو دیت واجب آید
و اکر دو لب کسی ببرد دیت واجب آید تمام و اکر یک لب ببرد زیر یا زبر نیم دیت واجب آید
و اکر لب کسی یا بینی کسی بشکافد یا زخم سوراخ کند حکومت واجب آید و اکر چیزی بر لب او
زند که لب خشک شود دیت تمام واجب آید و اکر زبان کسی ببرد دیت تمام واجب شود
و اکر چیزی بر زبان او زند که کنک شود دیت تمام واجب آید و اکر بعضی از حروف معجم نشود
بدان قدر از دیت واجب آید دیت را بر بیست و هشت حرف قسمت کنند اکر چهارده حرف
نشود نیم دیت واجب آید و اکر هفت نشود چهار یکی واجب آید و اکر چیزی بر زبان زنی
زند که کنک شود دیت تمام بستانند پس کنکی شود و سخن کهی شود دیت باز دهد
همچنانک بینایی چشم ببرد پس باز آید یا جانب کر شود پس شنوا شود دیت بیفکند و اکر
یک دندان کسی بر کند یا چندانی که ظاهر است بشکند پنج اشتر واجب شود هر
دندان که بشکند و اکر دندانی سیاه بر کند بنکریم اکر منفعت بر جای باشد دیت دندانی باشد
تمام واجب آید و اکر منفعت بر جای نباشد حکومت آید و اکر مهته کسی بر کند دیت
تمام واجب آید و اکر یکی بر کند نیم دیت واجب آید چون پیشه دندان نباشد و اکر پیش
مته دندان باشد بر مته دیت تمام واجب آید و در هر دندانی پنج اشتر جمله صد و هشتاد
اشتر باشد از بهر آنک بر مته دندانها زیر پس نباشد شانزده دندان و دندان زبر
بر استخوان زبر باشد و اکر یک دست یا یک پای کسی ببرد نیم دیت واجب آید و اکر هر دو دست
یا هر دو پای ببرد دیت تمام واجب آید و اکر یک انکشت ببرد از دست یا پای ده اشتر واجب آید
هر کدام که ببرد و اکر یک کره از انکشت ببرد از دست یا از پای بنکریم اکر ابهام باشد
نیم دیت انکشت پنج اشتر واجب آید و اکر از انکشتی دیکر باشد یک سیک از دیت
انکشتی واجب آید سه اشتر و سیکی از بهر آنک ابهام را دو پیوند بیش نیست و دیکر انکشتانرا
سه پیوند است و اکر ده انکشت کسی ببرد دیت تمام واجب آید پس اکر کسی دیکر کف دست ببرد

حکومت

حکومت واجب آید و اکر یک تن کف با انکشتان ببرد دیت دست پس واجب نیاید
و اکر دست از مرفق ببرد دیت دست تمام واجب شود و حکومتی ساعد را و پای را همچنین
اکر قدم با انکشتان ببرد دیت پای پیش واجب نیاید و اکر زانو ببرد دیت پای و حکومت ساق
واجب آید و اکر انثیین کسی ببرد چنانک بلندی تمام بردارد دیت تمام واجب آید
هر چند با ستخوان نرسد و اکر یکی بردارد نیم دیت واجب آید و اکر از ذکر مردی حشفه ببرد
دیت تمام واجب آید پس اکر کسی دیکر باقی ببرد حکومت واجب باشد بر دوم و اکر یک
تن حشفه ببرد یک دیت بیش واجب نیاید و اکر انثیین ببرد یک دیت واجب آید
و اکر یکی ببرد نیم دیت واجب آید و اکر پشت کسی بشکند چنانک نتواند خاست
دیت تمام واجب آید و اکر منی نشود دو دیت واجب آید و اکر سر پستان زنی ببرد
دیت تمام واجب آید پس اکر کسی باقی ببرد حکومت واجب آید بر دوم و اکر یک تن
جمله ببرد یک دیت بیش واجب نیاید و اکر سر پستان مردی ببرد حکومت واجب آید
بر قول درست تر از بهر آنک در پستان مرد از منفعت نیست که در پستان زن
و قولی دیکر هست که دیت تمام واجب آید و اکر دو لب فرج زن ببرد دیت تمام واجب آید
و اکر یک لب ببرد نیم دیت واجب آید و اکر زنی را افضا کند بالجماع یا بالتی دیکر
دیت زن تمام واجب آید و افضا آن باشد که مخرج بول و مدخل ذکر یکی کند فرق نباشد
میان آنک با زن خویش در مباشرت چنین افتد یا با بیکانه بشبهت یا بزنا و چون
بشبهت باشد کابین و دیت هر دو واجب آید

فصل فی الحکومات

اکر حدقه نابینا بر کند یا زبان کنک یا دست شل ببرد
یا انکشت زیادتی ببرد یا دندان زیادتی بر کند یا موی سر یا ریش یا مژه یا موضعی دیکر
بر کند یا ببرد چنانک بنبت یا سیاه شود که بر نیاید یا اندامی جراحت کند یا
استخوانی بیرون دندان بشکند اندرین همه حکومت واجب آید و حکومت آن باشد
که تقدیر کنند که اکر این مجروح بنده بودی بدین جراحت از قیمت او چند کم شدی
بدین قدر از دیت واجب کنند و هر جراحت که بر اندامی باشد حکومت آن بدیت
آن اندام نرساند و اکر بر تن باشد بدیت تن نرساند چنانک اکر بر سر جراحتی کند
کم از موضحه حکومت آن بدیت موضحه نرساند و اکر ناخنی بر کند حکومت آن از دیت

انمله کم کنند و اگر بر شکم جراحت کند حکومت آن از ارش جایفه کم کنند و بقول
ابوحنیفه در چهار موی که منبت او تباه کند دیت تمام واجب اند موی سر
و موی ریش و موی ابرو و موی مژه

فصل

اگر آزادی بنده را بکشد قیمت بنده تمام واجب اند هر چند از دیت آزاد بیشتر
باشد و قیمت بنده زر باشد یا سیم هر نقدی که در شهر غالب‌تر باشد و بقول
ابوحنیفه رحمه الله اگر قیمت بنده چند دیت آزاد باشد یا بیشتر از ده هزار درم ده درم کم کنند
و اگر کنیزک باشد از پنج هزار درم کم کنند و باتفاق اگر اسپی را هلاک کند قیمت
تمام واجب اند هر چند از دیت آزاد بیشتر باشد و اگر اندامی از آن بنده ببرد ضمان
اندام از قیمت نفس گیرند نقصان ننگرند اگر یک دست ببرد قیمت یک نیمه واجب اند هر چند
نقصان قیمت او از یک نیمه کم باشد یا بیش و اگر هر دو دست ببرد قیمت تمام واجب اند
و اگر انگشتی ببرد یک عشر از قیمت واجب اند و اگر بنده را خطا بکشد یا اندامی
خطا ببرد قیمت بر عاقله باشد همچون دیت آزاد

فصل

رُوِیَ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمْ قَضَی فِی الْجَنِینِ بِغُرَّةِ
عَبْدٍ اَوْ وَلِیدَةٍ اگر زن حامله را بزند یا دارو دهد و فرزند از وی جدا شود
بنگرم اگر فرزند زنده بیرون آید پس بسبب آن زخم بمیرد دیت تمام بر عاقله واجب اند
مغلظه اگر بقصد زده است و اگر خطا زده است مخففه و اگر فرزندی مرده جدا شود
غره با عاقله واجب شود و کفارت در مال او و اگر مادر دارو خورد که فرزند از وی جدا شود
غره بر عاقله مادر واجب اند و کفارت در مال او و غره کنیزکی باشد یا غلامی که باشد
از هر نوع که از هفت هشت ساله که خرد گرفته باشد و واجب نیاید قبول کردن
و اگر عیبی دارد که بدان بیع فسخ کنند واجب نیاید قبول کردن و اگر غره یافته نشود
قیمت غره واجب اند بر یک قول و بر قول دیگر پنج اشتر عشر دیت زر فرق نباشد میان
آنکه این فرزند پسر باشد یا دختر یا سقطی که اثر خلقت در وی پدید آمده باشد و اگر
گوشتی باشد که اثر خلقت در وی پدید نیامده باشد غره واجب نیاید و اگر زن مرده باشد
و جزوی بر شکم وی زند و فرزندی مرده از وی جدا شود بنگرم اگر فرزند آزاد باشد غره واجب
شود و اگر بنده باشد عشر قیمت مادر واجب اند و اگر زن ترسا یا جهود بوند و فرزند جدا شود

مرده

هیچ چیز واجب نیاید اگر کسی
بنده را بزند و فرزند ...

مرده و پدر هم ترسا باشد یا جهود یک سبک غره واجب اند و اگر مادر و پدر گبر
باشند پنج یک سبک غره واجب اند و اگر از مادر و پدر یکی ترسا باشد و یکی گبر
ثلث غره واجب اند همچنانکه هر دو ترسا باشند

فصل

اگر دو مرد می روند و بهم در خورند و بیفتند و هلاک شوند یک نیمه دیت هر یکی
هدر باشد از بهر آنکه هر یک بفعل خویش و بفعل دیگری هلاک شده است و یک نیمه
دیت بر عاقله دیگر واجب شود و در مال هر یکی کفارتی تمام واجب اند و فرق نباشد میان
آنکه بروی در افتند یا بقفا پس اگر بقصد خویشتن بر هم زنند نیمه دیت بر عاقله مغلظه
باشد و اگر نه قصد باشد مخففه باشد و اگر هر دو بر اسپ باشند هم در خورند
و بیفتند و ایشان و اسپ هلاک شوند یک نیمه دیت اسپ و یک نیمه قیمت اسپ
هدر باشد و بر عاقله هر یکی یک نیمه از دیت آن دیگر واجب اند و در مال هر یکی یک
نیمه قیمت اسپ آن دیگر واجب اند هر چند یک اسپ قوی‌تر باشد یا اسپان مختلف
باشند و فرق نباشد میان آنکه بر روی افتند یا بر قفا و بقول ابوحنیفه رحمه الله علیه
اگر بر اسپ باشند دیت هر یکی تمام بر عاقله دیگر واجب اند و قیمت اسپ هر یک
تمام بر دیگر واجب اند و اگر پیاده باشند و بر قفا افتند همچنین باشد
و اگر بر روی افتند دیت هر دو هدر باشد و اگر یکی بر قفا افتد و یکی در روی
دیت آنکس که در روی افتد هدر باشد و دیت دیگر بر عاقله او واجب اند
و اگر سوار از آن اسپ غلبه کند چنانکه نگاه نتواند داشت و در هم خورند
و هلاک شوند اندرین دو قول است بر یک قول هیچ واجب نیاید از بهر آنکه معذورند
و بر قول دیگر واجب اند همچنانکه خطا افتاده

فصل

فِی الْعَاقِلَةِ رُوِیَ اَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه وسلم قَضَی بِالدِّیَةِ عَلَی
الْعَاقِلَةِ فِی ثَلٰثِ سِنِینَ در کشتن و در جراحت خطا و شبه عمد بر آدمی
دیت بر عاقله باشد و عاقله عصبات کشنده باشند بیرون از پدر و مادر و فرزند
بر کشنده و بر پدر و جد او و بر پسر و پسر پسر او هیچ واجب نیاید و بقول ابوحنیفه رحمه الله
بر ایشان واجب اند و عاقله برادر باشد مادر پدری و پسران ایشان و عم مادر پدری یا پدری
و پسران او و عم پدر و عم جد و اگر از عصبات نسب کسی نباشد که تمامی دیت از ایشان حاصل شود

وجنایت کنند که ازاد کرده باشد بر ازاد کننده و بر عصبات او واجب اند اما
بر پدر و پسر ازاد کننده واجب نباشد پس پدر ازاد کننده ازاد کننده پس عصبات او
و بر ازاد کرده واجب نباشد و اگر یکی از عصبات دیوانه باشد یا نابالغ
یا درویش یا زنی هیچ واجب نباید و بر هیچ زن واجب نباشد و اگر کشنده
مسلمان باشد بر قرابت کافر واجب نباشد و اگر کافری ذمی کسی را بخطا بکشد
دیت بر عاقلهٔ او باشد از اهل ذمت بر خویشان مسلمان واجب نباشد و دیت از عاقله
در مدت سه سال بستانند هر سال که تمام شود یک سیک بدهند و در هر سالی از
هر یکی قدر نیم دینار زر خالص بیش نستانند اگر توانگر باشد و اگر میانه باشد
هر سال دانکی و نیم بیش نستانند و توانگری و درویشی در اخر سال نگاه دارند و ابتدا
مدة در دیت نفس از ان وقت باشد که مجروح بمیرد و در دیت اطراف از ان وقت که طرف جدا
کنند و هر جراحت که دیت او یک سیک از دیت نفس باشد چون جایفه یا کم از سیک باشد
چون دیت یک دندان یا یک انگشت در یک سال بستانند و اگر از سیک زیادت باشد
و از دو بهر کم چنانک یک دست و بهر دیت که یک سیک دیت نفس باشد در یک سال
ستانند و باقی اگرچه اندک باشد در یک سال و اگر دو دست و دو پای ببرد دو دیت
جمله در سه سال ستانند از بهر انک همه اطراف تبع نفس است و دیت نفس را سه سال
بیش مهلت نهند و گفته اند در شش سال ستانند ◦ و اگر زنی را بکشند بخطا
گروهی گویند در سه سال بستانند و گروهی گویند در دو سال دو بهر در یک سال و باقی در
یک سال و در دیت ذمی و در دیت جنین همین اختلاف کرده اند گروهی گویند در سه
سال و گروهی گویند در یک سال از بهر انک سیک دیت مسلمان بیش نیست و اگر سه سال
کند دو دیت تمام از عاقله حاصل نشود باقی از بیت المال تمام کنند و اگر کشنده
را عاقله نباشد دیت در بیت المال و اگر کودکی خرد که عقل ندارد یا دیوانه که تمیز
ندارد کسی را بکشد دیت بر عاقله واجب اند و اگر کودکی مراهق باشد با تمیز و دیوانه را
تمیز باشد بقصد کسی را بکشد قصاص واجب نباید و دیت در مال ایشان باشد بر قول دیگر
و بر قول دیگر و مذهب ابوحنیفه رحمه الله عمد ایشان همچو خطا باشد دیت بر عاقله باشد
و اگر مردی بر خویشتن اقرار کند که فلانرا بکشته ام بخطا اگر عاقله او را تصدیق کنند دیت

براشان

براشان باشد اگر بکند دیت در مال مقر باشد موجل تا سه سال و اگر ولی گواه ارد بر
کشتن خطا دیت بر عاقله باشد فصل
قال الله تعالی ومن قتل مومنا خطا فتحریر رقبة
مومنة ◦ اگر کسی بکشد ازادی یا بنده مسلمان یا ذمی یا کسی را که در امان باشد
بکشد بخطا یا بعمد کفارت واجب اید ◦ و همچنین اگر کودکی را در شکم تباه کند
فرو نباشد چنانک کشنده مسلمان باشد یا ذمی یا کودک ◦ و اگر جماعتی یکی را
بکشند بر هر یکی کفارتی تمام واجب اید و بقول ابوحنیفه رحمه الله اگر بعمد کسی را
بکشد کفارت نباید ◦ کفارت ان باشد که برده مسلمان ازاد کند یا دو ماه روزه دارد
پیوسته و اگر نتواند گرفت شصت درویش را طعام دهد بر یک قول و بر قول دیگر
در کفارت قتل طعام نیست از بهر انک خدای عز و جل یاد نکرده است صبر کند تا جراحت
تا در شود از برده ازاد کردن یا روزه برارد باب
القسامة قال النبی صلی الله علیه وسلم فی قتیل
قتل بخیبر لاولیاء الدم یحلفون خمسون یمینا و تستحقون
دم صاحبکم ◦ اگر کشته جای بیابند و ولی از کشته بر یکی دعوی کند
یا بر جماعتی که او را شما کشته اند نگرهم اگر انجا لوثی باشد بر انکسی که برو دعوی می کند
قسامت ثابت شود و حکم ان باشد که مدعی پنجاه سوگند بخورد پس اگر کشتن
خطا یا شبه عمد باشد که دعوی می کند دیت از عاقله بستانند و اگر عمد دعوی میکند
دیت از مال مدعی علیه بستانند و قصاص واجب نباید بر قول بیشتر اهل علم و گروهی
گویند واجب اید و مذهب مالک و احمد اینست ◦ و اگر اولیا کشته جماعتی باشند پنجاه
سوگند بر ایشان توزیع کنند بر قدر میراث ایشان بر قول درست اگر دو پسر باشند هر یکی
بیست و پنج سوگند بخورند چون در یک سوگند کسر افتد جبر کنند و اگر دو دختر باشند و عصبه
هر دختری هفده سوگند بخورد و عصبه هفده و اگر عصبه نباشد هر دختری بیست
و پنج سوگند بخورد دو دو بهر از دیت بستانند از بهر انک هیچ کس کم از پنجاه سوگند
ثابت نشود چون لوث باشد و قولی دیگر هست که سوگند توزیع نکنند ولکن هر یکی از ورثه
پنجاه سوگند بخورد ◦ و چون مدعی از سوگند نکول کند مدعی علیه پنجاه سوگند بخورد و دعوی

از وی بیفتد

واگر بر مدعی علیه لوث نباشد قول قول مدعی علیه باشد با سوگند و چند سوگند خورد
اندرین دو قول است قول ظاهرتر آنست که پنجاه سوگند خورد و قول دیگر آنست که
یک سوگند خورد همچون دیگر دعویها و قیاس اینست و حکم قسامت آنست که سوگند
مدعی را دهند چون لوث باشد و لوث سببی باشد که صدق مدعی بر دلها بدان غالب
شود چنانک جماعتی در خانه یا در مسجدی یا در صحرایی گرد آیند پس پراکنده شوند
و یکی از ایشان کشته باشد و ولی بر یکی از ایشان دعوی کند یا بر همه یا یکی را کشته
یابند در قبیله یا در دهی خرد یا در محلتی از شهر جدا که میان اهل آن ده و محلت و میان
قوم کشته عداوت ظاهر باشد و هیچ کس نباشد در میان ایشان که عداوت ندارد
یا کسی را کشته باشد و یکی بر سر او با تیغ خون آلود یا یک عدل گواهی دهد که فلان فلان را
بکشته است یا در زبان خاص و عام افتاده باشد این سخن همه لوث باشد و ولی کشته سوگند
خورد بر آنکس که بر وی دعوی می‌کند هر چند بر مرده اثر جراحت نباشد اما اگر یکی را
در بازاری یابند کشته یا در دهی یا در مسجدی که همه دشمن او نباشند یا در زبان اهل
نه سوی لوث کسان افتاده باشد این لوث نباشد سوگند بر مدعی علیه اند و بقول
ابوحنیفه رحمه الله بلوث حکم نکردد و حکم قسامت بقول ایشان آن باشد که اگر
کشته را در دهی یا در محلتی بیابند حاکم از اهل آن ده پنجاه تن را از اهل صلاح
سوگند دهد بر آنک ایشان نکشته اند و کشنده را ندانند چون سوگند خورند دیت از
عاقلهٔ اهل آن ده بستانند و خبر صحیح است که یکی را از مسلمانان بخیبر بکشتند
رسول صلی الله علیه وسلم اولیاء کشته را گفت پنجاه سوگند بخورید و سوگند ایشانرا
از بهر لوث داد که عداوت میان اهل خیبر و مسلمانان ظاهر بود و بدل غلبه می کردند که
بیرون از ایشان کسی نکشته است و اگر بنده را کشته یابند و لوث باشد خواجه
پنجاه سوگند بخورد و قیمت بستانند و در طرف حکم قسامت ثابت نشود و اگر
دست کسی ببرند و دست بنده بر کسی دعوی کنند قول قول مدعی علیه باشد با سوگند
هر چند آنجا لوث باشد و یک سوگند بیش واجب نیاید بر مدعی علیه بر یک قول و قولی
دیگر هست که سوگند بر دیه موزع کنند در یک دست بیست و پنج سوگند بخورده

باب قتال اهل البغی

قال الله تعالی وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا

اهل اسلام را چاره نیست از آنک ایشانرا امامی باشد که بحقوق شرع قیام کند
از جهاد و اقامت حدود و استیفاء حقوق و مصالح خلق و در هر شهری امینی
نصب کند که بمصالح اهل آن شهر قیام کند و بر خلق واجب باشد طاعت داشتن
امام و نایبان او چون بحق خوانند و بمعروف فرمایند و اگر بمعصیت فرمایند طاعت خدای
نگاه دارند و نشاید بر امام شمشیر بیرون آوردن هر چند ظلم کند از بهر آنک
شمشیر بیرون آوردن با امام فتنه باشد که ضرر آن بهمه اهل اسلام باز گردد
و از بهر آنست که امام بفسق معزول نگردد و قاضی بفسق معزول گردد و در هر
روزگار که امام نباشد واجب باشد بر علما و اهل حل و عقد که امامی نصب کنند
و با او بیعت کنند و اختیار با امامی مردی کنند که با امانت و ورع باشد و شجاع و
عالم و از نسب قریش اگر یافته شود چنانک یاران رسول صلی الله علیه وسلم بعد از او
با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کردند و چون با کسی شایسته بیعت کردند هیچ کس
او را معزول نتواند کرد و چون امام کسی را از پس خویش خلیفه کند چنانک ابوبکر عمر را رضی الله عنهما
خلیفه کرد خلیفهٔ او از پس او امام باشد و در یک روزگار دو خلیفه را نصب
نشاید کردن تا قتال و فتنه نباشد و مرجع اهل اسلام همه یک تن باشد و
و چون امامت بر یکی قرار گرفت پس دیگری را نصب کنند روا نباشد و دوم را بقهر
باز دارند و هر که بر امام بیرون آید عاصی باشد پس اگر جماعتی که ایشانرا قوت و شوکت
باشد بتاویلی بر امام بیرون آیند و امامی دیگر نصب کنند ایشان اهل بغی باشند
امام با ایشان رسول فرستد و سوال کند که بچه ایشانرا حمل می کند بر این خلاف اگر
مظلمتی بود کم کنند از پس ایشان بردارد و اگر شک کنند ایشانرا نصیحت کند و چون عصیان
بر دارند اگر بر آن خلاف اصرار کنند با ایشان قتال کند تا بطاعت باز آیند و اگر
از هر دو طایفه در حال قتال یکی کشته شود بر دست دیگری یا مالی هلاک شود
ضمان واجب نیاید اما بیرون حال قتال اگر یک طایفه از طایفهٔ دیگر کسی را بکشد
قصاص واجب آید و اگر مالی هلاک کند ضمان واجب آید و اگر یکی از اهل بغی در حال
قتال هزیمت شود نشاید از پس او رفتن و اگر مجروح شود چنانک حرب نتواند کرد

یا اسیر شود نشاید او را کشتن و بقول ابو حنیفه رحمه الله روا باشد تا حرب برجای باشد و روا نباشد در حرب بر اهل بغی منجنیق نهادن و آتش و آب بر ایشان نهادن تا غرق شوند زیرا که این معاملت با کافران کنند مگر که ایشان با اهل عدل چنین کنند یا گرد بر گرد اهل عدل در آیند و دفع بدین طریق بینند روا باشد و اگر اهل بغی بر شهری غلبه کنند و زکوة بستانند و حدود بر رانند امام دیگر بار اقامت بکند و حکم قاضی ایشان نافذ باشد و گواهی عدول ایشان مقبول است و اگر جماعتی بقتال بیرون آیند که ازین سه شرط یکی در ایشان نباشد که شوکت ندارند یا امام ندارند یا تاویل ندارند حکم ایشان حکم راه زنان باشد اگر کسی را در جنگ بکشند قصاص واجب آید و هرچه از زکوة بستانند باحق بر رانند محسوب نباشد

باب قتال اهل الرّدّة

قال النبی صلی الله علیه مَنْ بَدَّلَ دِینَهُ فَاقْتُلُوهُ اگر مسلمانی عاقل بالغ از دین اسلام برگردد و مسلمانی برو عرضه کنند اگر در کشتن وی احتیاط باشد او را باسلام باز خوانند اگر باز نیاید در وقت بکشند و فرق نباشد میان مرد و زن و آزاد و بنده و بقول سفیان ثوری و اصحاب رای زن را بردّت نکشند و مرتد چون باسلام باز آید با کافر اصلی مسلمان شود کشتن او روی بیفتد بر هر دین که باشد و اگر جماعتی از اهل ردّه گرد آیند اما با ایشان جنگ کنند و جنگ با ایشان مقدم باشد بر جهاد کافران اصلی چنانک ابو بکر صدیق رضی الله عنه تا از جنگ اهل ردّه فارغ نشد قصد کافران اصلی نکرد و هرچه مسلمانان از مال اهل ردّه در حال قتال هلاک کنند هیچ واجب نیاید و اگر اهل ردّه از آن مسلمانان هلاک کنند قصاص و ضمان مال واجب آید بر قول درست

فصل

هر که خدای عز و جل شریک آرد یا کتابها او را انکار کند یا یک آیت را از قرآن منکر شود یا نبوت یکی را از انبیا انکار آرد یا قیامت و بعث را انکار کند کافر شود و خون او مباح شود و همچنین اگر یک رکن را از ارکان شرع منکر شود یا از محرمات شرع که امت بر آن اجماع دارند چیزی را حلال دارد کافر شود و هر کافری که اقرار آرد در رکنی از ارکان دین اسلام که این رکن مخالف دین او باشد حکم کنند باسلام او بر قبول دیگر ارکانش اکراه کنند و هر کافری که مشرک نباشد چون بگفت که لا اله الا الله حکم کنند

باسلام

باسلام او و بر قبول دیگر ارکان اکراه کنند و اگر از کافرانی باشد که بوحدانیت مقر باشد و لکن رسالت را منکر باشد تا محمد رسول الله نگوید حکم نکنند باسلام او و چون این کلمه بگفت حکم کنند باسلام او و اگر از قومی باشند که گویند محمد مبعوث بود بعرب اسلام او آن باشد که بگوید هو مبعوث الی کافة الخلق و اگر کافر گوید من مومنم یا گوید مسلمانم یا همچون شما ام اسلام نباشد از بهر آنک تواند بود که مومنم بدیگر انبیا و مسلمانم که حکم را گردن نهاده ام و همچون شما ام در بشریت و هر کافر که در اسلام خواهد آمد کلمهٔ توحید و رسالت او را تلقین کنند تا بگوید اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و از هر دینی که بیرون از اسلامست بیزار شود و دوست دارم که بگوید تا اقرار او در بعث و قیامت و هر مسلمان که بطریق استهزا کلمهٔ شهادت گوید یا غسلی یا زنار در بندد یا بتی را سجود کند کافر شود و اگر زنی را مرتد شدن آموزد تا از نکاح شوی بیرون آید کافر شود

کتاب الحدود

قَالَ اللهُ تَعَالَی الزَّانِیَةُ وَالزَّانِی فَاجْلِدُوا کُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ

اگر مردی با زنی زنا کند و محصن باشد او را سنگسار کنند جماعتی گرد او در آیند و سنگ بوی می اندازند تا در آن هلاک شود و مرد را گشاده و زن را تا بسینه در زمین کنند و چون بمرد بشویند و نماز بروی کنند و در گور نهند و محصن آن باشد که چهار صفت درو باشد آزادی و عقل و بلوغ و آنک زن داشته باشد و دخول کرده یا اگر زن باشد شوی داشته و دخول حکم نکاح باشد پس آزادی و عقل و بلوغ باشد بروجه درست تا اگر در حال بندگی و دیوانگی یا کودکی با زن دخول کند پس از آن آزاد شود عاقل و بالغ و محصن نباشد بدان دخول و اگر دخول ملک یمین باشد محصن نشود و اگر ذمّی را این چهار صفت درو باشد و زنا کند سنگسار کنند از بهر آنک رسول علیه السلام زنی و مردی جهود را در زنی سنگسار کرد و بقول ابو حنیفه رحمه الله ذمّی را سنگسار نکنند و اگر زنا کننده محصن نباشد بنگرند اگر نابالغ باشد یا دیوانه حد واجب نیاید و اگر عاقل و بالغ باشد و لکن نکاح ناکرده باشد بنگرند اگر آزاد باشد صد تازیانه بزنند و یک سال بغربت فرستند تا بمسافت قصر و بقول ابو حنیفه بغربت نفرستند

رحمه الله

شرط نیست و اگر بنده باشد پنجاه تازیانه بزنند و شش ماه بغربت فرستند و قول
دیگر هست که بنده را بغربت نفرستند و اگر مردی با زنی زنا کند و از دو یکی محصن باشد
محصن را سنگسار کنند و دیگری را صد تازیانه زنند و اگر کسی زنا کند و حد بروی رانند
چند بار زنا کند هر یک حد کفایت کنند اما اگر مردی عاقل و بالغ زنا کند پیش از آنک
زن کند پس زن کند و با او دخول کند پس دیگر بار زنا کند هر دو حد بروی رانند
اول صد تازیانه بزنند و یک سال بغربت فرمایند پس سنگسار کنند و اگر کسی را سنگسار
واجب شود و سرما سخت باشد یا گرما یا بیمار باشد سنگسار کنند در آن حال اما
اگر حد تازیانه واجب شود بسبب زنا یا خمر خوردن در سرما و گرما و بیماری که امید بهتری دارد
حد نرانند تأخیر کنند تا بوقت اعتدال هوا و زوال بیماری و اگر بیماری باشد که امید
بهی نباشد شاخ درختی که بر آن صد شاخ خرد باشد بروی زنند چنانک الم همه بوی
رسد چنین فرمود رسول صلی الله علیه وسلم در حق مقعدی که زنا کرده بود و اگر عقوبت
حق آدمی باشد در حال سرما و گرما و بیماری استیفا کنند و اگر کسی بر خویشتن یک بار اقرار
کند بزنا یک حد بروی رانند و بقول ابو حنیفه رحمه الله تا چهار بار در چهار مجلس اقرار
نکند حد نرانند و اگر کسی بر خویشتن اقرار کند بزنا یا بخمر خوردن پس از او رجوع
کند گوید بازآمدم از آن گفت یا گوید نکرده ام آن گناه یا گوید دروغ می گفتم حد از وی
بیفتد و اگر بقصاص یا حد قذف اقرار کند پس رجوع کند نیفتد از بهر آنک آن حق
آدمی است در آن مسامحت نرود و اگر بدزدی اقرار کند پس رجوع کند ضمان مال
نیفتد اما دست بریدن بیفتد و اگر مردی لواطت کند با مردی یا با کودکی یا با غلام
خویش یا با زنی بر فاعل کشتن واجب شود بر یک قول و بر قول دیگر حد زنا اگر محصن باشد
سنگسار کنند و اگر نه صد تازیانه بزنند و یکسال بغربت فرستند و اگر بر
فاعل کشتن واجب کنیم مفعول را هم بکشند اگر عاقل و بالغ باشد و اگر بر فاعل
حد زنا واجب کنیم مفعول را صد تازیانه بزنند و یکسال بغربت فرستند و سنگسار
نکنند هر چند محصن باشد از بهر آنک محل لواطت از مفعول محل احصان نیست حد او
حد محصن نباشد و اگر کسی با ستوری گرد آید تعزیر کنند بر ظاهر مذهب و قولی هست
که حد زنا واجب آید و فعل زنا و لواطت و با ستور گرد آمدن بکم از چهار مرد عدل ثابت

نشود

نشود که گویند آلت مرد دیدیم در فرج زن چون میل در سرمه دان و اگر بر فعل زنا
دو تن یا سه تن بیش گواهی ندهند زنا ثابت نشود و حد قذف بر گواهان واجب شود
بر قول درست همچنانک کسی را قذف کند حد واجب آید و اگر چهار مرد گواهی دهند
پس رجوع کنند حد قذف بر ایشان واجب آید و اگر یک تن از ایشان رجوع کند حد قذف
بروی واجب آید نه بر دیگران واجب نیاید و اگر غلامی یا کنیزکی بنده زنا کند یا خمر خورد خواجه را
روا باشد که او را حد بزند بی دستوری امام و بقول ابو حنیفه رحمه الله روا نباشد
با امام بر دارد و ما روا داریم از بهر آنک رسول صلی الله علیه وسلم فرمود **اذا**
زنت امة احدکم فلیجلدها الحد اگر کنیزک
یکی از شما زنا کند حدش بزنند و همچنین اگر بنده کالای از آن کسی بدزدد یا مرتد شود
خواجه را روا باشد که دستش ببرد و در ردت گردنش بزند بر وجه درست تر
و اگر خواجه کافر باشد یا فاسق یا زن باشد امام حد راند **باب**

حد السرقة قال الله تعالی السارق والسارقة وقال النبی صلی الله علیه

فاقطعوا ایدیهما

تقطع الید فی ربع دینار فصاعدا اگر مردی یا زنی عاقل بالغ نصابی از
مال کسی بدزدد که او را در آن مال شبهتی نباشد دست او از گرد دست ببرند فرق
نباشد میان آزاد و بنده و نصاب دانگی و نیم زر باشد خالص یا چیزی که قیمت او آن قدر
باشد و اگر سیم دزدد قیمت کنند بقول ابو حنیفه رحمه الله نصابی ده درم
باشد و در خبر است که رسول صلی الله علیه وسلم گفت دست در چیزهای بکار بیاری
نبرید و فرق نباشد میان آنک طعامی دزدد یا مرغی یا چیزی که مباح بوده است پس
ملک شده است چون هیزم و گیاه و صید و بقول ابو حنیفه رحمه الله در طعامها
پخته و میوه‌های تر و چیزی که اصل او مباح بوده است چون هیزم و گیاه و صید
دست بریدن واجب نشود و اگر مصحفی بدزدد دست ببرند واجب شود و بقول او
نشود و اگر چیزی از آلات ملاهی چون طنبور و مزمار بدزدد دست بریدن واجب
نشود و اگر مالی بردارد که در حرز نباشد یا از کسی چیزی بربایند یا در امانتی
خیانت کند دست بریدن واجب نشود از بهر آنک دزدی نکرده است دزدی آن باشد
که پنهان از خداوند از حرز او مال برگیرد و هر مال که او را در آن شبهت باشد

چنانک یک شریک از مال مشترک چیزی بدزدد یا از غنیمت کرندکان جز از مالی
غنیمت کیرد یا کسی از مال بیت المال چیزی بدزدد یا از غنیمت کرندکان یا بنده مال
خواجه بدزدد یا فرزند مال پدر و مادر بدزدد یا مادر و پدر مال فرزند بدزدند
دست بریدن واجب نشود از بهر انک ایشانرا اندرین مالها شبهت است و اگر
خواجه مال مکاتب بدزدد یا مکاتب مال خواجه بدزدد واجب نشود و اگر زن
و شوی مال یکدیگر بدزدند واجب شود بر ظاهر مذهب و بقول ابو حنیفه رحمه الله واجب
نشود و اگر مال برادر یا عم بدزدد واجب شود و بقول او واجب نباشد و مال باید که از
حرز بیرون ارد تا قطع واجب شود و حرز نباشد میان انک دیوار سوراخ کند یا بدیوار
فرو شود یا قفل باز کند یا در بر کیرد یا چوبی فرو کند و چیزی بر کشد و حرز
هر مالی بر عادت خلق باشد در نکاه داشت مثل ان چنانک حرز زر و سیم و جامه
بنفس صندوق و خزانه باشد اگر از میان سرای و صفه بدزدند قطع واجب نباشد و صفه
حرز فرش و جامه باشد و صحن حرز اوانی و اصطبل حرز دواب و بقول ابو
حنیفه رحمه الله هر جا که حرز یک چیز بود حرز همه چیزها باشد بقول او اصطبل
و کاهدان حرز زر و سیم باشد ۵ و اگر مردی در مسجدی یا در صحرایی بخسبد و کسی
دستار از سر او ببرد یا کفش از پای او بیرون کند یا جامه که بر او خفته باشد از زیر
او بیرون کشد قطع واجب شود از بهر انک کالا از بهر او و بسبب او در حرز است
و اگر جامه در پس نهاده باشد و خفته بود قطع واجب نباید ۵ و اگر بقال در بازار
متاع دکان هم باز نهد و دامی بوی در کشد یا بر در دکان خفته از راست واجب
در نهد و برود و روز باشد و کسی از ان چیزی بدزدد قطع واجب اید و اگر متاع
همچنان برا کنده رها کند گشاده بروز یا بشب در دکان نابسته رها کند
قطع واجب نباید و سرای تنها در بنا یا حرز نباشد و اگر سرایها پیوسته باشد
و کسی عاقل و بالغ انجا خفته باشد و در بسته انجا حرز باشد و اگر در سرای کسی نباشد
و در بسته باشد بروز حرز باشد و بشب حرز نباشد ۵ و اگر اشتران از چراگاه
بدزدند بروز قطع واجب اید چون ایشانرا نکاه بانی باشد که همه را می بیند و اگر بشب
باشد قطع واجب نیاید مکر اشتر بخوابانند و زانو ببندند و بنزدیک ان کسی بخسبد

انگاه

انگاه حرز باشد و اگر اشتر بر قطار باشد و با اشتر نکاه بانی باشد که اگر در
پس باشد می بیند و انک از پس باشد چون باز نکرد همه را می بیند و هر زمانی از پس
می نکرد هر که یکی از انها بدزدد یا متاعی که بر پشت اشتر باشد بدزدد قطع
واجب اید اما هر اشتر که در چشم و دیدار او نباشد در حرز نباشد و لکن اشتران
قطار را کرده می رانند حرز نباشد ۵ و اگر نباش کفن از مرده بیرون کشد و گور
در خانه باشد یا در کورستان بر طرف شهر قطع واجب اید و بقول ابو حنیفه رحمه الله
نیاید و اگر بنده از ان کسی بدزد چنانک در خانه یا بر در خانه خفته باشد بر کیرد
و ببرد قطع واجب اید و اگر بنده بیدار باشد او را بخوانند و ببرند نکر هم اگر بنده طفل باشد
یا عجمی قطع واجب اید و اگر عاقل و با تمیز باشد قطع واجب نیاید و اگر کودکی
ازاد را بدزدد قطع واجب نیاید و اگر دو تن دیوار حرز سوراخ کنند و هر دو در شوند
و هر کس نصابی بیرون اورند یا کالایی که ان هم بر کیرند بیرون ارند که قیمت
ان دو نصاب باشد بر هر دو قطع واجب اید و اگر جمله یک نصاب بیش نباشد قطع
نباید کرد و اگر یکی از ایشان دیوار سوراخ کند و دیگر مال بیرون اورد قطع واجب
نیاید بر هیچکس بر دیوار سوراخ کننده ضمان دیوار اید و بر دیگر ضمان مال و اگر
سرای باجارت یا بعاریت دهد پس خداوند سرای کالاء مستاجر بدزدد
قطع واجب اید فصل رُوِیَ اَنَّ رَجُلًا اَقْطَعَ الْیَدِ
وَالرِّجْلِ نَزَلَ عَلَی اَبِی بَکْرٍ رضی الله عنه فَسَرَقَ حُلِیًّا لِاَسْمَاءَ
بِنْتِ عُمَیْسٍ فَاَمَرَ بِهِ ابُو بَکْرٍ رضی الله عنه فَقُطِعَتْ یَدُهُ الْیُسْرَی ۵
اگر کسی دزدی کند دست راست او بیرون کنند چون دیگر بار دزدی
کند پای چپ او ببرند از پیوند کعب تا کعب چون سه دیگر بار دزدی کند دست چپ او
ببرند چون چهارم بار دزدی کند پای راست او ببرند و اگر پس ازان دزدی کند او
تعزیر کنند و باز دارند تا توبه ظاهر کند ۵ و بقول بعضی از اهل علم چون دست راست
و پای چپ ببرند اگر بعد ازان دزدی کند قطع واجب نکنند و مذهب زهری
و احمد و اصحاب رای اینست ۵ و اگر چند بار دزدی کند پیش از قطع یک دست
بریدن کفایت باشد و هر بار که اندامی ببرند بر روغن جوشنده فرو برند تا سر رکها بسته شود

شده

وخون بازابستند واگر کالا بر دست دزد هلاک شده باشد قطع وضمان کالا هردو واجب
آید وبقول ابوحنیفه رحمه الله چون یکی استیفا کردند دیگر بیفتد وباتفاق اگر
کالا برجای باشد بازستانند ودست ببرند

باب قطاع الطریق

قال الله تعالی انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله ویسعون فی الارض فسادا هرکه براه زدن بیرون شود وکالا بستانند بقدر
دانگی ونیم زر دست راست وپای چپ او ببرند واگر کسی را بکشند کشتن بروی واجب
شود چنانک بعفو ولی نیفتد واگر هم مال بستانند وهم بکشند اورا بکشند وبردار
کنند پس از آنک اورا کشته باشند تا خلق عبرت گیرند پس بیک قول سه روز
بردار رها کنند پس فرود آرند وبشویند وکفن کنند ونماز بروی کنند ودفن
کنند وبیک قول دیگر اول بشویند ونماز بروی کنند وباز بردار کنند ورها کنند
بردار تا بریزد وبپوسد اگر مردمان را از آن رنج باشد فرود آرند وقولی دیگر هست
که زنده بردار کنند وچیزی بروی زنند تا هلاک شود ه واگر کسی براه زدن بیرون
شود ومال نستانند وکسی را نکشند اورا تعزیر کنند وحبس کنند تا توبه او
ظاهر شود وبقول ابوحنیفه رحمه الله اگر یکی از ایشان کسی را بکشد همه را باز کشند
واگر یکی مال بستاند همه را دست وپای ببرند واگر زنان براه زدن بیرون شوند
عقوبت ایشان همچون عقوبت مردان باشد وبقول او بر زنان عقوبت راه
زنان نباشد ه واگر در شهر قومی مکابره بر جماعتی بیرون آیند عقوبت ایشان
همچون عقوبت راه زنان باشد وبقول ابوحنیفه رحمه الله عقوبت راه زنان
نباشد در مکابره شهر واگر در راه زدن مال بستانند یا کسی را بکشند پس توبه کنند
بگیریم اگر پیش از آن توبه کند که سلطان اورا بدست آورد عقوبت راه زنان ازو بیفتد
واگر مال ستده است دست وپای بریدن بیفتد واگر کسی را کشته است واجبی کشتن
بیفتد قصاص وضمان مال بماند ه واگر هردو جمع کرده است بردار کردن وواجبی
کشتن بیفتد واگر پس از آن توبه کند که سلطان اورا بدست آورد هیچ نیفتد همچنین
زنا کننده وخمر خواره ودزد که توبه کنند حد قطع از ایشان بنیفتد والله اعلم

باب حد الخمر

قال الله تعالی انما الخمر والمیسر والانصاب

والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه خمر حرام است باجماع امت
چون از آب انگور باشد یا از خرما تر ناجوشیده وآن نبیذ باشد هرکه اورا حلال دارد
کافر شود وهرکه اندکی ازوی بخورد حد واجب آید بروی ه اما شرابی که او مویز
خشک کنند یا از خرما خشک یا از عسل وفانید وجو وارزن کنند چنانک
بسیاری آن مستی کند اندک او حرام باشد ونبیذ وبخوردن حد واجب آید که رسول ع گوید
صلی الله علیه کل مسکر خمر وکل خمر حرام هرچه مست کننده
است که خمرست ودر خبرست از رسول صلی الله علیه وسلم که ما اسکر
کثیره فقلیله حرام هرچه بسیار آن مست کند اندک او حرام است وبقول ابوحنیفه
رحمة الله علیه آب انگور چندان بجوشند تا بسیارها زاید وآب مویز که اندکی بجوشانند
وآب از جو وارزن کنند واز عسل وفانید اگرچه ناجوشیده باشد حلال است
چندانی که مستی نکند ه وحد خمر خواره چهل تازیانه است وبقول بعضی از اهل علم
هشتاد تازیانه وقول مالک واصحاب رای اینست ه واگر امام کسی را حد زند در زنا
یا در قذف ودر آن هلاک شود هیچ واجب نشود واگر در خمر خوردن چهل تازیانه
بزنند وهلاک شود بیک قول هیچ نباید همچون حد زنا وبقول دیگر دیت واجب آید
بر عاقله امام وقولی دیگر هست که در بیت المال آید از بهر آنک حد خمر تازیانه
اجتهادی است که در عهد رسول صلی الله علیه وسلم بدست ونعلین واطراف جامه
زده اند پس در عهد ابوبکر صدیق رضی الله عنه کسانی که بدان زخم حاضر بودند
اندازه پدید کردند چهل تازیانه وهمچنین اگر کسی تعزیر کند در حق خدای تعالی
یا در حق آدمی ودر آن هلاک شود دیت بر عاقله امام واجب آید بیک قول وبقولی
دیگر در بیت المال از بهر آنک حد دیت را اندازه نیست وشوی را روا باشد که زن را بر
نشوز بزند ومعلم کودک را هم ودر زخم از عادت بیرون نشود وافراط نکند
اگر در آن هلاک شود قصاص نباید ودیت بر عاقله واجب شود واگر کسی را خوره در
اندام افتد یا چیزی از اندام بازانکه ببریدن حاجت آید روا باشد که ببرد از بهر
مصلحت اگر کسی دیگر بی دستوری ببرد ودر آن هلاک شود هیچ واجب نباید بر ببرنده

واکر بی دستوری پدر قصاص واجب آید و ختنه کردن مرد و زن را واجب اند و بقول
ابوحنیفه رحمه الله سنت است پس اکر مرد یا زن عاقل باشد و بالغ و خویشتن را ختنه کند
و اکر نکند امام او را ختنه کند و اکر در آن بمیرد هیچ نباشد و امام چون کسی را حد
خواهد زد چوبی میانه بزند درشت نباید که اندام ریش کند و نرم نباید که درد
نکند و بر یک موضع نزند پراکنده باید زد بر مواضعی که بیم هلاک نباشد غیر سر و
و فرج و روی و بر سر زدن روا باشد و زخمی میانه زنده و اکر کسی را زخم تعزیر کنند
به درجه حد نرساند و در خبر است که زیاده از دوازده تازیانه نزنند مکر در حدی از حدود خدای تعالی

کتاب السیر

قال الله تعالى وجاهدوا باموالکم وانفسکم

بسم الله الرحمن الرحیم

جهاد با کافران فریضه است در جمله پس در یک حال فرض عین شود و در یک حال فرض
کفایت فرض کفایت آن وقت باشد که کافران در دار اسلام ایند بقهر و در شهری از
شهرهای مسلمانان یا بر در شهر فرود ایند واجب باشد بر اهل آن شهر از مرد از هر که
عاقل و بالغ است و توانکر و درویش و آزاد و بنده که با ایشان جهاد کنند و بنده را بی دستوری
خواجه حاجت نباشد اما بزن و فرزند حاجت نباشد و بر دیوانه جهاد نیست اکر زن
و فرزند بدایع نتوانند یاری دهند نیکو باشد و بر نابینا و بیمار و زمن جهاد نیست
و هر که در شهر نباشد و لکن مسافت نزدیک باشد بر وی این جهاد
فریضه باشد و هر که دور باشد بر وی او فرض بر کفایت باشد اکر نزدیکان کفایت نباشد
بر دوران فریضه باشد معونت کردن ایشان بتن و مال و نوعی دیکر آن فرض کفایت
است که کافران در شهرها خویش باشند بر امام واجب باشد هر سالی غزو کردن یا
لشکری فرستادن تا جهاد معطل نباشد و دشمن را طمع در دار اسلام نیفتد و این
نوع آن جهاد فرض کفایت است بر بنده و بر آزاد درویش که آلت جهاد
ندارد واجب نباشد همچنانک بر زنان و کودکان و عاجزان نباشد و هر کاه جمعی که بر ایشان
کفایت باشد بیرون شدند جهاد در حق دیکران تطوع باشد و بر کسی که او مادر دارد بی
دستوری خداوند او مادر بغزو نرود و اکر مادر و پدر دارد بی دستوری ایشان نشود
اکر مادر و پدر مسلمان باشند و اکر کافر باشند بدستوری ایشان حاجت نبود و اکر بی

دستوری مادر و پدر و امام خواه بیرون شود باز کردد پیش از آنک با دشمن روباروی
شود پس از آنک بحرب جای حاضر شد نشاید باز کشتن از بهر آنک اندر حال جهاد
فرض شد و نشاید بی علما نرا مزد ستدن تا جهاد کنند و بر کرا در فرض مزد نشاید
ستدن و اکر امام جماعتی را از اهل ذمت مزد ستاند بر قتال کافران روا باشد و
مزد از بیت المال دهند و چون امام جماعتی بغزو فرستد تا با خویشتن مزد ایشان را
صبر فرماید بر قتال و با مانت نکاه داشتن غنیمت و بحسن صحبت با همدیکر و هر کی
لشکر فرستد یکی را بر ایشان امیر کند که بکار حرب دانا باشد و او را بعدل فرماید
و لشکر را بفرماید تا طاعت او دارند در معروف و لیکن اکر لشکر را بی دل کند و خبرهای
دروغ افکند او را باز دارد از بیرون شدن و اکر حاضر شود او را در غنیمت نصیب
نباشد و در جهاد ابتدا از آن کافران کنند که بدار اسلام نزدیکتر باشند مکر
آنک ایشان باحوال اسلام داناتر باشند و مونت در جهاد با ایشان کمتر باشد و اکر
خوف از دورتر بیشتر باشد بدوران ابتدا کنند چنانک رسول علیه السلام با جهودان مدینه
عقد صلح کرد و بغزو روم شد و چون لشکر اسلام با لشکر کفر برابر شدند
ایشان را باسلام دعوت کنند پس اکر در مقابله هر یکی از مسلمانان دو کافر بیش نباشد شد
مسلمانان را پشت بر کردانیدن و هزیمت اکر هزیمت شوند از کبایر باشد مکر
بنیت آنک پشت بر ایشان آرد تا کمین سازد یا بنا با قومی را از مسلمانان مدد خواهد
آنکاه روا باشد و اکر در مقابله هر مسلمانی کافری بیش باشند اکر پشت
بر کردانند عاصی نباشند و اولیتر آنک صبر کنند که خدای عز و جل میفرماید
کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله والله مع الصابرین
و اکر یکی را از مسلمانان پدر کافر باشد یا برادر یا یکی از محارم و در لشکر کفر باشد
قصد کشتن او نکند که رسول صلی الله علیه و سلم ابوبکر را رضی الله عنه باز داشت
از کشتن پسر خویش عبد الرحمن و ابوحذیفه را روز بدر باز داشت از کشتن پدر
خویش عتبه و نشاید کودکان و زنان را از اهل حرب کشتن و در کشتن پیران که
از حرب باز مانده باشند و مزدوران کار و اهل صومعه دو قولست اما پیری
که مدبر و کار حرب کند روا نباشد کشتن او اما روا باشد بر اهل حرب [illegible] کردن

وستور و اشتران ایشان را خس و اب برشان نهاذن تا غرق شوند هرچند زنان
و کوذکان ایشان نیز هلاک شوند که رسول صلی الله علیه وسلم غارت
کرد بنو المصطلق را شبیخون کردن و اتش کردن دستوری داذ و بر اهل طایف
منجنیق ساخت و روا باشد خانه اهل حرب را ویران کردن و درختان ایشان ببریدن
و سوختن و اگر یکی از ستوران را اسب بقتال بیرون اید و بروی ظفر نیابند اسب را هلاک
نه کنند و روا باشد اسب را نخست هلاک کردن و اگر زنان اهل حرب را با کوذکان
مسلمانان اسیر کنند در حال که بنده شوند نشاید کشتن ایشان را و همچنین بندگان
ایشان اما مردان عاقل بالغ که اسیر شوند امام اگر خواهد همه را بکشد و اگر
خواهد بنده کند و اگر منت بر نهد و ازاد کند رها کند شاید و اگر خواهد مال
بستاند و رها کند و اگر اسیر مسلمانان که در دست ایشان باشند فدا کند روا باشد
که جمله را حبس کنند تا رای او بر چیزی قرار گیرد و بر قول ابو حنیفه رحمه الله منت
بر نهاذن و فدا ستدن روا نباشد و اگر یکی از اهل حرب مسلمان شود پس از انک
اسیر شود هر مالی که او را باشد در دار حرب و دار اسلام از منقول و عقار و فرزند
نا رسیده او همه در حصن شوند نشاید غنیمت کردن ایشان و اگر مال اهل حرب
مسلمانان غنیمت کنند پس خداوند مسلمان شود واجب نشاید مال بذو باز داذن
از بهر انک مال غازیان را شده است و اگر کافران مال اهل اسلام بغارت برند ملک
ایشان نشود تا اگر انکس که در دست او باشد هلاک شود مال بخداوند باز باید داذ
و اگر در غنیمت مسلمانان افتد باز باید داذ و بقول اصحاب رای ملک ایشان شود واجب
نباید باز داذن و اگر در غنیمت افتد پیش از قسمت خداوند اولیتر و پس از قسمت اگر
خواهد قیمت بدهند و باز ستاند و مذهب مالک و سفین ثوری اینست و اگر کافری
از اهل حرب زن دارد از دو یکی را مسلمانان برده کند یا هر دو را بهم برده کنند
نکاح برخیزد میان ایشان و بقول اصحاب رای اگر هر دو را بهم برده کنند نکاح
برنخیزد

فصل

روی عن رسول الله صلی الله علیه وسلم
انه قال المسلمون ید علی من سواهم یسعی بذمتهم ادناهم
اگر یکی از مسلمانان ازاد یا بنده یا مرد یا زن کافری را از اهل حرب امانی دهد

مسلمان ع

درست باشد نشاید هیچکس را از مسلمانان ان کافر را کشتن یا برده کردن و چون
کافری را امان داذند روا نباشد از امان باز گشتن بی عذری اما اگر این کافر
امان باز دهند امان برخیزد و یکی را از احاد مردمان روا نباشد که اهل ناحیتی را یا اهل
حصنی را امان دهند این امان امام را روا باشد یا والی ناحیت را و مرد شجاع را روا باشد
که در حرب مبارزت بیرون شود با کافران و دستوری حاجت نباشد از امام و اگر
مسلمانی با کافری بمبارزت بیرون شود و شرط کنند که کسی دیگر بیاری داذن ایشان
بیرون نشود شرط وفا باید کردن

فصل فی الغنیمة

قال الله تعالی واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول الایة
هر مال که مسلمانان بحرب از کافران بستانند غنیمت باشد و انچه بی حرب از مال
ایشان بمسلمانان افتد چون مال صلح و جزیت و خراج زمینها ایشان یا یکی از اهل
ذمت بمیرد و او را وارث نباشد و مال مرتد که بمیرد این جمله فی باشد و حکم مال فی
ان باشد که پنج یک از وی جدا کنند پنج گروه را یک سهم در حال حیوة رسول صلی الله علیه وسلم
او را بوذ و از پس او مصالح مسلمانان را باشد و یک سهم خویشان رسول را صلی الله علیه وسلم
از بنی هاشم و بنی مطلب نزدیک و دور ایشان و درویش و توانگر یکسان باشند و لکن
مرد را دو چندان دهند که زن را و سیم سهم یتیمان را و یتیم کوذکی نابالغ باشد که او را پدر
و جد نباشد و چهارم سهم مسکینان را و پنجم ابناء سبیل را و باقی مال فی بیرون از پنج یک
کسانی را باشد که نام ایشان امام در دیوان غزو نبشته باشد هر وقت که امام خواهد
که ایشان را بغزو فرستند هر سال بوقتی معلوم نفقه ایشان و عیال ایشان و کسی که در نفقه
ایشان باشد و مونتی که ایشان را افتد بدهند از ان مال اما مال غنیمت پنج یک ازین
پنج گروه را باشد که در مال فی گفتیم و باقی غازیان را باشد که غنیمت بهمت ایشان حاصل
شده است اگر امام در دار حرب شود و لشکر پراکنده از جوانب بعضی از ایشان غنیمت ارند
همه لشکر که با امام باشند در ان غنیمت شریک باشند و اگر امام در دار اسلام باشد
و امیری را بفرستند با لشکری هر غنیمتی که ارد او را و لشکر او را باشد پس از خمس و امام را
و کسانی که با امام باشند نصیب نباشد و لشکر اسلام اگر دو امیر را بدو ناحیت
فرستند یکی از ایشان در غنیمت دیگر شریک نباشد و لشکر اسلام چون کافران را هزیمت کردند

مدد زادگان

وغنیمت بدست آوردند ملک ایشان بر غنیمت ثابت شد روا باشد امام را قسمت کردن
از غنیمت در دار حرب و اگر مسلمانان آمد دیگر رسند پس از آنکه حرب گذشته باشد
وغنیمت بدست مسلمانان افتاده از غنیمت نصیب نباشد و روا نباشد هیچ کس را
از غازیان که چیزی از غنیمت بردارد پیش از قسمت مگر طعام و علف اسب که روا باشد
در دار حرب طعام و علف اسب بقدر کفایت برداشتن و چون بدار اسلام رسند
بموضعی که طعام و علف یافته می شود پس از آن نشاید از غنیمت برگرفتن و اگر در حال
کارزار مردی مسلمان کافری را بکشد که آن کافر کارزار می کند سلب آن کافر
آن مسلمان کشنده را باشد هرچند امام این ندا نکرده باشد و بقول مالک و اصحاب رای
اگر امام نگفته باشد که هر که کافری را بکشد سلب او راست سلب کشنده را باشد
و سلب جامه باشد که در تن آن کافر باشد و جوشن و خود و زره که پوشیده دارد و هر
سلیحی که با او باشد و اسبی که بر آن قتال می کند اما عیبه جامه و اسب جنیبت
او را نباشد و در همیان یا نفقه اختلاف کرده اند اما اگر کافری را بکشد که او قتال
نمی کند یا بطعام خوردن مشغول باشد سلب او را نباشد و چون امام غنیمت قسمت
خواهد کرد سلب از سر کشنده را دهند و در سلب پنج یک واجب نشود بر قول درستر
و بر قول بیشتر اهل علم و پس از سلب پنج یک واجب مستحقان جدا کند پس غازیان را که
بحرب حاضر باشند عدد ایشان معلوم باشد کند هر که از ایشان مرد باشد عاقل و
بالغ و آزاد و مسلمان او را سهم دهند پیاده را یک سهم و سوار را سه سهم بر قول بیشتر
اهل علم و بقول ابو حنیفه رحمه الله علیه سوار را دو سهم دهند و اگر کودکی یا زنی
یا بنده بحرب حاضر آید او را رضخ دهند و رضخ کمتر از سهم باشد و ستور را بیرون از اسب
سهم ندهند اما سبب پیل و اشتر و استر و خر رضخ دهند و رضخ پیل زیادت
از استر و خر دهند و اگر یکی از اهل ذمت بحرب حاضر آید بدستوری امام اگر امام او را
مزدی پدید کرده است او را مزد پس نباید و اگر نکرده است او را رضخ دهند و اگر امام یکی را
که از او قوت زیادت باشد در حرب او را چیزی زیادت دهد یا جماعتی بحصار فرستد
تا بگشایند یا شبیخون کنند ایشان را چیزی زیادت دهد چنانکه صواب بیند روا باشد

باب الجزیه

قال الله تعالی

قاتلوا

فَقَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ الی قوله حَتَّىٰ يُعْطُوا
الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ جهودان و ترسایان و گبران را در دار
اسلام قرار دهند چون گزیت دربذیرند فرق نباشد میان عربی و عجمی اما
بت پرست عجمی را بگزیت قرار دهند و گزیت کم از دیناری زر خالص از هر سری
هر سالی روا نباشد و اگر از درویش و توانگر یکسان ستانند روا باشد و اگر زیادت
از دیناری شرط کنند روا باشد و گزیت بر مرد عاقل بالغ واجب آید بر زنان گزیت نیست
و نشاید از مال دیوانه و کودک ستدن و اگر با درویش عقد ذمت بندد چون سال
بگذرد و او را چیزی نباشد گزیت او وام باشد در گردن او چون بیابد بدهد و اگر
ذمی پس از آن که سال تمام شود بمیرد از ترکه او بستانند و اگر مسلمان شود پس از سال
گزیت گذشته بر وی واجب بود و بقول جماعتی از اهل علم بیفتد و مذهب
اصحاب رای اینست و اگر امام با اهل شهری عقد ذمت بندد و شرط کند بر ایشان که
هر که از غازیان و غیر ایشان از اهل اسلام بدیشان گذر کند او را مهمان دارند روا باشد
و آن مهمانی بیرون از گزیت باید و عدد مهمان پدید کند که هر سال چند سوار و چند پیاده
را مهمان دارند و بیان کند که توانگر چند مهمان دارد و هر که بیشتر دارد
بر وی بیشتر شرط کند و قدر طعام و نا خورش و علف اسب پدید کند و میان توانگر و درویش
در جنس طعام تفاوت ننهد در قدر تفاوت نهد و منزل مهمان پدید کند و عقد ذمت
از امام درست آید یا از والی ولایت و در عقد شرط کند که هر کسی را هر سال چند دهد و شرط
کند که حکم اسلام بر ایشان روان باشد اگر از دو شرط یکی بگذارد عقد ذمت درست
نیاید و اگر شرط کند پس یکی از ایشان از شرط باز ایستد عقد او برخیزد و چون عقد ذمت
بسته شد شرط است که اهل ذمت را آن نگاه باید داشت یعنی اینست که اگر نگاه
ندارد عقد برخیزد نشاید که با اهل اسلام بقتال بیرون آیند اگر قتال کنند عهد برخیزد
و اگر یکی از ایشان زنی مسلمان را نکاح کند یا با او زنا کند یا مسلمانی را بکفر خواند
یا جاسوس اهل حرب را ماوی دهد یا ایشان را از اهل اسلام خبر دهد یا رسول را
علیه الصلوة والسلام ناسزا گوید یا در دین اسلام طعن زند یا راه زدن بیرون شود عقد
برخیزد پس هرچه از این افعال آید و واجب کند که حد بر وی برانند و اگر حد واجب نکند تعزیر

کند

واگر رسول را علیه الصلوة والسلم ناسزا گویند بکشند ونشاید که شعار دین خویش را
در دار اسلام اشکارا کنند ناقوس زدن وتوریت وانجیل اشکارا خواندن چنانک
مسلمانان بشنوند وبیع خمر وخوک ظاهر کردن وخوک را در دار اسلام آوردن
اگر ازینها چیزی ظاهر کنند تعزیر باید کردن ونقض عهد نباشد وباید که ایشانرا
غیار بر بندند تا از مسلمانان پدید باشند ترسا را عسلی کبود بر قفا بندند [دوزند] و
جهود را زرد وکبرانرا کلاهی با علامتها سیاه بر سر نهند وزنار بیرون جامها بر بندند
ودر دار اسلام بر اسبها نشینند بر خر نشینند یا بر استر نه زین ورکاب چوبین
سازند وزنان ایشان چادر بیرونی زنار فرو کنند وهر دو موزه یک رنگ نباید وبا
زنان مسلمانان در گرمابه نشوند واگر مردان ایشان بگرمابه در شوند جلاجل بر خود
بر بندند تا پدید باشند از اهل اسلام ونشاید ابتدا ایشانرا سلام کردن واگر
ایشان سلام کنند نشاید جواب دادن ٥ واگر یکی از ایشان در راه پیش آید راه بروی تنگ
کنند تا آنک پیش او الم رسانند ونشاید ایشانرا کلیسیا وکنشت نو در شهر مسلمانان
ساختن ٥ ودیوار خانه از دیوار مسلمانان کوتاه تر کنند اگر نکنند تعزیر کنند
وبنا باز کنند واگر شهری از شهرها کافران مسلمانان بقهر بگیرند هر کلیسیا وکنشت
که در انجا باشد خراب کنند واگر شهر بصلح گشاده شود بدان شرط که شهر وزمین
ایشانرا باشد وگزیت دهند اگر دران شهر کلیسیا وکنشت کنند وبنا بلند کنند
وشعار دین [خود] ظاهر کنند ایشانرا تعرض نکنند اما جاسوس را ماوی ندهند ٥ واگر
صلح بران جمله باشد که زمین مسلمانانرا باشد هر کلیسیا وکنشت بنا بلند که در انجا باشد
باز نکنند اما نو ساختن روا ندارند ونشاید هیچ کافر را دستوری دادن تا در حرم مکه اید
واگر رسولی از دار حرب بیاید وامام در حرم باشد امام بیرون شود یا کسی را بیرون فرستد
از حرم تا رسالت بشنود واگر در حجاز اید بامان روا باشد ولکن بیش از سه روز مقام نکند
ونشاید عقد ذمت بستن با ایشان تا اندر حجاز مقام کنند اما در دیگر شهرها اسلام
روا باشد وروا باشد کافر را امان دادن تا در دار اسلام اندک چیزی بدهد چهار ماه
وعقد صلح کردن با قتال نکند با ایشان این قدر روا باشد وزیادت ازین روا نباشد مگر که گزیت
در پذیرند واگر میان یکی از اهل اسلام ویکی از اهل ذمت خصومتی باشد بحاکم مسلمانان روا

باشد

باشد وواجب باشد میان ایشان حکم کردن واگر میان دو ذمی باشد قول درست همین است که
واجب باشد میان ایشان حکم کردن واگر یکی از ایشان زنا کند حد زنا بروی برانند بقهر وهر عقد
که خود کرده باشد پس مسلمان شوند در حال کفر بحاکم اهل اسلام گویند گذشته را تعرض نکنند
واگر خلل باقی باشد رد کنند اگر خمر فروخته باشد یا خوک پس مسلمان شوند یا بحاکم ایند پس
از انک بها قبض کرده باشند رد نکنند ٥ واگر پیش از قبض باشد رد کنند واگر هم جنس درمی
بدو درم فروخته باشد وقبض کرده رد نکنند واگر پیش از قبض باشد رد کنند واگر
زنی را بزنی کرده باشد بخمر یا بخوک پس مسلمان شوند یا بحاکم ایند اگر زن انرا قبض کرده [باشد]
چیزی دیگر واجب نکند واگر پیش از قبض باشد ان مسمی رد کنند ومهر المثل واجب کند بر مرد
ومعاملت مسلمانان با کافران درست باشد هم بران وجه که مسلمانان با یکدیگر کنند اما اگر
مسلمانی در دار حرب با اهل حرب معاملتی کند که در اسلام روا نباشد چنانک درمی بدو درم بفروشد
روا نباشد وبقول ابو حنیفه رحمه الله علیه روا باشد

کتاب الصید

قال الله تعالی واذا حللتم فاصطادوا صید کردن حلال است
چون مرد محرم نباشد ودر حرم نباشد وهر جانور که کشتار ان حلال است چون بگیرد اگر در
بسمل کردن ان قادر باشد ان قادر نباشد مگر انک حلق ان ببرد بتیغ کیا باشد یا با کنده یا
باهنی یا چوبی که ببرد مگر استخوان که اگر بدان بسمل کند حلال نباشد گذرگاه با حلقوم
ومری بریده نشود حلال نباشد مری طعام است از حلق وحلقوم گذرگاه نفس است
وسنت درست است که نحر کنند ونحر ان باشد که بابان گردن ببرد ودر گاو وگوسفند
ذبح کنند وذبح ان باشد که سر گردن ببرد واگر گاو وگوسفند را نحر کند واشتر را ذبح کند [نحر]
روا باشد وحلال بود ومستحب انست که جانور را چون حلق ببرد سر یکبار جدا نکند
بگذارد تا جان ازوی جدا شود پس سر تمام ببرد پس پوست بیرون کند وسنت انست که
جانور را روی بقبله ارد وگوسفند را دو دست ویک پای ببندد دو پای راست گشاده بگذارد
واشتر را یک زانو ببندد وایستاده بر سه پای بسمل کند واگر بر پای نتواند خفته بسمل کند
وچون بسمل کند نام خدای تعالی را یاد کند وبگوید

فصل

اگر فراموش کند حلال باشد واگر بعمد ابگذارد علما درین مختلف اند گروهی گویند حلال
نباشد ومذهب سفین ثوری واصحاب رای اینست وگروهی گویند حلال باشد ومذهب مالک وشافعی

واحمد رضی الله عنهم اینست وگروهی گویند حلال باشد ومراد ازین که خدای عز وجل میگوید
وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ اینست که بنام بت بسمل میکردند دلیل برین که میگوید
وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ ومراد از فسق اینست که بجز خدای عز وجل کسی را نام برد چنانکه حق تعالی میگوید
أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ پس اگر فراموش کند حلال باشد و فراموشکار را ذکر نباشد
وکشتار کودک که تمیز دارد وکشتار زنی وزن حایض حلال باشد وکشتار گبر
وبت پرست حلال نباشد اما هر جانور که برو قادر نباشد چون صید در بیابان ومرغ در هوا
اگر تیری یا سلاحی تیز در وی اندازد که او را جراحت کند و در آن هلاک شود حلال باشد
بر هر اندامی که آید وهمچنین اگر سگی یا یوزی یا بازی یا جانوری که شکار کند
وآموخته باشد بر صید اغالد تا صید بگیرد وجراحت کند و بدان هلاک شود حلال باشد
وهمچنین اگر اشتری یا گاوی سرنگون در چاهی افتد که بمنحر او نرسد چیزی تیز بروی زند وبکشد
یا بگریزد و در نیابند و تیری در وی اندازد یا سگی بر وا اغالد تا جراحت کند حلال باشد وچون تیری
اندازد وسگ بر وی اغالد **بسم الله** بگوید واگر تیر نه پیکان باشد وسر او تیز نباشد
و بصید اندازد وصید را هلاک کند یا در تیر پیکان باشد وسر تیر بوی نرسد وهلاک شود
حلال نباشد واگر سگی یا جانوری بر صید اغالد وصید را جراحت کند بدندان یا چنگال بکشد
حلال باشد ه واگر جراحت نکند وخویشتن بر وی افکند و بگرانی او هلاک شود حلال باشد
یا نه اندرین دو قول است واگر جانوری نا آموخته را بر صید اغالند وصید را بکشد حلال نباشد
وآموختن جانور آن باشد که مدتی او را تعلیم کنند تا چنان شود که سه صفت در وی حاصل
شود یکی آنکه اگر بر صید اغالد باغالش او بیرون شود و دیگر آنکه اگر باز خوانند باز آید وسوم
آنکه اگر صید بگیرد نگاه دارد ونخورد تا صیاد بوی رسد وچون چند بار برین صفت
صید کند چنانکه بر دل غلبه کند که آموخته شد پس از آن کشته او حلال باشد هرگاه
که باغالش خداوند بیرون شود واگر خود صید کند بی اغالش خداوند حلال نباشد ه واگر
پس از آنکه آموخته شده باشد یکبار اتفاق افتد که صیدی بگیرد با اغالش خداوند وبخورد
در حلالی آن صید دو قول است بر یک قول درست حرام باشد و قول سفین ثوری وعبد الله مبارک
واصحاب رای وبیشتر اهل علم اینست ه و هر که کشتار او حلال نیست اگر تیری بصید اندازد
یا سگ بر اغالد وصید کشته شود حلال نباشد ه واگر مسلمانی وگبری هم تیر اندازند بصید

یا سگی بر اغالند وصید را بکشد حلال نباشد واگر تیر بصید اندازد وصید را ابد نیم
کند یا اندامی از وجدا کند و در حال بمیرد حلال باشد آن اندام وجمله او وبقول
ابو حنیفه رحمه الله آن اندام حلال نباشد ه واگر صید را زنده دریابد پس از آنکه اندام
جدا کرده باشد بسمل کند صید حلال باشد واندام جدا کرده حرام باشد باتفاق واگر
تیری بصیدی اندازد در هوا وتیر وبرا جراحت کند وبزمین افتد وبمیرد حلال باشد هرچند
نه از افتادن مرد یا از زخم تیر اما اگر از هوا در آب افتد یا بر طرف بام افتد یا بر سر درختی
پس از آنجا در افتد حلال نباشد ه واگر تیر حلق او رسیده باشد وحلق بریده بهر
صفت که باشد حلال باشد واگر تیر بصید اندازد وجراحت کند وصید غایب شود پس
او را کشته بیابند بنگریم اگر تیر بمحل قطع رسیده باشد و بریده یا شکم دریده باشد چنانکه
پیش از بسمل کردن باشد او را اثر نباشد حلال باشد واگر جراحتی باشد که حیوة
بران ممکن باشد بنگریم اگر صید را در آب افتاده یابد و بروی جراحتی یابد بیرون جراحت
او حلال نباشد واگر بیرون از جراحت او جراحتی نباشد حلال باشد بقول درست
واگر تیر بصید اندازد وجراحت کند پس خداوند بصید رسد وزنده باشد بسمل
نکند تا بمیرد بنگریم اگر حیوة در وی پیش از حیوة بسمل کرده مانده باشد حلال باشد
واگر بدان حال رسیده باشد حلال نباشد تا حلق ببرد اگر بحلق بریدن مشغول شود پس از آنکه
بمیرد حلال باشد اما اگر تقصیر کند تا آلت ببریدن نیارد بطلب آن مشغول شود
تا کارد در میان سخت شود وبر نتواند کشید وصید بمیرد حلال نباشد ه واگر دو صیدی
را جراحت کند پس کسی آن صید را حلق ببرد بنگریم اگر بجراحت دو در آن صید چندانی
حیوة پیش مانده باشد که کشتنی را بسمل کنند حلال نباشد واگر پس مانده باشد
حلال باشد ه واگر تیری بگزاف بیندازد نه از بهر صید وتیر بر صید آید حلال نباشد واگر
تیر بنشانه می اندازد و بر صیدی آید حلال نباشد واگر جماعتی آهو باشند یا مرغ
وتیر بر ایشان اندازد ویکی را معین نکند و بر یکی آید حلال باشد وهمچنین اگر یکی را معین
کند و بر دیگری آید حلال باشد واگر بر معین اندازد و از وی بگذرد و بر دیگری آید هر دو
حلال باشد

فصل

قال الله تعالی **أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ**
ماهی وملخ مردار آن حلال است وروا نباشد صیاد آنکه در آب بمیرد یا در خشک وهر جانوری

وهر جانوری که زندگانی او در آب باشد و بر خشک آید و بمیرد مردار آن حلال باشد بظاهر
مذهب همچون ماهی و بقول ابوحنیفه رحمه الله حلال نباشد مگر ماهی اما هر جانور که
در آب و خشک هر دو باشد چون نهنگ و ضفدع هیچ وجه حلال نباشد

باب الاضحیة

روی عن عایشة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما عمل آدمی من عمل یوم النحر احب
الی الله تعالی من اهراق دم گفت آدمی هیچ کار نکند بروز نحر خدای دوستر از
بخون ریختن یعنی قربان کردن و قربان کردن سنت است و بقول ابوحنیفه رحمه الله واجب است
بر هر که مقیم است و نصاب نفقه دارد قربان از اشتر و گاو و گوسفند باید کرد اشتر
کم از پنج ساله نشاید و گاو و بز دو ساله کم نشاید و گوسفند یکساله روا باشد و ماده
و نر روا باشد و گروهی از اهل علم گوسفند کم از دو ساله روا ندارند همچون بز و اگر هفت
تن در یک اشتر یا در یک گاو شریک شوند روا باشد و یک گوسفند از یک تن بیش روا نباشد
و جهد کند تا خوبتر و بزرگتر اختیار کند که در قیامت بر صراط مرکب خواهد بود و معیوب
روا نباشد چون بیمار و دیوانه و یک چشم و لاغر که در استخوان او مغز نمانده باشد و لنگ
دگر کسی و گوش بریده اگرچه اندک باشد و دنب بریده روا نباشد و گوش شکافته روا
باشد بر وجه درست تر و بی سرو و سرو شکسته روا باشد و خصی و خایه کوفته روا باشد
و بقول ابوحنیفه رحمه الله علیه اگر گوش کم از یک نیمه بریده دارد روا باشد و وقت قربان کردن
وقت باشد که روز عید اضحی در آید و آفتاب یک نیزه بالا بر آید و پس از آن بقدر دو رکعت نماز
سبک و دو خطبه بگذرد و اگر کسی پیش از آن قربان کند محسوب نباشد و بقول ابوحنیفه
رحمه الله بروستا روا باشد پس از صبح قربان کردن و از پس عید سه روز قربان روا باشد تا آخر
روز ایام التشریق که آفتاب فرو شود و بقول ابوحنیفه رحمه الله روز سوم ایام تشریق
روا نباشد و هر که قربان خواهد کرد سنت است که چون ماه ذوالحجه درآید موی و ناخن
باز نکند تا قربانی بکند و سنت است که بدست خویش قربان کند و اگر زنی باشد یا ضعیفی
که بدست خویش نتواند کرد مسلمانان تفویض کند و او آنجا باشد و نیت کند و اگر غایب
باشد روا باشد که از گوشت قربانی خویش بخورد و جهد کند تا دو بهره بدهد و اگر
بیشتر بدهد روا باشد و بدرویش و توانگر روا باشد دادن و قربان بدرویش او لیتر و روا نباشد

هیچ چیز از وی فروختن و دست مزد قصاب از پوست یا گوشت او دادن و اگر پوست و پشم در خانه
بکار دارد روا باشد

فصل فی الولیمة

روی ان النبی صلی الله علیه
وسلم قال لعبد الرحمن بن عوف وقد تزوج بارک الله لک اولم ولو بشاة
هر کرا شادی نو شود چنانک نکاح نو سازد یا فرزندی در وجود آید یا فرزند را سنت کند
یا ختان یا از سفری باز آید یا غازی بیاید یا بنای نو کند دوست داریم که دعوتی نو کند
و جماعتی را طعام دهد و ولیمه نکاح از همه دعوتها موکدتر سنت
رسول صلی الله علیه وسلم در حضر و در سفر ولیمه نکاح دست باز نداشتی و عبد الرحمن
بن عوف را گفت ولیمه بده و اگر همه یک گوسفند باشد و آمده است که رسول
صلی الله علیه وسلم در ولیمه صفیه بست و خرما داد یاران را در سفر و کراهیت است
در دعوت توانگران را مخصوص کردن از بهر توانگری و اگر کسی را بولیمه نکاح خوانند
و در آن دعوت فسادی و منکری نباشد و اورا از بهر حشمت و توانگری نمی خوانند
و بطمع که بجاه و مال او دارد نمی خواند و خواننده مسلمان باشد و از کسب حرام
خویش نگاه دارد اجابت باید کرد چون او را عذری نباشد هر چند روزه دار بود
اگر اجابت نکند عاصی باشد بحکم خبر رسول صلی الله علیه وسلم که گفت ومن
لم یأت الدعوة فقد عصی الله ورسوله و گفته اند دلیل تاکید است اگر
اجابت نکند عاصی نباشد و اگر در آن دعوت فسادی باشد از خمر خوردن یا
مزامیر بنگریم اگر بحرمت آمدن او دست از آن فساد باز دارند یا نهی کنند باز باشند
اجابت باید کرد و اگر باز نباشند نشاید اجابت کردن و همچنین اگر در جایها
نشست ایشان پردها باصورت باشد و تخته یا دیوار منقش باشد بصورتها جانوران
نشاید اجابت کردن و در آنجا نشستن اما اگر صورت بر بساطی باشد که در زیر پای باشد
افکنده روا باشد اجابت کردن و اگر پرده و دیوار بنقش درختان باشد روا باشد و چون بدعوت
حاضر شد اگر روزه دار نباشد دوست داریم که طعام بخورد و اگر روزه دار باشد بنگریم
اگر روزه فرض باشد نشاید گشادن و اگر تطوع باشد و داند که میزبان را از ناخوردن
او کراهیت نباشد اولیتر آن باشد که روزه نگاه دارد و دعا گوید ایشان را و اگر
کراهیت دارد بگشاید و مهمانان نشاید بخوان کردن گربه را و ساقی را و کسی را که بر پای ایستد

وسایلی که بدر خانه آیند چیزی دادن از ان ماید بی دستوری میزبان مکر انکس که بر
بای باشد و هم از مهمانان بوی در روا بود او را لقمه دادن و نشاید مهمانرا چیزی
از مایده بخانه بردن بی دستوری میزبان و چون طعام پیش نهادند روا باشد مهمانرا
خوردن بی دستوری مکر که میزبان امدن کسی را منتظر باشد نشاید حاضر امدن
با انکس بیاید تا میزبان دستوری دهد و در نکاح روا باشد شکر و میوه نثار کردن
و حاضرانرا روا باشد برداشتن از پیش یکدیکر اما از کنار یکدیکر نشاید مکر انکس که
صاحب مروت باشد و بر بنی کریزد انکاه روا باشد کسی دیکر را که از کنار او بر کیرد ه

فصل فی العقیقة

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الغُلَامُ
مُرْتَهِنٌ بِعَقِيقَتِهِ يُذْبَحُ عَنْهُ يَوْمَ السَّابِعِ وَيُسَمَّى وَيُحْلَقُ رَاْسُهُ
عقیقه دعوتی باشد که بر فرزند امدن کنند ان سنت است و بقول ابوحنیفه
رحمه الله سنت نیست و خبر صحیح است که رسول علیه السلم کفت غلام کرواست بعقیقه روز هفتم
بسمل کنند و کودک را نام کنند و سر بستر نده و سنت انست که اکر فرزند پسر است
دو کوسفند بکشند و اکر دختر است یک کوسفند و کوسفند نر و ماده روا باشد و روز هفتم
کشند و سر کودک سترند و دوست داریم که بوزن موی او زر یا سیم بدرویش دهند
و دوست داریم که کوشت عقیقه بپزند و پخته بدرویش دهند و هیچ از ان نفروشند
و چون فرزند بانماز رسد اکر جدا شود دوست داریم که بانک نماز در کوش او کویند و خرمای بکام او در مالند
این همه درست امده است

باب ما یحل من الحیوانات

قال الله تعالی یسالونک ماذا احل لهم قل
احل لکم الطیبات
هیچ جانور مردار حلال نیست مکر ملخ و ماهی یا جانوری که
عیش او در اب باشد و اکر از اب جدا ماند بمیرد و دیکر جانوران بر دو قسم اند یکی
کشتار او حلال است و یک قسم حرام هر جانور که در کتاب یا اخبار رسول صلی الله علیه وسلم
حلال امده است کشتار ان حلال باشد چون اشتر و کاو و کوسفند که در قران مجید
حلال امده است و چون خر کور و اهو و مانند ان که در خبر امده است حلال ان و هر چه
در کتاب و اخبار حرام امده است چون خوک حرامست و انچ در کتاب و اخبار حلال و حرام نیامده
بنکریم اکر جانوریست که شرع بکشتن ان فرموده است یا از کشتن ان نهی کرده است

حرام باشد و انچ در کتاب و سنت نیست بغالب عادت عرب باز کردد در خوردن ان چنانک
در خبر است که مار و کلاغ ابیسه و موش و کلنکوار و سک کزنده از فواسق اند
در حرم بکشند اینها حرامند و درین جمله در ایند هر جانور که طبع او رنجانیدن باشد
چون کزدم و کرپاسه و شیر و یوز و پلنک و خرس و کرک و بوزنه و شغال و از
مرغان باز و باشه و شاهین و کرکس این همه حرامست ه و در خبر امده است که رسول
صلی الله علیه وسلم نهی کرد است از کشتن زنبور انکبین و مور و هدهد و ضفدع
و خطاف و صُرَد اینها همه حرام اند و کوشت اینها حرامست ه و کوشت روباه و سوسمار
و کفتار و حلاه حلالست و بقول ابوحنیفه رحمه الله حرامست در خبر است که جابر را رضی الله عنه
سوال کردند که کفتار صید است کفت هست کفتند بخورند کفت بخورند کفتند از
رسول صلی الله علیه وسلم شنیدی کفت شنیده ام ه عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت می کند
که رسول صلی الله علیه وسلم کفت سوسمار نخورم و حرام نکنم و کوشت راسو و قنفذ
و دلدل و سلحفاه و کربه دشتی و اهلی حرامست و کوشت خر اهلی و پیل و استر
حرامست و کوشت اسب حلال است و از مرغان کوشت کبوتر و فاخته و موسیچه و قمری
و عندلیب و بلبل و سار و کنجشک و کلنک و بط و تذرو و کبک و مرغ خانکی
جمله حلال است و کوشت لقلق و عقعق حرامست بروجه درست تره ه و کوشت زاغ
خرد حلال است و کوشت طاوس و شب پره و طوطی حرام است و حشرات زمین حرامست
و اکر از میان دو جانور که کوشت یکی حلال نباشد بچه اید ان بچه حرام باشد همچون استر
و اکر کوسفندی یا کاوی بسمل کنند و از شکم او بچه مرده بیرون اید ان بچه حلال باشد
و بقول ابوحنیفه رحمه الله حرام باشد و در خبر است که ذکوة بچه در شکم ذکوة مادر است
و اکر بچه زنده بیرون اید حلال نباشد تا بسمل نکنند و هر کوسفند و جانور که سرکین
خوردن عادت دارد کوشت و شیر او مکروه باشد اکر تغییر در وی بدید امده باشد مدتی
انرا نکاه باید داشت و علف پاک دادن تا تغییر زایل کردد

فصل

قال الله تعالی فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ کوشت مردار
و بول و خون حرامست اکر کرسنکی باشنکی بر وی غالب شود بجایکاهی که بیم هلاک باشد
و طعامی حلال نیابد انکاه مباح باشد او را مردار خوردن و بول و خون خوردن و اکر

مرده آدمی باشد روا باشد مضطر را خوردن او بر وجه دست ترمگر که مرده پیغامبری باشد روا نباشد ٥ و اگر مضطر طعامی یابد از ملک کسی دیگر روا باشد خوردن و قیمت بخداوند دهد و اگر در وقت ندارد چون بیابد بدهد ٥ و اگر خداوند طعام طعام او مضطر باز دارد عاصی باشد و روا باشد مضطر که مکابره بستاند و اگر در آن مکابره خداوند طعام کشته شود بر مضطر هیچ نباشد اما اگر خداوند طعام هم مضطر باشد و طعام از وی زیادت نباشد او بطعام اولیتر پس اگر ایثار کند و هلاک اختیار کند نکو باشد ٥ و اگر مضطر مردار یابد و طعامی که ملک دیگری باشد بر یک قول مردار خورد تا ضمان واجب نیاید و بر قول دیگر طعام ملک خورد و قیمت بدهد از بهر آنک اصل آن پاک است و حلال و بسبب تشنگی خمر نشاید خورد که او تشنگی زیادت کند و از آنک خمر بسیار دعوت کند خلاف بول و اگر کسی را علتی افتد و شفا او در خوردن بول باشد خوردن آن روا باشد و اگر طبیب گوید شفا او در خمر است روا نباشد خوردن از بهر آنک در دست دارو نیست والله اعلم

کتاب الایمان

قال الله تعالی لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم اگر سوگند خورد بخدای چنانک گوید والله الرحمن یا بصفتی از صفات ذات او چنانک گوید بعظمت خدای بجلال خدای یا بعزت او یا بقدرت او یا بعلم او یا بکلام او که فلان کار نکنم این همه سوگند باشد چون آن کار بکند کفارت واجب آید ده درویش را طعام دهد یا جامه کند یا برده آزاد کند اگر از این هر سه عاجز آید سه روز روزه دارد ٥ و اگر بر ماضی سوگند باشد گوید بخدای که فلان کار نکردم و نکرده باشد یا گوید نکرده ام و کرده باشد و می داند که دروغ می خورد این را یمین غموس خوانند که در این جهان او را بمعصیت فرو برد و در آن جهان بدوزخ و از جمله کبائر است و کفارت واجب آید و بقول اصحاب رای در یمین غموس کفارت واجب نیاید همچون دیگر کبائر و در یمین لغو کفارت نیاید که خدای عز و جل میفرماید لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم و یمین لغو آن باشد که در میان سخن کفی بر زبان رود لا والله بلی والله و بقول ابوحنیفه رحمه الله یمین لغو آن باشد که بر ماضی سوگند خورد که فلان کار کرده ام و نکرده باشد و نمی داند که نکرده است ٥ و اگر بمخلوق سوگند خورد چنانک گوید و خلق الله و رزق الله یا گوید بنعمت خدای بهشت خدای یا بکعبه

این همه سوگند نباشد و کراهیت است بمخلوق سوگند خوردن رسول صلی الله علیه و سلم می فرماید ان الله ینهاکم ان تحلفوا بآبائکم من کان حالفا فلیحلف بالله گفت خدای شما را نهی می کند از آنک بپدران خویش سوگند خورید هر که سوگند خواهد خورد بخدای خورد و اگر گوید اگر من فلان کار بکنم جهودم یا ترسا ام یا کافرم یا از خدای بیزارم این همه سوگند نباشد و ایمان تازه کند بدین دلیری که کرد و گفت و بقول جماعتی این الفاظ سوگند باشد اگر دروغ کند کفارت واجب آید و مذهب سفین ثوری و اوزاعی و احمد و اصحاب رای اینست ٥ و در جمله بر سوگند خوردن دلیری کردن کراهیت است هر چند براست خورد مگر در کاری که در آن طاعت خدای عز و جل باشد و اگر سوگند بمعصیتی خورد چنانک گوید بخدای که خمر خورم واجب باشد که دروغ کند و کفارت دهد و اگر سوگند خورد بر عملی از اعمال خیر که نکند چنانک گوید بیمار پرسی فلان نروم فاضلتر آن باشد که آن کار بکند و سوگند کفارت کند و اگر بر مباحی سوگند خورد چنانک گوید گوشت نخورم و بفلان خانه در نشوم بنگریم اگر گفته است که همیشه برین باشم اولیتر آن باشد که آن کار بکند و سوگند کفارت کند ٥ و اگر گفته است تا فلان وقت نکنم اولیتر آن باشد که سوگند نگه دارد

فصل اگر سوگند خورد که در فلان خانه نشوم و در وقت سوگند در آن خانه که باشد مقام کند سوگند دروغ نشود اگر بیرون آید پس در شود تا بیرون باشد در شود سوگند دروغ شود و اگر بفراموشی در شود بر یک قول و مذهب ابوحنیفه رحمه الله دروغ شود کفارت واجب آید و بر قول دیگر دروغ نشود ٥ و اگر کسی او را برگیرد و در خانه آرد بی دستوری وی دروغ شود و اگر به هلیز سرای در شود دروغ شود و اگر طاق بیش در شود دروغ نشود و اگر سوگند خورد که درین سرای نباشم و در وقت سوگند در آنجا باشد و مقام کند دروغ نشود و اگر در وقت بیرون آید بالجمع قماش مشغول شود تا بیرون آید دروغ نشود و اگر بیرون باشد و در شود و مقام نکند دروغ شود و اگر سوگند خورد که بدین سرای یا بدین خانه در نشوم از خانه و سرای خراب شود و صحرا گردد که هیچ بنا نماند در آنجا شود دروغ نشود ٥ و اگر سوگند خورد که بسرای زید در نشوم یا با زن زید سخن نگویم یا با بنده زید سخن نگویم زید سرای بفروشد و بنده بفروشد و زن طلاق دهد پس در سرای فروخته شود و با زن طلاق داده و بنده فروخته سخن گوید دروغ نشود اما اگر اشارت کند

و گوید با این بنده زید سخن نگویم یا با این زن زید سخن نگویم پس زید آن بنده را بفروشد
یا زن را طلاق دهد پس سخن گوید دروغ شود و همچنین اگر گوید درین سرای زید نشوم
زید سرای بفروشد پس در شود دروغ شوده و اگر سوگند خورد که بهیچ خانه در نشوم
بهر خانه که در شود از خشت یا از چوب یا از سنگ یا در خرگاهی شود سوگند دروغ شود
و اگر در خانه کعبه شود یا در مسجد دروغ نسود و اگر سوگند خورد که در خانه فلان پس در نشوم
پس در خانه شود که فلان با جماعتی در انجا باشند اگر نیت نکند که بفلان نی شوم
سوگند دروغ شوده و اگر نیت کند اندرین دو قولست و همچنین اگر گوید با فلان سخن نگویم
و بران کس سلام کند دروغ شود و اگر بر جماعتی سلام کند و فلان در میان او باشد اگر او را
بلا جدا کند دروغ شود و اگر جدا کند اندرین دو قول است درستتر آنست که ایجاد دروغ
شود از بهر آنک در میان جماعتی عادت رفتست با بعضی سخن گفتن و اگر گوید با فلان سخن
نگویم بوی اشارت کند یا نامه نویسد دروغ نشود و اگر سوگند خورد که سخن نگویم قران
خواند یا تسبیح کند دروغ نسوده و اگر سوگند خورد که این جامه یا این موزه در نپوشم
و در وقت سوگند پوشیده دارد اگر در وقت بیرون کند سوگند دروغ نسود و اگر بیرون
نکند دروغ سود و اگر سوگند خورد که سیر نخورم بر سری حمل کنند که از اجزا کانه
بفروشند چون سر گاو و گوسفند و استر اما اگر سر گنجشک یا کبوتر یا مرغی دیگر خورد دروغ
نسود و اگر سوگند خورد که گوشت نخورم ماهی خورد دروغ نسود و اگر پیه و دنبه و کوهان
و جگر و سپرز خورد دروغ شود و اگر سوگند خورد که گوشت سبیک که بریشت باشد نخورد
دروغ شود و اگر سوگند خورد که آب این کوزه نخورم همه نخورد مگر یک قطره سوگند
دروغ شود و اگر گوید آب این کوزه نخورم با همه نخورد سوگند راست نسود اگر یک قطره
بریزد سوگند دروغ سوده اگر گوید از آب این کوزه نخورم اگر یک قطره بخورد سوگند دروغ
سود اگر گوید از آب این کوزه نخورم اگر یک قطره نخورد سوگند راست سود و اگر سوگند
خورد که این طعام نخورد نخورد تا بمرد یا طعام هلاک شود بنگریم اگر امکان خوردن یافته
باشد سوگند دروغ شود پس از مرگ و پس از هلاک شدن طعام و اگر امکان خوردن نیافت
سوگند دروغ سود یا نه اندرین دو قول است همچنانک بر فعلی سوگندی خورد که نکند
پس با کراه بکند بر قول درستتر دروغ نسوده و اگر سوگند خورد که هیچ نفروشم پس کسی را

... بر دروغ شود

وکیل

وینبغی للسلطان ان یختار للقضاء من هو اقدر و اولی به ولا یکون فظا غلیظا جبارا عنیدا
لانه خلیفة رسول الله ومن فی القضاء قلد من قلد غیره عملا وفی رعیته من هو اولی به منه فقد خان الله
ورسوله وخان جماعة المسلمین وعمل القضاء من اتم امور الدین واعمال المسلمین کذا فی البزازی والخلا
صة ومولانا خسرو فی درر غرره

وکیل کند بفروختن یا سوگند خورد که زن را طلاق ندهم پس کسی را وکیل کند تا طلاق دهد
یا گوید خر بشوی ندهم پس کسی را وکیل کند تا بشوی دهد دروغ نسود اما اگر گوید
زن نکنم پس زن کند یا وکیلی فراز کند تا از جهت او قبول کند دروغ سود و اگر گوید
هیچ نخرم پس کسی با چیزی خرد بوکالت او سوگند دروغ سود و اگر سوگند خورد که بیع نکند
و بیع فاسد کند دروغ نسود و اگر سوگند خورد که بنده را صد تازیانه زند پس شاخی از
درختی بگیرد که بر وی صد شاخ خرد باشد بر وی زند چنانک درد کند و همه شاخها بوی رسد
درست باشد و اگر بعضی بوی نرسد راست نشود **فصل** رُوِیَ عَنْ عَائِشَةَ
رضی الله عنها اَنَّهَا قَالَتْ مَنْ قَالَ مَالِیْ فِیْ رِتَاجِ الْکَعْبَةِ فَاِنَّمَا کَفَّارَتُهُ
کَفَّارَةُ یَمِیْنٍ اگر مردی گوید اگر من با فلان سخن گویم خدای را بر منست که یک ماه
روزه دارم یا گوید اگر در فلان سرای شوم بنده آزاد کنم یا اگر فلان طعام خورم خدای را بر من
حجی است یا مالِ من سبیل است اندر حاج خواند اگر آن کار بکند کفارت سوگند
واجب آید بر قول درستتر و مذهب بیشتر اهل علم همچنانک سوگند خورد که فلان کار نکنم
پس بکند و قولی دیگر هست که او را واجب آید که بنذر رفتست و قول مالک است و مشهور
و مذهب ابوحنیفه رحمه الله است و قولی دیگر هست که او مخیرست خواهد کفارت سوگند دهد
و خواهد آنج بنذر رفتست

باب

ادب القضا

قال الله تعالی وَاَنِ احْکُمْ بَیْنَهُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ الآیه بر امام واجب
باشد که بهر شهری قاضی فرستد تا میان ایشان حکم کند و در مال یتیمان و مال وقف
بر وفق شرع تصرف کند و انصاف مظلومان بستاند و زنان بی ولی را نکاح کند
و بمصالح دین قیام نماید و بر اهل ناحیت واجب باشد فرمان قاضی را بسمع و طاعت پیش آمدن
و قاضی باید که مردی باشد عاقل و آزاد و عدل و عالم بشرط اجتهاد زن روا نباشد
که او عورت است و بنده اهل ولایت نیست و فاسق چون دین خویش نگه ندارد دین دیگران چیز
نگرد و کسی که گواهی او در اندک از حطام دنیوی مقبول نباشد حکم او در دما و فروج
و حقوق اهل اسلام واجب ترکه روا نباشد و کسی که علم ندارد در حوادث شرع راه نبرد
در حکم او فساد دین بیش از صلاح باشد و بقول ابوحنیفه رحمه الله عامی قاضی روا باشد
پس بفتوی اهل علم حکم کند و نابینا و گنگ قاضی روا نباشد و هر که شایسته قضا باشد

بَیْنَهُمْ

وکسی دیگر نباشد شایسته قضا بر وی واجب باشد قضا طلب کردن و بر امام واجب باشد
قضا بوی تفویض کردن ۞ و اگر کسی باشد شایسته قضا کراهیت باشد او را قضا طلب
کردن و هر که او از اهل قضا نباشد عامی باشد اگر قضا طلب کند و امام عامی باشد اگر
کار حکم بوی تفویض کند و بر قاضی واجب است راستی در میان حکم خصمان نگاه داشتن اگر
میل کند یا رشوت ستاند فاسق باشد و از قضا معزول شود و قاضی چون بحکم نشیند
در موضعی نشیند ظاهر که مردمان او را بینند اگر زحمت نباشد و اگر زحمت خلو باشد میان
ایشان و خویشتن حجاب کند و کسی را بفرماید تا خصمان پیش وی بر ترتیب می آورند و در
میان شهر نشیند تا اهل شهر از جوانب بوی آمدن برابر باشند ۞ در مسجد کراهیت باشد
بقضا نشستن اگر وقت وقت نماز افتد تا دو قضا در مسجد کردن کراهیت نباشد و احتراز
کند تا در وقت ملالت و دل مشغولی و خشم حکم نکند و بنفس خویش خرید و فروخت
نکند و کیلی فرا کند مجهول تا فروشند کار در بیع با او مسامحت نکنند از بهر قضا که دل
بدو میل کند باشد که در حکم بهتر از دیگر خصم خواهد ۞ و کراهیت باشد قاضی را هدیه پذیرفتن
مگر از کسی که پیش از قضا او را هدیه می آوردست و اگر کسی را خصمی با خصومی باشد چون
در آن حال قاضی را هدیه آرد حرام باشد پذیرفتن و اگر بستاند پس معلوم شود که خصومت
دارد باز باید داد و اگر دو تن را خصومت باشد پس قاضی نشاید قاضی را مهمان یکی از ایشان
شدن ۞ و کراهیت نباشد قاضی را در جمله بدعوت شدن و لکن بر عموم ۞ و کراهیت باشد
که بعضی را اجابت کند و بعضی را نه بی عذری و سنت بیمار پرسیدن و بیمار جنازه شدن
و باستقبال غایبی که از سفر باید رفتن دست باز ندارد و اگر این افعال بر عموم نکند در حق بعضی
کند کراهیت نباشد و چون دو خصم پیش او آیند هر دو را برابر دارد در نگرستن بدیشان و سخن
گفتن با ایشان و هر دو را در نشست برابر دارد نشاید یکی را پیش نشاند و یکی را پهلوی
خویش هر چند یکی شریف تر باشد و هر دو شریف باشند یکی را بر دست خویش نشاند و دیگر را
بر دیگر دست روا باشد و اگر یک خصم مسلمان باشد و یکی کافر روا باشد مسلمان را در پهلوی
خویش نشاندن و کافر را در پیش و گفته اند هر دو را برابر نشاند و اگر جماعتی بحکم آیند
ترتیب نگاه دارد هر که پیش آمده باشد خصومت او پیش دارد و اگر بعضی مقیم باشند
و بعضی مسافر که در وقت برون خواهند رفت روا باشد که حکم او پیش دارد هر چند از پس

آمده

آمده باشد تا از کاروان باز پس نماند و اگر مسافران بسیار باشند ترتیب نگاه دارد
و چون از کسی که پیش آمده است یک دعوی بشنید دیگر نشنود مگر که کسی دیگر نباشد
و نشاید قاضی را که خصم را دعوی تلقین کند یا گواه را گواهی در آموزد اما
تفسیر خواستن در آموزد چنانک ده درم دعوی کند گوید چه سیم دعوی می کنی بگداز یا مر
نقد شکسته یا درست و همچنین از گواه تفسیر خواهد و در حوادث با اهل علم
مشورت کند ۞ و اگر حکمی بکند پس پیدا آید که آن حکم بر خلاف کتاب و سنت
و اجماع است آن حکم را رد کند و اگر اجتهاد او بگردد نقض نکند و باید که قاضی
دو مزکی پدید کند که در جرح و تعدیل گواه بایشان رجوع کند و بیک تن کفایت نکند
و مزکی باید که عدل باشد و عالم باسباب جرح و تعدیل و محترز از حرام و شبهت
و دور از عداوت و عصبیت تا بتعصب عدل را جرح نکند و بدوستی مجروح را
عدل نکند ۞ و باید که مزکی معروف نباشد که مردمان در پیش ایشان خویشتن نگاه
دارند از ظاهر کردن اسباب جرح و در باطن مجروح باشند و چون قاضی نامه
تزکیت بمزکی نویسد نام گواهان و نسب و حلیت ایشان بنویسد و نام کسی که او را
گواهی داده باشند و نام آنک بر وی گواهی دهند و قدر مال پدید کند تا مزکی
تفحص و احتیاط کند ۞ و مزکی حال گواهان از همسایگان و دوستان و اهل حرفت
و آنکسانی که با ایشان صحبت دارند بپرسد و جرح و تعدیل بکم از دو تن عدل ثابت نشود
اگر دو تن جرح کنند و دو تن عدل کنند جرح مقدم باشد از بهر آنک بنزدیک کسی که
جرح می کند علم زیادت است ۞ و اگر یک تن جرح کند و یک تن عدل کند یکی را ترجیح نکنند
بمزکی دیگر بنویسند تا دو تن بر صفت اتفاق کنند و چون کسی را جرح کند سبب جرح
پدید کند از بهر آنک تواند بود که آنچ او بدان جرح می کند سبب جرح نباشد و اگر
عدل کند سبب پدید کردن عدل شرط نیست که اسباب عدالت بسیارست و اگر
دو تن نزدیک قاضی گواهی دهند و قاضی را عدالت ایشان معلوم باشد بمزکی فرستادن
شرط نیست هر چند که خصم میخواهد عدالت ۞ و اگر قاضی را عدالت ایشان معلوم نباشد
بمزکی فرستد هر چند که خصم نخواهد و قاضی را نشاید که بخلاف علم خویش حکم کند
چنانک یکی بده درم دعوی کند بر دیگری و قاضی را معلوم باشد که او را ابرا کردست

نشاید دعوی شنیدن هرچند کواه ارد اما بعلم خویش حکم کردن چنانک بده درم دعوی کند
وقاضی را معلوم باشد که راست می کوید که درپیش او داده است اندرین دو قولست بر یک قول
روا نباشد حکم کردن بعلم خویش مکر بکواهان یا باقرار مدعی علیه تا از تهمت دور باشد
وبر قول دیکر روا باشد از بهر انک بدو کواه روا باشد حکم کردن و بقول ایشان بحقیقت
علم حاصل نشود بحقیقت علم خویش اولیتره و اکر مردی برکسی دعوی کند که انکس حاضر باشد
و در شهر ظاهر باشد قاضی دعوی نشنود تا مدعی علیه یا وکیل او بمجلس حکم حاضر
نباشد و اکر مدعی علیه متواری باشد یا از شهر غایب بمسافت قصر دعوی بشنود
واکر کواه ارد بشنود وتعدیل کند وحکم کند بطلب مدعی علیه ومدعی را سوکند دهد
پس اکر مدعی علیه را درین شهر مالی باشد حق مدعی از ان مال بدهد واکر نباشد نامهٔ حکمی
بنویسد بقاضی ان شهر که مدعی علیه انجا باشد دبر علم خویش کواه کند چون کواهان در
پیش ان قاضی کواهی دهند بر حکم ان قاضی حق مدعی بستاند واکر معلوم نباشد که مدعی
علیه بکدام شهر است نامه مطلق بنویسد بهر که بروی عرضه کند از قضاة اسلام
وکواه برکرد ه واکر کواه مدعی بشنود وحکم نکند پس بقضاة ان شهر نویسد تا او حکم کند
روا باشد که این نقل شهادت باشد و در قضا میرم هرچند مسافت نزدیک باشد چون ولایت
قاضی دیکر باشد روا باشد و در نقل شهادت روا نباشد و بقول ابوحنیفه رحمه الله قضا
بر غایب روا نباشد و نقل شهادت روا باشد ه واکر یکی بر دیکری دعوی کند و مدعی علیه
منکر باشد اکر مدعی کواه ارد او را حکم کند واکر کواه ندارد مدعی علیه سوکند خورد
و دعوی مدعی بیفتد واکر مدعی علیه نکول کند بنکول حکم نکنند ولکن مدعی را
سوکند دهند پس او را حکم کنند و مدعی از سوکند نکول کند دعوی او بیفتد و بقول
ابوحنیفه رحمه الله بنکول مدعی علیه حکم کند بروی مکر در دعوی قصاص واکر
مدعی علیه سوکند خورد پس مدعی کواه ارد مسموع باشد و او را حکم کند واکر مالی
برکسی دعوی کند مدعی علیه کوید مرا ازین مال بیزار کرد است یا عینی دعوی کند مدعی
علیه کوید بمن فروخته است یا بمن بخشیده است این اقرار باشد بمال مدعی سوکند خورد
که بیزار نکرده ام و نبخشیده ام و نفروخته ام وانچ دعوی می کند بستاند واکر کسی جای یا
عینی در دست دارد کسی دیکر دعوی کند که این ملک منست و صاحب ید منکر باشد قول او

باشد

باشد با سوکند اکر مدعی دو مرد کواه ارد او را حکم کند واکر پس ازان که مدعی کواه ارد
صاحب ید کواه ارد بر ملک خویش صاحب ید را حکم کنند از بهر انک هر دو کواه او در ان
یکسان شدند جانب صاحب ید ترجیح دارد بدانک عین در دست اوست و شرط نیست کواهان
صاحب ید که سبب ملک او بیان کنند همچون کواهان مدعی وچون صاحب ید کواه ارد
با کواه سوکند دهد قول اصح سوکند نیست بر یک قول و بقول اصحاب رای کواه صاحب
ید نشنوند مکر در اسب و نتاج که کنند هر کس کوید در ملک من زاد نسب و بران کواه ارد
یا در جامهٔ که انرا یکبار بیش نتوان بافت هر کس کوید من بافته ام و بران کواه ارد حکم صاحب
ید را کنند واکر صاحب ید را کواه ارد پیش از انک مدعی کواه ارد بشنوند از بهر انک اندرین
حال حجت او سوکند است نه کواه واکر صاحب ید کواه پس ازان ارد که قاضی مدعی را بکواه
حکم کرده باشد مسموع باشد و او را حکم کنند همچنانک پیش از حکم ارند واکر جای در
دست کسی باشد دو تن بیایند دعوی کنند هر یکی کوید این جای جمله مراست اکر صاحب ید
خویشتن را دعوی می کند قول قول او باشد با سوکند واین هر دو مدعی هر که کواه ارد او را
حکم کنند واکر هر دو کواه ارند بر ملکی خویش مطلق اندرین سه قولست درست انست که هر دو
کواه بیفتند همچنان شود که هیچکس را کواه نماند و بر قول دیکر و مذهب ابوحنیفه رحمه الله نباشد
میان ایشان بدو نیم کنند و بر قول سدیکر قرعه زنند انرا که قرعه برایند حکم کنند واکر
کواهان یکی تاریخ ملک پیش از دیکری کویند بدین ترجیح نیفتد چون ملک مطلق دعوی می کنند
اما هر دو ملک بیک تن باز می برند یک کواه ارد که من از زید خریده ام که بمن بخشیده است
یکسال است و دیکر کواه ارد که من از زید خریده ام دو سالست حکم انرا کنند که تاریخ او بیشترست
واکر دو تن ساکن سرای باشند یکی دعوی کند که جمله سرای ملک منست و دیکر دعوی کند که نیمه
ملک منست قول قول انکس بود که نیمهٔ دعوی می کند با سوکند از بهر انکه او در ان یک نیمه
صاحب ید است واکر میان زن و شوی اختلاف افتد در متاع خانه هر یکی دعوی می کند
که ملک منست و هر دو ساکن ان خانه باشند هر دو را سوکند دهند و میان ایشان بدو نیم کنند
واکر یکی سوکند خورد و دیکر نکول کند جمله او را حکم کنند که سوکند خورد واکر یکی کواه ارد
حکم او را کنند فرق نباشد میان انک این اختلاف در حال نکاح باشد یا پس از طلاق و میان انک
انچ در ان اختلاف می کنند برابر زن باشد یا سلاح مرد یا در جامه که یکی پوشیده دارد قول قول

اما اکر دربایه اختلاف کنند
که در ان دو ...

انکس باشد که بروی است با سوکند و بقول ابو حنیفه رحمه الله در چیزی که مردان را بکار شود
چون سلاح قول قول مرد باشد و در انچ زنان را بکار شود چون پیرایه و دوک دران قول قول
زن باشد و انچ کار هر دو را بود باشد هر دو سوکند خورند

باب الشهادات

قال الله تعالی وَاَشْهِدُوا اِذَا تَبَايَعْتُمْ همه احکام بدو کواه
ثابت شود مکر زنا که بکم از چهار مرد عدل ثابت نشود اما بیرون از زنا هر چ عقوبت باشد
بدو مرد عدل ثابت شود و انچ عقوبت نباشد بر دو قسم است یکی انک مقصود از و مال نباشد
بنکریم اکر چیزیست که مردان را بران اطلاع باشد چون نکاح و طلاق و ازادی بنده و خلع
و ظهار و رجعت و ولا و مانند این و اقرار بدین چیزها ثابت نشود مکر بدو مرد عدل و همچنین
عقوبات و همچنین وصایت و وکالت ثابت نشود مکر بدو مرد عدل و اکر چیزیست
که زنان را بران اطلاع باشد چون رضاع و فرزند آوردن و حیض و ثیابت و بکارت
و عیبی که بر عورت زن باشد بکواهی دو مرد و بکواهی یک مرد و دو زن و بکواهی چهار زن
ثابت شود و قسم دیکر انست که مقصود از ان مال باشد چون بیع و شرا و کرو کردن و
بخشیدن مال و شفعت و حوالت و اجارت و وصیت و غصب و هلاک کردن
مال و جنایتی که بدان مال واجب شود و کابین نکاح و اقرار بدین چیزها این همه بکواهی دو مرد
و بکواهی مردی و دو زن ثابت شود اما بکواهی چهار زن ثابت نشود و هر چه مقصود از ان
مال باشد اکر مدعی یک مرد کواه ارد و با کواه سوکند خورد ثابت شود و بقول اصحاب رای
بر یک کواه و سوکند حکم نکنند

فصل

قال الله تعالی وَاَشْهِدُوا
ذَوَىْ عَدْلٍ مِنْكُمْ هفت شرط بباید در کواه تا کواهی او قبول کنند اسلام و عقل
و بلوغ و ازادی و عفت و مروت و هفتم انک در کواهی متهم نباشد ٥ و کواهی
کافر و کودک و بنده و فاسق نشنوند و فاسق ان باشد که کناه کبیره کند یا بر صغیره
اصرار کند و کبیره کناهی باشد که حد واجب کند یا نص کتاب و سنت ان فعل را
وعید امده باشد چون ربا خوردن و مال یتیم خوردن و جادویی کردن و سوکند بدروغ
خوردن و کواهی بدروغ دادن و مال غصب کردن و مانند ان و شرط نیست که مرد معصوم
باشد از همه کناهان که این صفت انبیاست علیهم السلام و لکن چون مرد خویشتن را از کبایر
نکاه دارد و غالب بروی طاعت باشد کواهی او مقبول باشد و مروت شرط است در کواهی

و مروت

و مروت نکاه داشتن ادب نفس باشد در سیرت و عشرت و عادت امثال خویش نکاه
داشتن در لباس تا اکر مردی که غالب بروی خصومت کردن باشد با مردمان و زیردستان
در خانه درشتی کردن و در میان جمع با عیال مزاح کردن یا فقیه که جامه جاهلان پوشد یا جاهل
که لباس فقها پوشد کواهی او مقبول نباشد و کواهی موال و مغنی و رقاص و نوحه کر
مقبول نباشد ٥ اما اکر کاه کاه بیتی خوش بکوید یا رقص کند بدین کواهی رد نکنند
چون مداومت نکند و سرود کفتن و شنیدن حرامست اما اکر بیتی باشد که بر دو وجه حمل
توان کرد و وجه روایی در و ظاهر باشد و کفتن و شنیدن ان روا باشد و شعر کفتن مباح است
هرکاه که در هجو و مدح مبالغت نکنند و بر زنان و غلامان تشبیب نکنند کواهی چنین شاعر
مقبول باشد ٥ و سماع حدا و اعراب نشید مباح است و طنبور و مزمار و نای حرامست و اکر
بر رخم ارباب سماع ان مداومت کنند کواهی رد کنند و اکر وقت وقتی بنادر در افتد رد
نکنند ٥ و رخم قضیب بالش کروهی کویند حرامست و کروهی کویند حرام نیست مکروه است
و دف زدن در نکاح و ختان مباح است و نرد و شطرنج باختن حرام است در شطرنج چون مال
در میان نکند یا زبان بفحش نکوید یا نماز از وقت نکذارد کراهیت است بدان مشغول بودن
و بقول ابو حنیفه رحمه الله شطرنج باختن حرامست و کواهی هوادار و مبتدع مقبول باشد
چون در بدعت چیزی نکوید که بدان کافر شود و صحابه را ناشایست نکوید و کسی که در
فروع دین مخالف باشد با ما بلکه با کسی که کند هر چند دران تاویل مخطی باشد همچون اهل رای
کواهی او مقبول باشد و کواهی خمر خوار مقبول نباشد ٥ و اکر نبید مست کننده خورد کواهی
او رد نکنند مکر که اعتقاد او حلالی ان باشد کواهی او رد کنند تا چندانی نخورد که مست شود
و اکر کسی را قذف کند و قذف ان باشد که کسی را بزنا منسوب کند و چهار کواه نیارد بزنا او
کواهی او رد کنند و چون توبه کند پس از انک او را حد بزنند یا پیش از ان کواهی او مقبول باشد
و بقول ابو حنیفه رحمه الله چون حد بزنند پس از ان کواهی او مقبول نباشد هر چند توبه کند و باتفاق
اکر کسی زنا کند پس توبه کند و توبه او ظاهر شود کواهی او مقبول باشد و کواهی کسی که دران کواهی
متهم باشد مقبول نباشد هرچند عدل باشد چنانک کواهی پدر فرزند را و کواهی فرزند پدر را مقبول
نباشد و اکر بروی کواهی دهند مقبول باشد ٥ اما کواهی برادر برادر را و عم را و خال را مقبول
باشد و اکر میان دو تن عداوت ظاهر باشد کواهی ایشان بر یکدیکر نشنوند اما اکر یکدیکر را

گواهی دهند نشنوند و گواهی زن و شوی یکدیگر را مقبول باشد و بقول ابوحنیفه رحمه الله
روا نباشد ٥ و گواهی کسی که بدان گواهی نفع خویشتن را حاصل می کند یا ضرری از خویشتن دفع
میکند نشنوند چنانکه مردی مفلس باشد از وام داران او دو تن او را با وامی گواهی دهند
بر کسی نشنوند یا دو تن از وارثان مرده را بمالی گواهی دهند یا کسی را بکشند دو کس
از وارثان کشته گواهی دهند که فلان کشت نشنوند از بهر آنک نفع آن گواهی بدیشان
رسد ٥ و همچنین اگر کسی را جراحت کنند از وارثان مجروح دو تن گواهی دهند بر یکی که
جراحت او کرد پس از آنک جراحت نیکو شود گواهی دهد بشنوند و اگر پس از آنکه جراحت
نیک شود گواهی دهد مقبول باشد ٥ و اگر دو مرد بر مفلسی گواهی دهند بر مالی پس دو تن از
وام داران مفلس گواهی دهند بر فسق گواهان بشنوند از بهر آنک ایشان می خواهند که
زحمت وام داران دیگر از خویشتن دفع کنند و همچنین اگر دو تن بر کشتن خطا بر مردی گواهی
دهند پس دو تن از عاقله کشنده گواهی دهند بر فسق از گواهان کشته بشنوند
از بهر آنک میخواهند که بدین گواهی دیت از خویشتن بیفکنند

فصل

قال الله تعالی وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا اگر کسی بر چیزی گواه باشد
و او را بگواهی دادن خوانند واجب باشد اجابت کردن چون با او یک گواه دیگر باشد
که حق بدیشان ثابت شود و نشاید بر گواهی دادن مزد ستدن اما اگر قاضی بدهی دیگر
باشد روا باشد که ستور و نفقه طلب کند تا بگواهی دادن شود و اگر گواه بیمار باشد
یا زنی باشد مخدره که بمجلس حکم نتواند آمدن بر گواهی خویش گواه کند ٥ و اگر از کسی درخواهند
تا بر چیزی گواه باشد چنانکه هم اگر بیرون از وی کسی باشد او را گواه کنند بر وی واجب نباشد
گواه بودن و اگر نباشد گروهی گویند واجب باشد گواه بودن همچون گواهی دادن و گروهی
گویند واجب نباشد اما امانت رد کردن

فصل

قال الله تعالی إِلَّا
مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ نشاید بر چیزی گواهی دادن که بدان علم نباشد
و علمی که بدان گواهی دادن روا باشد بر سه قسم است یکی آنک تا بچشم نبینند نشاید گواهی
دادن چنانک بر کشتن کسی یا بر هلاک کردن مالی گواهی دهند و دیگر آنست که تا بچشم خود
نبینند و بگوش خود نشنوند نشاید چون بیع و اجارت و دیگر معاملات و اقرار باید
که بچشم ببیند آنکس را که عقد میکند و بگوش سخن ایشان می شنود تا گواهی تواند داد

وسدیگر آنک بسماع و استفاضه روا باشد گواهی دادن چون نسب که می شنود که فلان پسر
فلان مرد است یا پسر فلان زن است و مردمان او را بدان کس نسبت می کنند روا باشد بر نسب او
گواهی دادن و همچنین اگر چیزی باشد در دست کسی و می بیند که در آن تصرف مالکان می کند
بی منازع روا باشد که او را گواهی دهند بملکی آن چیز اما در نکاح و آزادی بنده و ولا
و وقف اختلاف کرده اند گروهی گویند روا باشد بسماع و استفاضت گواهی دادن و گروهی
روا ندارند تا نبینند و نشنوند همچون دیگر عقدها و هرچه بسماع و استفاضت ثابت
شود گواهی نابینا در آن مقبول باشد چون آنکس که او را گواهی می دهند معروف باشد باسم
و نسب اما در چیزی که بدیدن حاجت آید گواهی نابینا نشنوند مگر در یک موضع که
مردی در موضعی خالی دهن بر گوش نابینا نهد و کسی معروف را اقرار دهد بمالی و این نابینا
او را نگاه دارد تا بر وی پیش قاضی گواهی دهد مسموع باشد ٥ و اگر زنی روی پوشیده
اقرار کند یا بیع کند و غایب شود نشاید بر وی گواهی دادن تا بوقت اقرار و بیع روی او را
نبینند برهنه و حلیت او را نگاه دارد و بوقت گواهی دادن روی او ببینند و بیقین
بدانند که این همان زنست آنگاه گواهی دهند هر حقی که آدمی را بر دیگری واجب شود
مال یا نکاح یا حد قذف یا قصاص تا خصم دعوی نکند پیش قاضی و قاضی گواهی
از وی نخواهد نشاید که بر آن گواهی دهند اگر گواهی دهند رد باشد اما اگر
حق خدای باشد چون حد زنا و حد شرب و قطع دزدی و زکوة و کفارت و طلاق
و عتق و اسلام گواهی حسبة در او مسموع باشد بی آنک کسی از وی گواهی خواهد یا دعوی
کند ٥ و همچنین در وصیتی که مسکینان را کرده باشد یا وقفی بر مسکینان کرده یا بر رباط
و مسجد کرده گواهی حسبت بشنوند ٥ و اگر کسی را بر دیگری حقی باشد و گواه غایب باشد
مسافت قصر یا بیمار باشد روا باشد که بر گواهی خویش دو مرد را گواه کند تا بر گواهی او
پیش قاضی گواهی دهند و همه حقوق بیرون از عقوبات بگواهی بر گواه ثابت شود
هرگاه که متعذر شود گواهی اصل را حاضر کردن که بیمار باشد یا غایب یا مرده باشد
و نشاید گواه فرع را گواهی دادن تا گواه اصل در پیش او نگوید که من گواهی دهم که
فلان را بر فلان چندین مالست تو بر گواهی من گواهی ده و تا این لفظ نگوید که تو بر گواهی
من گواهی ده نشاید گواهی دادن هرچند بشنود که گواهی می دهم که فلان را بر فلان

چندی است از بهر آنک عادت رفتست که این سخن بگویند نه بر حقیقت تا نگویند بر گواهی
من گواهی ده حقیقت نشود اما اگر گواه در پس قاضی گواهی دهند و قاضی را اتفاق
نیفتد که حکم کند روا باشد کسی که لفظ گواه پیش قاضی بشنود و بر گواهی او گواهی دهد
هر چند او را گواه نکرده است از بهر آنک پس قاضی نه دهد مگر بر حقیقت و گواه فرع گواهی چنین
دهد که گواهی میدهم بر گواهی فلان که فلان را بر فلان چندین مالست و گواهی فرع در زنا روا گواهی
نباشد هر چند گواهی اصل زنا باشد و بر گواهی هر یکی از گواهان اصل دو تن کم نشاید و بقول
ابوحنیفه رحمه الله اگر دو تن بر گواهی یک گواه اصل گواهی دهند پس همان دو تن بر گواهی دیگر
گواهی دهند روا باشد **فصل** اگر دو مرد بر چیزی گواهی دهند در نفس یا در
طرف قصاص کنند یا بحدی گواهی دهند و محدود اندران هلاک شود بر گواه آن قصاص واجبست
هر که گویند بعمد گواهی بدروغ دادیم و دانستیم که او را بخواهند کشت یا عقوبت خواهند کرد
و اگر گویند خطا کردیم او را کسی دیگر پنداشتیم و قاضی حکم کند پس رجوع کنند از گواهی بنگریم اگر
بقصاص گواهی دهند قصاص واجب نباید بر عاقله گواهی اگر عاقله او را برین گفت تصدیق کنند
و اگر نکنند دیت در مال گواه باشد و اگر بآزادی بنده گواهی دهند و قاضی حکم کند یا
بر طلاق که فلان زن را طلاق داده است قاضی حکم کند پس رجوع کنند از آزادی بنده و طلاق و برنخیزد
و لکن بر گواهان قیمت بنده و نیم کابین واجب آید خواجه و شوی را و همچنین اگر پیش (?) خر دکی
میان او و شوی گواهی دهند و قاضی حکم کند پس رجوع کنند نیم کابین بر گواه واجب آید و اگر
دو تن بر مالی گواهی دهند یکی را بر دیگری و قاضی حکم کند پس رجوع کنند مال از مدعی باز
نستانند و بر گواهان ضمان واجب نیاید بر قول دیگر بر خلاف طلاق و عتق از بهر آنک عین
مال برخاست هر چند در دست دیگریست و قولی دیگر هست و مذهب ابوحنیفه رحمه الله ضمان
بر گواهان واجب آید همچنانک در طلاق و آزادی و اگر دو تن پیش قاضی گواهی دهند پس گواهان
پیش از آنک قاضی حکم کند بمیرند یا غایب شوند یا نابینا یا دیوانه شوند قاضی حکم کند بگواهی ایشان
و اگر پیش از حکم فاسق شوند یا مرتد شوند یا از گواهی رجوع کنند نشاید حکم کردن و اگر
قاضی بگواهی دو تن حکم کند پس پدید آید او را که گواهان کافر بودند یا بنده بودند یا نابالغ بودند
یا زن بودند در چیزی که گواهی زنان مقبول نباشد واجب آید از گواهی رد کردن
و اگر پدید آید که فاسق بودند بر یک قول حکم رد کند همچنانک پدید آید که کافر بودند و بر قول

دیگر

دیگر و مذهب ابوحنیفه رحمه الله نکنند از بهر آنک فاسق فسق خویش پنهان دارد و بر آن کم
اطلاع افتد و اگر دو تن پیش قاضی گواهی دهند پس قاضی را معلوم شود که گواهی بدروغ
دادند باقرار ایشان یا بدو گواه که بر اقرار ایشان گواهی دهند قاضی گواهان را تعزیر کند
و در بازارها و محلت بگردانند و منادی بر ایشان منادی می کند که اینها آنانند که
گواهی بدروغ می دهند تا ایشان زجر یابند و دیگران عبرت گیرند و اگر قاضی بگواهی
دو تن حکم کند که ایشان گواهی بدروغ داده اند حکم او نافذ نباشد در باطن اگر
گواهی بنکاح داده باشند زن آن مرد حلال نباشد که گواهی داده باشد و اگر بطلاق
داده باشند بر شوی حرام نباشد و اگر بمال داده باشند ستاننده را حلال نباشد
و بقول ابوحنیفه رحمه الله مال و زن حلال باشد و اگر طلاق باشد بر شوی حرام باشد و قضا
قاضی بر قول او در ظاهر و باطن نافذ باشد و باتفاق اگر بدروغ بملک مطلق گواهی دهند
یا بقصاص قاضی حکم کند در باطن ثابت نشود و در خبرست که رسول صلی الله علیه و سلم
فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ مِنْ حَقِّ أَخِيهِ شَيْئًا فَلَا يَأْخُذَنَّهُ فَإِنَّمَا أَقْطَعُ لَهُ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ
هر که او را حکم بحق برادر او بستانند که پاره آتش است اما در حادثه که در میان
علما در آن اختلاف باشد قاضی بقول یکی از علما حکم کند حکم او نافذ باشد در ظاهر
و باطن چنانک قاضی حنفی حکم کند کسی را بشفعه بسبب همسایگی حلال باشد او را ستدن
یا حکم کند بطلاق پیش از نکاح حرام شود بر وی زیرا نگاه داشتن از بهر آنک حکم آن
مسایل اجتهادی است و تمام قاضی چون موافق قول یکی از اهل علم افتد اختلاف برخیزد

کتاب الادب

قال الله تعالی إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ وقال تعالی قل إن كنتم تحبون الله
فاتبعوني يحببكم الله بدانک گرامی ترین خلق بر درگاه خدای تعالی متقیانند و متقی آن باشد
که اوامر شرع بجای آرد و از حرامها دور باشد و از حرام دور نتواند بود مگر بورع
و ورع آن باشد که خویشتن از شبهات بیرون آرد و نگاه دارد که در خبرست از رسول
صلی الله علیه و سلم که گفت حلال پیداست و حرام پیداست و میان این هر دو چیزها پوشیده است
یعنی بحلال ماند و بحرام ماند اینرا شبهت خوانند هر که از شبهت خویشتن را نگاه دارد (?)
زود باشد که در حرام افتد و در خبرست که مصطفی صلی الله علیه و سلم گفت کن ورعا

تَكُنْ أَعْبَدَ النَّاسِ با ورع باش تا عابدترین مردمان باشی و بنده باید که جهد کند تا آداب
شرع نگاه دارد و افعال و اقوال او بر سنت مصطفی علیه السلام باشد که کمال همه دولتها در
متابعت اوست و جوارح در بند شرع او دارد تا بچشم جایی ننگرد که نشاید و بگوش
چیزی نشنود که نباید شنید و بزبان چیزی نگوید که نباید گفت و در خبرست که رسول علیه السلام گفت
مَنْ صَمَتَ نَجَا هر که خاموش بود رست و سهل بن سعد ساعدی روایت کند
که رسول صلی الله علیه وسلم گفت هر که ضمان کند میان دو منه و دو پای خویش من او را
بهشت ضمان کنم یعنی زبان و فرج نگاه دارد و رسول صلی الله علیه وسلم گفت لَا يَدْخُلُ
الْجَنَّةَ قَتَّاتٌ در بهشت نشود سخن چین و غیبت کردن مسلمانان بحرام است که گوشت مرده
خوردن قال الله تعالی وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا و غیبت آن باشد که عیبی که در او
باشد باز گوید بر سبیل سرزنش اما اگر چیزی گوید که در او نباشد آن بهتان باشد و اگر
او را در آن گفتن مقصودی باشد دینی روا باشد چنانکه یکی با دیگری وصلت خواهد کرد یا کسی
مشورت کند و آنکس را معلوم باشد که او از اهل وصلت نباشد بخصلتی ناپسندیده
که در او باشد او را خبر کند آن نصیحت باشد نه غیبت و نصیحت مسلمانان بر همه کس واجبست
و نصیحت آن باشد که مصالح دین و دنیا او نگاه دارد بدانچ تواند در حاضری او را دلیل
باشد بر آنچ مصلحت او باشد و در غایبی عرض او را از خویشتن و دیگران نگاه دارد و
و مسلمانان را ظن نیکو برد و تجسس احوال ایشان نکند در خیر و شر تا اگر خیر باشد در حسد او
نیفتد و اگر شر باشد تتبع حوادث مسلمانان نشاید قَالَ اللهُ تَعَالَى اجْتَنِبُوا
كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ الآية و نشاید زبان از برادر مسلمان باز گرفتن بسبب
وحشت دنیا زیادت از سه روز رسول صلی الله علیه می گوید حلال نیست هیچ مسلمان را
که از برادر ببرد بیرون از سه شبانروز و بهترین ایشان آن باشد که او ابتدا سلام کند
و رسول علیه السلام گوید علامت منافق سه چیز است یکی آنکه در حدیث گفتن دروغ گوید و وعده
خلاف کند و در امانت خیانت کند و در سه چیز دروغ گفتن رخصت آمده است
یکی در حرب با دشمنان و دیگر در وحشت برگرفتن از میان دو مسلمان و سدیگر سخن گفتن میان
زن و شوی چه باید که با دیگر دوستی نمود که اگر حقیقت نباشد از بهر الفت را و رفق در همه
کارها خدای عز و جل دوست دارد و خوی خوش ترازو گران کند و در خبرست که مرد بخوی

خوش

خوش درجهٔ کسانی یابد که بشب نماز کنند و همه روز روزه دارند و دست و زبان از
رنج مسلمانان نگاه دارند و در خبرست از رسول علیه السلام که مسلمان آن باشد که مسلمانان
از دست و زبان او بسلامت باشند و مومن آن باشد که همسایه از شر او امن باشد و رحم
پیوسته داشتن از فرایض است و بریدن رحم از کبایرست و در خبرست از رسول علیه السلام
که خبر داد از خدای عز و جل که هر که رحم پیوسته دارد من با او بپیوندم و هر که
رحم ببرد من از وی ببرم و رحم پیوستن نه آن باشد که اگر او با تو بپیوندد تو با او بپیوندی
این مکافات باشد رحم پیوستن آن باشد که اگر از رحم ببرد تو بپیوسته داری این
معنی در خبر آمده است و با نیکمردان دوستی داشتن از بهر خدای عز و جل که گفت
رسول صلی الله علیه وسلم الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ مرد با آنکس باشد که با او
دوست باشد و معاذ جبل روایت کند از رسول صلی الله علیه وسلم که خدای عز و جل
گفت واجب گشت دوستی من کسانی را که با همدیگر دوستی دارند از بهر من و با هم بنشینند
از بهر من و یکدیگر را زیارت کنند از بهر من و سلام کردن بر یکدیگر از شعار
اسلام مهمست و سنتی موکده است و سبب زیادت دوستی است و ابو هریره روایت
کند که رسول صلی الله علیه وسلم گفت هیچکس از شما در بهشت نشود تا ایمان نیارد و ایمان
نیارند تا با همدیگر دوستی ندارند شما را دلالت کنم بر چیزی که اگر آن بکنید دوستی
داشته باشید سلام میان خویش آشکارا دارید و سلام کردن سنت است و جواب
دادن فریضه است و هر دو بر کفایتست اگر از جماعتی یکتن سلام کرد بر جماعتی و از آن جماعت
یکتن جواب داد تمام باشد و کمترین سلام آنست که گوید السَّلَامُ عَلَيْكُمْ
و بدین ده نیکی بنویسند او را و تمامتر آنست که بگوید السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ
وَبَرَكَاتُهُ و بدین سی نیکوی بنویسند و بهر کلمه ده نیکی و جواب هم برین صفت و جواب
سلام چنان باید داد که سلام کننده بشنود اگر نشنوا باشد تا فرض از و بیفتد و سنت
آنست که خردتر بر بزرگتر سلام کند و آنکس که می رود بر نشسته سلام کند و سوار
بر پیاده سلام کند و جمع اندک بر جمع بیشتر سلام کنند همچنین در خبرست از رسول صلی الله علیه وسلم
و در سلام کردن بدست اشارت نکند و نشاید مر را بوسه دادن و پشت خم دادن مخلوق را
و معانقه کراهیت است و دست گرفتن سنت است و یاران رسول صلی الله علیه وسلم یکدیگر را

مصافحه کردندی که در خبرست که هیچ دو مسلمان بهم نرسند و دست یکدیگر نگیرند که نه
خدای عز و جل ایشانرا بیامرزد پیش از آنکه از هم جدا شونده و اگر کسی بقضا حاجت باشد
یا بکاری مشغول باشد بروی سلام نکنند و اگر سلام نکند جواب واجب نشوده و اگر کسی در
خانه خویش شود دوست داریم که سلام کند و اگر در خانه رود که درو هیچ کس نباشد بگوید
السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین در اثار امده است
که چون این بگوید فرشتگان جواب دهند و ابو هریره روایت می کند از رسول صلی الله علیه
که حق مسلمان بر مسلمان شش چیزست اول چون کسی ببیند بروی سلام کند و چون بخواند
اجابت کند و چون عطسه اید تشمیت کند یعنی بگوید یرحمک الله و چون بیمار شود بپرسید
او شود و چون بمیرد بجنازهٔ او رود و اورا نصیحت کند در حاضری و غایبی و آنکس را که
عطسه اید بگوید الحمد لله و شنونده بگوید یرحمک الله و دوست داریم که آنکس را
که عطسه اید او را بدعا مقابله کند و بگوید یهدیکم الله ویصلح بالکم
که در خبر امده است این کلمه که در خبر امده است که فاژه از شیطان است و خدای تعالی
عطسه دوست دارد و فاژه را کراهیت داردـه و خنده بسیار دل بمیراند و اندکی چون
عجبی ببیند یا چیزی که اورا خوش اید روا باشد نه قهقهه که رسول صلی الله علیه وسلم
هرگز بر دهن نخندید اما تبسم بسیار کردیه و مزاح حرام نیست چون فحش و دروغ نگویند
رسول صلی الله علیه وسلم گفت من مزاح کنم ولکن جز حق نگویم ه در خبرست که روزی
پیرزنی را گفت بر طریق مزاح که پیرزن در بهشت نرود آن پیرزن گریان شد پس فرمود که
اورا خبر دهید که چون در بهشت بجوان باشد پیر نباشد

فصل

روی عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال لعمر بن ابی سلمة یا غلام سم الله وکل
بیمینک وکل مما یلیک چون طعام خواهی خورد بگوی بسم الله چه اگر نگوید شیطان
با وی شریک باشد در خوردن و اگر در ابتدا فراموش کند پس باز اید بگوید بسم الله اوله
واخره و طعام بدست راست خورد که در خبرست که شیطان بدست چپ خورد و دست
در طعام پیش خود دارد و کراهیت است طعام خوردن بر تکیه زده که رسول صلی الله علیه وسلم
برین صفت طعام نخورد و هرگز بر خوان طعام نخورد و در سکره نخورد الا بر سفره طعام خوردی و هرگز
هیچ طعامی را عیب نکردی اگر آرزو کردی بخوردی و اگر نه دست باز داشتی و چون خوردنی خوردی

و در عطسه امده چون عطسه کند که آواز بلند نکند و اگر فاژه اید دست بر دهان نهد

انکشت

انگشت و کاسه بلیسیدی پیش از آنکه در دستار مالیدی پس فرمود رسول صلی الله علیه وسلم
گفت نمی دانند که برکت در کدام طعامسته و اگر لقمه بیفتد برگیرد اگر چیزی
بوی باز گرفته باشد پاک کند و بخورد و چون از طعام خوردن فارغ شود بگوید الحمد لله
حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه غیر مودع ولا
مستغنی عنه ربنا ه و بشب چون چربی خورده باشی دست بشوید
که اگر دست ناشسته بخسبد در خبرست که اگر چیزی بدو رسد گو ملامت خویشتن را
کن و چون آب خورد بسه دم خورد و هر باری کوزه از دهان باز گیرد و می گوید الحمد لله
و در کوزهٔ آب نفس نزند که متغیر شود و در طعام گرم دم ندمد و اگر در ظرف آب
خاشاکی باشد بدم دور نکند بانگشت دور کنده و اگر مهمانی فرو اید مهمانرا
نکو دارد بدانچ میسر شود در خبرست که رسول صلی الله علیه وسلم من کان
یؤمن بالله والیوم الاخر فلیکرم ضیفه
هر که بخدای عز وجل و روز باز پسین ایمان دارد مهمانرا گرامی دارد و مهمانی سه روز باشد
و چون مهمان خیزد چند لون طعام نوی دهد که قوت یکشبانروز باشد و مهمانرا بیش از سه
شبانروز مقام نباید کردن در خواست میزبان تا میزبان تنگدل نشود و چون بخورد
میزبانرا دعا کند و بگوید اکل طعامکم الابرار
وصلت علیکم الملائکة وافطر عندکم و این همه در خبر امده است از
رسول صلی الله علیه وسلم

فصل

ان الذی یجر ثوبه من
الخیلاء لا ینظر الله الیه یوم القیامة ه سنت است که جامه کوتاه
دارد کوتاه‌تر از ازار که رسول گفت صلی الله علیه وسلم هر که جامه کشان دارد
از خیلا خدای عز وجل روز قیامت بروی ننگرده و اگر پا جامه دراز کنند تا ساق
ایشان پوشیده بماند روا باشد و سنت عمامه است که دنبال در میان دو کتف فرو گذارد
و جامه سپید بهتر از رنگین مرده و زنده را و حریر و دیبا و خز پوشیدن بر
مردان حرام است و بر زنان حلاله و زنان همان بهتر که جامهٔ دیبا نپوشند بموافقت
زنان رسول صلی الله علیه وسلم و جامه پشمین لباس نیک مردانست و نشاید مرد و زنرا جامه
تنگ پوشیدن که تن در زیر آن پدید باشد در خبرست که زنانی که جامه بدین صفت پوشند

ملعون اند و انگشتری سیمین داشتن مردان را رخصت است و زنان را حرامست و زنان را هر دو
مباحست در دست راست و چپ هر دو آمده است در خبرست از رسول صلی الله علیه وسلم
که در دست چپ داشته است و شعار اهل سنت آنست که انگشتری در خنصر
دست چپ دارند ۵ و چون موزه یا نعلین پوشد ابتدا بپای راست کند و چون بیرون
خواهد کرد بپای چپ ابتدا کند و نهی است یک تا موزه و یک تا نعلین رفتن و موی سر
و روی شانه کردن سنت است ۵ و موی سپید را خضاب کردن بحنا یا بوسمه یا زرد کردن
سنت است و سیاه کردن کراهیت است و موی سر بعضی باز کردن و بعضی رها کردن نهی است اسلام
و موی لب بناخن گرا برگرفتن سنت است و موی زیر دست بر کندن و موی عورت ستردن عوانت
سنت است ۵ رسول صلی الله علیه وسلم گفت پنج چیز از فطرة اسلام است ختنه کردن
و موی عورت ستردن و موی زیر دست بر کندن و سبلت چیدن و ناخن باز کردن
و نشاید که موی کسی در موی خویش وصل کند و بر دست نگار کردن و دندان تیز کردن در خبرست
که کنندهٔ این افعال و درخواهنده ملعون اند ۵ دوست دارم سرمه کردن که در سنت آمده است
و روشنائی چشم را سود دارد در خبرست که رسول صلی الله علیه وسلم هر شب سرمه کردی
هر چشمی سه میل ۵ و صورت جانوران بر جایها کردن معصیت است و هر خانه که در آنجا صورتی
باشد یا سگی در آنجا باشد فرشتگان رحمت در آنجا نشوند ۵ و هر مردی که خویشتن را
بزنان مانند کند ملعون باشد بقول رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است که مخنثان را
از خانها خویش بیرون کنند **فصل** رُوِیَ عن رسول الله صلی الله علیه وسلم
أَنَّهُ کَانَ إِذَا أَخَذَ مَضْجَعَهُ وَضَعَ كَفَّهُ الْيُمْنَى تَحْتَ خَدِّهِ الْأَيْمَنِ
وَقَالَ رَبِّ قِنِي عَذَابَكَ يَوْمَ تَبْعَثُ عِبَادَكَ ۵ و دوست دارم که
چون بخسبد بر دست راست خسبد در خبرست که رسول صلی الله علیه وسلم دست راست
در زیر روی راست نهادی و این دعا بگفتی ۵ و دوست دارم که با طهارت باشد و بروی
خفتن کراهیت است در خبرست که خدای عز و جل چنین خفتن را دشمن دارد و اگر بشب خوابی
نکو بیند آنرا حکایت نکند مگر با دوستی که او را باشد و اگر خوابی بیند که کراهیت دارد
با هیچ کس حکایت نکند سه بار سوی دست چپ بدمد و از یک دست بدیگر دست گردد
و از شیطان سه بار استعاذه کند در خبرست از رسول صلی الله علیه وسلم که چون این کند
ان

از خواب او را زیان ندارد ان شاء الله ۵ و در خبرست که رسول صلی الله علیه وسلم طیره را دشمن
داشتی و فال را دوست داشتی و طیره آن باشد که بانگ مرغی یا پریدن مرغی از جائی
بر خاطر شود یا از کاری باز باشد این شایند ۵ و فال آن باشد که سخنی نکو بشنود و بدان
شاد شود همچنانکه بیمار بشنود که یکی را می خواند یا سالم یا جوینده چیزی بشنود یا واجد ۵
این چنین دوست داشتی رسول صلی الله علیه وسلم ۵ و افسون کردن بیمار و چشم رسیده و مار
گزیده و کسی را که از جن بدو نظری باشد روا باشد بقرآن و ذکر خدای عز و جل اما بطریق
سحر مشتمل چیزی که نمی دانند روا نباشد ۵ و بر قول کاهن و منجم اعتماد کردن دریغ از
غیب خبر دهد نشاید ۵ در خبرست از رسول صلی الله علیه وسلم که هر که کاهن را راست
گوی دارد بدانچه می گوید آنکس از رنج خدای عز و جل فرستاده بر رسول بیزارست و عبد الله
عباس روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم حسن و حسین را رضی الله عنهما تعویذ کردی گفتی
أُعِيذُكُمَا بِكَلِمَاتِ اللهِ التَّامَّةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَّةٍ وَمِنْ كُلِّ
عَيْنٍ لَامَّةٍ گفتی ابرهیم علیه السلم پسران خویش را اسمعیل و اسحق چنین تعویذ کردی
و عثمن بن ابی العاص گوید مرا دردی رسید که بیم هلاک بود رسول صلی الله علیه وسلم
گفت دست راست بر موضع درد نه و سه بار بگوی بِسْمِ اللهِ و هفت بار بگوی أَعُوذُ بِعِزَّةِ الله
وَقُدْرَتِهِ مِنْ شَرِّ مَا أَجِدُ وَأُحَاذِرُ چنان کردم از رنج خدای عز و جل آن رنج برداشت
و حجامت کردن سنت است در خبرست که رسول صلی الله علیه وسلم گفت بهترین داروها
حجامت است و رسول صلی الله علیه وسلم دوست داشتی حجامت کردن روز هفدهم
ماه کردی یا نوزدهم یا بیست و یکم ۵ و بداند که هر بیماری و رنج و مصیبت که بنده رسد در
مال و غیر آن همه بذکر خدای است بنده را چه باید کرد تا صبر کند در آن بلا و بگوید
إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ چنانکه خدای میفرماید وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ
إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و ابو
هریره روایت کند از رسول صلی الله علیه وسلم گفت هرچه بمسلمانان رسد از درد و غم
و اندوه و بیماری که در پای شود که نه خدای عز و جل بدان رنج کفارت کند گناهها او را
و بنده باید که در همه احوال خاصه وقت فتنه قرآن را پناه خویشتن سازد و با ذکر خدا انیس خود
و بدعا و تضرع مشغول شود و بر گناهان خویش بگرید و استغفار می کند خویشتن را و همچنان را کند

که عقبه بن عامر گوید پرسیدم از رسول صلی الله علیه وسلم که رستگاری در چیست گفت
زبان نگاه دار و در خانه بنشین و بر گناه خویش می گری تا خدای تعالی رحمت کند ان شاء الله

باب فضایل القرآن والدعوات

قال الله تبارک وتعالی وننزل من القرآن
ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین بدانک قرآن شفا دل مومنانست چنانک خدای
عز وجل میفرماید قد جاءتکم موعظة من ربکم وشفاء
لما فی الصدور هر که پناه بقرآن کند او را خدای عز وجل از همه بدها
نگاه دارد و از تاریکیها بیرون آرد و بلاها از وی باز دارد عثمان عفان روایت کند که رسول
صلی الله علیه وسلم گفت خیرکم من تعلم القرآن وعلمه بهترین شما
آن کس باشد که قرآن بیاموزد و دیگرانرا در آموزد و ابو امامه روایت کند که رسول علیه السلام
گفت اقرؤا القرآن فانه یاتی یوم القیامة شافعا لاصحابه
گفت قرآن برخوانید که او روز قیامت شفیع خوانندگان خویش خواهد بود و در اخبار آمده
است که درجات بهشت بعدد آیات قرآن است و رسول صلی الله علیه وسلم گفت صاحب قرآن را
گویند قرآن میخوان و بدرجات بر می شو منزل تو آنجاست که آخرین آیتی که برخوانی و نعمان بن
بشیر روایت کند از رسول صلی الله علیه وسلم که گفت ان الدعاء هو العبادة
دعا اجابتست پس این آیت برخواند ادعونی استجب لکم و چون دعا خواهد کرد دوست
دارم که بر طهارت باشد و اول خدای عز وجل را حمد گوید پس بر مصطفی صلی الله علیه وسلم
درود فرستد پس دعا کند عبد الله بن مسعود می گوید نماز بکردم پس بنشستم و خدای عز وجل را
ثنا گفتم و بر مصطفی صلوات الله علیه درود فرستادم پس بخویشتن دعا کردم رسول صلی الله
علیه گفت سل تعطه سل تعطه بخواه تا بدهند بخواه تا بدهند و عمر خطاب
رضی الله عنه گوید دعا موقوف باشد میان آسمان و زمین تا پیغامبر علیه السلام صلوات دهی
و بنده باید که خدای عز وجل را بسیار یاد کند و ذکر خدای تعالی فضل و ثواب بسیار دارد
و ذکر خدای عز وجل مر بنده را بهتر حاصل آید قال الله تعالی فاذکرونی
اذکرکم مرا یاد کنید تا من شما را یاد کنم و ابو هریره روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم گفت
یقول الله تعالی انا عند ظن عبدی بی وانا معه اذا ذکرنی

فان ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی وان ذکرنی فی ملاء
ذکرته فی ملاء خیر منهم گفت خدای عز وجل می گوید من آنجام
که گمان بنده مومن من و من با وی ام هر گاه که مرا یاد کند اگر مرا با خویشتن یاد کند من او را با
خویشتن یاد کنم و اگر در جمعی یاد کند من او را در جمعی بهتر از ایشان یاد کنم و سمره جندب
روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم گفت احب الکلام الی الله اربع
لا اله الا الله والله اکبر وسبحان الله والحمد لله
گفت دوسترین سخنان بخدای عز وجل این چهار کلمه است و ابو هریره روایت کند که رسول علیه السلام گفت
کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان
حبیبتان الی الرحمن سبحان الله العظیم وبحمده سبحان الله
العظیم وبحمده و هم ابو هریره روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم گفت
هر که در روزی صد بار بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک
وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر همچنان باشد که ده بنده
آزاد کرده است و صد نیکی او را بنویسند و صد بدی بسترند و آن روز تا شب از شیطان
در حرز باشد و هیچ کس فاضلتر از چیزی نیارد مگر کسی که از این بیش کند و ابو ذر
روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم گفت لا حول ولا قوة الا بالله کنز
من کنوز الجنة گفت این کلمه گنجی از گنجهای بهشت است و ابو هریره
روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم گفت من صلی علی صلوة صلی الله
علیه عشرا گفت هر که یکبار بر من صلوات فرستد خدای عز وجل ده بار بر وی
صلوات دهد و در خبرست که هر که استغفار را ملازم باشد خدای عز وجل او را از
همه اندوهان فرج دهد و از بلاها بیرون آرد و روزی دهد از آنجا که ظن نبرده و شداد
بن اوس روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم گفت سید الاستغفار
ان یقول اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی
وانا عبدک وانا علی عهدک ووعدک ما استطعت اعوذ
بک من شر ما صنعت ابوء لک بنعمتک وابوء بذنبی فاغفر لی
فانه لا یغفر الذنوب الا انت گفت سید استغفار این ذکر است هر که بروز

بگوید بیقین درست وشش از سبب مرد از اهل بهشت باشد و ابو هریره روایت کند که
رسول صلی الله علیه وسلم گفت اگر یکی از شما بجامه خواب شود گو جامه را باز افشاند
پس بگوی بِاسْمِكَ رَبِّي وَضَعْتُ جَنْبِي وَبِكَ أَرْفَعُهُ
إِنْ أَمْسَكْتَ نَفْسِي فَارْحَمْهَا وَإِنْ أَرْسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا
بِمَا تَحْفَظُ بِهِ الصَّالِحِينَ و حذیفة بن الیمان روایت کند که رسول صلی الله علیه
وسلم گفت بشب چون بجای خواب شدی دست در زیر رخ نهادی و گفتی اللّٰهُمَّ
بِاسْمِكَ أَحْيَا وَبِاسْمِكَ أَمُوتُ و چون از خواب بیدار شدی بگفتی
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَمَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ
و انس روایت می کند از رسول صلی الله علیه وسلم که چون بخانه رفتی بگفتی
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَطْعَمَنَا وَسَقَانَا وَكَفَانَا وَآوَانَا وَكَمْ
لَا كَافِيَ لَهُ وَلَا و براء بن عازب گوید که رسول صلی الله علیه وسلم گفت چون بجامه
خواب رفتی بر دست راست خسپید و بگوی اللّٰهُمَّ أَسْلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ
وَوَجَّهْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ
وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ
لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنْجَا مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ آمَنْتُ بِكِتَابِكَ
الَّذِي أَنْزَلْتَ وَنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ رسول صلی الله علیه وسلم
گفت هر که این کلمات بگوید و در آن شب بمیرد بر فطرت میرد یعنی بر اسلام میرد ه و
ابو هریره روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم گفت چون بامداد بر خیزی بگوی
اللّٰهُمَّ بِكَ أَصْبَحْنَا وَبِكَ أَمْسَيْنَا وَبِكَ نَحْيَا وَبِكَ
نَمُوتُ وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ که ثواب عظیم و درجه بسیار دارد و شبانگاه ه
همین دعا بگفتی و عبادة بن الصامت روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم
گفت هر که بشب از خواب بیدار شود و بگوید لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا
شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ
وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ه سبحان الله

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ أَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ
الْعَظِيمِ پس بگوید رَبِّ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي یا دعای کند که بی شک
اجابت بود و اگر آب دست کند نماز کند نماز او مقبول باشد و عبد الله عباس روایت
کند که رسول صلی الله علیه وسلم چون شب تهجد بر خاستی بگفتی اللّٰهُمَّ لَكَ
الْحَمْدُ أَنْتَ قَيِّمُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ
وَلَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ نُورُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ
فِيهِنَّ وَلَكَ الْحَمْدُ مِلْءُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَمَا فِيهِنَّ وَلَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ الْحَقُّ وَوَعْدُكَ الْحَقُّ
وَلِقَاؤُكَ حَقٌّ وَقَوْلُكَ حَقٌّ وَالْجَنَّةُ حَقٌّ وَالنَّارُ حَقٌّ
وَالْمِيزَانُ حَقٌّ وَمُحَمَّدٌ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ حَقٌّ وَالشَّفَاعَةُ
حَقٌّ اللّٰهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ وَبِكَ آمَنْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ
وَإِلَيْكَ أَنَبْتُ وَبِكَ خَاصَمْتُ وَإِلَيْكَ حَاكَمْتُ
فَاغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ
وَمَا أَسْرَرْتُ أَنْتَ الْمُقَدِّمُ وَأَنْتَ الْمُؤَخِّرُ لَا إِلٰهَ
إِلَّا أَنْتَ عبد الله عباس روایت می کند که رسول صلی الله علیه وسلم چون غمی رسیدی
این کلمات بگفتی لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ الْعَظِيمُ الْحَلِيمُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ
لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَرَبُّ الْأَرْضِ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ
و از عبد الله بن عمر روایت کنند که رسول صلی الله علیه وسلم گفت هر که مبتلایی را ببیند
بگوید الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَافَانِي مِمَّا ابْتَلَاكَ بِهِ وَفَضَّلَنِي عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقَ
تَفْضِيلًا خدای عز وجل او را از آن بلا نگاه دارد ه و انس مالک روایت کند که رسول صلی الله علیه
وسلم

گفت چون نزدیک بیمار روی بگوی اذهب الباس رب الناس
واشف انت الشافی لا شافی الا انت اشف شفاء
لا یغادر سقما ه و عبدالله عباس روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم
گفت هر مسلمانی که عیادت مسلمانی کند و هفت بار بگوید اسال الله العظیم
رب العرش العظیم ان یشفیک البته آن بیمار را شفا دهد
مگر که اجل او آمده باشد ه و ام سلمه روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم چون از
خانه بیرون آمدی گفتی بسم الله توکلت علی الله اللهم انا
نعوذ بک من ان نزل او نضل او نظلم او نظلم او
نجهل او یجهل علینا عبدالله بن سرجس روایت کند که رسول صلی الله
علیه وسلم چون بسفر بیرون شدی این دعا بگفتی و مواظبت نمودی
اللهم انت الصاحب فی السفر والخلیفة فی الاهل
اللهم اصحبنا فی سفرنا واخلفنا فی اهلنا اللهم
انی اعوذ بک من وعثاء السفر وکآبة المنقلب
ومن الحور بعد الکور ومن دعوة المظلوم ومن
سوء المنظر فی الاهل والمال خوله بنت حکیم روایت کند که رسول
گفت صلی الله علیه وسلم هر که بمنزلی فرود آید بگوید اعوذ بکلمات الله
التامات من شر ما خلق هیچ چیز او را زیان ندارد تا از آن منزل برخیزد و عبدالله
بن عمر روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم چون از غزو یا از حج باز آمدی بر هر
بالا که رفتی سه بار تکبیر کردی پس بگفتی لا اله الا الله وحده لا
شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو
علی کل شی قدیر آیبون تائبون عابدون
ساجدون لربنا حامدون صدق الله وعده
ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده عبدالله عمر روایت کند که

رسول

رسول گفت صلی الله علیه چون کسی را وداع کنی دست او را بگیر تا او دست تو باز بدارد تو
دست او را زمانی بدار و بگوی استودع الله دینک وامانتک
واخر عملک ابوهریره روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم گفت هر که
در مجلسی بنشیند که لغط او دران مجلس شود یعنی در هر سخن آواز بلند شود هر که پیش از آنک
برخیزد بگوید سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت
استغفرک واتوب الیک خدای عز و جل هرچه دران مجلس رفته است
بیامرزد و انس بن مالک روایت کند که رسول صلی الله علیه وسلم گفت بسیار بگوی
ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا
عذاب النار واحشرنا مع الابرار بفضلک وکرمک
یا ارحم الراحمین ه این کتاب برین دعوات ختم افتاد ان شاء الله نافع
باد خوانندگان را و بر خواننده است که جمع کننده کتاب را دعا کند او را و مادران
و پدران و استادان او را و جمله مومنان و مسلمانان را از خدای آمرزش خواهد که
ابو الدردا روایت کند از رسول صلی الله علیه وسلم که دعاء مسلمانان در غیبت
برادران و دوستان مستجاب باشد و فرشته بر سر او موکل باشد تا هر که دعا کند
او آمین گوید نفعنا الله وایاکم اجمعین والحمد لله رب العالمین وصلوات الله علی محمد وآله اجمعین